پیشتازان کاروان جهاد

زندگی نامه پنجاه تن چهره های پیشتاز امارت اسلامی

....

جلد اول

مرتب: قاری سعید

مترجم: مولوی انعام الله حبیبی سمنگانی



مشخصات کتاب

نام کتاب : پیشتازان کاروان جهاد

نویسنده : نویسنده گان مختلف امارت اسلامی

جمعآوری : قاری سعید زرمتی

مترجم : مولوی انعام الله حبیبی سمنگانی

ناشر : بخش تالیف و ترجمه کمیسیون امور فرهنگی امارت اسلامی افغانستان

سال چاپ : ۱۴۴۰ هـ ق

نوبت چاپ : اول

شماره مسلسل امور چاپ: ۲۲

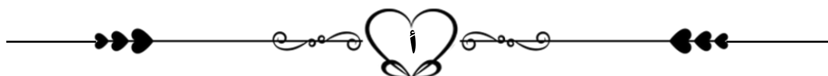
تیراژ: ۱۰۰۰

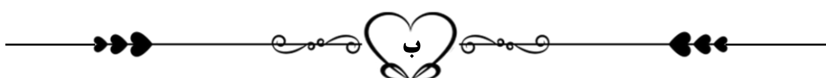
امور چاپ و کمپیوتری :

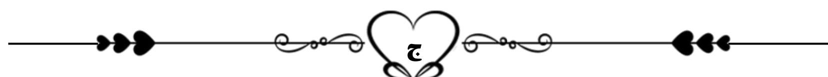
بخش تخنیکی کمیسیون امور فرهنگی

ویب: www. Shahamat. info

فهرست







بسم الله الرحمن الرحیم

پیشتازان کاروان جهاد

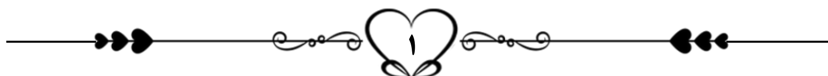
«**پیشتازان کاروان جهاد**» ترجمه کتاب «**د سپین کاروان سرلاری**» است، این کتاب را محترم قاری سعید زرمتی به اهتمام بخش تاریخ کمیسیون فرهنگی در زبان پشتو ترتیب داده بود. این کتاب را با توجه به اهمیت آن، محترم **مولوی انعام الله حبیبی سمنگانی (مسئول وبسایت دری/فارسی الاماره)** به پیشنهاد اداره تالیف و ترجمه کمیسیون فرهنگی به زبان دری/فارسی ترجمه کرده است.

پیشتازان کاروان جهاد منظره ای از جهاد، قربانی ها، تاریخ و به ویژه فداکاری ها، مسکنت، تقوی، شجاعت، و اخلاص بزرگان ما و عشق و داستان وفاداری آن ها با دین، میهن و ملت مجاهد خود، است.

بخش تالیف و ترجمه به افتخار دارد که چند ماه پیش کتاب های ارزشمند «**از دل مبارزه**» و «**اسلامی امارت موږ ته څه راکړي**» را نیز ترتیب و چاپ کرد. اداره می خواهد دیگر آثار مفید جهادی، تاریخی، ادبی و سیاسی را نیز به زبان های پشتو و دری به جامعه تقدیم نماید.

در پایان، از مترجم و مرتب کتاب سپاسگذاریم، خداوند متعال این و دیگر خدمات را قبول و سبب رضای خود بگرداند. آمین.

امارت اسلامی افغانستان
کمیسیون امور فرهنگی
اداره تالیف و ترجمه
ذوالقعده ۱۴۴۰ هـ ق/ اسد ۱۳۹۸ هش / جولایی ۲۰۱۹م



عرض مترجم

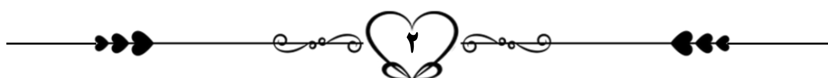
بنام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه برنگذرد

حامدا و مصلیا و بعد:

ربع قرن، بلی، بست و پنج سال کامل از آغاز تحریک اسلامی طالبان می گذرد، صدها و شاید هزاران جنبش های سیاسی، جهادی و اصلاحی درین دو و نیم دهه در سراسر جهان اسلام به منصه شهود آمده باشد، اما این یگانه تحریکی بود که به امارت اسلامی تبدیل شد و پس از چندین دهه و در واقعیت پس از قرن ها، نظام خالص اسلامی را دوباره بر روی زمین حاکم ساخت. کشوری را که بر اثر جنگ های ویران ساز و خانمان سوز داخلی در پرتگاه تجزیه و چند پارچگی قرار داشت و به نا امن ترین نقطه جهان تبدیل شده بود، دوباره واحد و متحد ساخت و امنیت سراسری را دران به ارمغان آورد.

امریکا و جهان غرب چون تاب دیدن یگانه نظام مصفای اسلامی در روی زمین را نداشتند، با بهانه های واهی ائتلاف بزرگ نظامی را برای نابودی آن تشکیل دادند، بزرگ ترین و مجهز ترین ائتلاف تاریخ که شامل تقریبا ۵۰ کشور مدرن و پیشرفته امریکایی، اروپایی، استرالیایی و آسیایی بود. جورج دبلیو بش، رئیس جمهور آن وقت امریکا با هشدار «یا با ما و یا بر علیه ما» حتی کشورهای اسلامی، همسایه و منطقه را نیز به همکاری نظامی و استخباراتی آن پیمان صلیبی وادار ساخت.

در «نظم نوین جهانی» که امریکا به حیث یگانه قطب جهان و برای تامین و استمرار حاکمیت سرتاسری خود ساخته بود، جایی برای نظام اسلامی وجود نداشت.



اما در حقیقت، این جنگ امریکا و افغانستان نه بلکه جنگ جهان در برابر نظامی بود که طبق آرمان دیرینه مردم آزرده و ستم دیده افغانستان تازه به ثمر رسیده بود. جهانی که لباده فریبای دموکراسی، سیکولاریسم و لبرالیسم را بر تن داشت، چهره خشن و فاشیست خود را با کمال بی شرمی به نمایش گذاشت .

امریکا، ناتو و متحدان خونخوار شان توانستند با خرج صدها ملیارد دالر، با استفاده از جنگنده های بی ۵۲ و ایف ۱٦، با پرتاب بی دریغ میزایل های کروز و کاربرد اسلحه کیمیاوی و شیمیاوی، حاکمیت ملی افغان ها را از بین ببرند، اما نتوانستند محبوبیت امارت اسلامی و جایگاه زعیم خدا پرست آن را از نهان خانه های قلب افغان ها محو بکنند. بلی، امارت اسلامی به ویژه امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله – قدرت و حاکمیت دنیوی خود را قربان نمودند، اما با ارجگذاری به رهنمودهای حیات بخش اسلام و احترام به تاریخ این سرزمین آزاده گان، هرگز به غلامی، محکومیت و معامله یی تن ندادند.

ترک جان و ترک مال و ترک سر

در طریق عشق اول منزل است

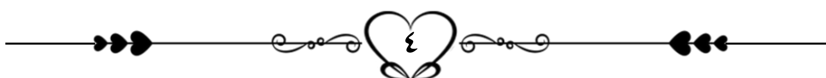
سخنان تاریخی امیر فقید امارت اسلامی در برابر تصمیم تهاجم امریکایی ها، قابل اینست که به آب زر باید نوشت، او گفته بود:

«الله متعال بر هر چیز قادر و تواناست، نزد الله متعال تفاوتی بین قدرت آمریکا و توان مورچه نیست، آمریکا و دوستانش این را با تعمّق بشنوند که امارت اسلامی نظامی نیست که امیر آن همانند ظاهرشاه (پادشاه پیشین افغانستان) به روم برود و عساکر و افرادش به شما تسلیم شوند، اینجا جبهات منظم جهاد وجود دارد. اگر شما شهرها و پایتخت را اشغال کنید و حکومت اسلامی را سرنگون سازید، مجاهدین ما در

کوه ها و دشت ها مستقر خواهند شد، سپس شما چه خواهید کرد؟ همانند کمونیست ها در هر جا کشته خواهید شد ! شما بدانید و آگاه باشید که ایجاد هرج و مرج آسان است اما دوباره از بین بردن بی نظمی و آشفتگی و ایجاد نظام، کار دشوار است، مرگ حق است و هر کس طعم آن را می چشد، بجای اینکه مرگ در حالت بی ایمانی و بی غیرتی و در دوستی با آمریکا باشد، بسیار خوب خواهد بود که با ایمان، با غیرت و در اسلام باشد».

افغان های دین دوست و مجاهد پرور با آغاز مجدد مقاومت و مبارزه طولانی در برابر طاغوت جهانی، بالاخره حرف حرف سخنان طلایی، با شکوه و دلنشین رهبر محبوب شان را درست ثابت کردند و در کارزار حق و باطل برای دشمنان اسلام قهر الهی ثابت شدند. هژده سال پیش اگر مسئولین و مجاهدین امارت اسلامی جای پای ماندن در هیچ نقطه جهان نداشتند و زمین با همه پهناوری و گشادگی اش به روی مجاهدین آزادی خواه تنگ شده بود، لله الحمد امروز آن ها دوباره بر هفتاد در صد خاک کشور حاکم هستند، هزاران عساکر اشغالگر و ده ها هزار نیروهای اجیر شان در طول هژده سال کشته شدند و دوست و دشمن به زبان حال و قال تایید کردند که افغانستان واقعا گورستان امپراتوری هاست. این پیروزی امارت اسلامی در حقیقت سبب سرخ روی تمام مسلمان های جهان است.

به ویژه پیشتازان و بزرگان امارت اسلامی با جانفشانی ها و فداکاری های صمیمانه شان در راستای احقاق حق و ابطال باطل، نقش های ماندگار در تاریخ مبارزه و مقاومت ثبت نمودند و در راستای پاسداری از ارزش های دینی و نوامیس ملی شان هرگز شکار اضمحلال فکری و انتشار روانی نشدند. این مناره های صداقت و عزیمت به نرخ جان از داعیه بر حق خود دفاع نمودند.



سعدیا هر که ندارد سر جان افشانی

مرد آن نیست که در حلقه عشاق آید

امروز، همان امارت اسلامی نه تنها برای افغان ها بلکه برای تمام اقشار مظلوم و محکوم جهان و حتی برای کشورهای سرمایه دار و ثروت مند که بدون اجازه امریکا اجازه پر زدن نداشتند و یا ندارند، درس استقلال و آزادگی داده است. آن های که خواسته و نخواسته از رعب امریکا شامل ائتلاف ها و پیمان ها شده بودند، با تماشای شکست فضاحت بار امریکا و ناتو، اکنون بر استراتژی ها و پالیسی های شان تجدید نظر و بر اشتباهات شان بازنگری دارند.

زور بازو بیازما و شکوه مکن ز صیاد

تا امروز هرگز نشکسته است قفس به فریاد

بلی، امارت اسلامی برای رضای پروردگار و بر قلب مردم حکومت کرده بود و به نصرت و مرحمت پروردگار و حمایت بی دریغ، همه جانبه و فداکارانه مردم با شهامت خود دوباره به پا ایستاد و اینک پس از هژده سال باز هم به دروازه پیروزی رسیده است و افغان ها برای اعاده حکمرانی نظام خالص، مستقل و همه شمول اسلامی بی تابانه لحظه شماری می کنند.

اما.... جریان ۲۵ ساله آغاز تحریک اسلامی، قیام امارت اسلامی، مقاومت دوباره امارت اسلامی و دستآوردها و پیروزی های اخیر امارت اسلامی، حکایت دیگری هم دارد، حکایت دردناک اما قابل افتخار. بلی، درین دو و نیم دهه یقینا روزی نبوده است



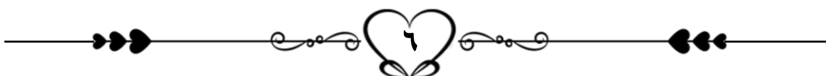
که چندین فرزند دلیر این مرز و بوم بـرای حاکمیـت نظـام اسـلامی و اعـاده آن، تحـت پرچم سفید رنگ تحریک و امارت اسلامی قطرات بیش بهای خون شان را فدا و جـان های شیرین شان را نثار نکرده باشند. بلی، ده ها هزار فرزندان راستین، متین و بـا عـزم و اراده افغان زمین که بیشتر شان طلبا و علمای دین و مشائخ قرآن و حدیث بودند دریـن راستای مقدس به آرمان حاکمیت شریعت غرای محمدی به شهادت رسیدند و گلگون کفن از دنیا رفتند و ده ها هزار نفر دیگر سـال هـای سـال را در زنـدان هـای گونتانـامو، بگرام، پلچرخی، شبرغان، قندهار، مزار و........ پس پنجره های زندان سپری نمودند و می نمایند.

زمین ز خون شهیدان ما خضاب گرفت

چنین عبث تو به سرخی این شفق منگر

یکی از شاخصه های قابل افتخار تحریک و امارت اسلامی اینسـت کـه هـر فـرد این دو جریان (که در حقیقت جریان واحد است) بدون امتیاز خورد و بـزرگ یکسـان آماده قربانی و فداکاری بودند و هستند. بزرگان و مقامات امـارت اسـلامی بـر عکـس سائر جریان های سیاسی، نظامی و مـذهبی امـروزی، در خـط اول مبـارزه قـرار دارنـد، فداکارانه آماده قربانی های جانی و مالی بـوده انـد و بـرای مجاهـدین زیردسـت عمـلا نشـان داده انـد کـه هـدف، آرمـان و مسـیر مـا و شـما مشـترک اسـت. از همینسـت کـه مجاهدین امارت اسلامی با اعتماد بـر زعامـت و قیـادت جهـادی شـان، عملیـات هـای استشهادی انجام می دهند .

این تنها فرزندان هموطنان گمنام ما نیستند کـه در عملیـات هـای شـهادت طلبانـه سهم می گیرند و به مقام شهادت سرفراز مـی شـوند، بلکـه حـافظ خالـد عبـدالرحمان، فرزند ارشد زعیم کنونی امارت اسلامی امیرالمؤمنین شیخ هبـة اللـه آخنـدزاده - حفظـه



الله - نیز افتخارانه جام شهادت را نوش جان نمود. این ویژگی انکار ناپذیر بزرگان امارت اسلامی است که نه تنها خود شان، بلکه برادران و فرزندان شان را نیز درین راستای حقانی و حق پرور نثار نمودند.

این سلسله از طلای ناب است

این خانه همه آفتاب است

در مجموعه ای که به دست دارید جزئیات و سوانح زندگی پنجاه تن بزرگان که در مراحل مختلف تحریک و امارت اسلامی رول اساسی و عمده ایفا نموده اند جمعآوری شده است، تا کارنامه های درخشان و فروزان آن ها در تاریخ آزاده گان برای نسل های امروزی و بعدی ملت اسلامی سرمشق و الگوی زندگی باشد.

ایشان محسنین واقعی این امت و ملت هستند و هرگز نمی توان با چند سطور و جملات حق ایشان را ادا کرد. اجر بی پایان و بی کران ایشان نزد پروردگار جهانیان است. رب مخلوقات نعمت های جاودانی جهان سرمدی را نصیب ایشان بگرداند. اللهم آمین یا رب العالمین .

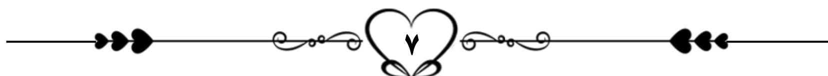
بنا کردند خوش رسمی بخاک و خون غلطیدن

خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را

این دعا از من و از جمله جهان آمین باد.

....

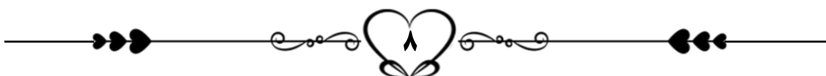
بنده طبعا با مطالعه سیرت، سوانح و زندگی نامه ها علاقه زیادی دارم و همواره می کوشم در پهلوی سائر کتاب ها، مجلات و روزنامه ها باید تاریخچه چهره های



مهم مذهبی، علمی، سیاسی و نظامی جهان اسلام و کفر را در میز مطالعه داشتم باشم. صرف نظر از اینکه امروز مسلمان ها علی العموم همانند سایر عرصه ها در عرصه تاریخ و سوانح نویسی نیز رو به افول و زوال هستند، اما این واقعیت انکار ناپذیر است که در قرن های گذشته، دانشمندان مسلمان ذخائر بیش بهایی را در فن تاریخ به ویژه سِیر، مغازی و اسماء الرجال تقدیم جامعه بشری نموده اند. تاریخ کامل از ابن اثیر، البدایه و النهایه از ابن کثیر، تاریخ طبری از ابن جریر، تاریخ ابن خلدون، تاریخ بغداد از خطیب بغدادی، الانساب از علامه سمعانی، تاریخ دمشق از حافظ ابن عساکر، اعلان بالتوبیخ از حافظ سخاوی، الدرر الکامنه از حافظ ابن حجر عسقلانی، الضوء اللامع از علامه سخاوی، دیباج الذهب از ابن فرصون، وفیات الاعیان از علامه ابن خلکان و......... آثار ماندگار و قابل افتخار علمای اسلام در فن تاریخ است.

بدون تردد، آغاز تحریک اسلامی طالبان و قیام امارت اسلامی افغانستان دو واقعه مهم و بزرگی در تاریخ کشور و منطقه بلکه جهان اسلام بوده است. بسیاری ها هنوز هم در تکاپوی این هستند که این رویدادها چگونه رخ داد و چطور علما و طلبای تهی دست مدارس دینی توانستند نظام گم گشته اسلامی را احیا و در سراسر کشور حاکم بسازند و چطور توانستند در برابر یگانه ابر قدرت جهان و ائتلاف بزرگ جهانی آن، دوباره سر بالا کنند و با مبارزه طولانی شان امپراتور قدرت مند و مستبد عصر را شکست بدهند ؟ ایشان چه کسانی اند ؟ از کجا نشئت کردند ؟ و چگونه این کارنامه های باور نکردنی را انجام دادند ؟

جواب این همه پرسش ها متقاضی باب تازه و علیحده یی در فن تاریخ بود. این سوانح چهره های بنیادگذار تحریک اسلامی و امارت اسلامی بهتر می تواند این پرسش ها را پاسخ بگوید و فصل شکوه مندی را در تاریخ جهاد و عزیمت بیافزاید. یقیناً تاریخ جانبازان و سرفروشان راه حق بدون این فصل ناتمام است. با مطالعه این کتاب می توان امارت اسلامی افغانستان را خوبتر و به شکل واقعی آن شناخت.



شیرین تر از حکایت ما نیست قصه یی

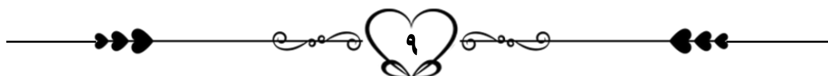
تاریخ روزگار سراپا نوشته ایم

....

سه سال پیش، اولتر از همه سوانح مرحوم مولوی محمد رستم حنفی ترجمه شد و از وبسایت الاماره به نشر رسید. هنوز اصل کتاب که به نام «د کاروان سرلاری» به زبان پشتو است چاپ نشده بود (سوانح مرحوم حنفی صاحب از وبسایت پشتوی الاماره ترجمه شده بود)، سپس زندگی نامه شهید مولوی نور محمد حقپال و ازان پس زندگی نامه شهید مولوی سنگین فاتح و سپس سوانح شهید مولوی احسان الله احسان ترجمه شد و سلسله ادامه یافت. اما شاید گمان هم نداشتم که سلسله ترجمه سوانح درگذشتگان بزرگان امارت اسلامی چنان به پیش می رود که بالاخره مجموعه آن، به شکل کتاب آماده چاپ می شود.

تقریبا یک و نیم سال پیش زمانیکه کتاب «د کاروان سرلاری» تازه از چاپ برآمده بود، محترم مولوی امیر خان متقی، مسئول عمومی آن وقت کمیسیون امور فرهنگی و رئیس کنونی دفتر مقام رهبری امارت اسلامی تشویق نمودند که اگر ترجمه تمام سوانح این کتاب به تکمیل برسد، می توانیم این کتابی را که اهمیت والای در عرصه ثبت تاریخ قربانی ها و فداکاری های امارت اسلامی دارد و برای نسل کنونی و آینده کشور درس آزادگی و قهرمانی می دهد، به زبان دری نیز چاپ و خدمت هموطنان گرامی قرار بدهیم.

سلسله ادامه داشت، اما چون در یک سال اخیر مصروفیت های رسمی بنده افزایش یافته بود، تکمیل این مجموعه بسیار مشکل به نظر می آمد. اما روزی محترم



ذبیح الله مجاهد صاحب، رئیس عمومی کمیسیون فرهنگی و سخنگوی رسمی امارت اسلامی، یادآور شدند که اگر تمام سوانح ترجمه شده باشد، به چاپ کتاب می پردازیم. با حوصله افزایی تازه آن ها، بار دیگر با کمال اشتیاق کمر بستم و لله الحمد ترجمه تکمیل شد، نظر ثانی هم شد و اینک کتاب (پیشتازان کاروان جهاد) در دست شما عزیزان قرار دارد.

سپاس ویژه از محترم حافظ نور احمد سعید صاحب، مسئول بخش تالیف و ترجمه کمیسیون فرهنگی که در راستای تدوین، کمپوز و ترتیب نهایی کتاب صمیمانه زحمت کشیدند.

حبیبی سمنگانی

چهارشنبه ۱۴ ذی القعده ۱۴۴۰ هـ ق

۲۶ سرطان ۱۳۹۸ خورشیدی

عرض مرتب

در این کتاب کوشش شده است در پهلوی زندگی نامه مؤسس امارت اسلامی امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رحمه الله، سوانح بزرگانی گنجانیده شود که از دنیا رخصت شده اند. احوال زندگی پنجاه تن چهره های شناخته شده امارت اسلامی اعم از شخصیت های بنیادگذار، وزرا، علمای کرام، فرماندهان نظامی و مجاهدین که در یکی از مرحله ها نقش مهم و عمده یی ایفا نموده اند، دریـن مجموعه جمعآوری شده است. ایشان از تخار تا فراه و از بادغیس تا خوست با اقوام و مناطق مختلف کشور وابستگی داشتند، اما از نگاه اخوت دینی و سنگر جهادی رفقای یک کاروان و اعضای یک خانواده بودند و زیر پرچم واحد در راستای هدف و آرمان مشترک با زندگی دنیا خدا حافظی کردند. سوانح این کتاب به اعتبار تاریخ شهادت یا وفات ترتیب داده شده. البته، سوانح چهار تن بزرگان امارت اسلامی که بالفعل زعیم بودند و یا به آن ها نسبت زعامت می شد، مقدم شده است. لهذا زندگی نامه مرحوم امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد، شهید امیر المؤمنین ملا اختر محمد منصور، مرحوم رئیس الوزراء ملا محمد ربانی و معاون امارت اسلامی شهید ملا عبیدالله آخند – رحمهم الله – در اول کتاب جا آورده شده است.

این سوانح اصلا به شکل کتاب نوشته نشده، بلکه در چند سال گذشته به عنوان نوشته های ماهوار ترتیب می شد و به گونه قسط وار در مجله های امارت اسلامی به نشر می رسید. وظیفه ترتیب سوانح برای مجله ها به دوش بنده بود، اما در صورت نبود و یا عدم رسیدگی بنده، دیگر رفقای قلم به دست بنده را همکاری می کردند. لهذا بعضی سوانح را نویسنده گان گرامی هر یک شاهد غزنیوال، ملا خبیر احمد مجاهد، ملا احمدالله وثیق، بشیر همدرد، حافظ نور احمد سعید، قاری محمد یونس راشد،

نصیب زدران و مفتی ابومحمد حقانی ترتیب داده اند. از بارگاه متعال برای شان اجر بی پایان مسئلت دارم.

این سلسله هنوز جریـان دارد و از پروردگـار اسـتدعای توفیـق داریـم کـه احـوال زندگی دیگر شخصیت های علمی، جهادی و سیاسی امارت اسلامی را نیز جمعـآوری و مرتب نمائیم.

در پایان، باید یادآور شوم که محتویات و معلومات کتاب را از رفقای نزدیکـی و اعضای خانواده شهدا و مرحومین به شکل مستند به دست آورده و پس از تـدقیق نقـل کرده ایم و در بیشتر موارد نام راوی نیز ذکر شده است.

از خداوند متعال مسئلت داریم کـه ایـن کتـاب را بـه دربـار خـود مقبـول و بـرای خوانندگان محبوب بگرداند. و ما ذالک علی الله بعزیز.

قاری سعید

۱۱ رمضان المبارک ۱۴۳۸ ه ق

زندگی نامه مرحوم امیرالمؤمنین ملامحمد عمرمجاهد رحمه الله

ترتیب : بخش تاریخ کمیسیون فرهنگی

تولد و دوران کودکی :

مرحوم ملا محمد عمر مجاهد فرزند مولوی غلام نبی، نواسه مولوی محمد رسول و نواده مولوی باز محمد در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی مصادف با ۱۹۶۰ میلادی در خانواده متدین و علم پرور در قریه چاه همت در ولسوالی خاکریز ولایت قندهار دیده به جهان گشود. مرحوم مولوی غلام نبی، پدر مرحوم ملا محمد عمر مجاهد نیز در ولسوالی خاکریز به دنیا آمده بود و در درسگاه ها و دوائر دینی مختلف همین منطقه تعلیمات دینی را حاصل نموده، و سپس به تدریس و دعوت در منطقه مشغول گردید، او در اثر تلاش ها و زحمات فراوان به عنوان یک شخصیت علمی و اجتماعی درمیان مردم درخشید.

مرحوم مولوی غلام نبی دو سال بعد از ولادت ملا محمد عمر مجاهد از ولسوالی خاکریز، قندهار به قریه نوده در مربوطات ولسوالی دند این ولایت کوچید و در آنجا تا آخر زندگی خود مشغول تعلیم و تربیه دینی باشندگان آن منطقه بود، او در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی مصادف با ۱۹٦۵ میلادی در آن جا وفات نمود و در قبرستان مشهور و کهنه طالبان در شهر قندهار به خاک سپرده شد.

ملا محمد عمر مجاهد در سن پنج سالگی پدر بزرگوارش را از دست داد، او پس از رحلت پدر به همرای مادرش به ولسوالی دهراوود ولایت ارزگان رفت و در آن

جا تحت سرپرستی کاکاهایش هر یک مولوی محمد انور و مولوی محمد جمعه مراحل اولیه زندگی و دوران کودکی را سپری نمود.

پرورش و تعلیم:

مرحوم ملا محمد عمر مجاهد در سن ۸ سالگی برای فراگیری علوم دینی شامل مدرسه ابتدایی منطقه شهرکهنه ولسوالی دهراوود ولایت ارزگان شد. سرپرستی آن مدرسه به عهده مولوی محمد جمعه، کاکای مرحوم ملا محمد عمر مجاهد بود. مرحوم ملا محمد عمر مجاهد تعلیمات اولیه دینی را نزد آن کاکایش آغاز نمود. هر دو کاکای ملا محمد عمر مجاهد خصوصاً مولوی محمد انور به تعلیم و تربیه او توجه خاصی داشتند.

مرحوم ملا محمدعمر مجاهد دوره ابتدائیه و متوسطه تعلیمات شرعیه را در همین مدرسه با موفقیت به اتمام رساند و با رسیدن به سن ۱۸ سالگی تعلیمات عالی شرعی مروّجه در افغانستان را آغاز نمود، اما آن مرحله به سبب آغاز حاکمیت رژیم کمونیستی در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی مصادف با ۱۹۷۸ میلادی نیمه تمام ماند.

خانواده:

مرحوم ملا محمد عمر مجاهد از نگاه قبیلوی از قوم تومزی قبیله هوتک است، هوتک شاخ بزرگی از شجره نسب پشتون هاست، هوتکی ها در تاریخ معاصر افغانستان قهرمانان دین دوست، مدّبر، ملی و جهادی همانند قهرمان حاجی میرویس خان هوتک دارند.

غازی قهرمان حاجی میرویس خان هوتک –رحمه الله - که افغان ها احترام خاصی به شخصیت او دارند و او را به لقب افتخاری «میرویس نیکه» یاد می کنند، در سال ۱۰۸۸ هجری مصادف با ۱۷۱۲ میلادی کشور را از حاکمیت صفوی های ظالم آزاد ساخته و یک حکومت مستقل و مقتدر اسلامی را پایه گذاری نمود.

اعضای خانواده ملا محمد عمر مجاهد از نگاه مسلک و رشته خانواده یی، همه علما و مدرسین علوم دینی بودند. آن ها تمام زندگی شان را در راه خدمت به دین الله متعال، تدریس علوم شرعی و تربیه دینی و فکری مسلمانان وقف کردند، از این رو در منطقه خود محبوبیت زیادی داشتند و از لحاظ معنوی با وقار ترین و معزز ترین شخصیت های جامعه شناخته شده اند، همه عزت و احترام خاصی به این خانواده داشتند، تولد و پرورش ملا محمد عمر مجاهد در چنین خانواده علمی و روحانی و تحت سرپرستی و توجه مستقیم مربّیان علمی و فکری صورت گرفت که نقش عمده یی در رشد و تبارز توانایی ها و صلاحیت های جهادی و فکری ایشان داشت. او در بین دیگر اعضای جامعه به حیث شخصیت مخلص، مجاهد، دلسوز و دارای احساس اسلامی و ملی ظهور نموده و با مساعی جهادی و اصلاحی خود توانست جامعه را از فساد، ظلم و بی عدالتی و کشور عزیز افغانستان را از شر و فتنه تجزیهء محتوم نجات دهد.

خانواده، برادران و کاکاهای ملا محمد عمر مجاهد تماماً مجاهدین بوده و تا اکنون چهار تن از اعضای این خانواده شهید شده اند.

در نخستین روز تجاوز امریکا بر افغانستان بتاریخ ۱۵ سنبله ۱۳۷۹ شمسی مصادف با ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ میلادی، ملا محمد حنفی کاکای ملا محمد عمر مجاهد اولین شخصی بود که در حمله هوایی تجاوزگران وحشی امریکایی به شهادت رسید.

جهاد و مبارزه:

ملا محمد عمر مجاهد هنوز به سومین دهه عمر خود نرسیده بود که کمونیست ها با انجام کودتای نظامی، قدرت افغانستان را در دست گرفتند. در چنین وضعیت برای ملا محمد عمر مجاهد همانند دیگر متعلمین کشور، ادامه فراگیری تعلیمات دینی ناممکن بود. زیرا کمونیست های ملحد از همه بیشتر با علما، طلبا، محصلین و شخصیت های دینی کشور خصومت داشتند. نتیجتاً ملا محمد عمر مجاهد نیز لازم

دانست که تعلیمات عالی دینی خود را نیمه تمام گذاشته و برای انجام مسئولیت شرعی خود از مدرسه به سوی جبهات جهاد برود.

او سلسه جهاد و مبارزات خود را در چهارچوب تنظیم حرکت انقلاب اسلامی از ولسوالی دهراوود ولایت ارزگان آغاز نمود، بعد از گذراندن مدتی در این ولسوالی، او به عنوان شخصیت شجاع و مجاهد با شهامت در سطح ولایت ارزگان مطرح گردید و در ساحات و مناطق مختلف این ولایت در عملیات های نظامی بر خلاف کمونیست ها رول فعال و مؤثری ایفا نمود. در نتیجه این شهرت جهادی و رول موفق در عملیات های جهادی، او درمیان مجاهدین چنان مقبول گردید که حتی یکبار هنگامیکه از جانب مجاهدین مناطق مختلف بر ولسوالی دهراوود عملیات وسیع تعرضی صورت می گرفت، ملا محمد عمر مجاهد به خواست و تقاضای تمام مجاهدین به حیث سرقومندان جبهات مختلف و قومندان تعرض تعیین گردید و او نیز عملیات را موفقانه انجام داد. البته، او در این عملیات برای نخستین بار زخمی شد. او مدت بیشتر از سه سال همراه با مجاهدین منطقه خود در جنگ های مستقیم بر علیه کمونیست ها شرکت کرد.

دوستان و همسنگران مرحوم ملا محمد عمر مجاهد می گویند که او در وقت شروع جهاد اگرچه سناً خورد بود، اما استعداد و توانایی انجام هر نوع مسئولیت را داشت و از نگاه فیزیکی و جسمی جوان صحتمند و قوی بود.

بعداً در سال ۱۳٦۲ هجری شمسی مصادف با ۱۹۸۳ میلادی با برادران مجاهد و همسنگر خود بخاطر انسجام بهتر و بیشتر فعالیت های جهادی به ولسوالی میوند ولایت قندهار رفت و آنجا در جبهه قومندان فیض الله آخندزاده که قومندان مشهور جهادی تنظیم حرکت انقلاب اسلامی بود، بر خلاف عساکر اشغالگر شوروی و مزدوران کمونیستی شان به جهاد مسلحانه خود ادامه داد. آنجا نیز در نتیجه استعداد و قابلیت های نظامی و رول موفقانه در پلان گذاری و اجرای عملیات ها، محبوبیت و

شهرت خاصی یافت و مورد توجه تنظیم های جهادی قرار گرفت و از طرف تنظیم حرکت انقلاب اسلامی مرحوم مولوی محمد نبی محمدی، مسئولیت مستقل یک جبهه به ایشان سپرده شد.

ملا محمد عمر مجاهد در بین سالهای ۱۳۶۲ الی ۱۳۷۰ هجری شمسی (۱۹۸۳-۱۹۹۱م) شخصاً در مربوطات ولسوالی های میوند، ژری، پنجوایی و دند ولایت قندهار در جنگ های تقریبا همه روزهٔ مجاهدین در برابر قوای اشغالگر شوروی و حملات بر مراکز آنان، سهم گرفت. همچنین در عملیات های پر دستآوردی که بر شاهراه عمومی کابل –قندهار در ولسوالی شهر صفا و مربوطات قلات، مرکز ولایت زابل بر خلاف کاروان های اشغالگران شوروی صورت می گرفت، او در تمام آن عملیات ها شخصاً حضور داشت. آر پی جی ۷ که مجاهدین راکت می نامیدند و مؤثر ترین سلاح بر ضد تانک های جنگی روسی بود، سلاح پسندیده مرحوم ملا محمد عمر مجاهد بود. او در استعمال و هدف گیری راکت مهارت خاصی داشت. قابل یادآوری است که قندهار و به ویژه میوند، ژری و پنجوایی از جمله ساحات و مناطقی بودند که نقاط محوری شکست شوروی شمرده می شدند، در این مناطق و در شاهراه عمومی قندهار – هرات به حدی تانک ها و دیگر وسایط دشمن تخریب گردیده بود که دشمن برای حفاظت و نجات خود از خطر حملات مجاهدین از آن ها به شکل موانع استفاده می کردند، طوریکه آن ها را در اطراف قرارگاه های خود بر یکدیگر چیده بودند.

ملا محمد عمر مجاهد در جریان عملیات های مستقیم جهادی در برابر متجاوزین شوروی، چهار بار زخمی شد و در آخرین بار چشم راست خود را نیز از دست داد.

ملامحمد عمر مجاهد در سطح قندهار و ولایات همجوار قومندان برجسته و پیشگام جهادی بر علیه شوروی ها و مزدوران آنان شناخته می شد، که در بسیاری از

عملیات های جهادی نقش بارز داشت. در اینجا بعضی از گفته ها و خاطرات دوستان و همسنگران او در زمان جهاد بر ضد شوروی را به طور نمونه نقل می کنیم.

۱ – در ولایت قندهار یک پوسته بسیار مستحکم بود که آنرا پوسته بَدوان می گفتند. دشمن در یک نقطه حساس و حاکم، تانکی را مستقر کرده بود که در نتیجه انداخت های آن تانک مجاهدین بسیار با مشکل مواجه بودند، مجاهدین بسیار تلاش کردند که آن تانک را از بین ببرند تا از شرّ آن نجات یابند. اما علی رغم تلاشهای مکرّر موفق به از بین بردن آن نشدند، بالاخره مجاهدین برای کمک ملا محمد عمر مجاهد را از سنگ حصار خواستند تا تانک را از بین ببرد و همینطور نیز شد، ملا محمدعمر مجاهد توسط آرپی جی خود تانک را هدف گرفته از بین برد، این یک دستآورد بسیار بزرگ برای مجاهدین در آن زمان بود.

۲ – در دوران جهاد بر علیه روس ها در یکی از رویارویی ها در ساحه محله جات که یکتن دیگر از شخصیت های مشهور جهادی قندهار شهید ملا عبیدالله آخند (که سپس وزیر دفاع امارت اسلامی و بعد از اشغال کشور به حیث نائب امیرالمؤمنین ایفای وظیفه نمود) نیز با ایشان همسنگر بود، به اندازه ای تانک ها و موترهای دشمن را از بین بردند که فردای آن روز مردم با دیدن مخروبه های آن همه تانک ها که از دور نمایان بود، فکر می کردند نیروهای دشمن هنوز هم در منطقه موجود هستند، حالانکه اکثریت وسایط دشمن از بین رفته و سوخته و مابقی آن ها به مراکز خود بازگشته بودند.

۳ – در هنگام جهاد بر ضد روس ها تانک های دشمن بر شاهراه عمومی قندهار- هرات از ولسوالی ژری در منطقه سنگ حصار عبور می کردند، ملا محمد عمر مجاهد که ملا برادر آخند (نائب کنونی امارت اسلامی) نیز با ایشان همراه بود، با داشتن تنها چهار فیر مرمی راکت جنگ بر کاروان دشمن را شروع کردند و توانستند چهار تانک دشمن را از بین ببرند.

۴ – ملا برادر آخند که در دوران جهاد در کنار ملا محمد عمر مجاهد بوده است، می گوید که ملا صاحب به اندازه ای تانک های شوروی ها را از بین برده است که به سبب کثرت آن، همسنگرانش تعداد دقیق آن را نمی دانستند.

همزمان با سقوط حاکمیت کمونیستی نجیب و آغاز جنگ های تنظیمی در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی مصادف با ۱۹۹۲ میلادی، ملا محمد عمر مجاهد همانند دیگر مجاهدین راستین، سلاح را به زمین گذاشت و در منطقه خود در کنار مسجد حاجی ابراهیم در قریه گیشانی، سنگ حصار ولسوالی میوند ولایت قندهار یک مدرسه دینی ایجاد کرد و دران مدرسه مستقر شد و بعد از چهارده سال مشکلات جهادی همراه با چند تن از همسنگران خود به هدف تکمیل تعلیمات ناتمام شرعی اش به فراگیری دروس دینی رو آورد.

در این هنگام به شمول کابل، تمام کشور را جنگ ها و درگیری های تنظیمی فرا گرفته بود، آرمان های جهاد مقدس به سبب اغراض شخصی بعضی جنگسالاران تنظیمی نیمه تمام ماند و آرزوهای یک و نیم میلیون شهدای ملت مسلمان افغانستان زیر پا شد.

قیام در مقابل فساد و تاسیس امارت اسلامی :

با سقوط رژیم کمونیستی، بجای اینکه نظام اسلامی تاسیس گردد و آرزو و آرمان چند ساله ملت مجاهد به ثمر نشیند، جنگ های داخلی آغاز گردید. مجاهدین راستین در اثر یک دسیسه منظم ضعیف و یا هم کاملاً از صحنه بیرون رانده شدند، حتی بعضی مجاهدین پیشین که باید کمونیست ها را محاکمه نموده و به سزای اعمال شان می رساندند، آنان را در کنار خود نشاندند و تعداد دیگریدست به غارت و چپاول دارایی کشور و شکنجه و بی آبرویی ملت زدند.

نتیجتاً دوره هرج و مرج در تمام کشور حاکم گردید و افغان ها دوره ای را تجربه کردند که شاید مثالی همانند آن را ندیده باشند. سر، مال و ناموس هموطنان مسلمان ما

هر لحظه با تهدید مواجه بود، پوسته ها و زنجیر های تفنگسالاران خودسر، جاهل و پست فطرت به روی سرک ها، راه ها و همه جا موجود بود، هر کدام شان طبق مزاج و رواج خود، نه تنها اینکه از هموطنان ناتوان پول می گرفتند، بلکه از تجاوز بر عزت و ناموس هموطنان نیز باکی نداشتند، چور و چپاول سرمایه ملی و معنوی کشور، غنائم جهاد و حتی جنگلات و معادن کشور نیز بصورت بی رحمانه ای آغاز گردید که ما هیچگاهی مثال آن را در تاریخ گذشته کشور سراغ نداریم. ملت مؤمن که چهارده سال جهاد کرده بود نه تنها ثمره و حاصل جهاد شان با خطر ضیاع مواجه شد، بلکه زندگی روزمره شان نیز با تهدیدات رو برو گردیده بود.

در نتیجه هرج و مرج، فساد اجتماعی، قتل و کشتار، چور و چپاول، ظلم و وحشت، درد و رنج ملت مسلمان هر آن بیشتر و بیشتر می گردید، مجاهدین راستین که برای آزادی، صلح، عزت و سربلندی ملت مسلمان خود مبارزه کرده بودند با مشاهده این وضعیت بسیار رنج می بردند.

ملا محمد عمر مجاهد که در این هنگام همراه با دوستان مجاهد خود در ولسوالی میوند قندهار زندگی می کرد، همانند سائر مجاهدین راستین با مشاهده این اوضاع بسیار رنجیده و ناراحت بود، ایشان خود شاهد حال بودند که بر شاهراه قندهار – هرات در هر قدم پوسته و پاتک ایجاد شده بود و تمام روز مسافرین مظلوم، زنان و محاسن سفیدان توسط تفنگسالاران بد اخلاق چور ، بی آبرو و حتی کشته می شدند. باید بگوئیم که در این هنگام پوسته ها و پاتک ها در قندهار به حدی زیاد بود که تجّاران کشور وقتی از هرات به قندهار، خصوصا به بندر ویش (بولدک) اموال خود را انتقال می دادند، بجای اینکه اموال خود را از راه عمومی عبور دهند از ترس موجودیت بیش از حد پاتک ها، اموال خود را در میوند تخلیه می کردند و بعداً از دشت ها با هزاران مشکلات تا بولدک می رساندند، تا از شرّ پاتکسالاران در امان باشند.

ملا محمد عمر مجاهد و دوستان مجاهد او در مورد وضعیت داخل شهر نیز آگاهی داشتند، جایی که تفنگسالاران خودسر شهر را کوچه به کوچه در بین خود تقسیم کرده بودند، ملکیت های بیت المال را غصب می کردند و با پول نقد می فروختند، بر زمین های دولتی مارکیت اعمار می کردند، علاوه بر این همیشه در میان خود به جنگ و درگیری مشغول بودند و ملت متحمل رنج و مصیبت ها می شد.

این ناهنجاری های دوامدار و بی پایان، مجاهدین واقعی را مجبور ساخت که برای از بین بردن فساد و حفاظت جان و مال مسلمانان، عزم خود را جزم نموده و دست بکار شوند. مجاهدین مشوره و نشست هایی را آغاز کردند. ملا محمد عمر مجاهد و رفقایش اولین مجلس را در منطقه زنگاوات ولسوالی پنجوایی با علمای مشهور و شناخته شده دایر کردند، این نشست علمای کرام تحت سرپرستی مولوی سید محمد صاحب که در جهاد زمان شوروی، قاضی عمومی مجاهدین قندهار بود و به مولوی پاسنی صاحب مشهور بود، به ملا محمد عمر مجاهد گفتند که باید بر ضد فساد قیام کند و همه آن ها از او حمایت خواهند کرد. ملا محمد عمر مجاهد اساس تحریک اسلامی را در همان مجلس گذاشت و بتاریخ ۱۵ محرم الحرام ۱۴۱۵ هجری قمری مبارزه بر ضد فساد و هرج و مرج آغاز گردید.

تحریک اسلامی به قیادت ملا محمد عمر مجاهد بخاطر محو و جلوگیری فساد، مبارزه خود را آغاز کرد و با استقبال گسترده مجاهدین راستین و ملت مواجه شد. در قدم نخست ولایت قندهار و بعد از آن مناطق دیگر از وجود تفنگسالاران بی بند و بار و فاسد تصفیه گردید. هنگامیکه بیشترین مناطق کشور در تسلط طالبان درآمد، اجتماع بزرگی از علما و شیوخ افغانستان که شمار شان بالاتر از ۱۵ صد نفر بود، بتاریخ ۱۵ ذوالقعده ۱۴۱۶ هجری قمری با دایر کردن نشست با شکوهی در قندهار، با تائید امارت ملا محمد عمر مجاهد لقب امیر المؤمنین را به او تفویض نمودند. بتاریخ ششم میزان سال ۱۳۷۵ هجری شمسی کابل، پایتخت افغانستان نیز تحت تسلط امارت

اسلامی درآمد و به تعقیب آن بشمول تمام مناطق مرکزی و شمالی افغانستان، امارت اسلامی بر ۹۵٪ خاک افغانستان حاکم گردید.

امارت اسلامی افغانستان تحت قیادت ملا محمد عمر مجاهد، نظام اسلامی استوار بر اساسات شریعت را در افغانستان به میان آورد، پس از وقفه طولانی یکبار دیگر به جهانیان نمونه زنده نظام اسلامی را تقدیم کرد، کشور را از تجزیه و از شر افراد خودسر و غیر مسئول نجات داد، اسلحه بیت المال را جمعآوری نمود و امنیت و ثبات سرتاسری را حاکم ساخت. این دستآوردها در حالی به ثمر رسیده بود که تمام جهان به شمول ملل متحد درین کار ناتوان و عاجز مانده بودند. اما مستکبرین و جهان کفر تحمل این شریعت و امارت را نداشتند، از این رو در مقابل آن موقف خصمانه گرفتند و بهانه های نادرست می تراشیدند، تا اینکه بالاخره به شکل مشترک و دست جمعی اقدام به تجاوز کردند.

شخصیت زعیمانه ملا محمد عمر مجاهد :

ملا محمد عمر مجاهد به حیث یک رهبر و زعیم، طبعیت و مزاج خاصی داشت. او برعکس دیگر مقامات و رهبران بلندرتبه جهان از خودنمایی و تظاهر نفرت داشت، بدون ضرورت سخن نمی گفت، اما گفتار او در صورت ضرورت پخته، سنجیده و معقول بود، مثلا ؛ در آغاز حمله امریکا بر افغانستان در حالیکه ماشین تبلیغاتی و تلاشهای امریکا بخاطر تضعیف مورال مجاهدین بسیار فعال بود و تمام رسانه های غربی، شبکه های رادیویی و تلویزیونی وقت خود را به نشرـ آن تبلیغات وقف کرده بودند، ملا محمد عمر مجاهد با روحیه مطمئن و اعتماد کامل در سخنان عام فهم و سلیس خود به ملت چنین پیام پر محتوا و اطمینان بخش داد :

«الله متعال بر هر چیز قادر و تواناست، در نزد الله متعال تفاوتی بین قدرت آمریکا و توان یک مورچه نیست، آمریکا و دوستانش این را با تعمّق و غور بشنوند که امارت اسلامی نظامی نیست که امیر آن همانند ظاهرشاه (پادشاه پیشین افغانستان) به

روم برود و عساکر و افرادش به شما تسلیم شوند، اینجا جبهات منظم جهاد وجود دارد. اگر شما شهرها و پایتخت را اشغال کنید و حکومت اسلامی را سرنگون سازید، مجاهدین ما در کوه ها و دشت ها مستقر خواهند شد، سپس شما چه خواهید کرد؟ همانند کمونیست ها در هر جا کشته خواهید شد ! شما بدانید و آگاه باشید که ایجاد هرج و مرج آسان است اما دوباره از بین بردن بی نظمی و آشفتگی و ایجاد نظام، کار دشوار است، مرگ حق است و هر کس طعم آن را می چشد، بجای اینکه مرگ در حالت بی ایمانی و بی غیرتی و در دوستی با آمریکا باشد، بسیار خوب خواهد بود که با ایمان، با غیرت و در اسلام باشد».

شاید در آن وقت بسیاری ها واقعیت این سخنان ملا محمد عمر مجاهد را درک نکرده باشند، اما اکنون که تقریبا دو دهه از آغاز این معرکه نا موزون می گذرد و به شمول آمریکایی ها، ناتو و تمام ائتلافیان شان در مقابل مجاهدین تهیدست و عقیده منِد ملا محمد عمر مجاهد با شکست آشکار مواجه هستند، توانسته اند مفهوم سخنان تاریخی آن زمان او را درک بکنند.

همچنان ایشان در آغاز تجاوز آمریکا در جریان ایراد بیانیه رادیویی به ملت افغان با اشاره به تجاوزگران و مزدوران آنان گفت :

«اسلحه می تواند مرگ به بار آورد، اما جلو مرگ را گرفته نمی تواند». این جمله برای برخی ها در آن زمان یک ترکیب بی مفهوم بود، اما اینست در هژده سال گذشته، مصداق آن را جهانیان با چشم سر مشاهده کردند، قوت های متجاوز با استفاده از اسلحه و تیکنالوجی پیشرفته خود مردم زیادی را به کام مرگ کشاندند، اما نتوانستند خود را از مرگ نجات دهند و در جریان هژده سال به صورت مسلسل به دست مجاهدین قهرمان امارت اسلامی کشته، زخمی و یا دستگیر می شوند.

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که اکنون قوت های مغرور و مجهز به اسلحه پیشرفته آشکارا بر کشته و زخمی شدن هزاران تن از نظامیان خود در افغانستان اعتراف می کنند.

از دید ملا محمد عمر مجاهد نسبت به گفتار بسیار، عمل کم ارجحیت داشت، زندگی او دور از تشریفات بود، زندگی ساده و بی تکلف تمام زندگی اش را احاطه کرده بود، لباس ساده، خوراک ساده، گفتار بی تکلف، رفتار متواضع از عادات فطری شان بود. تکلف، متکلفین و برخورد متکلفانه را دوست نداشت.

او جدیّت، تدبر و اخلاص را عامل پیشرفت کارها می دانست و از میان دوستان، شخصی را بیشتر می پسندید که مدبّر، مخلص و جدی می بود.

همچنان خود را با مشکلات و ناهنجاری ها عادت داده بود، در صورت رخ دادن هر گونه حادثه بزرگ وضعیت او کاملاً عادی بود، ترس و سراسیمگی را به دل راه نمی داد، در هنگام خوشی یا مصیبت، کامیابی و یا ناکامی استوار و مطمئن بوده و بر خود کنترول داشت.

به علمای کرام و بزرگان احترام خاصی داشت، فروتنی، متانت، وقار، حیا، ادب، احترام متقابل، همدردی، ترحم و اخلاص از خاصیت های طبیعی او بود. عزم راسخ، توکل کامل به الله جل جلاله در تمام امور و باورمندی به مقدّرات باری تعالی از مشخصات بارز زندگی او بود.

از همین بود که ملا محمد عمر مجاهد در دل رهروان و مجاهدین خود چنان محبوبیت دارد که نه به منصب ظاهری وابسته است و نه هم به امکانات مادی. در طول سیزده سال جهاد علیه امریکا مجاهدین به او چنان احترام قائل بودند که بخاطر تعمیل فرموده هایش از قربانی جان های شان نیز دریغ نورزیدند.

اهتمام درباره قضایا و امور جهان اسلام :

مرحـوم مـلا محمـد عمـر مجاهـد بـه حیـث مؤسـس تحریـک اسـلامی و رهـبر مسلمانان درباره قضایا و امور امت اسلامی اهتمام خاصی داشت.

او همیشه در مورد مسجد الاقصی، نخستین قبله مسلمانان، داعیه بر حق مسـلمانان فلسطین و در هر گوشه و کنار جهان از اسلام و مسلمانان دفاع می کرد و آزادی مسجد اقصی از چنگال صهیونیست های غاصب را مسئولیت شرعی هر مسلمان می دانست.

ملا محمد عمر مجاهد رهبری بود که بر درد امت اسـلامی دردمنـد بـود. اخـوت، همدردی، ایثار و همکاری با برادران مسلمان محض شعار او نبود، بلکه در عمـل آن را ثابت می کرد.

انتمای عقیدوی و فکری :

مرحوم ملا محمد عمر مجاهد از لحاظ عقیدوی و فکری رهـرو مـنهج مسـلمانان اهل السنت و الجماعت و مقلد مذهب حنفی بود.

مخـالف سرسـخت خرافـات و بـدعات بـود، اختلافـات مـذهبی و تنظیمـی بـین مسلمان هـا را دوسـت نداشـت، بـه مجاهـدین و تمـام مسـلمان هـا در مـورد اسـتحکام وحدت اسلامی و هماهنگـی فکـری توصـیه و پافشـاری مـی نمـود. وحـدت عقیـده و اتحاد بین مسلمانان را مهم ترین ضرورت وقت می دانست. پیـروی از نقـش گـام هـای سلف الصالحین و ائمه مجتهدین در روشنی قرآن و حـدیث را یگانـه راه نجـات امـت اسلامی می دانست.

زنـدگی شخصی :

مرحوم ملا محمد عمر مجاهد که بخش اعظم زندگی خـود را در تعلـم و مطالعـه علوم دینی، جهاد، دعوت و خدمت در راه اسلام سپری نمود، شاید فقیر تـرین سران و مقامات معـاصر کشـور بـود و از کسـانی بـود کـه از امـوال بیـت المـال بـدون ضرورت

استفاده نمی کرد، زیرا نه در زمان جهاد پیشین بـا اسـتفاده از نفـوذ جهـادی اش کـاری برای سر و سامان دادن به زندگی شخصی خود کرده بـود و نـه هـم در زمـان حاکمیـت سرتاسری پنج ساله امارت اسلامی.

ملا محمد عمر مجاهد تا اثنای وفات نه کـدام خانـه عـادی در ملکیـت شخصـی خود داشت و نه هم سرمایه و پول نقد در بانک های کشورهای خارجی.

هرگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۳۷۸ هجری شمسی مصادف بـا ۱۹۹۹ میلادی، تحریم های اقتصادی یکطرفه و ظالمانه را علیه افغانسـتان وضـع کـرد و حکم انجماد حساب های مالی مقامات طالبان در بانک هـای خـارجی را صـادر کـرد، ملا محمد عمر مجاهد به حیث امیر امارت اسلامی افغانستان، عالی تـرین مقـام امـارت بود که در بانک های داخل و یا خارج از کشور کدام حساب مالی به نام شخصی و یـا مستعار نداشت.

در زمان حاکمیت امارت اسلامی، هنگامیکه محل مسکونی او از سـوی دشـمنان هدف حملات مرگبار قرار گرفت و علاوه بر شهادت اعضای فامیل او، سـبب شـهادت بسیاری های دیگر گردید، بعضی مقامات امارت بـه منظـور حفاظـت ایشـان در شـمال غرب شهر قندهار در ساحه پائین کوتل کوه بابا صـاحب کـه در اطـراف و نزدیکـی آن آبادی و خانه های مسکونی نبود، یک محل سکونت برای مرحوم ملا صـاحب و دفـتر مقام امارت اسلامی اعمار کردند، که آن هم از ملکیت های عمومی بیت المال شـمرده می شد، نه ملکیت شخصی او.

هرگاه از جانب پانزده صد تن علما و شیوخ کـرام در سـال ۱۳۷۵ هجـری شمسـی مصادف با ۱۹۹۶میلادی، لقب امیر المؤمنین به او داده شد، بجای احسـاس خوشـحالی به حدّی گریه کرد که چـادر روی شـانه اش تـر گردیـد، او در آخـر جلسـه در سـخنان تاریخی خود به علمای کرام و حضار گفت :

علمای کرام ! شما از نگاه علم شرعی خود، حیثیت ورثای رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - را دارید، شما که امروز بار این مسئولیت سنگین را بـدوش مـن گذاشـتید، در حقیقت مسئولیت استقامت و انحراف آن بدوش شماست.

استادان گرامی و علمای گرانقدر !

اگر خدا نخواسته از ما در این امانت بزرگ مسلمان ها تقصیر و انحراف صـورت می گیرد، اصلاح آن مسئولیت شرعی شماست، شما در روشنی علم شرعـی خـود مـا را به استقامت و رفتن بر صراط مستقیم رهنمایی کنید، اگر از ما در تنفیـذ احکـام اسـلامی کوتاهی و انحراف رخ می دهد و شما آن را مشاهده مـی کنیـد و در مـورد اصـلاح آن چیزی نمی گوئید، مسئولیت آن نزد خداوند بدوش شماسـت و مـن در روز آخـرت بـه گریبان شما دست می اندازم.

شخصیت و مزاج طبعی :

مرحـوم مـلا محمـد عمـر مجاهـد در پهلـوی خاموشـی و کـم گُـویی، ظرافـت و خوشطبعی خاصی هم داشت، خود را از دیگران بالاتر نمی دانست، اگر چـه آن هـا از لحاظ مقام، منصب و سن از او خورد می بودند. برخـورد او بـا رفقـای خـود صـمیمانه، مشفقانه و پر از احترام متقابل بود. در مجالس بیشتر در مورد جهاد سخن می زد.

بعد از هجوم امریکایی ها :

شرایط امنیتی و تعقیب جدی دشمن بعـد از هجـوم امریکـایی هـا بـر افغانسـتان، تغییری بر وظایف عادی مرحوم ملا محمد عمر مجاهد نیاورده بـود و او امـور جهـادی را به حیث زعیم امارت به خوبی تعقیب و تنظیم می نمود.

قابل یادآوری است کـه مرحـوم مـلا صـاحب در طـول دوازده سـال جهـاد علیـه امریکا برای یکروز هم خاک افغانستان را ترک نکرد و تا آخرین رمق حیات در کشـور خود در کنار سنگر و سنگرداران حق حضور داشت. او کارهای خـود را هـر روز خـود را با عبادت پروردگار و تلاوت قرآن کریم آغاز می نمود و در صورت فرصـت تفاسـیر

مختلف قرآن کریم و احادیث را مطالعه می نمود، امور جهاد جاری بر خلاف اشغالگران را با جدیّت مراقبت و تعقیب می کرد، برای تنظیم و ترتیب امور نظامی به قومندانان جهادی به طریقه معینه اوامر و توجیهات صادر می نمود، با تعقیب منابع نشراتی جهادی و رسانه های خبری جهانی از پیشرفت ها و موفقیت های جهادی بر خلاف اشغالگران و موضوعات دیگر معلومات بدست می آورد و از این طریق از حوادث و واقعات روزانه کشور و جهان باخبر می شد.

وفات :

مجاهد فداکار و مؤسس با ابتکار امارت اسلامی امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد پس از سپری نمودن تمام زندگی خود در راه جهاد، دعوت، اصلاح و قربانی ها بالاخره طبق قضای الهی از دنیای فانی به سوی ابدیت رحلت نمود.

امیرالمؤمنین که هر لحظه حاکمیت او پر از کارنامه های تاریخی بود.

امیرالمؤمنین که در دوران امارت اسلامی احکام معطل شریعت را در افغانستان دوباره نافذ نمود.

امیرالمؤمنین که در زمان حاکمیت او، نظام دولت اسلامی شد، اقتصاد کشور اسلامی شد، سیاست خارجی اسلامی شد و قرآن کریم، احادیث و فقه اسلامی یگانه مرجع تمام احکام دولت گردید.

این امیرالمؤمنین دوازده سال کامل مقاومت جهادی افغان ها را در برابر تمام جهان کفری در شرایط بسیار ناگوار به گونه شگفتآور رهبری نمود، رهبری که تکتیک های نظامی و نزاکت های محاربوی آن، اکادمی های نظامی جهان را انگشت به دندان ساخت و مغرور ترین جنرالان امریکا و ناتو به مهارت نظامی او سر تسلیم نهادند.

او این رهبری معجزانه خود را در برابر ائتلاف جهانی صلیب از قریه های ویران و خانه های خامه کشور خود انجام داد، او درین مدت دوازده سال از وسائل پیشرفته الیکترونیکی بی پروا و از سیاره های مصنوعی جهان معاصر مستغنی بود.

او از طریق ویژه خود با مجاهدین در تماس بود، اما دشمن نه جای بود و باش او و نه هم طریقه ارتباط مداوم او با خط های اول مقاومت را پیدا توانست.

واقعا، ملا محمد عمر مجاهد در رهبری جهادی خود با استفاده از تکتیک های روستایی، تیکنالوژی پیشرفته کشفی و جاسوسی دشمن را رسوا ساخت.

بلی، ملا محمد عمر مجاهد حاکم زاهد قرن بست و یک میلادی بود و حاکمیت خود را برای اعلای کلمة الله قربان نمود.

این رهبر دلیر و مبتکر بالاخره از اثر بیماری سل به تاریخ ۴ ماه ثور سال ۱۳۹۲ هجری شمسی داعی اجل را لبیک گفت و روح خود را به مالک حقیقی سپرد . انا لله وانا الیه راجعون.

چندی از تاثرات علماء، مفکرین و سیاستمداران جهان اسلام به مناسبت وفات قاید پر افتخار جهان اسلام :

محدث بزرگ جهان اسلام و استاد مجاهدین نامدار علامه ابو محمد المقدسی :

خداوند بر امام ملا محمد عمر رحم بکند، امثال او در دنیای امروزی بسیار به ندرت دیده می شود، نظام خداوندی را بر زمین نافذ نمود، مهاجرین را پناه داد، نصیحت ناصحان را پذیرفت و تا رسیدن مرگ با کفار جنگید.

محدث و فقیه بزرگ عربستان سعودی علامه شیخ علوان :

تمام اوراق تاریخ را مطالعه کردم، اما جز ملا عمر حاکمی پیدا نکردم که حاکمیت خود را برای دین پروردگار قربان کرده باشد، خداوند بر او رحم بکند و در جنت الفردوس ماوای او بود.

عرفان صدیقی، ژورنالیست مشهور :

زمانیکه او پس از سقوط قندهار، آخرین شهر دولت خود به سوی کوه های مغرور افغانستان می رفت، بر پیشانی او جز پروردگار آثار سجده بر کسی دیگری دیده نمی شد.

دکتور حاکم المطیری الکویتی :

امت اسلامی با وفات ملا محمد عمر مجاهد زعیم بزرگ خود را از دست داد، زعیم که مقابله تاریخی در در برابر ائتلاف جهانی صلیبی ها نمود.

ای زعیم امت اسلامی ! تو در واقعیت برای امت اسلامی چنان امام بودی که نسل های کنونی و آینده امت اسلامی، تمام نهضت های فکری و جهادی آنان و مدارس فقهی به تو اقتدا می کنند.

ای استاد بزرگ ! آیا تو در واقعیت از نزد ما رفتی ؟

دکتور شامل :

ای ادیبان زبان شناس جهان !

بیائید قاموس های تمام زبان های جهان را از سر بنویسید، واژه رجولیت (مردانگی) را از تمام آن حذف بکنید و بجای آن تنها ملا عمر بنویسید.

ابو حمزة الدرعاوی :

این مسئله شرعی است که کسی در سنگر مبارزه با دشمن در حال رباط وفات نماید، او شهید است. خداوند متعال شهادت شهید ملا محمد عمر مجاهد را قبول و او را در جنت الفردوس جا دهد.

خبر وفات امیر المؤمنین داغ ترین موضوع رسانه های جهان بود و تعداد زیادی شخصیت های علمی و جهادی جهان اسلام پیام های تسلیت و غمشریکی خود را با مقام رهبری امارت اسلامی شریک نمودند.

شورای رهبری امارت اسلامی و خانواده مرحوم ملاصاحب به تاریخ ۱۴ شوال سال ۱۴۳٦ هجری قمری با نشر یک اعلامیه خبر درگذشت مرحوم امیرالمؤمنین را تصدیق نمودند و تسلیت و غمشریکی خود را با مردم مجاهد افغانستان و جهان اسلام ابراز نمودند.

اعلامیه شورای رهبری و خانواده عالیقدر امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رحمه الله در مورد اعلان وفات ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

إن الحمد لله؛ نحمده، ونستعينه، ونستغفره، ونتوب إليه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله؛ فلا مضل له، ومن يضلل؛ فلا هادي له. ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، ونشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليما كثيرا.

أما بعد. فقد قال الله تبارک و تعالی: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ الله كِتَابًا مُّؤَجَّلاً وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ - وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ - وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَن قَالُواْ ربَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - آل عمران – ۱۴۵- ۱۴۶ - ۱۴۷

ترجمه : و نیست هیچ نفسی را که بمیرد مگر به حکم خدا، نوشته شده یک وقت مقرر (بنابر این مرگ پیامبران یا دیگران، یک سنّت الهی است) و هر که بخواهد پاداش دنیا را (و در زندگی خود در این راه گام بردارد) چیزی از آن به او می دهیم، و هر که بخواهد پاداش آخرت را، از آن به او می دهیم؛ و زود می دهیم ثواب شکرگذاران را - چه بسا پیامبرانی که قتال کردند همراه او خداپرستان بسیار در برابر با کفار، پس سستی نکردند به سبب مصیبتی که رسید به ایشان در راه خدا و ضعیف نگشتند و تسلیم نشدند، و خدا دوست می دارد صبر کنندگان را – و نبود سخنان این خدا پرستان مگر اینکه می گفتند ای پروردگار ما، بیامرز به ما گناهان ما را و از حد گذشتن ما را در کار ما و استواردار پاهای ما را و نصرت ده ما را بر قوم کافران.

مرگ حق است و ما ایمان داریم که به جز از الله عزوجل تمام موجودات می میرند، حتی محبوب ترین مخلوق پروردگار و سردار دو جهان رسول اکرم محمد صلی الله علیه و سلم نیز لذت مرگ را چشید و از دنیا رحلت نمود.

با توجه به این حقیقت، مقام رهبری امارت اسلامی و خانواده مرحوم ملا محمد عمر مجاهد اعلام می دارد که امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد مؤسس و زعیم امارت اسلامی در نتیجه بیماری که عائد حالش بود روحش را به مالک الارواح سپرده و از این دنیای فانی بسوی جهان ابدی سفر نمودده است. انا لله و انا الیه راجعون و رحمه الله تعالی رحمة واسعة.

ملا محمد عمر مجاهد رحمة الله علیه رهبر پر افتخار و مخلص امت اسلامی بود، که در شرایط بسیار سخت و حساس بیرق امارت اسلامی را به اهتزاز درآورد، به نام امارت اسلامی نظام کامل شرعی را به نام امارت اسلامی مطابق با اصول سیاست اسلامی پایه گذاری و تاسیس نمود، الله عزوجل توسط او نه تنها در سطح افغانستان نعمت نظام اسلامی را برای مؤمنان ارزانی نمود بلکه برای تمام جهانیان مثالی از حاکمیت واقعی اسلامی را تقدیم نمود.

این چند سطر شاید توان احتوای کارنامه های پر افتخار او را نداشته باشد، بناءً به اصل سخن می پردازیم و آن اینکه عالیقدر امیرالمؤمنین رحمه الله از این دنیا رحلت نموده است، در چنین شرایط دشوار وظیفه ما اینست که امانت باقی مانده او یعنی امارت اسلامی را همانگونه پرورش دهیم که جناب ایشان پرورانده بود، به همان شکل به شریعت اسلامی التزام نمائیم، مخلص و متوکل به الله عزوجل باشیم و همانگونه آماده و حاضر برای خدمت و قربانی باشیم و در راه حق مؤمن، متعهد، متوکل، صابر، استوار و از الله عزوجل بیمناک باشیم، تا خداوند متعال توفیق تحمل این بار سنگین و رساندن آن به منزل مقصود را نصیب مان نماید و ما را به سرفرازی و پیروزی در دنیا و آخرت نوازش دهد.

مرحوم ملا محمد عمر مجاهد که علی الرغم تمام فشار و تعقیب تجاوزگران جهان کفر در کشور زندگی می نمود و در جریان سیزده سال حتی برای یکروز هم از افغانستان به پاکستان و یا کشور دیگری نرفت و از محل سکونت خود امور امارت اسلامی را رهبری می نمود، شواهد و دلایل زیادی بر این استقامت بزرگ و بیرون نرفتن او از کشور وجود دارد. چندی قبل او در نتیجه بیماری که شامل حال شان گردیده بود و در دو هفته آخر شدت گرفته بود وفات نمود.

عالیقدر امیر المؤمنین رحمه الله اگر چه جسما یک شخص، اما از لحاظ معنوی یک حرکت، مفکوره و حامل آرمان مقدس بود، اگر کسی می خواهد روح ایشان را شاد نماید و وفاداری خود به ایشان را ثابت سازد، باید با میراث او امارت اسلامی وفاداری نماید و و وجیبه فرد فرد ما برای اعاده نظام اسلامی در چنین شرایط اینست که برای قوّت، وحدت، وسعت و موفقیت امارت اسلامی تمام کوشش های خود را به خرج بدهیم، پایه های این خانه مشترک را مستحکم تر سازیم، زیرا عزت و سربلندی قشر مجاهد و ملت مسلمان ما تنها با قوت این صف جهادی تضمین می گردد.

مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد امارت اسلامی را به حیث یک حرکت بزرگ، به چنان شکلی آباد و به پیش برده است که در پشت آن پایه های استوار و مستحکم، دوستان مخلص و مدّبر و تشکیلات منظّم گذاشته است، لهذا مجاهدین و تمام مسلمانان مطمئن باشند که مسئولین و مجاهدین امارت اسلامی این کاروان را با همکاری و نصرت پروردگار و پشتیبانی مسلمان ها طبق آرمان های عالیقدر امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رحمه الله به منزل مقصود می رسانند. ان شاء الله تعالی و ما ذالک علی الله بعزیز.

بر اساس فیصله رهبری امارت اسلامی، شورای رهبری و خانواده عالی قدر امیرالمؤمنین - رحمه الله - امروز ۱۴ شوال ۱۴۳۶ هجری قمری برای مدت سه روز از سوی علمای کرام، امامان مساجد، شخصیت های جهادی و قومی، مسئولان امارت

اسلامی، مجاهدین و عامه ملت در تمام مناطق برای ایصال ثواب به روح امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رحمه الله ختم قرآن کریم، دعاخوانی و فاتحه انجام می شود، و از دربار الله عزوجل برای مرحوم امیر المؤمنین دعای مغفرت و برای امارت اسلامی دعاهای استحکام و موفقیت صورت می گیرد.

در پایان باید یادآوری نمائیم که ملا عبدالمنان آخند برادر امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد و مولوی محمد یعقوب، فرزند ارشد مرحوم امیرالمؤمنین از تمام مسلمان ها خصوصا استدعا نموده اند که اگر کدام نوع حقوق آنان در زمان حاکمیت امارت اسلامی تحت زعامت مرحوم ملا محمد عمر مجاهد تلف شده باشد، همه را عفو نمایند و در دعاهای نیک شان او را فراموش نکنند، ما در این مصیبت بزرگ، تمام امت مسلمه و خاصتاً ملت مجاهد افغانستان را با خود شریک می دانیم و برای همه از بارگاه الله عزوجل خواهان تسلیت و صبر جمیل هستیم. والسلام

شورای رهبری امارت اسلامی

و خانواده عالیقدر مرحوم ملا محمد عمر مجاهد

۱۴ شوال المکرم ۱۳۴۶ هـ ق

۸ اسد ۱۳۹۴ هجری شمسی

۳۰ جولایی ۲۰۱۵ میلادی

زندگی نامه شهید امیرالمؤمنین ملا اختر محمد منصور ـ رحمه الله ـ

ترتیب : بخش تاریخ کمیسیون فرهنگی

امارت اسلامی افغانستان که در عصر کنونی سنگر مستحکم جهاد و مبارزه علیه کفر و استبداد در سطح جهان پنداشته می شود، لله الحمد مؤسسان آن به شکل موهوبی از صلاحیت ها و مهارت های فوق العاده یی برخوردار بوده اند.

مؤسس امارت اسلامی مرحوم ملا محمد عمر مجاهد رحمه الله، مجموعه زنده ای از صلاحیت های رهبری بود. او توانست صلاحیت قیادت مسلمانان را در میدان جهاد و مبارزه علیه کفار جهان عملا به برخی از آن مجاهدانی تلقین کند که برای حاکمیت نظام خداوندی با او همراه بودند .

مدرسه جهادی عمری به سرکردگی او اشخاص زیادی را تربیه کرد که هر یکی شان توانایی کامل قیادت مسلمان ها و رهبری جهاد و مقاومت در حساس ترین شرایط زمان را دارا بودند و هستند.

در نهضت های جهادی و فکری، نقش بنیادهای مذهبی بیشتر از شخصیت ها محوری می باشد و همه امور بر اساس انگیزه های جهادی و فکری تنظیم می شود. ارشادات قرآنی، کارنامه های پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم - و خلفای راشدین، رهبرد اساسی رهروان چنین نهضت ها می باشد.

زعیم شهید امارت اسلامی ملا اختر محمد منصور – رحمه الله – نیز یکی از شخصیت های صاحب بصیرت و از شاگردان متین مدرسه عمری بود که امور قیادت امارت اسلامی را در حیات مرحوم عالیقدر امیرالمؤمنین عملا به پیش می برد و پس از

اعلان وفات او، از جانب اهـل الحـل والعقـد امـارت اسـلامی (شخصـیت هـای معتـبر، علمای کرام و چهره های جهادی و ملی) به حیث زعـیم جدیـد امـارت اسـلامی تعـین گردید و تا شهادت با کمال دیانت، متانت، تدبیر و دلاوری وظیفه رهـبری ایـن کـاروان بزرگ را انجام داد.

در سطور ذیل، مختصرا نگاهی می کنیم به زندگی و کارنامه هـای شـهید منصـور رحمه الله .

ولادت :

شهید ملا اختر محمد منصور – رحمه اللـه - فرزنـد الحـاج محمـد جـان در سـال ۱۳۴۷ هجـری شمسـی - ۱۹۶۸ مـیلادی - در قریـه بنـد تیمـور ولسـوالی میونـد ولایـت قندهار به دنیا آمد .

چون خانواده شهید منصور - رحمه الله - خـانواده متـدین و علـم پـرور در سـطح منطقه و پدر گرامی اش شخصیت علم دوست بود، نخستین انتخاب آن هـا بـرای تربیـه سالم شهید منصور صاحب آموزش های دینی بود.

آموزش :

شهید منصور – رحمه الله – در سن ۷ سالگی به رهنمایی پـدر گرامـی اش شـامل مکتب ابتدائیه منطقه شد و برای تعلیمات ابتدایی دینی به مسجد قریه می رفـت. چـون از خوردسالی علائم دانش، ذکاوت و بصیرت در چهره وی نمایان بود، او بـر عـلاوه از پدر گرامی اش، مورد تربیه و پرورش خاص استادان خود نیز قرار گرفت.

خانواده شهید منصور صـاحب چـون در زمـان هجـرت در کمـپ گـردی جنگـل (بلوچستان، پاکستان) سکونت داشتند، او چند مدت در هـمان جـا و سـپس در منطقـه پنجپایی به آموزش های دینی پرداخت. سپس به شهر کویتـه رفـت و در یـک مدرسـه دینی در منطقـه عبداللـه خـان کـراس بـه درس هـای دینـی ادامـه داد. ازان پـس بـرای

فراگیری علوم دینی به پشاور سفر نمود و دران جا در کمپ کچه گری و مناطق دیگر به روند آموزشی خود دوام داد. او دوره خورد را در کمپ جلوزیی، پشاور خواند.

زمانی که او هنوز مشغول فراگیری علوم دینی بود، قدرت افغانستان به دست کمونیست ها افتید و مردم مجاهد کشور در برابر آن ها به قیام اسلامی آغاز نمودند.

جهاد و مبارزه سیاسی :

پس از تهاجم شوروی های اشغالگر بر افغانستان در سال ۱۹۷۸ میلادی، مردم مجاهد افغانستان بر ضد آن ها به مقاومت اسلامی پرداختند.

شهید منصور – رحمه الله - در سال ۱۹۸۵ میلادی برای فعالیت های جهادی، جبهه قومندان مشهور جهادی ولایت قندهار شهید قاری عزیز الله را به حیث سنگر جهادی خود انتخاب نمود و فعالیت های جهادی اش را در برابر شوروی های اشغالگر و کمونیستان داخلی در منطقه پاشمول ولسوالی پنجوایی تحت سرپرستی شخصیت مشهور جهادی الحاج ملا محمد حسن آخند که در زمان حاکمیت امارت اسلامی معاون ریاست الوزراء بود، دوام داد. جبهه جهادی شهید قاری عزیز الله وابسته به تنظیم حرکت انقلاب اسلامی مرحوم مولوی محمد نبی محمدی بود و پس از شهادت قاری صاحب، به قیادت قومندان ملا حاجی محمد آخند به حزب اسلامی مرحوم مولوی محمد یونس خالص پیوست.

شهید منصور – رحمه الله – آن زمان هژده ساله بود و همچون یک جوان نیرومند و با شهامت و به حیث مجاهد غیور به هدف دفاع از دین و میهن، راه جهاد و مبارزه در برابر اشغالگران و کمونیستان داخلی را انتخاب نمود، در جریان سال تعلیمی درس می خواند و در ایام فراغت به جبهات جهادی می رفت.

شهید منصور صاحب در عملیات های زیادی نظامی علیه اشغالگران شوروی و حامیان داخلی آنان سهم فعال داشت. او یکبار در سال ۱۹۸۷ میلادی در ساحه سنزری ولسوالی ژری ولایت قندهار در جریان عملیات مستقیم بر مرکز استراتژیک

شوروی ها چنان زخمی شد که بدنش سیزده زخم برداشت، اما خداوند متعال شفا داد. او بار دوم در سال ۱۹۹۷ میلادی در زمان حاکمیت امارت اسلامی در میدان هوایی مزار شریف زخمی شد و در همان حالت زخمی به دست مخالفین اسیر گردید.

نقش اساسی شهید منصور صاحب در تحریک اسلامی طالبان :

شهید منصور – رحمه الله - در سال ۱۹۹۲ میلادی با فروپاشی نظام کمونیستی در افغانستان و آغاز جنگ های داخلی، همانند مجاهدین مخلص جبهه خود، سلاح را به زمین گذاشت و در جنگ های نامشروع قدرت خواهی، از هیچ جهتی حمایت نکرد .

شهید منصور صاحب که آن زمان مجاهد مشهور و در میان مجاهدین شهرت نیکی داشت، مانند دیگر شخصیت های جهادی و قوماندانان نظامی منطقه (مرحوم ملا محمد ربانی، شهید حاجی ملا محمد و شهید ملا بورجان) با انتخاب زندگی عادی از هر نوع فعالیت های تنظیمی دست گرفت و به امور علمی و تربیوی مشغول شد.

هرگاه تحریک اسلامی طالبان در سال ۱۴۱۵ هجری قمری - مصادف با ۱۹۹۴ میلادی - از سوی مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد تاسیس شد، شهید منصور صاحب آن زمان در مدرسه امینیه در کمپ مهاجرین جلوزیی، پشاور نزد شیخ الحدیث مولوی شهاب الدین دلاور و استاد نامدار مرحوم مولوی سید قریش بابا درس می خواند. طلبای زیادی حوزه جنوب غرب نیز با او هم درس بودند. هرگاه آن ها از طریق رسانه ها از تاسیس تحریک اسلامی طالبان آگاه شدند بین خود مشوره کردند که باید چند نفر را برای معلوم کردن حقیقت این حرکتِ تازه به قندهار بفرستند. آن ها دو رفیق خود هر یک ملا محمد قاسم آخند و ملا عبدالسلام محبور را به قندهار روان کردند. ایشان با رهبر و بزرگان تحریک اسلامی دیدند و پس از اطمینان و قناعت کامل به رفقای مدرسه خبر آوردند که آن واقعا حرکت طالبان و مجاهدین واقعی است. همان بود که شهید ملا اختر محمد منصور با دیگر رفقای خود به سوی قندهار

روان شدند. شبی که آن ها به بولدک رسیدند، طالبان منطقه تخته پل را تصرف کرده بودند و به سوی شهر قندهار پیشروی داشتند.

شهید ملا اختر محمد منصور – رحمه الله - و رفقای همراه او در بولدک در بین خود مشوره نمودند تا یکی را به حیث امیر خود تعیین نمایند. در بین آن ها چهره های زیادی بودند که بعدا خدمات بزرگی را در امارت اسلامی انجام دادند. مثلا ؛ صدر محمد ابراهیم صاحب (مسئول کمیسیون نظامی حوزه غربی) ، والی پیشین ولایت هلمند شهید ملا عبدالمنان آخند، مسئول پیشین میدان هوایی قندهار ملا محمد قاسم آخند، مسئول پیشین میدان هوایی شیندند ملا عبدالسلام محبور، والی پیشین هلمند ملا محمد نعیم آخند، والی پیشین زابل مولوی مطیع الله، شهید مولوی احمد جان و........، آن ها پس از مشوره شهید ملا اختر محمد منصور را به حیث امیر خود تعیین نمودند و همه به سرکردگی او به تحریک اسلامی طالبان پیوستند و خدمات خود را آغاز نمودند.

شهید منصور رحمه الله در زمان حاکمیت امارت اسلامی وظائف و مسئولیت های ذیل را ایفا نمود:

۱ : پس از فتح شهر قندهار، مسئول میدان هوایی قندهار تعیین گردید.

۲ : پس از فتح ولایت قندهار، مسئولیت نیروهای هوایی و مدافع هوایی قندهار به او سپرده شد.

۳ : پس از فتح کابل، وزیر هوانوردی و سیاحت مقرر شد.

۴ : و همزمان به اساس حکم خاص مرحوم امیرالمؤمنین مسئولیت فرماندهی عمومی مدافع هوایی وزارت دفاع نیز به او سپرده شد.

شهید منصور رحمه الله در زمان پیشبرد وزارت هوانوردی و توریزم فعالیت های زیادی عمرانی و بازسازی انجام داد که بعضی آن را مختصراً یادآور می شویم :

زمانی که شهر کابل در تصرف امارت اسلامی درآمـد تاسیسـات و ملکیـت هـای وزارت هوانوردی به سبب جنگ های داخلی شدیدا متضرر شده بود. آن زمان امـارت اسلامی با مشکلات سخت اقتصادی و محدودیت های جهانی نیز روبرو بود، اما شـهید منصور صاحب در همان شرائط نامناسب اقتصادی، نخست میدان هـوایی بـین المللـی کابل و تمام تأسیسات آن را بازسازی نمود و سپس خط بین المللی هوایی آریانا افغـان را برای پرواز های داخلی و خارجی به ستندرد جهانی فعال و مجهز ساخت .

به تعقیب آن، میدان های هوایی ولایات قندهار، هـرات، ننگرهـار، مزارشریـف و قندوز را بـرای هـر نـوع پروازهـای ملکـی و نظـامی آمـاده و بـا وسـایل پیشرفته مجهـز ساخت. همچنان سهولت پرواز های شبانه روزی را در داخـل افغانسـتان مهیـا و بعـد از سال ها، دوباره زمینه ادای حج را برای هـزاران حجـاج افغـان از طریـق شرکـت هـوایی آریانا افغان مساعد ساخت .

شـهید مـلا اخـتر محمـد منصـور کـه در طـول حاکمیـت امـارت اسـلامی وزیـر هوانوردی بود، برای احیاء و پیشبرد امور وزارت هوانوردی ملکی کشور سـعی و تـلاش های زیادی نمود.

شهید منصور صاحب بخاطر رهنمایی بهتر هوانوردی ملکی و پروازهای ترانزیتی سایر کشورهای که از فضای افغانستان می گذشتند «دستگاه ویست» را در میدان هـای بین المللی مهم افغانستان مانند کابل، قندهار، ننگرهار، مـزار و هـرات نصـب نمـود کـه اکنون نیز مردم شاهد آن اند، و در آن زمان ملیون ها دالـر از مالیـات مـرور طیـاره هـای خارجی به بودجه افغانستان می آمد که تا کنـون ادامـه دارد. بـر اسـاس یـک راپـور آن وقت وزارت هوانـوردی و مـدافع هـوایی کشـور، تقریبـا ۴۴ طیـاره هـای ترانسـپورتی و هلیکوپتر های جنگی که در دوران جنگ ها متضرـر شـده بـوده و از پـرواز بـاز مانـده بودنـد، در زمـان وزارت شـهید منصـور صـاحب دوبـاره تـرمیم و قابـل اسـتفاده بـرای هوانوردی ملکی و نیروهای هوایی گردیدند، که تفصیل مختصر آن قرار ذیل است :

۴۴ طیاره های مختلف النوع که در زمان وزارت منصور صاحب دوباره ترمیم و بازسازی شد عبارت اند از:

طیاره های ترانسپورتی :

سه۱۲ N ، چهار ۳۲ N و دو۲٦ N

طیاره های جنگی:

هشت جیت میگ ۲۱، سه جیت سو ٤۲۰M - ، پنج جیت سو - ۲۲

هلیکوپتر:

شش می ۸، هشت می ۳۵ و پنج ایل ۳۹.

علاوه بر این دو طیاره مربوط به ترانسپورت ملکی ساخت روسیه نوع ۴۱ و ان ۲۴ و طیاره بوینگ امریکایی شرکت هوایی آریانا افغان نیز در زمان وزارت شهید منصور صاحب در کشورهای خارجی ترمیم و قابل استفاده گردید. همچنان ۵ طیاره ترانسپورتی ساخت روسیه را از بازار آزاد خریداری نموده به خدمات هوایی کشور سپرد.

علاوه برین، افغانستان در آن زمان ده ها طیارات دیگر جنگی، ترانسپورتی و هلیکوپترها نیز داشت که نقش نیروی کامل هوایی را ایفا می کرد و بهترین نمونه فعالیت آن اکمال و کمک هوایی دوامدار نیروهای محاصره شده مجاهدین در قندوز و ساحات دورافتاده و خط های مقدم جبهات، و نیز پروازهای منظم طیاره های مسافربری میان شهرهای بزرگ کشور و خارج از کشور بود. اما تمام این سرمایه ملی ما با اشغال امریکایی و بمباردمان میدان های هوایی کشور از بین رفت .

شهید ملا اختر محمد منصور در زمان حاکمیت امارت اسلامی در نتیجه غدر جنرال مالک در شمال کشور بیش از شش ماه اسیر ماند، اما بعدا به فضل خداوند

متعال زمانی رها گردید که با برگشت جنرال دوستم، جنرال مالک از فاریاب فرار کرد و زمینه فرار زندانیان مساعد شد.

مقاومت مسلحانه علیه تهاجم امریکایی:

پس از تهاجم امریکایی ها بر افغانستان به تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ میلادی، شهید منصور صاحب به جهاد مسلحانه علیه آنان آغاز نمود.

مقاومت شهید منصور صاحب در برابر بمباران امریکایی ها در اطراف میدان هوایی شهر قندهار و درگیری های مستقیم او با مزدوران امریکا که تا مدت زیادی دوام کرد، از مراحل قابل ذکر جهاد و مقاومت او بر ضد امریکا است. قابل یادآوری است که امریکایی ها تهاجم و بمباران خود را از میدان هوایی قندهار آغاز کرده بودند. بار اول دستگاه مدافع هوایی به نام پیچور را در ساحه میدان هوایی قندهار هدف قرار دادند، سپس خانه مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد، رادارِ میدان هوایی و خانه شهید منصور صاحب را در ساحه میدان هوایی و به ویژه اوطاق او را آماج قرار دادند، اما چون دران جا کسی نبود تلفاتی رخ نداد.

سپس مجاهدین به شمول کابل پایتخت کشور از بیشتر ولایت ها عقب نشینی نمودند، اما در ولایت قندهار باز هم مقاومت تا یک ماه جریان داشت. دران اثنا مزدوران امریکا به سرکردگی گل آغا شیرزی از طرف پل ارغسان به گونه پیهم حمله می کردند و طیارات امریکایی نیز بمباران می کردند، اما منصور صاحب و رفقایش تا آخرین لحظات مقاومت کردند و بارها تعرضات دشمن را عقب راندند.

شهید منصور صاحب در اثنای که بمباران شدید امریکایی ها جریان داشت، تا زمانیکه بزرگان امارت اسلامی تصمیم به عقب نشینی از شهر قندهار نگرفتند، همواره در اطراف میدان هوایی حضور داشت و به مقاومت خود در برابر دشمن دوام می داد .

مولوی مطیع الله صاحب می گوید : آن زمان کسی از طرف امریکایی ها و گل آغا شیرزیی به او نامه یی آورد که در آن به منصور صاحب نوشته شده بود : دیگر باید

تسلیم شوی، سرت مصئون می گردد، وگرنه تاب زور ما را نداری و شکست می خوری. منصور صاحب به آن نفر گفت که برو به آن ها بگو : همه زور خود را به خرج بدهید و در فکر تسلیمی من نباشید، شما توان خود را صرف کنید و من توان خود را صرف می کنم.

مولوی مطیع الله می گوید که منصور صاحب تا لحظات اخیر، اراده مقاومت در خط دفاعی قندهار را داشت. یکروز یکی از رفقا به او گفت که مهمات و مرمی های ثقیل را از میدان به ساحات ریگ و میوند انتقال بدهیم. منصور صاحب جواب داد ؛ ازان جا پس آورده نمی توانیم، تا زمانیکه هستیم همین جا مصرف می کنیم.

ملا عزیزالرحمان نیز یکی از خاطره های خود را چنین ذکر می کند : در آن زمان دشوار، بیشتر ساحات کشور از کنترول امارت اسلامی برآمده بود و تنها شهر قندهار باقی مانده بود. بمباران ها به شدت جریان داشت. یکروز از پل ترنک تا شهر در داخل موتر با منصور صاحب همراه بودم، او می گفت : اوضاع بسیار دشوار است، اما نباید عزم ما را متزلزل سازد، این تقدیر الهی است که گاهی کسی بادشاه می باشد و گاهی گدا. این همه برای آزمون بنده گان است، ما باید عقیده و عزم خود را از دست ندهیم و متعهد بمانیم.

جهاد بر ضد امریکا دورهء پر از مشکلات و آزمون های بزرگی در زندگی جهادی شهید منصور صاحب بود. مرحوم امیرالمؤمنین علاوه بر عضویت شورای رهبری امارت اسلامی، مسئولیت جهادی ولایت قندهار را نیز به او سپرده بود.

در آن هنگام ولایت قندهار نیز مانند سایر ولایات افغانستان برای جهاد علیه امریکایی ها به یک مسئول ورزیده و ماهر جهادی نیاز داشت، زیرا امریکایی ها همه پلان های جنگی شان را به سطح تمام زون جنوب غرب از همین ولایت علیه مجاهدین طرح می کردند و به سطح زون، بعد از ولایت هلمند بیش ترین امریکایی، کانادایی و دیگر خارجی های اشغالگر در این ولایت مستقر بودند و بعد از بگرام

بزرگ ترین پایگاه خود را نیز در میدان هوایی قندهار فعال کرده بودند. اما منصور صاحب با بصیرت جهادی خود چنان برنامه های جهادی را علیه اشغالگران در قندهار طرح نمود که جنرالان و آگاهان نظامی دشمن از مقابله و جلوگیری آن عاجز ماندند.

در سال های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۸ میلادی دوبار شکستاندن خارق العاده محبس مرکزی ولایت قندهار به دست مجاهدین که در نتیجه آن در مجموع تقریبا یک و نیم هزار مجاهدین از اسارت نجات یافتند، در زمان مسئولیت شهید منصور صاحب انجام یافت. همچنان آغاز قیام جهادی در مناطق نزدیکی شهر قندهار و ولسوالی های جنوبی و شمالی، بیرون ساختن مناطق اطرافی از کنترول دشمن، دوام جنگ های چریکی در شهر قندهار و عملیات های بزرگ استشهادی بر مراکز دشمن کارنامه های دیگر جهادی است که در زمان مسئولیت شهید منصور صاحب در قندهار صورت گرفت.

به حیث نائب امارت اسلامی :

هرگاه در سال ۲۰۰۷ میلادی، معاون پیشین امارت اسلامی شهید الحاج ملا عبید الله آخند از سوی دولت پاکستان اسیر شد، مرحوم عالیقدر امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد منصور صاحب را در پهلوی محترم ملا برادر آخند به حیث معاون دوم امارت اسلامی تعیین نمود و هدایت داد که بنا بر اهمیت خاص ولایت قندهار، مسئولیت آن ولایت را نیز دوام بدهد.

در سال ۲۰۱۰ میلادی، هرگاه الحاج ملا عبید الله آخند در اسارت نیروهای پاکستانی به شهادت رسید و معاون دیگر امارت اسلامی ملا عبد الغنی برادر در شهر کراچی، پاکستان توسط نیروهای مشترک امریکایی و پاکستانی اسیر گردید، امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد شهید منصور صاحب را به صفت معاون و مسئول عمومی همه امور امارت اسلامی تعیین نمود.

آنزمانی بود که ۳۰ هزار نیروهای اضافی امریکایی از سوی اوباما به افغانستان فرستاده شده بود و مقاومت جهادی در کشور با چالش های جدی مواجه بود. زیرا بیش از صد هزار نیروهای اشغالگر خارجی مجهز با پیشرفته ترین اسلحه در پهلوی صدها هزار عساکر داخلی در سراسر کشور مشغول جنگ با مجاهدین بودند.

از یکسو ظاهر شدن امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد برای رهبری مقاومت نظامی، به سبب شرائط دشوار امنیتی نا ممکن به شمار می رفت و از سوی دیگر خلای قیادت نظامی و اداری در جبهه جهادی مشکلی بود که پلهء جنگ را کاملا به نفع دشمن نشان می داد .

علاوه بر فشارهای نظامی، فشارهای سیاسی و تبلیغاتی دشمن نیز تشدید یافته بود و تعداد زیادی از مسئولین جهادی در سنگرهای مقاومت شهید و عده زیادی هم اسیر شده بودند.

در چنین وضعیت حساس، مسئولیت انسجام مجاهدین در مقابل صلیبی های اشغالگر از سوی مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد به دوش شهید منصور صاحب انداخته شد. شهید منصور صاحب به نصرت پروردگار و همکاری شورای رهبری توانست مقاومت را در حساس ترین لحظات آن، طوری رهبری کند که مجاهدین هیچگونه احساس خلای قیادت نکنند.

همان بود که سال ۲۰۱۰ میلادی برای نیروهای صلیبی در افغانستان به اعتراف خود آنان خونین ترین سال تمام شد و مجاهدین توانستند بیشتر از هر زمان دیگر ضربات کاری و مؤثر تری بر پیکر دشمن وارد کنند و به اعتراف دشمن ۷۷۰ تن اشغالگران خارجی را به قتل برسانند. همچنان مجاهدین به قیادت شهید منصور – رحمه الله - توانستند ساحات خیلی وسیعی را از تصرف دشمن خارج و اداره منظم اسلامی را در آنجا به میان بیاورند .

بعد از وفات مرحوم امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد :

هرگاه امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد به تاریخ ۴ ثور ۱۳۹۲ خورشیدی وفات نمود، اعضای مهم شورای رهبری امارت اسلامی، علمای جید و به ویژه قاصد خاص مرحوم امیرالمؤمنین در دوازده سال اخیر و رفقای که تا هنگام وفات با او یکجا زندگی می کردند، همه با شهید منصور صاحب بیعت کردند و او را به حیث امیر امارت اسلامی تعیین نمودند.

اعضای مهم شورای رهبری امارت اسلامی و یکعده شیوخ و علمای کرام فیصله نمودند که چون سال ۲۰۱۳ میلادی آخرین سال زورآزمایی اشغالگران صلیبی به رهبری امریکا است و سال سرنوشت ساز ۲۰۱۴ میلادی که اشغالگران آن را سال عقب نشینی نیروهای خود تعیین کرده اند آمدنی است، بناءً به اساس مصلحت جهادی و توافق علمای کرام بهتر خواهد بود که خبر وفات مرحوم امیر المؤمنین به جز همین چند نفر محدود به دیگران آشکارا نگردد .

همان بود که این راز مهم بطور خیلی خارق العاده و بر اساس مصلحت مهم جهادی تا تاریخ ۳۰ جولای سال ۲۰۱۵ میلادی پنهان نگه داشته شد .

به حیث امیر منتخب امارت اسلامی :

هرگاه وفات مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد از سوی شورای رهبری امارت اسلامی به تاریخ ۱۴ شوال المکرم ۱۴۳۶ هجری قمری مصادف با ۳۰ جولایی ۲۰۱۵ میلادی رسما اعلان شد، شهید منصور صاحب برای اطمینان بیشتر مجاهدین به اعضای شورای رهبری و علمای کرام در مورد سرنوشت خود و تعیین زعیم جدید اختیار داد و گفت هر کسی را که شما به حیث زعیم انتخاب بکنید من راضی و موافق هستم. همان بود که یک گروه اعضای شورای رهبری امارت اسلامی، مشائخ عظام و علمای کرام که از اعتبار اهل الحل و العقد برخوردار بودند بدون حضور و موجودیت

شهید منصور صاحب و پس از بحث های طولانی، مصلحت سنجی و مشوره ها، منصور صاحب را به حیث امیر جدید امارت اسلامی تعیین نمودند.

همزمان با تعیین شهید ملا اختر محمد منصور به حیث امیر امارت اسلامی، اعضای شورای رهبری امارت اسلامی، مسئولین همه کمیسیون ها، مسئولین عمومی قضاء و محاکم، فرماندهان نظامی و مسئولین جهادی ۳۴ ولایت کشور، بزرگان کمیسیون های نظامی، شخصیت های علمی، ملی، جهادی، سیاسی و فرهنگی کشور و مسئولین همه نیروهای مسلح و ملکی امارت اسلامی با یکصدا بیعت خود را با امیر جدید امارت اسلامی اعلام نمودند. این همه مقامات نظامی و ملکی و شخصیت های مشهور ملی، علمی و جهادی کشور بیعت خود را به شکل صوتی و کتبی به کمیسیون فرهنگی امارت اسلامی روان کردند، که بعدا در وبسایت مرکزی الاماره نیز به نشر رسید.

تعیین شهید منصور صاحب به حیث امیر جدید از نگاه شریعت :

علمای کرام و آگاهان سیاست اسلامی، انتخاب زعیم از سوی شورای اهل الحل و العقد را بهترین و درست ترین گزینه می دانند. اطلاق اهل الحل و العقد بر دسته ای از کسانی می شود که مشتمل بر شخصیت های علمی، با تجربه و هوشیار بوده باشد و معمولا آن را شوری خوانده شود.

با استنباط از راه های مختلف تعیین خلفای راشدین، برای تعیین زعیم جدید باید سه مرحله طی گردد. اول ؛ مرحله ترشیح، دوم ؛ مرحله انتخاب، و سوم ؛ مرحله بیعت.

کسی که زعیم مقرر می شود نمی تواند خود را ترشیح و یا برای زعامت نامزد بکند. زیرا رسول الله - صلی الله علیه وسلم – فرموده است : إنا والله لا نولي هذا العمل أحدا سأله، أو أحدا حرص عليه. متفق علیه - اخرجه البخاری ۷۱۴۹ و مسلم ۱۷۳۳ -

ترجمه : سوگند بخدا، ما کسی را تعیین نمی کنیم که خودش بخواهد و یا حرص آن را داشته باشد.

بنا برین ترشیح از سوی کسی دیگری می شود، اعم از اینکه یک نفر ترشیح شود، مثلا عمر فاروق – رضی الله عنه – دست ابوبکر صدیق – رضی الله عنه – را گرفت و برای زعامت پیش کرد و سپس صحابه کرام – رضی الله عنهم – او را به حیث امیر انتخاب نمودند، و یا هم چند نفر ترشیح شوند، مثلا عمر فاروق - رضی الله عنه – نام چند تن صحابه کرام – رضی الله عنهم – را برای خلافت گرفت و از بین آن ها عثمان ذی النورین – رضی الله عنه – تعیین شد.

شهید ملا اختر محمد منصور - رحمه الله - هیچگاه نام خود را برای زعامت پیش نکرده بود، بلکه او در مجلس اول از سوی شوری بحیث یگانه نامزد زعامت مطرح شد و در مجلس دوم، او صراحتاً به شوری گفت که خواهان زعامت نیستم، می خواهم به حیث یک مامور خدمت بکنم. اما پس از بحث های طولانی، از سوی شورای که مشتمل بر علمای کرام، مشائخ عظام و اعضای شورای رهبری امارت اسلامی بود و همه صاحبان علم و تجربه سیاسی و جهادی بودند به حیث زعیم انتخاب شد و به تعقیب آن، اعضای شوری و سپس دیگر مسئولین، عموم مجاهدین و مسلمان ها با او بیعت نمودند.

لهذا می توانیم گفت که انتخاب شهید منصور – رحمه الله – کاملا به گونه شرعی صورت گرفت. از همان بود که بر علاوه از صدها هزار مسلمان ها از سراسر کشور، صدها مشائخ قرآن و احادیث نیز زعامت شهید منصور صاحب را پذیرفتند، شرعی خواندند و بیعت نمودند.

در مورد شخصیت شهید منصور صاحب :

زعیم دوم امارت اسلامی شهید ملا اختر محمد منصور – رحمه الله - درمیان اعضای بنیانگذار امارت اسلامی شخصیت مدبر، مؤثر و مسلط پنداشته می شد. شهید منصور صاحب به گونه موهوبی از مشخصات قیادت و رهبری برخوردار بود.

تقوی، اخـلاص، بصـیرت جهـادی، درایـت سیاسـی و مهـارت در نظـم اداری از جمله مشخصات عمده او بود .

شهید ملا اختر محمد منصور صـاحب در تعقیـب و تنفیـذ امـور جهـادی امـارت اسلامی نقش قدم مقتدای جهادی خود مرحوم امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد را پیروی می نمود. استقلال کشور از اشغال خارجی و حاکمیت نظـام شرعـی در کشـور، هدف اساسی جهاد و مبارزه او بود. مشوره های سالم رفقا را به اساس «و امرهم شـوری بینهم» به دقت می شنید، مسئولیت ها را به اهل کار می سپرد، بر مسئولین خـود اعـتماد کامل می داشت و مسئولین را به ترحم و برخورد مناسب با مردم توصیه می نمود. روی این نکته بسیار تمرکز داشت که : «امارت اسلامی خانـه مشـترک همـه افغـان هـا اسـت، پس همه باید برای خود در امارت جا ببینند».

رفقای نزدیکی شهید منصور رحمـه اللـه در مـورد شخصـیت او مـی گوینـد کـه ؛ منصور صاحب شخصیت متواضع، مخلص و جراتمند بود. بـا بیـت المـال احتیـاط مـی نمود، زندگی ساده را دوست داشت. ملا عبدالباقی آخند مـی گویـد : زمانیکـه منصـور صاحب در دوران حاکمیت امارت اسلامی وزیر بود، مـی دیـدم کـه تـا ولایـت هـا در موترهای عادی مسافربری سفر می نمود. او می افزایـد : در رفاقـت بسـت سـاله حـرف زشت و تند شهید منصور صاحب را به یاد ندارد. او با رفقای تحت الامـر خـود هماننـد یک دوست برخورد می نمود.

حاجی آغا جان، از رفقای صمیمی شهید منصور - رحمه الله - می گوید : منصور صاحب شخصیت بسیار متوکل بود و با اینکه بـا خطـرات زیـادی مواجـه بـود برقـراری تماس با او چندان مشکل نبود. به گفته او ؛ در جریان معاونیـت و امـارت، تنهـا دو روز رابطه او با مجاهدین قطع شد و خود را از روی احتیاط پنهان ساخت، دیگر تمام روزها توسط نماینده گان خاص خود با مجاهدین در تماس می بود.

حاجی آغا جان در مورد قناعت و عدم تمایل شهید منصور صاحب به اسباب و وسایل دنیوی، می گوید : منصور صاحب هیچگاه شوق و آرزوی موتر خوب را نداشت. همواره همچون شخص عادی زندگی می نمود. یکبار دیدم که موتر او حتی از موترهای عادی هم کهنه تر بود. گفتم که موتر جدید برای تان می خرم، این بسیار کهنه است. او گفت ؛ هدفم ازین زندگی عادی تعمیل آن ماده لائحه امارت اسلامی است که می گوید مجاهدین باید مثل مردم عادی زندگی بکنند. اگر من به این ماده عمل بکنم شاید فرهنگ سادگی در بین مجاهدین رواج یابد، و اگر خدانخواسته من این ماده را فراموش بکنم و زندگی امتیازی داشته باشم، سائر مجاهدین نیز به شوق زندگی امتیازی گرفتار می شوند.

ملا فتح الله، پسر شهید منصور رحمه الله می گوید که منصور صاحب همواره او را به رشد علمی و ارتقای استعداد تاکید می نمود و می گفت که خدمت خوب ضرورت به استعداد خوب دارد و علم برای تمام خدمات دینی شرط است. او می گوید : شهید منصور صاحب یک و نیم ماه پیش از شهادت گفته بود ؛ شهادت پاک و مخلصانه بزرگ ترین آرمان زندگی ام است.

دیدگاه فکری و مذهبی شهید منصور صاحب :

شهید ملا اختر محمد منصور از نگاه مذهبی پیرو اهل سنت و الجماعت و مقلد مذهب امام اعظم ابوحنیفه – رحمه الله – بود. او به نزاکت جریانات سیاسی عصر- خوب بلد بود.

وقار و متانت او در هنگام ملاقات به آسانی درک می شد. سادگی و بی تکلفی ویژگی زندگی او بود.

با مطالعه سیرت خلفای راشدین – رضی الله عنهم – شوق خاصی داشت. همواره با همه مصروفیت های جهادی و اداری، رسانه ها را بسیار به دقت تعقیب می نمود،

نویسندگان جهادی و کارمندان فرهنگی و نشراتی امارت اسلامی را برای فعالیت های خوبتر مشوره های خاصی می داد و توصیه های ویژه یی می نمود.

خاصیت مهم شهید منصور صاحب :

شهید منصور صاحب به حیث زعیم امارت اسلامی همواره به سائر قضایا متوجه بود و مطبوعات را تعقیب می نمود، تا خود را از واقعات کشور آگاه سازد. همچنان به یک رفیق خود وظیفه سپرده بود که مطبوعات زبان های مختلف کشورهای خارجی را تعقیب نموده، فشرده اخبار و تحلیل های را که ربطی با افغانستان داشته باشد، با او شریک بسازد .

حاجی آغا جان، رفیق بسیار نزدیکی شهید منصور صاحب می گوید : منصور صاحب خود را به هر حال از ماجراها آگاه می نمود، حتی یکبار تمام روز و شب در مجلس شورای رهبری بود، هرگاه از مجلس فارغ شد بجای اینکه خواب بکنند، امر نمود که سایت خبری را باز بکن که چه وضعیت جریان دارد.

حاجی آغا جان می گوید، منصور صاحب هر خبری را که بدست می آورد فی الفور حقیقت آن را توسط رابط های خود دریافت می نمود و معلومات خود را کامل می ساخت. مثلا ؛ اگر در جای انفجار رخ می داد و مردم ملکی دچار تلفات می شدند، یا مردم در کدام جا از مجاهدین به رسانه ها شکایت می کردند، یا کدام خبر و کلیپ ویدیوی در مورد ظلم و زورگویی مجاهدین به نشر می رسید، فورا عاملان واقعه را پیدا می کرد و به مسئولین امر می نمود که با آن ها برخورد قانونی بکنند. عاملان چنین واقعات در موارد زیادی خلع سلاح، بندی و به محاکم معرفی شدند.

پیش از شهادت :

منصور صاحب پیش از شهادت با چند تن رفقای خاص جهادی خود در یک منطقه روستایی در بین ولایت های هلمند و نیمروز زندگی می کرد. ملا آغا جان که دران مرحله مدتی با شهید منصور صاحب یکجا مانده بود، می گوید ؛ این شیرین

ترین خاطره زندگی ام بود، زیرا زعیم امارت اسلامی در کلبه های فقیرانه کشور خود مانند سائر مجاهدین سنگر زندگی ساده داشت.

شهید منصور صاحب دران منطقه با هشت نفر مجاهدین بود و باش می نمود، آن ها مسلحانه گشت و گذار می نمودند و خود را به مجاهدین و مردم منطقه، رفقای یک دلگی مشر محلی معرفی نموده بودند، تا جای سکونت شان افشا نشود. در هنگام ضرورت به مناطق نزدیکی نیز سفر می نمودند.

دران مرحله، شهید منصور صاحب احتیاطاً با مجاهدین دید و بازدید نمی نمود، بلکه توسط نماینده گان خاص خود احکام صادر می نمود. همچنان گاهی با رفقای خود به منطقه ای نزدیک می شد که دران جا انترنیت فعال می بود و از طریق ایمیل و واتساپ با مسئولان امارت اسلامی تماس برقرار نموده در مورد وظائف شان مشوره می نمود. شهید منصور صاحب دران جا بر علاوه از وظائف رسمی جهادی و امور روزمره، بیش تر وقت خود را به مطالعه سپری می نمود و یا هم با رفقای خود در موتر سفر می کرد و خود را از وضعیت جهاد و مردم آگاه می ساخت.

شهید امیرالمؤمنین ملا اختر محمد منصور - رحمه الله - در خاک کشور خود و در ساحه حاکمیت مجاهدین زندگی می نمود و درین راستا تمام خطرات را متقبل شده بود. اما رسانه های مزدور باز هم تبلیغات می کردند که او در ایران یا پاکستان زندگی داشت. این تهمت بی جا و دور از واقعیت بود. شهید منصور صاحب پیش از شهادت خود، همانند مرحوم امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد زندگی در خانه های ویران و سنگرهای جهاد را اختیار نموده بود.

شهادت :

بالاخره این مجاهد مخلص و فداکار راه حق که هنوز یکسال هم از انتخاب او به حیث زعیم امارت اسلامی نگذشته بود، در حمله طیاره بی پیلوت امریکا به مقام عالی

شهادت نائل گردید. در بخشی از اعلامیه امارت اسلامی به مناسبت شهادت شهید منصور صاحب آمده است :

«امارت اسلامی افغانستان با روحیه رضایت و ایمان محکم بر قضای الهی اعلام می دارد که زعیم امارت اسلامی افغانستان امیر المؤمنین ملا اختر محمد منصور - تقبله الله - به روز شنبه ۱۴ شعبان المعظم سال ۱۴۳۷ هجری قمری مصادف با اول جوزای سال ۱۳۹۵ خورشیدی در منطقه مرزی در بین ریگستان (قندهار) و نوشکی (بلوچستان) در حمله طیاره بی پیلوت امریکای طاغوت به مقام عالی شهادت نائل گردید. انا لله و انا الیه راجعون.

شورای رهبری امارت اسلامی افغانستان به تمام منسوبین، مجاهدین، مردم مجاهد افغانستان، امت اسلامی و به ویژه به خانواده غمگین شهید امیرالمؤمنین – تقبله الله – مراتب تسلیت عرض می داریم و از بارگاه خداوند متعال برای شهید امیرالمؤمنین قبولیت شهادت، دیدار الهی و جنت الفردوس مسئلت داریم. خداوند متعال بر شهید منصور صاحب رحم بکند و برای خانواده او، دوستان، مجاهدین و امارت اسلامی در برابر این مصیبت بزرگ صبر جمیل، اجر عظیم و نعم البدل نصیب بکند. آمین یا رب العالمین.

برادران مسلمان ! تاریخ شاهد است که نهضت های حق پرور امت اسلامی همواره با شهادت و وفات رهبران و دیگر مصائب گوناگون رو برو شده است، اما اینگونه مصائب سنگین هیچگاهی پای استقامت صاحبان ایمان را نلرزانده، بلکه آن ها را قوی تر ساخته است و آن ها با عزم و ایمان محکم به مبارزه بر حق خود دوام داده اند. وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ – آل عمران : ۱۴۶

شهید امیرالمؤمنین بنده پروردگار و مجاهد راه حق بود، فریضه خود را به نحو احسن و قابل افتخار انجام داد و تا هنگام مرگ بر ایمان و عزم خود استوار ماند».

نگاهی به زندگی رئیس الوزراء مرحوم ملا محمد ربانی

نویسنده : شاهد غزنیوال - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شادروان رئیس الوزراء ملا محمد ربانی - رحمه الله - پسر الحاج ملا امیر محمد و نواسه نیک محمد در سال ۱۳۷۷ هجری قمری در مرکز ولایت قندهار در یک خانواده علمی و جهادی چشم به جهان فانی گشود. پدر مرحوم ملا محمد ربانی از علماء و روحانیون قندهار بود و به حیث شخصیت عالم و پرهیزگار شهرت داشت. او به تربیه علمی و جهادی فرزندان خود به ویژه مرحوم ملا محمد ربانی بسیار اهتمام می نمود.

آموزش :

مرحوم ملا محمد ربانی که صاحب استعداد و لیاقت خداداد علمی بود پدر بزرگوارش برای فراگیری علوم دینی شامل مدرسه نمود. مرحوم ملا محمد ربانی بیشتر آموزش های دینی خود را از عالم متبحر و مفتی اعظم دوره حاکمیت امارت اسلامی افغانستان شیخ الحدیث مولوی عبدالعلی دیوبندی - رحمه الله - فرا گرفته بود. آن زمان آموزش های علوم شرعی در افغانستان معمولاً از طریق مدارس رسمی و دولتی صورت نمی گرفت، بلکه هر عالم و فقیه علوم مروجه شرعی را در مسجد خود برای عده یی از شاگردان درس می گفت. صرف، نحو، معانی، ادب، منطق، ریاضی، فقه، اصول فقه، تفسیر و حدیث شامل علوم مروجه بود. این سلسله تقریباً از سال ۲۰۲ هجری قمری از مشاهیر علمی خراسان همچون امام ابو داود السجستانی، شیخ الاسلام

محمد بن محمد بن بکر الخلمی، امام ابـو اللیـث السـمرقندی البلخـی و دیگـر علـمای متقدمین - رحمهم الله - در افغانستان به میراث مانده اسـت. ایـن سلسـله از قـرن هـا بـه اینسو در ترویج علوم اسلامی و حرکت های جهادی کشور نقش کلیدی داشـته اسـت. سلطان محمود غزنوی در قرن چهـارم، سـلطان شـهاب الـدین غـوری در قـرن ششـم و احمد شاه ابدالی در قرن دوازدهم هجری به هدایت و رهنمایی همین عالمان حقـانی و ربانی در سرزمین هند به فتوحات بزرگ و تاریخی نائل گردیدند. همین علما بودند کـه در یک قرن اخیر مقاوت مجاهدین را در برابر تهاجم انگلیس ها، یورش شوروی هـا و اشغال کنونی امریکایی ها رهبری نمودند و بیشتر از همه قربانی دادند.

جهاد و مبارزه :

مرحوم ملا محمد ربانی هنوز از دوره آموزشی فارغ نشده بود کـه کمونیسـت هـا در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی بر اثر کودتای نظامی زمام کشـور را بدسـت گرفتنـد. امـا افغان ها در سراسر کشور بر ضد آن ها قیام نمودنـد و بـی درنـگ بـه حرکـت جهـادی پرداختند. رهبری این حرکت جهادی نیز به دوش علمای کشور بود. مـلا محمـد ربـانی که درس مبارزه، قربانی و جانفشانی را از استادان خود در مدرسه علم و جهـاد آموختـه بود پیش از همه به سـنگر جهـاد و مقاومـت شـتافت. او آن زمـان ۲۱ سـاله بـود امـا در صحنه مبارزه به حیث مجاهد دلیر، فداکار و مدبر شهرت داشـت. مـلا محمـد ربـانی و چند تن از مجاهدین مشهور قندهار فعالیت جهـادی خـود را در جبهـه جهـادی شـهید ملا موسی کلیم – رحمه الله - آغاز نمودند. شهید ملا موسی کلیم از بنیادگذاران جهـاد و مقاومت در زون جنوب غرب کشور بود.

ملا محمد ربانی – رحمه الله - سپس به ولسوالی ارغستان ولایت قنـدهار رفـت و مجاهدین آن منطقه را منسـجم و مـنظم نمـود. او یـک مرکـز جهـادی در کـوه چغنـی ولسوالی ارغستان تاسیس نمود و از همان جا فعالیت های جهادی خـود را در سـاحات مختلف ولایت قندهار آغاز نمود و در عملیات های چغنی، تورتاک، شـابیگ، سـنگر

و دیگر ساحات ولسوالی ارغستان در برابر شوروی ها شخصاً سهم گرفت. مسئولیت جبهه چغنی اگر چه بدوش قومندان عبدالرازق بود، اما فرماندهی مجاهدین در جریان نبردها به دوش ملا محمد ربانی بود. ملا محمد ربانی چون همواره در عملیات های جهادی حضور می داشت پس از مدتی به حیث معاون مسئول جبهه انتخاب شد و از همان زمان درمیان مجاهدین به حاجی معاون صاحب شهرت یافت.

مسئولیت های نظامی و اداری در روند جهادی :

مقاومت تاریخی مجاهدین قندهار و حوزه جنوب در برابر نیروهای شوروی و رژیم کمونیستی، این منطقه را به حیث مرکز قوی مجاهدین در سراسر کشور شهرت داد و الحاج ملا محمد ربانی به عنوان شخصیت برجسته و مجرب جهادی تبارز نمود. او به حیث فرمانده زیرک و بیدار و با استفاده از مهارت نظامی خود عملیات های زیادی را در دهه شصت خورشیدی بر علیه شوروی ها رهبری کرد و در زمره قومندان های مشهور جهادی افغانستان جا گرفت. مرحوم ملا محمد ربانی بر علاوه از اینکه نیروهای دشمن را با تلفات سنگین جانی و مالی مواجه ساخت، خودش نیز بیش از سه بار به شدت زخمی شد.

رهبران هفتگانه احزاب جهادی هرگاه حکومت عبوری خود را در پاکستان اعلان نمودند، فیصله کردند که قومندان های مهم جهادی کشور را نیز در حکومت خود سهم بارز می دهند. همان بود که مرحوم ملا محمد ربانی به حیث معین وزارت حج و اوقاف انتخاب شد. او اگر چه دران زمان به حزب اسلامی مرحوم مولوی محمد یونس خالص وابسته بود اما به سبب خدمات صمیمانه جهادی در قلب همه رهبران جایگاه خاصی داشت. مرحوم حاجی معاون صاحب اگر چه معین وزیر بود و مسئولیت بزرگ اداری داشت، اما باز هم عملیات های نظامی مجاهدین را شخصاً رهبری می نمود و در رویارویی ها سهم می گرفت.

نقش مرحوم ملا محمد ربانی در تاسیس تحریک اسلامی طالبان :

پس از اینکه نیروهای شوروی در سال ۱۳۶۹ هجری شمسی از افغانستان فرار کردند و رژیم دست نشانده آنان نیز در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی فروپاشید، مرحوم ملا محمد ربانی به حیث شخصیت مخلص و مصلح همه توانایی خود را برای پایان بخشیدن جنگ های تنظیمی به خرج داد و درین راستا تلاش های خستگی ناپذیری انجام داد. حوزه جنوب غرب که یکزمان مرکز قوی جهاد و مقاومت در برابر شوروی ها بود، متاسفانه پس از شکست شوروی ها و فروپاشی رژیم داکتر نجیب به صحنه جنگ های داخلی مبدل شد و گروه های قدرت خواه باهم درگیر شدند، شعله های جنگ های تنظیم های جهادی نه تنها زون جنوب غرب بلکه شرق و غرب و جنوب و شمال کشور را احاطه کرد و ثمره جهاد چهارده ساله افغان ها و آرمان یک و نیم ملیون شهدای گلگون کفن، طعمه آن جنگهای خانمان سوز داخلی شد.

عده یی از کسانی که بر حقانیت جهاد خود باور و بر این فرموده خداوندی ایمان داشتند که : إِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، این بار برای تحقق آرمان های ناتمام جهاد و مقاومت اسلامی به مجاهدت و مبارزه پرداختند. این مجاهدین خستگی ناپذیر راه خدا برای رفاه و آرامی ملت رنجور و به هدف حاکمیت نظام والای شرعی دوباره کمر بستند و قیام نمودند. مرحوم ملا محمد ربانی نیز از مؤسسین تحریک اسلامی طالبان بود. در اوائل تحریک هرگاه برای تصفیه یک منطقه و یا ولایت تصمیم گرفته می شد ملا محمد ربانی کسی بود که برای تصفیه صلح آمیز آن منطقه می اندیشید و می کوشید منطقه را بدون جنگ در کنترول طالبان درآورد.

هرگاه طالبان به تاریخ دهم اکتوبر ۱۹۹۵ میلادی به دروازه های کابل رسیدند، مرحوم ملا محمد ربانی فرمانده مخالفین احمد شاه مسعود را برای گفتگو دعوت نمود. مسعود دعوت او را پذیرفت و از کابل به میدان شهر آمد. خواسته اول مرحوم ملا محمد ربانی از مسعود این بود که یک و نیم ملیون فرزندان افغان ها برای نظام

اسلامی جان های خود را قربان کرده اند، باید به خون شهدا ارج گذاشته شود و نظام اسلامی بدون کدام قید و شرط در افغانستان نافذ گردد. تحریک اسلامی طالبان برای تحقق این آرمان مقدس افغان ها عزم صمیم دارد. اگر شما هم درین راستا از همکاری همه جانبه خود دریغ نکنید زمینه برای نظام مستحکم اسلامی مساعد می گردد. اما متاسفانه، مسعود به فارمول «میم زبر مه همه اش از مه» باور داشت. به جز ولایات شمالی دیگر همه ولایات مرکزی، جنوب غربی، جنوبی و شرقی به کاوش های صلح آمیز مرحوم ملا محمد ربانی در کنترول طالبان درآمد.

مسئولیت ها در تحریک اسلامی طالبان :

طالبان هرگاه در سال ۱۳۷۳ هجری شمسی ولایت قندهار را در کنترول خود درآوردند، مرحوم ملا محمد ربانی را به حیث مسئول شورای عالی طالبان انتخاب نمودند. پانزده صد عالمان جید کشور به تاریخ ۱۳ و ۱۴ حمل ۱۳۷۳ خورشیدی ملا محمد عمر مجاهد - رحمه الله - را امیرالمؤمنین لقب دادند و امارت اسلامی افغانستان را بنیاد گذاشتند. مرحوم ملا محمد ربانی دران گردهمایی علمای کرام نقش برازنده داشت و سپس در پهلوی مرحوم امیرالمؤمنین به فعالیت های جهادی، اصلاحی و ملی خود صمیمانه دوام داد.

هرگاه لشکر طالبان در سال ۱۹۹۵م به سوی ولایات باقی مانده زون جنوب غرب (هلمند، ارزگان، فراه و هرات) حرکت کرد، ملا محمد ربانی در همه فتوحات این ولایات به حیث فاتح با شکوه سهم داشت و تلاش های تکتیکی او در تصفیه ولایات جنوب غرب اهمیت ویژه ای داشت. هرگاه ولایت های زون شرق (ننگرهار، کنر و لغمان) در سال ۱۹۹٦ میلادی در سیطره امارت اسلامی قرار گرفت ملا محمد ربانی به حیث مسئول عمومی زون شرق مقرر شد. زمانیکه پایتخت کشور در قلمرو امارت اسلامی داخل شد مقام رهبری امارت اسلامی یک شورای سرپرست شش نفری را برای تنظیم و ترتیب امور دولتی تشکیل داد و مسئولیت آن را به ملا محمد ربانی سپرد

و پس ازینکه شورای سرپرست به تشکیل حکومتی تبدیل شد و ریاست الوزراء تاسیس شد، مرحوم ملا محمد ربانی به حیث رئیس الوزراء تعیین شد.

زهد و تقوی :

مرحوم ملا محمد ربانی عقیدتاً پیرو اهل السنت و الجماعت و سلف الصالحین بود و از خرافات و بدعات به شدت نفرت داشت. او همواره مردم را به پیروی از قرآن و سنت دعوت می نمود. مرحوم ملا محمد ربانی چنانکه به اخلاق حسنه آراسته بود سمبول زهد، تقوی و دیانت داری نیز بود. قیام اللیل و مداومت بر نماز اشراق از ویژگی های او بود.

ایثار و از خودگذری :

نیروی بزرگی شوروی ها برای از بین بردن فعالیت های جهادی مجاهدین در سال ۱۳۶۶ هجری شمسی به ولایت قندهار آمد. ملا محمد ربانی و شماری زیادی از مجاهدین در منطقه محله جات، قندهار به درگیری پرداختند، این درگیری حدود یک ماه دوام کرد و هر دو جانب تلفات سنگین دیدند، خود مرحوم ملا محمد ربانی نیز در جریان درگیری ها به شدت زخمی شد. ملا عبدالقیوم، یکتن از مجاهدین که دران عملیات سهم گرفته بود، می گوید : به شمول حاجی معاون صاحب چهار تن مجاهدین جبهه ما زخمی شدند. هرگاه بعضی از مجاهدین خواستند زخمی ها را از میدان جنگ انتقال بدهند نخست نزد حاجی معاون صاحب رفتند، اما حاجی معاون صاحب گفت : من خوب هستم، آن سه تن مجاهدین بیشتر زخمی هستند، نخست آن ها را انتقال بدهید، مجاهدین آن زخمیان را انتقال دادند و سپس نزد حاجی معاون صاحب آمدند. حاجی معاون صاحب به حدی زخمی بود که اصلا از حرکت مانده بود، اما در همان حالت هم دیگر مجاهدین را که اندکی زخمی بودند بر خود ترجیح داد.

زندگی بی تکلف :

مرحوم ملا محمد ربانی اگر چه بخش زیـادی از زنـدگی خـود را در مسـئولیت هـای بزرگ اداری و نظامی سپری کرده بود، هیچگونه آثار کبر و غرور در شخصـیت او مشـاهده نمی شد. نشست و برخاست و حرکات و سکنات او مانند شخص عادی بـود و بـرای خـود هیچگونه امتیاز قائل نبود. یکنفر عادی هم به آسانی می توانست در جریان کار و وظیفـه بـا او ببیند. پهره دار یا دروازه بان دفتر او تنهـا مسـئولیت داشـت کـه نوبـت مـراجعین را ترتیـب بدهد. او از معین وزارت در حکومت عبوری مجاهدین تا رئـیس الـوزراء در دوران امـارت اسلامی هیچگاه محافظین شخصی نداشت، رفقای سفر و حضر او دوستان دوره جهـاد و یـا هم شاگردان او بودند، زمانیکه رئیس الوزراء بود بیشـتر اوقـات از وزیـر اکـبر خـان تـا دفـتر ریاست الوزراء کـه در ارگ بـود بـا سـه چهـار تـن از دوسـتان خـود پیـاده مـی رفـت. او در سرگرمی های ورزشی نیز سهم می گرفت و به ویژه درمیان همه سرگرمی های تفریحی یـک نوع بازی را که به نام «چغ» یاد می شد بسیار دوست داشت.

مرحوم ملا محمد ربانی چون مسئولیت بزرگی در چوکات امارت اسـلامی انجـام می داد بودجه هنگفتی را در اختیار داشت، اما تا واپسـین لحظـه زنـدگی اش بـه هـمان خانه عادی پدری خود اکتفا نمود و از بودجـه بیـت المـال بـرای خـود خانـه شخصـی نساخت. شورای امنیت سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ مـیلادی افغانسـتان را مـورد تحـریم اقتصادی قرار داد و حساب های بانکی مقامـات امـارت اسـلامی را نیـز منجمـد اعـلان کرد، اما مرحوم حاجی معاون صاحب نیز همانند سـائر مقامـات امـارت اسـلامی کـدام حساب بانکی نداشت.

اهتمام بر قضایای جهان اسلام :

مرحوم ملا محمد ربانی مشکلات امت اسلامی را قضایای مهم زندگی خـود مـی دانست و در زمان حاکمیـت امـارت اسـلامی بیانیـه هـای ویـژه یـی در مـورد فلسـطین، چیچین، کشمیر و دیگر قضایای مهم مسلمان ها صادر نموده بود.

وفات :

این ابر مرد جهاد و مبارزه، الگوی زهد و تقوی، سمبول ایثار و فداکاری و مناره اخلاق و شرافت بالاخره در اثر بیماری سرطان در شفاخانه شهر راولپندی، پاکستان به تاریخ اول ماه محرم سال ۱۴۲۲ هجری قمری جان خود را به جان آفرین تسلیم نمود و از جهان فانی چشم بست.

مرحوم ملا محمد ربانی به سبب برخورد زیبا و شایسته خود در قلب هر کسی جا داشت و درمیان اقوام و قشرهای مختلف کشور به حیث شخصیت برجسته، ورزیده و خیر اندیش شهرت داشت. ده ها هزار نفر در جنازه او شرکت نمودند و بسیاری از شخصیت های مهم بر فراق او اشک ریختند.

مرحوم ملا محمد ربانی در خاطرات اقارب و دوستان :

مولوی هدایت الله آخند زاده، برادر بزرگ مرحوم ملا محمد ربانی می گوید : پدرم حاجی معاون صاحب را بسیار دوست داشت. زیرا او اخلاق زیبا داشت و بسیار ذهین بود. تندخویی و ترش رویی او را به یاد ندارم، به کلان سالی و استادی ام بسیار احترام داشت و هرگاه در مجلس با کسی حرف می زد و می دانست که صحبت به سوی غیبت می رود، بی درنگ می گفت : متوجه باش که غیبت نمی کنیم.

مولوی احمد ربانی، برادر دیگر مرحوم ملا محمد ربانی می گوید : حاجی معاون صاحب به حدی ذهین بود که کتاب های را که خودش می خواند همزمان به دیگران درس می گفت و چنان شائق علم بود که حتی در دوران ریاست الوزراء نیز خوب مطالعه می کرد و درس می گفت، هیچگاه نماز تهجد را قضا نمی نمود و در شدت بیماری خود نیز نماز تهجد را می خواند.

ملا محمد عیسی، مسئول پیشین جهادی ولایت قندهار که با مرحوم ملا محمد ربانی رفاقت دیرینه داشت، می گوید : حاجی معاون صاحب هرگاه از خواب بیدار می شد نماز صبح را با جماعت در مسجد ارگ می خواند، سپس در چای صبح تنها

چای سبز می نوشید و پس ازان به دفتر کاری خود می رفت، ساعت دوازده روز به اقامت گاه خود بر می گشت و دران جا با همکاران، محافظین و حتی با آشپز و خادم خود در یک دسترخوان نان می خورد و خوراکش هم عادی بود، مثلا لوبیا، کچالو و یا کدام نوعی از سبزی جات. او برای دوستان خود اجازه نمی داد که بی جا پول خرج بکنند و تنها در شب جمعه اجازه گوشت یا برنج می داد.

یکی از صفت های بارز مرحوم ملا محمد ربانی این بود که بسیار عاجزانه و مؤدبانه نماز می خواند و درمیان طالبان به نماز خوب شهرت داشت و هیچگاه بی جماعت نماز نمی خواند.

ملا محمد عیسی می گوید : در دوران جهاد شوروی و سپس در زمان امارت اسلامی سال ها با مرحوم ملا محمد ربانی یکجا بودم و لیکن هیچگاه ندیده ام رفیقی با خود داشته باشد و نماز را تنها خوانده باشد، حتی در واپسین لحظات زندگی اش در حالیکه از بیماری سرطان رنج می برد و در مستشفای الراشد (امارات متحده عربی) بستر بود، بسیار ضعیف شده بود و نماز را به اشاره می خواند، همواره با خود یک رفیق می داشت تا نماز با جماعت خوانده شود.

قاری عزیز الله که در دوران حکومتداری امارت اسلامی امام مسجد ارگ بود خاطره اش را چنین بیان می کند :

یکبار به همراهی حاجی معاون صاحب با شماری زیادی طالبان از کابل به سوی قندهار سفر داشتیم، فصل زمستان بود و باد و هوای بسیار سرد و تند می وزید، هرگاه به یک منطقه دشتی ولسوالی گیلان ولایت غزنی رسیدیم، یک موتر بزرگ باربری را دیدیم که در کنار سرک ایستاده بود، حاجی معاون صاحب موتر خود را در پهلوی آن موتر متوقف کرد، شیشه های موتر را پایین کرد و به سوی راننده آن موتر صدا کرد، راننده جواب داد، پس از سلام و احوال پرسی جویا شد که چرا درین جا توقف کرده یی ؟

راننده که از سردی می لرزید و به بخاری گازی خود را گرم می کرد گفت : موتر چالان (روشن) نمی شود، کسی هم نیست که همکاری بکند و نمی توانم موتر را درین شاهراه ترک کرده جایی بروم، حاجی معاون صاحب گفت : ما چه همکاری می توانیم تا موتر چالان شود، زیرا گذراندن شب درین جا بسیار دشوار است. راننده گفت : موتر درست است، تنها کمی فشار (تیله) می خواهد، حاجی معاون صاحب فی الفور موترهای رفقای خود را متوقف کرد و به کسانی که دور تر مانده بودند نیز از طریق مخابره اطلاع داد که به سرعت بیایید، هرگاه همه رفقا جمع شدند حاجی معاون صاحب گفت : این موتر باربری را تیله بدهید، ده ها تن طالبان آن موتر را تیله دادند، خود حاجی معاون صاحب نیز به یکطرف موتر شانه داد و خوب زور زد، موتر آهسته آهسته به حرکت آمد، روشن شد و به سفر خود دوام داد.

قاری عزیز الله می گوید : هرگاه حاجی معاون صاحب دوباره به موتر سوار شد دیدم که شانه اش خاک آلود است، اما برای رفقا گفت : این مردم بر ما حق دارند، ما اولو الامر هستیم و هر گونه همکاری که در توان داریم باید انجام بدهیم.

ملا محمد نعیم که از رفقای مرحوم ملا محمد ربانی بود نیز قصه مشابهی را به یاد دارد، او می گوید : یکبار در اوج زمستان با حاجی معاون صاحب از قندهار به سوی غزنی روان بودیم، هرگاه به روستای ملا نوح بابا در نزدیکی منطقه قره باغ ولایت غزنی رسیدیم دو نفر در کنار جاده ایستاده بودند، آن ها به موتر حاجی معاون صاحب دست دادند اما موتر حاجی معاون صاحب چون جا نداشت توقف نکرد، ما هم که در موتر بعدی بودیم آن ها را با خود نگرفتیم، در حالیکه جای هم داشتیم، اندکی پیشتر رفتیم دیدیم که حاجی معاون صاحب موتر خود را متوقف کرده است، برای ما گفت : چرا آن دو نفر را با خود نگرفتید ؟ ، پس بروید و آن ها را در موتر سوار بکنید، ما برگشتیم و آن ها را با خود گرفته تا به غزنی رساندیم.

رحمه الله تعالی

نگاهی به زندگی وزیر دفاع

و معاون پیشین امارت اسلامی شهید ملا عبیدالله – رحمه الله –

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

وزیر دفاع و نائب پیشین امارت اسلامی الحاج ملا عبیدالله آخند به تاریخ ۵ ماه مارچ ۲۰۱۰ میلادی در زندان کراچی، پاکستان به شهادت رسید.

شهید الحاج ملا عبید الله آخند از مؤسسین و اولین چهره های تحریک اسلامی طالبان شمرده می شد. مجاهد ورزیده و مسلکی در جهاد بر ضد شوروی و مبارز نامدار در برابر فساد و انارشیسم تنظیمی و از بنیادگذاران و احیا کننده گان جهاد در برابر امریکا بود.

شهادت او بدون شک ضایعه بزرگی برای مسلمان ها و مجاهدین افغانستان و جهان بود، برای اینکه آرمان های این مجاهد بزرگ را درک نموده برای برآوردن آن سعی بکنیم، بیائید زندگی نامه و کارنامه های او را به دقت مطالعه بکنیم و در مسیر مبارزه بر حق خود ازان به حیث چراغ راه استفاده بکنیم.

ولادت، آموزش و مراحل ابتدایی زندگی :

شهید الحاج ملا عبیدالله آخند – رحمه الله - پسر ملا یار محمد و نواسه مرحوم ملا فتح محمد در سال ۱۳۸۸ هجری قمری در روستای الکوزی در مربوطات ولسوالی ژری ولایت قندهار در یک دودمان دیندار و علم پرور چشم به جهان گشود. مرحوم

ملا فتح محمد شخصیت زبده و برجسته و چهره نامدار علمی بود. شهید ملا عبیدالله – رحمه الله - روند آموزشی را نزد پدر گرامی اش و در مسجد قریه آغاز نمود و سپس کتاب های دینی را نزد علمای منطقه خواند. زمانیکه مبارزه و مقاومت افغان ها در برابر تهاجم شوروی ها داغ شد شهید ملا عبیدالله – رحمه الله - تازه جوان شده بود و بار نخست در جبهه بزرگ طالبان «جبهه ملا محمد صادق» در مقاومت بر ضد قشون سرخ شوروی ها و کمونیست ها سهم گرفت. شهید ملا عبیدالله در پهلوی مصروفیت های جهادی آموزشهای دینی اش را نیز به شکل پیهم تعقیب می نمود. اما همواره در جبهه بود و باش می نمود و در راستای جهاد و مقاومت هیچگاه احساس خستگی نمی کرد.

جهاد بر ضد شوروی ها و کمونیست ها :

شهید الحاج ملا عبیدالله - رحمه الله - از چهره های برجسته جهاد و مقاومت در برابر شوروی ها و مزدوران شان (خلقی ها و پرچمی ها) بود. او در آوان نوجوانی در برابر تهاجم شوروی ها سلاح به دست گرفت و تا سرنگونی رژیم داکتر نجیب، آخرین دولت کمونیستی بی توقف به جهاد خود دوام داد. شهید ملا عبیدالله آخند زندگی جهادی اش را به حیث مجاهد عادی آغاز کرد، اما چون استعداد فوق العاده، همت بلند و استقامت عالی داشت و از لحاظ نیروی بدنی نیز مستعد بود در مدت کوتاهی به حیث مجاهد ورزیده و مسلکی در سطح قندهار درخشید. یکی از همسنگران او می گوید : شهید ملا عبیدالله در دوران جهاد شوروی توپ هشتاد و دو ملی متری (ثقیل هشتاد و دو) را بسیار دوست داشت و ازان بسیار به شکل مسلکی کار می گرفت.

سپس شهید ملا عبیدالله رحمه الله قومندان عمومی نظامی جبهه ملا محمد صادق آخند مقرر شد و در چندین عملیات های مشترک به حیث فرمانده مجاهدین ایفای وظیفه نمود.

شهید ملا عبیدالله آخند در عملیات های جهادی ولسوالی های میوند، ژری، پنجوایی، ارغنداب و شهر قندهار، نیز کجکی (هلمند) و شهر صفا (زابل) سهم گرفت. همچنان در ساحات بلاغ و سرخم در مربوطات ترینکوت، مرکز ولایت ارزگان دوشادوش مجاهدین در برابر شوروی ها و کمونیست ها جنگید. ملا جان محمد، یکتن از دوستان جهادی او می گوید: «یکبار قوای بسیار بزرگی کمونیست ها در حمله مشترک مجاهدین در شهر صفای ولایت زابل از بین رفت، ملا عبیدالله آخند نیز دران عملیات سهم گرفته بود، به یاد دارم که شهید ملا عبیدالله آخند دشمن را توسط توپ هشتاد و دو بدون کدام توقف مورد ۳۰ ضربات پیهم قرار می داد و تانک های زیادی دشمن را از بین می برد».

شهید ملا عبیدالله – رحمه الله - در دوران جهاد شوروی چندین بار زخمی شد. یکبار زمانیکه در منطقه محله جات، قندهار در جریان موجی از عملیات های تاریخی که با عالیقدر امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله - همسنگر بود به شدت زخم برداشت. مجاهدین آن زمان می گویند: تانک ها و موترهای زیادی دشمن دران عملیات ها هدف قرار گرفته بود. مردم هرگاه پس از فرار دشمن تانک های ویران شده و کالبد موترهای تخریب شده را از دور می دیدند، گمان می کردند قوه هنوز هم بجای خود ایستاده است. گفته می شود که دران درگیری بیش از ۱۲ تانک دشمن از بین رفته بود. مجاهدین می گویند که دران نبرد تنها عالیقدر امیرالمؤمنین و شهید ملا عبیدالله - رحمهما الله - اسلحه ضد تانک و موتر داشتند.

شهید ملا عبیدالله آخند در فتح ولسوالی پنجوایی نیز سهم داشت و در فتح ولسوالی ارغنداب رهبری مجاهدین را به دوش داشت .

تاسیس تحریک اسلامی طالبان و خدمات در امارت اسلامی افغانستان :

شهید ملا عبیدالله آخند پس از فروپاشی نظام کمونیستی همچون دیگر مجاهدین مخلص به زندگی عادی برگشت و در ولسوالی ژری ولایت قندهار به

آموزش های دینی پرداخت. اما با گذشت چند مدت، اوضاع قندهار نیز همچون دیگر بخش های کشور خراب شد. چهره های وابسته به تنظیم ها، تفنگسالاران زورگو و پاتکسالاران خودسر باهم درگیر شدند، مردم را شکنجه کردند، ثروت و دارایی کشور را به تاراج بردند و جان، مال و آبروی افغان ها با خطرات جدی مواجه شد، همان بود که چند تن از مجاهدین و طالبان پیشین در ولسوالی های ژری و میوند ولایت قندهار به سرکردگی ملا محمد عمر مجاهد برای تغییر این وضعیت گردهم آمدند و حرکت تازه یی را برای پایان دادن دوره هرج و مرج و فسادهای اجتماعی به راه انداختند. شهید ملا عبیدالله آخند نیز از جمله کسانی بود که در بنیادگذاری تحریک اسلامی طالبان نقش مهمی داشت و تا آخرین لحظه زندگی به حیث مبارز راستین و متعهد در تحریک و امارت اسلامی خدمات زیادی انجام داد.

طالبان هرگاه شهر قندهار را در کنترول خود درآوردند شهید ملا عبیدالله -رحمه الله- به حیث قومندان قول اردوی قندهار انتخاب شد. او در پهلوی ایفای این مسئولیت، به خط های دفاعی شرق کشور نیز می رفت و هر از گاهی به حیث مسئول عمومی خط دفاعی فراه نیز وظیفه انجام می داد. یکبار تورن اسماعیل خان صبح روز عید ناگهان بر فراه تهاجم آورد. شهید ملا عبیدالله آخند که دران روزها مسئول خط فراه بود با چند نفر دیگر دستگیر شد، اما چهل روز پس در طی تبادله عمومی رها شد. هرگاه کابل به تاریخ ٦ میزان سال ١٣٧٥ هجری شمسی از سوی تحریک طالبان فتح شد، الحاج شهید ملا عبیدالله آخند از سوی مقام رهبری امارت اسلامی نخست به حیث سرپرست وزارت دفاع و سپس رسماً به حیث وزیر دفاع انتخاب شد. شهید ملا عبیدالله آخند تا زمان تهاجم امریکا بر افغانستان به این سمت باقی ماند.

شهید ملا عبیدالله آخند به حیث وزیر دفاع فرمانده و مسئول عمومی تمام نیروهای مسلح امارت اسلامی بود و شخصاً در عملیات های تعرضی و دفاعی سهم می گرفت، خط های دفاعی شمال کابل را مراقبت می نمود و تقریباً در همه نبردهای

این استقامت حضور داشت. هرگاه فرمانده نامدار جهادی ولایت زابل ملا عزیز خان و همچنان یک قومندان جهادی ولایت ارزگان که به «ثانی ملا مشر» مشهور بود در جنگهای شمال کابل به شهادت رسیدند، شهید ملا عبیدالله و قهرمان مشهور امارت اسلامی شهید ملا دادالله – رحمهما الله - با چند تن مجاهدین در یک هلیکوپتر برای فاتحه خوانی نخست به زابل رفتند و از زابل به سوی ارزگان حرکت کردند، اما هلیکوپتر در منطقه مراد آباد در نزدیکی مرکز ارزگان بر اثر عوارض تخنیکی سقوط کرد. این واقعه خطرناکی بود اما هر دو مقام امارت اسلامی و سائر مجاهدین گزندی ندیدند.

شهید ملا عبیدالله آخند در جریان درگیری ها با مخالفین هفت بار در مناطق مختلف کشور زخمی شد. بار اخیر در نزدیکی مرکز ولسوالی کلکان در شمال کابل به شدت مجروح شد و بر اثر زخم های عمیق تا مدت زیادی رنج می برد.

شهید ملا عبیداللّٰه آخند پس از تهاجم امریکایی ها :

پس از اینکه امارت اسلامی افغانستان در نتیجه حملات وحشیانه امریکا و ناتو از کابل و دیگر شهرهای کشور عقب نشینی کرد، عالیقدر مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد شهید ملا عبیدالله آخند را به حیث نائب امارت اسلامی مقرر نمود. مجاهدین دران روزگار با اوضاع بسیار دشوار در افغانستان وجهان مواجه بودند. امارت اسلامی از لحاظ مالی و تدارکاتی با مشکلات زیادی دست و گریبان بود و در سراسر جهان جز نصرت پروردگار دیگر کمک کننده ای وجود نداشت. شهید ملا عبیدالله آخند و دیگر بزرگان اولو العزم امارت اسلامی تکالیف و زحمات فراوانی را بدوش گرفتند و به کمک ویژه پروردگار، مقاومت تاریخی افغان ها را بنیاد گذاشتند و مجاهدین را روحیه تازه ای بخشیدند.

شهید الحاج ملا عبیدالله آخند به هدایت عالیقدر مرحوم امیرالمؤمنین تلاش های خود را برای تنظیم و احیای مجدد امارت اسلامی آغاز نمود و در مدت کوتاه

تشکیلات تازه ای را به میان آورد. یکتن از دوستان نزدیکـی او مـی گویـد : شـهید مـلا عبیدالله آخند نخست با ملا دادالله آخند و شماری از مسئولین پیشـین امـارت اسـلامی ملاقات نمود و همچنان با شخصیت های با رسوخ جهـادی زون هـای مختلـف کشـور دید و بازدید نمود و بالاخره در قدم اول، چهار کمیسیون (کمیسیون نظامی، اقتصـادی، فرهنگی و سیاسی) را تشـکیل داد. همچنـان پـس از مـدت کوتـاه بـرای تمـام ولایـات افغانستان مسئولین جهادی مقرر نمود و بدین منوال تشکیلات ابتدایی امـارت اسـلامی را مجدداً ترتیب داد و روند جهاد و مبارزه بر ضد امریکا را منظم ساخت.

دوستان او می گویند : شهید ملا عبیدالله – رحمه الله - در نخستین سالهای جهـاد و مقاومت در برابر امریکا تلاش های زیادی بـرای تقویـه و گسـترش حرکـت جهـادی انجام داد، سفرهای زیادی نمود و به دروازه هر آن کسـی کـه امیـد داشـت در جهـاد و مبارزه سهم می گیرد حاضر شد. همین مساعی شهید ملا عبیدالله آخند و دیگر بزرگان امارت اسلامی بود که پروسه جهاد و مقاومت بر ضد امریکـا روز بـروز قـوت گرفـت و اینک لله الحمد زمان پیروزی افغان ها در برابر فرعونیان عصر فرا رسیده است.

شخصیت و ویژگی ها :

مولوی محب الله گرمسیری، باشنده ولایت هلمند که در سالهای جهاد با شوروی ها مدتی را به همراهی الحاج ملا عبیدالله آخنـد سـپری کـرده و بعـدا نیـز بـا او تمـاس داشت، می گوید : «تقوی و عزم آهنین از بارز ترین صفات شهید الحاج مـلا عبیداللـه آخند بود. در حالت نبرد و مقاومت با مورال بلند می جنگیـد. در زنـدگی عـادی خـود بسیار متقی بود، من به یاد دارم تمام مجاهدین جبهه خود را در قندهار به اخلاق نیکـو، دیانت و نماز با جماعت عادت داده بود و کسی را که به ارزش های دینی متعهد نمـی بود در جبهه نمی گذاشت. در زمان جهاد، صبح هر روز در جبهه اش ختم سـوره یـس می کرد، یک مجاهد تلاوت می کرد و دیگران می شنیدند. الحاج ملا عبیداللـه آخنـد شوق زیادی با علوم دینـی داشـت و علـمای کـرام را بطـور خـاص احـترام مـی نمـود.

زمانیکه وزیر دفاع بود هرگاه یک عالم دین به ملاقات او می آمد بسیار مؤدبانه ملاقات می کرد و با کمال اعزاز و تکریم برخورد می نمود.

ملا صالح محمد آخند که از زمان جهاد شوروی با شهید ملا عبیدالله آخند رفاقت داشت، می گوید : ملا عبیدالله آخند شخص متقی بود، اگر در موتر مجاهدین آلات موسیقی می دید فی الفور می شکست، همچنان اگر در کدام مجلس یا مراسم مردمی عمل ناروا را می دید مجلس را ترک می کرد. او از عصبیت قومی بسیار کراهت داشت و بحث های قوم گرایی را خوش نداشت.

ملا سردار محمد که سال ها با شهید ملا عبیدالله آخند رفاقت داشت، می گوید : هیچگاه ندیده ام که شهید ملا عبیدالله آخند بی جماعت نماز خوانده باشد، حتی اگر دو نفر هم می بودند یا خودش امامت می کرد و یا آن شخص دوم را برای امامت پیش می کرد. او وزیر دفاع بود اما بیشتر اوقات در خط های جنگ می بود و در جنگ های زیادی شرکت می نمود.

ملا عبدالصمد بیان می کند : یکبار از خوست به کابل می رفتیم، در کاروان موترهای طالبان موتر ملا عبیدالله آخند نیز بود، یکی از موترها گوسفندی را که در بین راه روان بود زد، ملا عبیدالله آخند چوپان را طلب کرد، نخست خوب اکرام نمود و سپس پرسید که نرخ گوسفند چند است، چوپان پول را گفت و او همان قدر پول داد.

ملا اسرائیل واقعه گرفتاری شهید ملا عبیدالله آخند از سوی افراد تورن اسماعیل خان را بیان می کند و می گوید : «ملا عبیدالله آخند در فراه از سوی دشمن گرفتار شد و به هرات انتقال داده شد. افراد اسماعیل خان در هرات می خواستند که در مقابل کامره های تلویزیون از او اقراری بگیرند که طالبان با پاکستان روابط دارند و از پاکستان پول می گیرند و اقراری او را از تلویزیون کابل به نشر برسانند. اما ملا عبیدالله آخند علی رغم هر گونه فشار و زورگویی دشمن آماده این کار نشد. هر گاه طالبان هرات را فتح کردند، یکروز با ملا عبیدالله آخند در شهر هرات گشت می کردم، ملا

عبیدالله آخند کسی را دید و صدا زد، او کسی بود که از ملا عبیدالله آخند در زندان تفتیش کرده بود. ملا عبیدالله اخند برایش گفت : ظلم را که بر من کردی من عفو کردم، اما باید بگویم که ما محض برای رضای پروردگار و نظام اسلامی قیام کرده ایم و سوگند یاد می کنم که درین راه نه مزدوران کسی هستیم و نه هم با کسی روابط داریم.

الحاج ملا عبدالغفار آخند که در زمان حاکمیت امارت اسلامی مسئول عمومی مخابرات وزارت دفاع بود و مدت زیادی با ملا عبیدالله آخند یکجا زندگی کرده است، در مورد تقوی و احتیاط او با بیت المال می گوید : با ملا عبیدالله آخند به خانه او در ژری قندهار رفتم، او در حالیکه وزیر دفاع بود خانه اش مانند شخص عادی و فقیر بود.

ملا عبدالغفار آخند می گوید : در جریان وظیفه در وزارت دفاع به یاد ندارم که ملا عبیدالله آخند از پیش مسئولین و مراجعین ناپدید شده باشد، زیرا مخابره عمومی ۲۴ ساعت باز می بود و مسئولین مخابره عمومی با ملا عبیدالله آخند از راه مخابره تماس می گرفتند و هر کسی در روز و یا شب کاری می داشت به وزیر دفاع رسانده می شد.

روزهای ابتدایی آغاز مجدد جهاد بر ضد امریکا زمان بسیار دشوار و پر از آزمون ها بود. شهید ملا عبیدالله آخند به رفقای خود در مجالس این آیت مبارکه را به گونه دلیل پیش می نمود «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» و همیش می گفت که اگر ما واقعا نیت جهاد را داشته باشیم خداوند متعال حتما اسباب و امکانات جهاد را برای ما مهیا می سازد.

ملا عطا محمد، یکتن مسئول جهادی ولسوالی گرشک ولایت هلمند که دران زمان با الحاج ملا عبیدالله آخند یکجا مانده بود، می گوید : او ما را همواره توصیه می نمود که با مردم تعامل خوب داشته باشید، اگر شما به تکلیف باشید و گرسنه هم

باشید، از مردم به زور و جبر چیزی نخواهید، بگذارید که مردم حال شما را ببینند و خود شان با شما کمک و همکاری بکنند.

ملا خبیر احمد مجاهد، نویسنده نامدار امارت اسلامی که در نخستین سال های جهاد بر ضد امریکا در احیای مطبوعات امارت اسلامی نقش اساسی داشت و دران زمان با ملا عبیدالله آخند رابطه و همکاری نزدیکی داشت، می گوید : یکروز نائب امارت اسلامی ملا عبیدالله آخند برایم چنین گفت : «فی الحال امکانات ما تقریبا صفر است، اما پروردگار ما ذات بزرگ و مهربان است. کفار تمام جهان در برابر ما دست به همدیگر داده اند، در تمام دنیا یک کف جای نداریم و نه هم در همسایه های ما کشوری است که اطمینان و وعده همکاری داده باشد، حامی، مددگار و ناصر ما پروردگار است و بر او توکل داریم. ما به این منتظر نمی باشیم که نخست پول، امکانات و اسلحه زیادی پیدا بکنیم پس به جهاد شروع می کنیم، اگر دیگر چیزی به دست ما نیامد همین سنگ های زمین را به سوی اشغالگران پرتاب می کنیم و در روز قیامت به پروردگار می گوئیم که همین قدر در توان داشتیم، دشمنان دین تو را به سنگ ها زدیم، اما آرام ننشستیم، دیگر اینکه درین کار نیت شهادت و تحمل زندان ها را حتما می داشته باشیم».

شهید الحاج ملا عبیدالله آخند در دوران اسارت، قرآن کریم را حفظ نمود و عادت کرده بود که قرآن عظیم الشان را در نماز های نفلی ختم می کرد و دیگران را نیز توصیه می نمود که قرآن را بجای اینکه به شکل عادی تلاوت بکنند باید از اول تا اخیر حفظ بکنند و در نماز قرآت بکنند. زیرا تلاوت قرآن در نماز پاداش زیادی دارد، توجه و حضور هم کامل می باشد و لذت فراوان نیز دارد. یکتن از دوستانش که در زندان کراچی با او در یک اوطاق بود می گوید : شهید ملا عبید الله آخند برایم گفت : قرآن کریم را در مدت دو سال حفظ کردم، در ابتدا چهار سوره «سوره یس، ملک، دخان و حم السجده» را حفظ کردم و عادت داشتم که هر شب جمعه این

چهار سوره را در چهار رکعت نماز نفلی می خواندم و سپس به بارگـاه خداونـدی دعـا می کردم که الها ! توفیق بده تا قرآن را حفظ بکنم و اینست پروردگار نعمـت جـاودانی حفظ قرآن را نصیب من نمود.

شهادت :

شهید الحاج ملا عبیدالله – رحمه الله – به تـاریخ ۳ جنـوری سـال ۲۰۰۷ مـیلادی در اثنای سفر به بلوچستان، پاکستان از سـوی مقامـات اسـتخباراتی آن کشـور در شـهر کویته گرفتار شد و پس از گرفتاری هیچکسی در مورد او معلومـات نداشـت، تـا اینکـه استخبارات پاکستان به خانواده اش اطلاع دادند که ملا عبیدالله آخند به تاریخ ۵ مـارچ ۲۰۱۰ میلادی به روز جمعه در یک زندان شهر کراچی وفات نموده و به خـاک سـپرده شده است. خبر شهادت الحاج ملا عبیدالله آخند برای مسلمانان جهان و به ویژه افغـان ها و مجاهدین امارت اسلامی بسیار دردناک و تکان دهنده بود. در اعلامیه که از سوی مقام رهبری امارت اسلامی افغانستان به این مناسبت به نشر رسید، آمده اسـت : امـارت اسلامی افغانستان در مورد شـهادت الحـاج مـلا عبیداللـه – رحمـه اللـه - غمشریـکی و مراتب تعزیت و تسلیت خود را به خانواده محترم شهید الحاج ملا عبیدالله رحمـه اللـه، تمـام مجاهـدین، مـردم افغانسـتان و کافـه امـت اسـلامی عـرض مـی دارد و از بارگـاه پروردگار مسئلت دارد چنانکه شهید ملا عبیدالله آخند روح پر فتـوح خـود را در مسیر جهاد به خالق و مالک یکتای خود سپرد، خداوند متعال شـهادت او را بـه بارگـاه خـود شرف قبولیت بخشیده، او را در جنـت الفـردوس جـا دهـد و همچنـان امـارت اسـلامی افغانستان برای اقارب و نزدیکان او خواهان صبر جمیل و اجر عظیم است.

امارت اسلامی افغانستان خلای شهید الحاج ملا عبیدالله آخنـد را ضـائعه جـبران ناپذیر برای تمام جهان اسلام خصوصا برای افغانستان مـی دانـد و از مقامـات پاکسـتان جداً می خواهد که معلومات کامل و واقعی را در مورد اسارت، بیماری و وفات الحـاج ملا عبیدالله آخند به امارت اسلامی ارائه بکند. خبر وفات او پس از دو سال به خانواده

اش داده شد، ما درین مورد اداره صلیب سرخ را نیز مقصر-می دانیم که در مورد زندانیان امارت اسلامی در پاکستان تا هنوز هیچگونه معلوماتی به خانواده شهید ملا عبیدالله و دیگر زندانیان داده نشده است و از صلیب سرخ جداً می خواهیم که در آینده این تقصیر خود را جبران بکند، زیرا این وظیفه شان است».

از شهید الحاج ملا عبیدالله آخند چهارده اولاد به دنیا ماند که ۹ آن پسر-هستند. چند تن از پسران او حافظان قرآن اند و متباقی مشغول فراگیری علوم دینی اند.

نگاهی به زندگی شهید مولوی عبدالسلام - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

یکی از رمزهای کامیابی، استقامت و ثبات تحریک و امارت اسلامی طالبان اینست که در چنین زمان پر فتن، از سوی چنان بندگان صالح و نیکوکار پروردگار به وجود آمده است که در عصر کنونی بسیار به ندرت می توان نمونه های آن ها را پیدا کرد.

بخش اعظم این تحریک را طلبا و علمای مدارس دینی تشکیل می دادند، این خود دلالت می کند که مردم متدین، پاک و خدا ترس در این تحریک گردهم آمده بودند، مجتهد بزرگ اسلام امام مالک – رحمه الله - در مورد طلبای علوم دینی می فرماید : اگر در بین طلبای قرآن و احادیث اولیاء الله نباشد، روشن است که در روی زمین اولیاء الله نیستند.

بسیار شخصیت های گمنام در تحریک و امارت اسلامی طالبان گذشته اند و هنوز هم هستند که با توجه به اعمال شان می توان آن ها را اولیاء الله خواند، آن دوستان رب العالمین که روزها را در جهاد و خدمت بی ریای دین سپری می کنند و شب هنگام در بارگاه خداوندی سجده کنان می افتند. آن ها اگر از یکسو نمونه های علم، تقوی، دیانت و اخلاص اند از سوی دیگر مثال های ایثار، شجاعت و جرات اند، شهید مولوی عبدالسلام - تقبله الله - نیز در ردیف چنین رهروان راه خدا قرار داشت. خداوند متعال او را به زیبایی سیرت و صورت آراسته بود. بیائید چند لحظه ای را با مطالعه زندگی و کارنامه های این شهید سپری نمائیم.

ولادت و مراحل ابتدایی زندگی :

مولوی عبدالسلام آخندزاده پسر ملا محمد صادق آخند و نواسه مرحوم مولوی محمد صالح بتاریخ ۱۵ سرطان ۱۳۴۶ هجری شمسی در روستای شاویز در مربوطات ولسوالی نیش ولایت قندهار در یک دودمان دیندار و علم دوست به دنیا آمد.

او آموزش های ابتدایی را در خانه اش فرا گرفت و بسیاری از کتاب ها را نزد پدر گرامی و کاکاهای خود مولوی عبدالخالق آخندزاده و مولوی عبداللطیف آخندزاده خواند.

خانواده او از گذشته ها به علم و دینداری شهرت دارد و نیاکانش از هفت پشت به اینسو علما گذشته اند، شهید مولوی صاحب تازه به مرحله جوانی رسیده بود که نیروهای اشغالگر شوروی بر افغانستان یورش آوردند و خانواده او در زمان هجرت عمومی به چمن، شهر مرزی پاکستان هجرت کرد. مولوی عبدالسلام صاحب دران جا درس های خود را در نورالمدارس فاروقیه دوام داد و دوره حدیث را در مدرسه شیخ الحدیث مولوی محمد علی صاحب در چمن به پایان رساند و سند تکمیل احادیث را به دست آورد.

جهاد بر ضد شوروی :

مولوی عبدالسلام صاحب هنوز در عنفوان جوانی قرار داشت که جهاد در برابر کمونیسم در افغانستان آغاز شد. او چون با جهاد بسیار علاقه داشت، در پهلوی تعلم در جهاد نیز سهم می گرفت. او از ابتدا تا پایان در جبهه ملا شیرین آخند که بزرگ ترین جبهه طلبا بود به حیث مجاهد خدمت نمود. این جبهه در مناطق نزدیکی شهر قندهار، مثلا در محله جات و ولسوالی های ارغنداب و دند فعالیت می کرد. مولوی عبدالسلام صاحب در سال های پایانی رژیم داکتر نجیب در جنگ های که با ملیشه های جبار و دوستم در شاهراه کابل – قندهار رخ داده بود نیز سهم گرفته بود، او در پهلوی آموزش های دینی تا فروپاشی نظام کمونیستی به جهاد و مبارزه دوام داد.

در دوران هرج و مرج :

شهید مولوی عبدالسلام صاحب در دوران جنگ های تنظیم ها، در حالیکه تحصیلات علوم دینی را تکمیل نموده بود، مدرسه ای در منطقه خوشاب ولسوالی دامان ولایت قندهار ساخت و جلوه افروز مسند تدریس شد. او ده ها تن طلبای پیش قدم را درس می گفت و همزمان چونکه فساد و هرج و مرج همچون سائر بخش های افغانستان در قندهار نیز به اوج رسیده بود، قومندان های خودسر مردم را اذیت می دادند، از مردم پول می گرفتند و فساد بزرگی را در جامعه برپا کرده بودند، مولوی صاحب برای جلوگیری از منکرات در سطح منطقه خوشاب دست بکار شد و چندین بار افراد بی بند و بار و سرکش را مجازات نمود. همزمان تحریک اسلامی طالبان به سرکردگی امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد –رحمه الله - در منطقه سنگ حصار ولسوالی ژری ولایت قندهار آغاز شد، مولوی صاحب در همان روزهای آغازین با هفتاد تن طلبا به تحریک اسلامی طالبان پیوست.

خدمات در تحریک اسلامی طالبان :

هرگاه طالبان ولسوالی میوند را در کنترول خود در آوردند، مولوی عبدالکریم از سوی بزرگان تحریک به حیث ولسوال و مولوی عبدالسلام صاحب به حیث معاون ولسوال مقرر شدند.

سپس شهید مولوی صاحب در عملیات های زیادی سهم گرفت. هرگاه ولایت قندهار به گونه کامل فتح شد، مولوی عبدالسلام صاحب نخست به حیث مسئول میدان هوایی قندهار و سپس قومندان امنیه قندهار تعیین شد.

قومندانی امنیه قندهار آن زمان مرکز همه تشکیلات جهادی تحریک اسلامی طالبان بود و اهمیت زیادی داشت. چونکه مؤسس و امیر تحریک طالبان مرحوم امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد بر مولوی عبدالسلام صاحب اعتماد زیادی و با او شناخت عمیق داشت مولوی صاحب را به حیث قومندان امنیه قندهار تعیین نمود.

مولوی عبدالسلام صاحب آن زمان بر علاوه از مسئولیت رسمی قومندانی امنیه قندهار، به حیث مشاور و همکار ملا محمد عمر مجاهد نیز خدمت می نمود. او عالم جید، مجاهد با درک، امیر مدبر و انسان خدا ترس بود. رفقای نزدیکی او می گویند : دران زمان مرحوم امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد آن قدر رابطه قوی و رفت و آمد با شهید مولوی عبدالسلام صاحب داشت که حتی اگر ملا صاحب در دفتر خود نمی بود، مراجعین به دفتر مولوی عبدالسلام صاحب می رفتند و دران جا ملا صاحب را می یافتند.

شهادت :

در سال ۱۳۷۴ خورشیدی، زمامدار هرات اسماعیل خان بار نخست بر گرشک حمله کرد و از طالبان شکست خورد و به ولایت فراه عقب نشینی کرد، قومندان عمومی نظامی طالبان در غرب کشور ملا محمد آخند در آن درگیری زخمی شد، مولوی عبدالسلام صاحب با یکعده مجاهدین به خط مقدم جنگ رفت و در همان سفر جهادی در دره خوست در مربوطات منطقه آب خرمای ولایت فراه در جریان رویارویی با دشمن به شهادت رسید.

شخصیت شهید مولوی عبدالسلام (رح) :

شهید مولوی عبدالسلام صاحب در تحریک اسلامی طالبان از آنعده کسانی بود که به علم و تقوی شهرت داشتند، خداوند متعال برای او بر علاوه از استعداد علمی و درایت سیاسی، شخصیت متشرع هم عنایت کرده بود. رفقا و متعلقین او هنوز هم تواضع، زیبایی اخلاق و حسن تعامل او را به یاد دارند، از همینست که او در جوانسالی محبوب قلب ها گردیده بود و در منطقه خود بسیار محبوبیت و نفوذ داشت.

کاکا و استاد او مولوی عبداللطیف آخندزاده می گوید : مولوی صاحب از لحاظ تقوی و دیانت شخصیت بی نظیر بود. او می افزاید : مولوی صاحب سه صفات بارز داشت. علم، تقوی و شجاعت.

آثار قربت الی الله و دیانت شهید مولوی صاحب پس از شهادت او نیز مشاهده شد. هرگاه جسد او از میدان جنگ به قبرستان آورده شد، کوتی را که پوشیده بود خوشبویی آن را کسانی که برای خاکسپاری آمده بودند احساس کردند، آن ها کوت را چند پارچه کردند و پارچه های آن را با خود بردند. هر پارچه آن خوشبویی داشت.

ملا محمد صادق آخندزاده، پدر شهید مولوی عبدالسلام صاحب می گوید : ۹ سال پس از شهادت مولوی صاحب به قبرش رفتم، دیدم که قبر پایین افتیده است، یکروز علی الصباح اراده کردم که پیش از آمدن مردم قبر را ترمیم بکنم، به همین نیت قبر را باز کردم، جسد مولوی صاحب را دیدم، او می گوید : دیدم که جسد مولوی صاحب پس از گذشت نه سال هنوز هم خاک نشده است و چنان سالم است که گویا همین لحظه شهید شده باشد.

ملا سیف الله آخند که با شهید مولوی صاحب رفاقت ۱۵ ساله داشت، می گوید : به یاد ندارم مولوی صاحب نماز با جماعت را قضا کرده باشد، بلکه در هر حال به نماز با جماعت پایبند بود. او بر علاوه از علم خوب، قرائت خوب و حسن صوت نیز داشت و با بسیار ترنم دلربا آذان می گفت.

این بنده صالح پروردگار در حالی به شهادت رسید که هنوز عمر جوانی خود را هم به پایان نرسانده بود، از او تنها یک دختر به دنیا ماند.

شخصیت و زندگی پر ابتکار شهید مولوی عزت الله عـــارف ـ رحمه الله ـ

نویسنده : خبیر احمد مجاهد - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شخصیت که به غم اسلام غمگین و به درد مسلمان ها دردمند بود. شب و روز همچون سید جمال الدین افغانی و مولانا عبیدالله سندهی - رحمهما الله - برای وحدت و یکپارچگی مسلمان ها می کوشید. قهرمان صحنه های علمی، سیاسی و جهادی و به اخلاق نبوی - صلی الله علیه وسلم - آراسته بود. تبسم بر لب و پیشانی با وقار و نورانی داشت. آه ؛ انسان بیش بهای بود که در تکالیف و مصائب جز شکیبایی و بردباری چیزی در چهره او مشاهده نمی شد. در سطور ذیل یادی می کنیم از سیرت و خدمات این شخصیت افتخار آفرین.

این ستاره درخشان علم، عمل، سیاست و جهاد بیش از نام به تخلص خود «عارف» شهرت داشت. شهید مولوی حافظ عزت الله عارف - نورالله مرقده - پسر ـ شخصیت نامدار جهادی و علمی ننگرهار مرحوم مولوی عبدالکافی در سال ۱۳۶۶ هجری شمسی در روستای چهاردهی ولایت ننگرهار چشم به جهان چند روزی گشود. آموزشهای ابتدایی را در مسجد و مکتب روستای خود فرا گرفت، سپس برای دوره متوسطه شامل مکتب فارم غازی آباد در ولسوالی بتی کوت شد.

خداوند متعال شهید عارف را از خوردسالی به مزایای زیبای آراسته بود و چنان مشاهده می شد که این کودک در آینده آرمان خدمت و لیاقت رهبری جامعه را خواهد داشت. در صنف ۹ مکتب به عنوان ممتاز (اول نمره) کامیاب شد و سپس برای خواندن علوم اسلامی به نج المدارس، مدرسه مشهور جلال آباد رفت. عارف

صاحب هنوز یکسال دران مرکز علمی درس خوانده بود که جنایات رژیم مزدور کمونیستی بر ضد علمای حقانی کشور آغاز گردید. مولوی غلام سبحانی، استاد جید نجم المدارس که از اقارب عارف صاحب بود با چند تن استادان دیگر از سوی رژیم دین ستیز کمونیستی گرفتار شدند. از سوی دیگر صحنه زندگی بر پدر شهید عارف صاحب که عالم، مجاهد و چهره مشهور ننگرهار بود با گذشت هر روز ضیق تر گردید و بالاخره در سال ۱۳۵۸ خورشیدی مجبور شد با خانواده اش به پاکستان هجرت بکند، خانواده عارف صاحب در دیار هجرت در منطقه مته مغل خیل، ایالت خیبر پختونخواه با قوم خود یکجا سکونت اختیار کرد.

آموزشهای دینی :

مرحوم مولوی عبدالکافی پسر خورد خود عزت الله را برای آموزش علوم و فنون اسلامی در سال ۱۳۵۹ هجری شمسی شامل دارالعلوم احناف (امیرزی) نمود. عارف صاحب کتاب های درجه اول را دران مدرسه خواند و سپس درجه دوم را در دارالعلوم تنگی، درجه سوم را باز هم در دارالعلوم احناف، درجه چهارم را در دارالعلوم هدایت الاسلام (تخت آباد) و درجه پنجم را نزد اساتید مشهور عصر سید قریش بابا و قاضی محمد امین - رحمهما الله - در دارالعلوم هاشمیه (باره، پشاور) خواند و همان سال به اساس شوق فراوان جهادی با ده ها تن طلبای مدرسه و به حیث مسئول آن ها به جبهات فرمانده نامدار جهادی مرحوم مولوی جلال الدین حقانی صاحب رفت. عارف صاحب و همراهان او در ستو کندو ولایت پکتیا مستقر شدند.

شهید عارف صاحب درجه تکمله را نزد مولوی غلام محبوب – رحمه الله - در دارالعلوم سعادت خان (مردان) با کمال اشتیاق تکمیل نمود. برای فراگیری علوم ریاضی و فلسفه نزد عالم نامدار مولوی محمد مستقیم غزنوی زانوی تلمذ نهاد. فن میراث را در روستای بخشالی (مردان) از میراثی بابا آموخت و برای دوره موقوف علیه بار دیگر به دارالعلوم هدایت الاسلام رفت و از شیخ الحدیث مولانا عنایت الله و شیخ

الحدیث مولانا مطلع الانوار (فاضلان دیوبند) اکتساب فیض نمـود. دوره حـدیث را در سال ۱۹۸۹ میلادی در دارالعلوم حقانیه تکمیل نمود و درمیان صدها تن شـاگردان دوره حدیث قاری صحیح مسلم شریف و سنن ترمذی شریف انتخاب شـد. نیـز در هـر سـه امتحان دوره حدیث به نمرات امتیازی کامیاب شد و مقام دوم را از آن خود نمود.

شهید عارف صاحب در عرصه ترجمه و تفسیر قرآن از فیوضات شیخ القرآن شـاه منصور بابا – رحمه الله - در صوابی فیضیاب گردید. حفظ قرآن کریم را نزد قاری سـید غنی به توفیق و عنایت پروردگار در ظرف سه ماه تکمیل نمود.

تدریس :

مولوی عزت الله عارف – رحمه الله - در نخسـتین سـال درسـگویی کتـاب هـای درجات دوم، سوم و چهارم را در مدرسه رشـیدیه (پشـاور) درس گفـت و در پایـان آن سال به اراده حج و عمره به عربستان سعودی رفت. در سـال دوم بـه لطـف و خـواهش استاد کل شیخ الحدیث شهید مولانا حسن جان مـدنی – رحمـه اللـه - در زمـره اسـاتید جید و ممتاز دارالعلوم امداد العلوم، پشـاور قـرار گرفـت و در سـال سـوم در حـالی کـه تلامیذ زیـادی او را همراهـی مـی کردنـد در دارالقـراء (نمکمنـدی، پشـاور) بـه حیـث مدرس تعیین شد.

زندگی سیاسی و جهادی :

شـهید عـارف صـاحب خـادم بـی ریـا، سرشـار بـه مفکـوره جهـادی و سیاسـی و شهسوار میدان علـم و عمـل بـود. گـاهی بـه سـنگرهای داغ جهـاد و مقاومـت بـر ضـد شوروی ها می شتافت و گاهی در تلاش یکپارچگی مسلمان هـا بـود. بلکـه والا تـرین هدف او این بود که مسلمان ها با هم متحد شوند و شعار و هدف واحـد داشـته باشـند. هرگاه جنگهای داخلی تنظیم ها در افغانستان آغاز شد شهید عارف صـاحب یکبـار بـا رئیس اتحاد علمای افغانستان شهید مولوی عبدالله ذاکری – رحمه الله - و بار دیگـر بـا مرحوم مولوی جلال الدین حقانی صاحب به نیت صلح و آشتی میان احـزاب جهـادی

سفر نمود و رهبران تنظیم ها را به برقراری صلح و پایان دادن جنگ های بین خودی دعوت داد.

هرگاه دوره جهاد بر ضد شوروی طولانی شد و بعضی مفاسد در کمپ های مهاجرین در پاکستان ریشه گرفت، شهید عارف صاحب به مشوره استادان و همکاری دوستان خود سلسله نشست های دعوتی و اصلاحی را که مشتمل بر علما، طلبا و مسلمان های مخلص و متدین بود بنیاد گذاشت و وظیفه امر بالمعروف و نهی عن المنکر را به شکل نشست های دعوتی در مسجدهای کمپ ها انجام می داد.

در نتیجه این مساعی اصلاحی تنظیم های اهل سنت و الجماعت در سطح هر ولایت افغانستان به وجود آمد و علما و طلبای هر ولایت مشغول برنامه های دعوتی و اصلاحی برای محو فساد و فتنه های مختلف شدند، گردهمایی های علمی دائر نمودند و بالاخره خداوند متعال این تنظیم های دعوتگر و اصلاحی را که با اخلاص کامل وارد صحنه عمل شده بودند توفیق و توانایی بخشید تا حرکت جهادی سراسری را در کشور به راه بیاندازند.

شهید عارف صاحب در تاسیس اتحادیه اهل سنت و الجماعت در سطح افغانستان نقش ویژه و سهم فعال داشت. این اتحادیه برای حل مشکلات و منازعات مسلمان ها و به طور خاص مجاهدین نقش بزرگی را ایفا نمود. شهید عارف صاحب تا اخیر مسئول و رئیس شورای مرکزی این اتحادیه بود.

هرگاه تحریک اسلامی طالبان در اوائل سال ۱۴۱۵ هجری قمری به رهبری امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد –رحمه الله– برای مبارزه بر ضد فساد و منکرات از ولایت قندهار آغاز شد، شهید عارف صاحب مجلس اتحادیه را در مدرسه دارالقراء، پشاور طلب نمود. این مجلس تصمیم گرفت که به تحریک بپیوندند، همان بود که عارف صاحب تدریس را ترک نمود و با بیشتر مسئولین اهل سنت و الجماعت به سوی قندهار حرکت کرد، او دران جا نه تنها از نقش شرعی تحریک مطمئن شد

بلکه تمام علمای کرام با رهبر تحریک مرحوم ملا محمد عمر مجاهد اعلان بیعت نمودند.

مولوی عصمت الله عاصم، از دوستان نزدیکی شهید عارف – رحمه الله - و رئیس سازمان سره میاشت در دوره حاکمیت امارت اسلامی، می گوید : در اثنای که با مرحوم امیرالمؤمنین به شکل گروهی بیعت کردیم، بیشتر بزرگان ولایات مشرقی (همچون مولانا برهانی، مولوی نورجلال، مولوی عزت الله، مولوی نجیب الله، مولوی رستم، مولوی رحیم الله و مولوی رحم الدین) موجود بودند، مولوی عبدالباقی حقانی و مولوی عبدالقدیر صاحب به مشوره دوستان برای تنظیم و تشکیلات طلبا در پشاور مانده بودند. عاصم صاحب می افزاید : ما بسیار خورسند بودیم، اما عارف صاحب بیحد متاثر بود و می گفت «افغان ها بالخصوص علما و طلبا در جستجوی امیری که بودند خداوند متعال موهبت نموده است.

آخرین روز زندگی :

الله سبحانه و تعالی شهید عارف – رحمه الله - را به استعداد فوق العاده مجهز و به نعمت اطاعت آراسته بود. مرحوم امیرالمؤمنین، مرحوم ملا محمد ربانی و دیگر بزرگان تحریک با او شفقت زیادی داشتند و به خدمات گرانبهای او ارزش قائل بودند، امور دعوت و جلب و جذب را توسط او پیش می بردند، در امور سیاسی و اداری از او مشوره می گرفتند و به ویژه در مورد روابط با مردم مشرقی و گسترش دامنه تحریک تا شرق کشور نقش مثمر شهید عارف صاحب را اهمیت می دادند.

اما خواست و تقدیر خداوندی این بود که این ستاره تابان بصیرت، تقوی، عرفان و کمال از دنیای فانی به جهان جاودانی رحلت نماید. شهید عارف صاحب با چند تن رفقایش به مشوره امیرالمؤمنین و معاون صاحب - رحمهما الله - پس از فتح ولایت نیمروز به آن ولایت رفتند، تا امور جهادی و اداری آن ولایت را تنظیم نموده یک اداره فعال را به وجود بیاورند. اما چونکه هر فرد ملکی امارت، نظامی و بالعکس هر

فرد نظامی، ملکی نیز می باشد و هر مسئول امارت اسلامی احساس دارد چطور مصدر خدمت و اطاعت بگردد، لهذا عارف صاحب در پهلوی سائر امور ولایت، در کارهای نظامی نیز سهم فعال می گرفت. همان بود که عارف صاحب در نتیجه تعرض شدید دشمن در جریان درگیری در روز چهارم عید الاضحی به تاریخ ۱۵ می ۱۹۹۵ میلادی به مقام سعادت بخش شهادت نائل گردید، انا لله وانا الیه راجعون.

عارف – رحمه الله - در حالی شهید شده بود که طالبان از ولایت نیمروز عقب نشینی کرده بودند. هرگاه نیمروز دوباره فتح شد جسد شهید عارف صاحب پیدا شد و نخست به قندهار و سپس به خواست پدر گرامی اش به روستای آبایی اش چهاردهی انتقال داده شد. خداوند متعال کارنامه های علمی و جهادی و خدمات سیاسی و اجتماعی این بزرگ مرد را به دربار خود قبول نماید. راهش پر راهرو و جنت الفروس جایگاه اش باد، آمین.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید ملا محمد آخند ـ رحمه الله ـ

نویسنده : شاهد غزنیوال - ترجمه : حبیبی سمنگانی

قهرمان شهید ملا محمد آخند از بنیادگذاران مهم امارت اسلامی بود، تحت قیادت او چنان شهکاران جهادی و نظامی پرورش یافتند که امروز جنرالان کفر جهانی را با تمامی امکانات و وسایل پیشرفته شان در عرصه جهاد و مبارزه از پا درآورده اند.

امروز این قهرمانان جهادی با هر کارنامه و پیروزی نظامی شان، نام شهید ملا محمد آخند را تابنده تر می سازند و شاگردان مدرسه جهادی او به نام پر افتخار او می بالند.

شهید ملا محمد آخند – رحمه الله – در زمره مؤسسان تحریک اسلامی طالبان چهره ای بود که در جهاد بر ضد قشون متجاوز شوروی در زون جنوب غرب کشور شهرت زیادی نظامی یافته بود و سپس با استفاده ازان مهارت و نبوغ نظامی، در پیشروی های ابتدایی طالبان نیز نقش کلیدی داشت. شخصیت متمایز و کارنامه های جهادی شهید ملا محمد آخند باید ثبت اوراق زرین تاریخ گردد، تا نسل های آینده کشور در عرصه های جهاد و مقاومت در برابر اشغالگران و بیگانگان از آن بهره بگیرند.

شناخت اجمالی :

قهرمان شهید ملا محمد آخند – رحمه الله - در سال ۱۳۸۲هجری قمری در روستای منارکلی در مربوطات ولسوالی ارغنداب ولایت قندهار در خانواده علمی مرحوم مولوی عبدالواحد دیده به جهان فانی گشود.

ملا محمد آخند زندگی علمی خود را نزد کاکای مهربانش مولوی نورمحمد آغاز کرد و در مدت کوتاه توانست به کتاب های متوسط برسد.

جهاد و مبارزه :

ملا محمد آخند هنوز مشغول درسخوانی بود که قشون سرخ شوروی بر حریم کشور ما یورش آوردند. او اگر چه خوردسال بود و لیکن جرات و شهامت او تحمل این را نداشت که کشورش در سیطره کفار قرار بگیرد و او به درسهای خود دوام بدهد.

همان بود که درسها را ناتمام گذاشت و برای جهاد و مقاومت در برابر کمونیست های اسلام ستیز به جبهه جهادی فرمانده مشهور منطقه شهید لالا ملنگ –رحمه الله – پیوست. جبهه شهید لالا ملنگ از جبهات مشهور زون جنوب غرب بود و مجاهدین مشهور منطقه، مثلاً شهید ملا بورجان، ملا محمد حسن رحمانی، حاجی لالا و قومندان عبدالرازق از چهره های ورزیده و برجسته این جبهه بودند. شهید ملا محمد آخند که به تقوی، اخلاق نیکو، مهارت نظامی، شهامت و دلاوری آراسته بود نیز یکی از مجاهدین نامدار این جبهه بود. او در مدت کوتاه به حیث فرمانده موفق جهادی شهرت یافت و مجاهدین برای تعمیل و طرح ریزی پروگرام های جهادی شان به مشوره ها و رهنمایی های او بسیار اهمیت می دادند.

ملا محمد آخند فعالیت جهادی خود را در مناطق محله جات، خوشاب، پاشمول و چهارباغ ولایت قندهار آغاز نمود. او نخستین کمربند حلقوی عملیاتی را به هدف جلوگیری از فعالیت های نظامی نیروهای دشمن درین مناطق ایجاد نمود و این خط مقدم جنگی را شخصا اداره و تنظیم می کرد.

این تکتیک نظامی او در محاصره نیروهای دشمن و جلوگیری از تحرکات نظامی آن ها نقش اساسی داشت. مجاهدین با استفاده ازین تکتیک نظامی توانستند برای نخستین بار ولسوالی بابا صاحب ولایت قندهار را فتح نموده و تمام وسایل جنگی دشمن را به غنیمت بگیرند.

حاجی رحمت الله، رفیق نزدیکی و دیرینه شهید ملا محمد آخند در مورد فهم نظامی و دلاوری شهید ملا محمد آخند، می گوید : یکبار در نزدیکی شهر قندهار به گزمه عساکر شوروی کمین نشستیم، این گزمه از سوی سه تانک زرهی روسی صورت می گرفت، مجاهدین به سرکردگی ملا محمد آخند ناگهان به این گزمه حمله نمودند و در نتیجه دو تانک زره پوش ویران و یکی هم فرار کرد، مجاهدین آن تانک را تعقیب کردند، تانک در یکجا توقف کرد و سه عسکر روسی ازان پایین شدند و در یک کنار سرک موضع گرفتند، آن ها سلاح کلاکوف داشتند. اما شهید ملا محمد آخند با صدای نعره تکبیر فیر را شروع کرد و هر سه آن ها را جا بجا کشت و کلاکوف های شان را به غنیمت گرفت.

نقش شهید ملا محمد آخند در تاسیس تحریک اسلامی طالبان :

جنگ های خانمان سوز تنظیم های جهادی پس از سقوط رژیم کمونیستی در سراسر کشور آغاز گردید. این جنگهای مرگبار آرمان های یک و نیم ملیون شهدای افغان زمین را با خاک یکسان ساخت. این وضعیت اسفبار برای افغان های وطندوست هرگز قابل تحمل نبود. همان بود که ملا محمد عمر مجاهد - رحمه الله - برای تغییر این وضعیت، تحریک اسلامی طالبان را بنیاد گذاشت.

شهید ملا محمد آخند نیز از بنیادگذاران تحریک بود. او با قربانی های بی دریغ و تکتیک های کامیاب خود راه پیروزی طالبان را در ولایات جنوب غربی کشور باز نمود. حاجی لالا، از رفقای نزدیکی شهید ملا محمد آخند در مورد نقش او در تاسیس تحریک اسلامی طالبان چنین می گوید :

ما یک هیئت صد نفری پس از فروپاشی رژیم کمونیستی به کابل رفتیم و دران جا با یکی از رهبران جهادی کشور شادروان مولوی محمد یونس خالص ملاقات کردیم. مرحوم مولوی خالص صاحب در زمان جهاد شوروی تنظیم جهادی «حزب اسلامی» را رهبری می کرد و جبهه جهادی ما هم وابسته به تنظیم او بود. او به حیث

یک عالم حقانی و قائد جهادی برای ما بسیار محترم بود، ما از او در مورد اینکه پس از سقوط رژیم کمونیست ها چه باید بکنیم مشوره خواستیم. مرحوم مولوی صاحب برای ما چنین گفت :

«اهداف جهاد و آرمان های مجاهدین تنها با فروپاشی رژیم کمونیستی به دست نیامده است. شما سلاح و همه امکانات جهادی خود را محفوظ نگه دارید و به طرفداری هیچ گروهی در جنگ های نامشروع تنظیمی سهم نگیرید. این پیام من را به تمام مجاهدین ما در زون جنوب غرب کشور برسانید و برای آن ها بگوئید، ما برای هدفی که جهاد را آغاز کرده بودیم آن هدف هنوز به دست نیامده است. شما کوشش بکنید تشکیلات و جبهات جهادی تان را محفوظ نگه دارید و از جنگ های تنظیمی فاصله بگیرید».

حاجی لالا می گوید : هرگاه از کابل به قندهار برگشتیم رهنمودها و توصیه های مرحوم مولوی صاحب را به شهید ملا محمد آخند رساندیم. او فی الفور همه مجاهدین را طلب کرد و توصیه های رهبر جهادی خود را برای آنها بیان نمود و پس ازان همه وسایل نظامی جبهه را یکجا جمع کرد و کسانی را برای نگه داری و مراقبت آن مؤظف ساخت. سپس یک عالم دین را در جبهه وظیفه داد تا برای مجاهدین درس بدهد و مجاهدین را به آموزش علوم شرعی مکلف ساخت. همان بود که جبهه ما در مدت بسیار کوتاه به مرکز علمی تبدیل شد، مجاهدین به سرپرستی و رهنمایی شهید ملا محمد آخند به تعلیمات شرعی و عسکری مجهز می شدند و خصوصاً به تربیه فکری مجاهدین اهمیت زیادی داده می شد.

آن زمانی بود که جنگهای ویرانگر داخلی سراسر کشور را احاطه کرده بود و دزدی، رهزنی، فساد و نا امنی به اوج رسیده بود. آنانی که در برابر شوروی ها مخلصانه جنگیده بودند از این وضعیت بسیار رنج می بردند و به آرزوی نجات ازین روزگار بغرنج بودند. همان بود که مرحوم ملا محمد عمر مجاهد تحریک اسلامی طالبان را

بنیاد گذاشت و تدریجاً همه مجاهدین واقعی از همه اطراف کشور شامل این قافله نجات بخش شدند.

شهید ملا محمد آخند – رحمه الله - با بنیادگذاران تحریک رفاقت دیرینه داشت و منتظر چنین جنبشی بود که فساد را ریشه کن ساخته وضعیت کشور را دگرگون سازد. او نخستین فرمانده جهادی بود که با تحریک طالبان یکجا شد و همه امکانات نظامی و افراد تربیه شده خود را به خدمت تحریک وقف نمود. رفقای جهادی شهید ملا محمد آخند نخستین کسانی بودند که با اخلاق نیکو و تکتیک های مجرب جهادی شان توانستند همه ساحات جنوب غرب کشور را در مدت اندکی از شر تفنگسالاران تنظیمی نجات بدهند و نظام شرعی را نافذ بکنند.

همان بود که بزرگان تحریک شهید ملا محد آخند را با توجه به فهم عالی و سابقه خوب جهادی او فرمانده عمومی نظامی تحریک مقرر نمودند و مسئولیت همه سوقیات نظامی را به او سپردند.

کارنامه های شهید ملا محمد آخند در تحریک اسلامی طالبان :

هرگاه شهر قندهار بتاریخ ۲۱ عقرب ۱۳۷۳ خورشیدی مصادف با ۱۲ نومبر ۲۰۱۴ میلادی به کنترول طالبان در آمد، شهید ملا محمد آخند بحیث مسئول عمومی نظامی طالبان یک طرح نظامی را برای تصفیه ولایات همجوار ترتیب داد و توانست ولایت های هلمند، فراه و نیمروز را در مدت کوتاه از وجود تفنگسالاران تنظیمی تصفیه کند. او در جریان این عملیات های تصفیوی صدها تن از مخالفان مسلح را در منطقه سنجیلان ولسوالی دلارام ولایت فراه در یک درگیری شدید به اسارت گرفت و تمام آن ها را پس از مدت کوتاه رها نمود. او رفقای خود را مکرراً توصیه می کرد که با اسیران برخورد نیک و اسلامی داشته باشند.

شهید ملا محمد آخند در اواخر آن عملیات های تصفیوی در اثر انفجار یک ماین به شدت زخمی شد و عملیات تصفیوی که به هدف کنترول ولایت هرات آغاز

گردیده بود ناتمام ماند. او هنوز درست صحتیاب نشده بود که دوباره به خط نخست جنگ رفت و مسئولیت جنگ را بدوش گرفت و از روی مهارت ویژه نظامی توانست خط جنگ را به ولایت هرات برساند.

بعضی ویژگی های زندگی جهادی شهید ملا محمد آخند :

محیط دینی و عقیده راسخ اسلامی کسانی را آماده جهاد و مبارزه نمود که آن ها توانستند با فداکاری ها و جانفشانی های شان مستضعفین را از پنجه های خون آشام مستکبرین نجات بدهند. این قهرمانان واقعی که جهاد و مقاومت را رهبری نمودند ویژگی های داشتند. شهید ملا محمد آخند نیز به آن ویژگی ها مجهز بود.

می خواهیم در سطور ذیل به شماری از خاصیت های شخصیت او مختصراً اشاره بکنیم :

۱ : تقوی و خدا ترسی از امتیازات شهید ملا محمد آخند بود. زمانیکه در تاریکی های شب با پروردگار راز و نیاز می کرد و یا مشغول تلاوت قرآن می بود، این امتیاز او به خوبی احساس می شد.

۲ : دلاوری و قاطعیت در برابر دشمن و شفقت و همدردی با مجاهدین، مزایای بود که او را در زمره مسئولین نظامی از دیگران ممتاز می ساخت.

۳ : به علما و بزرگان بسیار احترام داشت و در هر کار با آن ها مشوره می نمود.

۴ : حلم، حیا و ایثار را بسیار دوست داشت و در خانه، مدرسه و جبهه تعامل زیبای اسلامی داشت.

۵ : در همه اوضاع به یک حال می بود، نه در هنگام تراکم مشکلات پریشان می شد و نه هم در وفور شادمانی ها و پیروزی ها خود را فراموش می کرد.

٦ : بسیار ساده و عادی زندگی می کرد. با تعیش و تکلف علاقه نداشت. از ریا و تظاهر نفرت داشت، خود را از پول بیت المال دور نگه می داشت و تا آخرین لحظه زندگی از پول بیت المال برای کارهای شخصی خود استفاده نکرد.

۷ : از معاصی خودداری می کرد، نه کسی را غیبت می کرد و نه هم رو برو ستایش.

۸ : به امور جهادی بسیار متوجه می بود. با آموزش سلاح و دیگر وسایل جنگی و تکتیک های نظامی بسیار علاقه داشت. حاجی لالا در مورد علاقه او با اسباب و امکانات نظامی، چنین می گوید :

شهید ملا محمد آخند با هر گونه سلاح بسیار محبت داشت و سلاح شخصی اش را تنها در حال نماز از شانه پایین می گذاشت. مجاهدین هرگاه در سال ۱۹۹۰ میلادی اسلحه زیادی را از کمونیست ها به غنیمت گرفتند، بیشتر مجاهدین دیگر جبهات سهمیه خود را فروختند، اما او نه تنها سهمیه خود را نفروخت بلکه کوشش کرد اسهام دیگران را نیز بخرد، در حالیکه مجاهدین جبهه ما دران شب و روزها از لحاظ اقتصادی تنگدست بودند.

حاجی لالا می گوید : شهید ملا محمد آخند از میان غنیمت ها دو توپی را که مشابه توپهای دی سی روسی بود به نرخ بسیار بلند خرید و سپس یک شخص نظامی را در جبهه وظیفه داد تا طریق استعمال آن توپ ها را برای مجاهدین تعلیم بدهد.

۹ : شهید ملا محمد آخند نخستین فرمانده عمومی نظامی تحریک بود، در عین حال مسئولیت قومندانی قول اردوی قندهار را نیز بدوش داشت و طالبان در ولایت های جنوب غرب کشور هلمند نیمروز و فراه به سرکردگی او پیروز شدند، فرماندهی عملیات های موفق سپین بولدک و دند ولایت قندهار را نیز به دوش داشت، او فرمانده زیرک، با تجربه و پرهیزگار بود و امور جهادی را بسیار با کمال دیانت و هوشیاری به پیش می برد.

شهید ملا محمد آخند بیشتر عملیات ها و تعرض های نظامی را در تاریکی شب انجام می داد. او می گفت نمی خواهیم که تلفات جانی مخالفین زیاد باشد. آن ها اگر چه مخالفین ما هستند ولیکن ما خوش نیستیم که در صف فساد کشته شوند. ما تنها می خواهیم آن ها فرار بکنند و وطن از شر شان نجات یابد. چونکه از طرف شب زمینه فرار بیشتر مساعد می باشد لهذا شب بر آن ها تعرض می کنیم، تا بجای مقاومت فرار را ترجیح بدهند.

شهادت :

این قهرمان خستگی نا پذیر راه خدا بالاخره در یک رویارویی با مخالفین به تاریخ ۱۲ سنبله ۱۳۷۴ خورشیدی مصادف با ۳ سبتمبر ۱۹۹۵ میلادی در منطقه دشت شوراب در بین هلمند و فراه به شهادت رسید و روح خود را به آرمان حاکمیت نظام شرعی به مالک حقیقی سپرد. رحمه الله.

نگاهی به زندگی فرمانده نامدار جهادی شهید ملا مشر آخند ـ رحمه الله ـ

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

هرگاه تحریک اسلامی طالبان به سرکردگی علمای کرام برای محو فتنه و فساد آغاز گردید، یکی از وظائف مهم و عمده آن رهبری نظامیان و کنترول وضعیت جنگی بود. تحریک اسلامی و امارت اسلامی از ابتدا شخصیت های ورزیده، دلیر و فداکار برای پیشبرد این وظیفه با خود داشته است. شهید ملا عبدالقیوم مشهور به ملا مشر آخند نیز از چنین شخصیت ها بود.

شهید ملا مشر آخند – رحمه الله - از چهره های بود که نقش بزرگ و کلیدی در تاسیس و گسترش تحریک اسلامی طالبان داشتند. او بسیار مدت مسئول لشکرهای نظامی تحریک اسلامی طالبان بود و طالبان به سرکردگی او به فتوحات زیادی دست یافتند. پیش از اینکه در مورد نقش جهادی و ویژگی های شخصیت شهید ملا مشر آخند حرف بزنیم، باید آشنایی اجمالی با زندگی ابتدایی او داشته باشیم.

ولادت و زندگی ابتدایی :

ملا عبدالقیوم مشهور به ملا مشر آخند پسر ملا عبدالشکور و نواسه ملا مؤمن در سال ۱۹۴۵ میلادی در منطقه چونی بازار در مربوطات مرکز ولسوالی گیزاب ولایت ارزگان در یک خانواده علمی و معنوی چشم به جهان گشود.

ملا عبدالشکور سه پسر داشت. پسر کلان او ملا عبدالغنی و پسر خوردش ملا عبدالرؤف در جهاد بر ضد شوروی ها به شهادت رسیدند. پسر دوم او ملا عبدالقیوم مشهور به ملا مشر آخند بود. ملا مشر آخند درسهای ابتدایی را در خانه خواند و

سپس در مدارس مختلف محلی بولدک (قندهار) و پشین (بلوچستان) به فراگیری علوم دوام داد و روند آموزشی خود را به درجه سادسه رساند. همان شب و روزها بود که شوروی ها بر افغانستان هجوم آوردند و ملا مشر سفر علمی اش را نا تمام گذاشته، زندگی اش را وقف جهاد و مبارزه نمود.

شهرت به ملا مشر:

اندک کسانی بودند که با نام اصلی ملا مشر آشنا بودند، زیرا او از ایام جوانی تا هنگام شهادت یعنی پنجاه سالگی به ملا مشر آخند یاد می شد.

ملا مشر- آخند در زمان درسخوانی درمیان طلبا به پهلوانی شهرت داشت و هیچگاه در زور آزمایی ها از رقیب خود شکست نخورده بود، بنا برین درمیان دوستان خود به ملا مشر شهرت یافت و این لقب افتخاری، جای نام اصلی او را گرفت.

جهاد بر ضد شوروی ها :

زمانیکه نظام کمونیستی در افغانستان حاکم شد و به تعقیب آن، نیروهای اشغالگر شوروی بر افغانستان یورش آوردند، ملا مشر آخند در منطقه پشین، بلوچستان مشغول آموزش های دینی بود. اما او نیز همچون دو برادرش خود را در همان اوائل مقاومت برای جهاد وقف نمود.

جبهه آمر موسی کلیم در ولایت زابل در آن زمان از جبهات مشهور جهادی در جنوب افغانستان بود و بیشتر مجاهدین آن علما و طلبا بودند. شهید ملا مشر آخند نیز نخستین عملیات جهادی خود را تحت قیادت آمر موسی کلیم در مربوطات ولایت زابل انجام داد. او پس از چند سال خدمت در زابل به قندهار رفت و دران جا مدتی در جبهات جهادی مولوی عبدالستار و حافظ عبدالکریم به جهاد و مبارزه دوام داد. سپس به جبهه جهادی قومندان عبدالرازق رفت. این جبهه در کوه های چغنی ولسوالی ارغستان ولایت قندهار مراکز داشت و بیشتر عملیات های خود را در شاهراه کابل -

قندهار و در ولسوالی های پنجوایی، دند و ژری انجام می داد و در شهر قندهار نیز گروپ های چریکی داشت.

جبهه قومندان عبدالرازق نیز از جبهات مشهور جهادی بود که بیشتر مجاهدین آن طلبا بودند. بر علاوه از ملا مشر آخند چندین تن از بزرگان تحریک طالبان و امارت اسلامی هر یک مرحوم ملا محمد ربانی، شهید ملا یار محمد، ملا محمد غوث، ملا محمد عیسی و ملا احمدالله نیز در این جبهه جهادی مشغول مبارزه و مقاومت بودند.

ملا محمد عیسی آخند، مسئول پیشین جهادی امارت اسلامی برای ولایت قندهار، که در زمان جهاد بر ضد شوروی در جبهات زابل و قندهار با ملا مشر آخند یکجا بوده است، می گوید : شهید ملا مشر آخند در جبهات زابل و قندهار با متانت کامل وظیفه جهادی انجام می داد و در مدت بسیار کوتاه به حیث مجاهد ورزیده، دلیر و مخلص شناخته شد.

شهید ملا مشر آخند در اثر فداکاری ها و استعداد عالی خود به حیث فرمانده جهادی بروز کرد. فرمانده عمومی جبهه اگرچه کسی دیگری بود اما بیشتر اوقات مسئولیت میدان جنگ به دوش ملا مشر آخند می بود. او در زمان جهاد بر ضد شوروی ها چندین بار با خطرات بزرگی مواجه و زخمی نیز شد. یکبار در رویارویی با عساکر شوروی در نزدیکی میدان هوایی قندهار در منطقه خوشاب از ناحیه دهن شدیداً زخم برداشت.

ملا مشر آخند در آخرین سال های جهاد بر ضد شوروی از قندهار به زادگاه خود ارزگان رفت و دران جا مسئولیت یک گروپ مجاهدین را به دوش گرفت و تا زمان پیروزی جهاد و مقاومت به مبارزه خود ادامه داد.

خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

شهید ملا مشر آخند نیز پس از پیروزی جهاد، همچون مجاهدین واقعی سلاح خود را به زمین گذاشت و به زندگی عادی خود در ولسوالی گیزاب،ارزگان برگشت. اما نگاه می کرد که یکعده تفنگسالاران و مردم بی وجدان با آرمان های جهاد بازی دارند، فتنه بزرگ قدرت خواهی جنگهای خانمان سوز داخلی را به بار آورده و جان و مال کسی درین کشور اسلامی مصئون نمانده است. این وضعیت المناک و ناگوار، مجاهدین واقعی را وادار می ساخت تا برای جلوگیری از هرج و مرج و نابودی فساد های روز افزون تدبیری بیاندیشند.

شهید ملا مشر آخند از این وضعیت بسیار رنج می برد. همان شب و روزها بود که تحریک اسلامی طالبان به سرکردگی ملا محمد عمر مجاهد در قندهار آغاز شد. ملا مشر- آخند از کسانی بود که در نخستین فرصت با تحریک یکجا شد و در فتوحات و گسترش آن در قندهار و دیگر بخشهای کشور نقش بزرگی ایفا نمود.

طالبان پس از کنترول قندهار، به سوی غزنی، کابل و پکتیا پیشروی نمودند. شهید ملا مشر آخند به حیث یک فرمانده ورزیده شامل کاروانی بود که به غزنی، وردک، لوگر، پکتیا، پکتیکا، خوست و حتی دامنه های کابل رسید. ملا مشر- آخند سپس مسئول خط دفاعی طالبان در میدان شهر مقرر شد و مسئولیت حملات بر کابل را نیز به دوش داشت.

ملا مشر آخند از رفقای معتمد و نزدیک به امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله - بود و از سوی مرحوم امیرالمؤمنین به مناطقی فرستاده می شد که طالبان در آنجا با مشکلات مواجه می بودند.

هرگاه تورن اسماعیل خان در اواخر ماه اگست سال ۱۹۹۵ میلادی بر هلمند یورش برد و طالبان با مشکلات زیادی رو برو شدند، مرحوم امیر المؤمنین ملا مشر-

آخند را از میدان شهر به قندهار خواست و فرمان داد که خود را به گرشک، هلمند برساند.

طالبان در جنگ های دلارام و بکوا نیروهای اسماعیل خان و عساکر کمکی احمد شاه مسعود را شکست فاش دادند و ولایت های فراه و هرات نیز در مدت کوتاه از سوی طالبان فتح شد.

شهادت :

شهید ملا مشر آخند پس از فتح هرات دوباره به خط های کابل برگشت. طالبان در سال ۱۳۷۴ هجری قمری عملیات بزرگی را برای فتح کابل به راه انداختند. این عملیات از ناحیه غرب، جنوب و جنوب شرق همزمان آغاز شد. طالبان از طرف جنوب شرق پیشرفت زیادی کردند. چکری، بند غازی و چندین مناطق دیگر را در این استقامت در کنترول خود درآوردند و از جانب شرق به زندان پلچرخی رسیدند. اما این عملیات پس از اینکه قومندان عمومی عملیات ملا مشر- آخند در منطقه قلعه فتح الله به شهادت رسید ناتمام ماند. به اساس گفته های شاهدان عینی ؛ چند نفر طالبان در منطقه مذکور بر اثر بمباردمان دشمن زیر مخروبه های ساختمان ها شدند. ملا مشر آخند که مسئولیت عمومی جنگ را به دوش داشت با چند نفر دیگر تلاش داشتند آن ها را از زیر مخروبه ها نجات بدهند، اما خود شان در بمباردمان طیارات مسعود به شهادت رسیدند. انا لله و انا الیه راجعون.

ویژگی های شخصیت شهید ملا مشر آخند :

شهید ملا مشر آخند دارای شخصیت عالی بود. اخلاص، تقوی، عزم آهنین، توکل و مزاج بسیار فقیرانه و بی تکلف داشت. دوستانش می گویند ؛ با تمام جدیت و قاطعیت خود دائماً خوشطبع بود و گاهی رفقا را در اوضاع بسیار دشوار با خوشطبعی روحیه می داد.

ملا محمد عیسی آخند می گوید : دلاوری و متانت ملا مشر ـ آخند را در زمان جهاد بر ضد شوروی در یک درگیری در منطقه تازی ولایت زابل به چشم خود دیدم. در اثنای که جنگ شدید با عساکر شوروی جریان داشت ملا مشر آخند یگانه کسی بود که بدون کدم ترس به پیش می رفت و بر عساکر شوروی حمله می کرد. نیز یکبار ملا مشر ـ آخند در یک عملیات چریکی در منطقه دروازه شکارپور شهر قندهار مستقیماً بر یک تانک شوروی ها که یک عسکر روسی بر سر آن نشسته بود حمله کرد، عسکر را کشت، سلاحش را به غنیمت گرفت و تانک را آتش زد.

جرات، متانت و همت عالی شهید ملا مشر آخند نه تنها در جهاد شوروی بلکه در تحریک اسلامی طالبان نیز بارها مشاهده شد. او همواره به دشوار ترین موضع نبرد می رسید و از این سبب چندین بار زخمی نیز شد و بالاخره در حالی به شهادت رسید که مشغول نجات دادن رفقا و همسنگران خود بود.

ملا محمد عیسی آخند می افزاید : مجاهدین در ابتدا به سلاح های کهنه و غیر اتومات جهاد می کردند، اما هر گاه نخستین بار یک میل کلاشنکوف اتومات به جبهه قندهار آمد، مسئول جبهه آن یک میل کلاشنکوف را به ملا مشر ـ آخند داد. زیرا از همه بیشتر بر او باور و اعتماد داشت و او را مستحق سلاح خوب می دانست.

فاتح کابل شهید ملا بورجـــان - رحمه الله -

نویسنده : شاهد غزنیوال - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید ملا امین الله مشهور به ملا بورجان - رحمه الله - فرزند حاجی ملا محمد صادق و نواسه ملا موسی جان در سال ۱۳۷۹ هجری قمری مصادف با ۱۹۵۸ میلادی در قریه تلکان در مربوطات ولسوالی پنجوایی ولایت قندهار در خانواده مجاهد و دیندار چشم به جهان فانی گشود.

آموزش :

شهید ملا بورجان - رحمه الله - چون در یک دودمان علمی زاده بود پدر بزرگوارش آرزو داشت پسرش نیز همچون نیاکان خود جاده علمی را پیش رو بگیرد و مصدر خدمت برای دین و میهن گردد، اما تقدیر الهی این بود که او هنوز در دهه دوم زندگی خود قرار داشت که پدر مهربانش رحلت نمود. او سال های بعدی زندگیِ پر نشیب و فراز را دور از سایه شفقت پدر و زیر سرپرستی مادر برای حصول علم وقف نمود. چون شوق فراوان با علوم دینی داشت کتاب های ابتدایی و متوسطه را در شرایط بسیار دشوار در مساجد و مدارس منطقه فرا گرفت.

جهاد و مبارزه بر ضد کمونیست ها :

شهید ملا بورجان - رحمه الله - هنوز درسهای دینی خود را تکمیل نکرده بود که کمونیست ها توسط کودتا زمام قدرت را در افغانستان به دست گرفتند. شهید ملا بورجان آن زمان در عنفوان جوانی قرار داشت و در پهلوی اشتیاق با تعلیم و تعلم،

شوق جهاد و سنگرهای جهاد نیز در قلب او موج می زد. لوای جهاد و مقاومت اسلامی بر ضد کمونیست ها به شمول زون جنوب غرب در تمام ولایات افغانستان برافراشته شده بود. کمونیست ها علما، اساتید و صاحبان مفکوره اسلامی را در سراسر کشور به اتهام خصومت با دولت و عقیده کمونیسم به زندان ها می انداختند و سپس همچون صلیبیان امروزی و مزدوران آن ها بدون اتکا به اسناد و شواهد، توسط محاکم ظالم کمونیستی به شهادت می رساندند. کمونیست ها بعضی از استادان شهید ملا بورجان – رحمه الله - را نیز به بهانه مزاحمت در راه سوسیالیسم به اسارت گرفته و سپس مظلومانه به شهادت رساندند. شهید ملا بورجان در همان شب و روزها درس و مدرسه را ترک گفت و عازم جبهه جهادی شد. او در سن ۲۵ سالگی زندگی جهادی خود را در حوزه جنوب غرب کشور از جبهه قومندان مشهور جهاد و مقاومت حاجی ملا محمد آخند آغاز کرد. او در فداکاری و جانفشانی از همه همسنگران خود غیورتر و دلاورتر بود و در مدت کوتاهی به دلیل شجاعت و شهامت خاصی که داشت به عنوان دلیر ترین مجاهد جبهه شناخته شد و در منطقه به صفت مجاهد زیرک و با تکتیک شهرت یافت.

حوزه جنوب غرب به ویژه شهر قندهار در دهه هشتاد میلادی مرکز جنگ ها و عملیات های خونین درمیان مجاهدین و شوروی ها و مزدوران آن ها - خلقی ها و پرچمی ها – بود. روزی نبود که ده ها عراده وسایط زرهی و چندین عساکر شوروی در عملیات های مرگبار مجاهدین در مرکز و مربوطات ولایت قندهار از بین نمی رفتند. ولایت قندهار به سبب حیثیت سوق الجیشی خود برای شوروی ها و رژیم دست نشانده شان در کابل، دارای اهمیت زیادی بود (چنانکه امروز برای امریکای ها و مزدوران شان بسیار مهم است) . لذا آن ها برای کنترول آن و جلوگیری از فعالیت های مجاهدین درین منطقه بسیار متوجه بودند.

آن ها برای حفاظت شهر قندهار کمربندهای مستحکم امنیتی در اطراف آن ساخته بودند و محافظان روسی و افغانیِ آن کمربندها را به مدرن ترین وسایل حربی مجهز کرده بودند. مجاهدین نیز تلاش داشتند این شهر مهم را هدف حملات پیهم قرار بدهند و در محاصره خود نگه دارند. مجاهدین نیز در محله جات، پاشمول، خوشاب و مناطق دیگر برای محاصره شهر و انجام دادن عملیات ها، کمربند های نظامی تشکیل داده بودند و مجاهدین ورزیده و با تدبیر را با وسایل پیشرفته در آن کمربندها جا بجا نموده بودند. شمار آن مجاهدین به صدها تن می رسید و آن ها وابسته به تنظیم های مختلف جهادی بودند. اما رهبری آن مجاهدین به دوش شهید ملا بورجان بود. او هرچند وابسته به حزب اسلامی مرحوم مولوی محمد یونس خالص بود، اما به سبب شهرت جهادی و نیکنامی خود در قلب همه رهبران جهادی جایگاه خاصی داشت. رهبران جهادی به لیاقت نظامی، فهم عسکری و دلاوری او باور کامل داشتند و به همین اساس او را مسئول عمومی خط اول شهر قندهار انتخاب کرده بودند. آنانیکه در جهاد بر ضد شوروی سهم گرفته اند شهادت می دهند که شهید ملا بورجان نخستین کسی بود که حملات چریکی را در روز روشن بر مراکز شوروی ها و خلقی ها درین منطقه آغاز نمود.

شهید ملا بورجان الگوی شهامت، غیرت، دلاوری و فداکاری بود. دشمن از او بسیار می ترسید. در عملیاتی که او شریک می شد مجاهدین باور می داشتند که پیروز می شوند. مجاهدین یکشب پلان گرفتند بر یک مرکز مهم شوروی ها در شهر قندهار عملیات انجام بدهند، فرماندهی آن عملیات به دوش شهید ملا بورجان بود، او چند تن مجاهدینِ آزموده و ورزیده را انتخاب کرد، که مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد نیز شامل آن ها بود، آن چند نفر مجاهدین به سوی مرکز نظامی دشمن حرکت کردند، شماری دیگری مجاهدین در اطراف مرکز جا بجا شدند و خود شهید ملا بورجان در جوار آن مرکز بر بام یک ساختمان بلند شد و نگاه کرد که تعداد زیادی از عساکر شوروی و خلقی های مزدور در داخل مرکز مشغول پربازی هستند، شهید ملا

بورجان فی الفور راکت را که در پایین نزد مجاهدین بود بـر بـام هـمان سـاختمان بلنـد کرد و دشمن را غافلگیر نموده، چندین نفر دشمن را کشته و زخمی ساخت و خـودش با تمام مجاهدین سالم به مراکز خود برگشتند.

نیروی بزرگی شوروی هـا در سـال ۱۹۸۸ مـیلادی بـه ولسـوالی ارغنـداب ولایـت قندهار که در آن زمان مرکز محکم و مهـم مجاهـدین پنداشـته مـی شـد تشـکیل شـد. رهبری آن قوه را جنرال بورس گروموف، آخـرین فرمانـده نیروهـای شـوروی سـابق در افغانستان به عهده داشت. مقامات نظـامی شـوروی اعـتراف داشـتند ایـن بـزرگ تـرین قوای آن ها در افغانستان بود و تعداد زیادی طیارات جنگی و وسایط زرهی شامل ایـن قوه بود. جنرال بورس گروموف در کتاب خود «لشکرهای سرخ در افغانستان» در مورد تشکیل این نیروی بزرگ و مقاومت شدید مجاهدین در برابـر آن بحـث مفصـل داشـته است. ارغنداب ولسوالی پر جمعیت و زراعتی است و در پنج کیلـومتری شـمال غـرب شهر قندهار موقعیت دارد. ولسـوالی شـاه ولـی کـوت در شـمال، ولسـوالی خـاکریز در شمال غرب، ولسوالی ژری در غرب و شهر قندهار در جنـوب شرق آن قـرار دارد. ایـن ولسوالی چون به اساس موقعیت استراتژیک خود نقش مهم در کنترول و سـقوط شـهر قندهار داشت، شوروی ها نیروی بزرگی را به این ولسوالی فرستاده بودند.

عساکر شوروی فرمانده مشهور جهـادی حـوزه جنـوب غـرب و مسـئول عمـومی مجاهدین ارغنداب ملا نقیب الله را با همه مجاهدین شان از ۳۳ روز بـه اینسـو در ایـن ولسوالی محاصره کرده بودند. شهید ملا بورجان نیز در ساحات پاشمول و محلـه جـات از سوی عساکر شوروی با تهدید مواجه بود. اما او تحمل نتوانست مجاهدین ارغنداب زیر بمباردمان مرگبار شوروی هـا محـاصره بماننـد. هـمان بـود کـه بـا تعـداد زیـادی از مجاهدین به منطقه رفت و خط های حلقوی نیروهای شوروی را ناگهان از عقب مـورد حمله تکتیکی قرار داد، دشـمن را پراگنـده سـاخت و مجاهـدین را از محـاصره نجـات داد. این حمله کمرشکن، شوروی ها را وادار ساخت تا از ارغنداب عقب نشینی بکننـد

و سپس آن ها تا هنگام خروج از افغانستان دوباره جرات نتوانستند کدام مرکز مجاهدین را در ولایت قندهار محاصره بکنند و یا هم بر آن هجوم ببرند. این کارنامه تاریخی شهید ملا بورجان به شهرت و محبوبیت او دیگر هم افزود. این امتیاز خارق العادۀ شهید ملا بورجان بود که دشمن هیچگاه جرات نداشت بر او یورش ببرد، بلکه همواره شوروی ها و مزدوران شان آماج حملات مرگبار او قرار می گرفتند. او در دوران جهاد با شوروی ها، تمام سال های مقاومت را در حوزۀ جنوب غرب کشور به صفت فرمانده شهره و ورزیده مجاهدین در مبارزه با قشون سرخ شوروی و مزدوران آنان سپری نمود و دو بار در جریان درگیری ها به شدت جراحت برداشت. شهید ملا بورجان - رحمه الله - پس از فروپاشی نظام کمونیستی به رهبری داکتر نجیب همچون بسیاری از مجاهدین مخلص در خانه نشست و در جریان زد و خورد تنظیم ها به نفع هیچ یکی از احزاب نجنگید.

نقش مهم شهید ملا بورجان در تأسیس تحریک اسلامی طالبان :

تحریک اسلامی – ملی طالبان در افغانستان در حالی آغاز شد که بیشتر مجاهدین مخلص همچون شهید ملا بورجان - رحمه الله - از رسیدن به آرمان های مقدس جهاد چهارده ساله شان نا امید شده بودند، آتش خانه جنگی ها روز بروز شعله ور تر می شد و یک اداره فاسد و بی اختیار بر خلاف آرزوهای یک و نیم ملیون شهدای کشور در کابل حاکم بود. برای آنانیکه قربانی ها و جانفشانی های زیادی را برای قیام نظام خالص اسلامی متقبل و متحمل شده بودند و نزدیک ترین خویشاوندان و شیرین ترین دوستان شان را از دست داده بودند، این وضعیت قابل تحمل نبود و چون عزم راسخ و اراده محکم داشتند آرام نشستن و یا تسلیم شدن به آن وضعیت را جفا با خون شهدا می دانستند. شهید ملا بورجان نیز از آن رهروان راسخ العقیده، اولو العزم و خستگی ناپذیر کاروان جهاد و مقاومت بود. او برای رسیدن به آرمان پاک خود از روز اول در پهلوی مؤسس تحریک اسلامی طالبان ملا محمد عمر مجاهد - رحمه الله

-ایستاده شد، از جولایی ۱۹۹۴ تا ۲۷ سبتمبر ۱۹۹٦ میلادی تا تصفیه کابل در پیروزی های نظامی و سیاسی طالبان نقش بزرگی ایفا نمود و خدمات صمیمانه یی انجام داد. طالبان پس از اینکه بتاریخ ۱۹۹۴/۱۱/۵ مرکز ولایت قندهار را در کنترول خود درآوردند، شورای عالی ایجاد نمودند، شهید ملا بورجان در کنار اینکه عضو کلیدی این شوری بود، تنظیم و انسجام بعض امور نظامی تحریک را نیز به عهده داشت.

شهید ملا بورجان آخند در ابتدا قومندان امنیه قندهار مقرر شد. سپس هرگاه طالبان اقدام به تصفیه دیگر ولایات کردند شهید ملا بورجان آخند، مرحوم حاجی معاون صاحب ملا محمد ربانی و قومندان عمومی نظامی تحریک شهید ملا محمد آخند - رحمهم الله - نقش خاصی در انسجام تشکیل های نظامی داشتند. طالبان با استفاده از تکتیک های کامیاب شهید ملا بورجان آخند توانستند در مدت کوتاه از قندهار به کابل و چهار آسیاب و میدان شهر برسند. شهید ملا بورجان آخند به تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۷۳ خورشیدی مصادف با ۱۴ فبروری ۱۹۹۵ میلادی در چهار آسیاب در جنوب کابل به شدت زخمی شد و برای تداوی به قندهار انتقال داده شد و پس از مدت کوتاه دوباره وارد خط های مقدم نبرد در چهارآسیاب شد. طالبان از ماه فروری ۱۹۹۵ تا اگست ۱۹۹٦ میلادی بارها برای فتح کابل کوشیدند اما موفق نشدند. شهید ملا بورجان آخند به مشوره بزرگان طالبان پلان بدیل نظامی را که تصرف کابل از طرف شرق بود روی کار نمود. او پروسه تطبیق پلان جدید نظامی را به تاریخ اول اگست ۱۹۹٦ میلادی در شرق کابل از استقامت سپینه شگی آغاز نمود و پس از تصفیه سپینه شگی، حصارک، ازره و مراکز ولایت های ننگرهار، لغمان و کنر، خط مقدم جنگ را در یک ماه و ۲٦ روز به دروازه شرقی کابل «ماهیپر» رساند.

مهارت جنگی شهید ملا بورجان رحمه الله:

شهید ملا بورجان - رحمه الله - تعلیمات جنگی را از کدام مرکز حربی نیاموخته بود و نه هم در دانشگاه حربی درس خوانده بود.

اما خداوند متعال مهارت خاص نظامی را برای او موهبت نموده بود. آنانی که در جهاد گذشته سهیم بودند، می گویند : هرگاه شهید ملا بورجان آخند پلان عملیات بر شهر قندهار می داشت، رفت و آمد کمونیست ها دران روز در تمام شهر متوقف می شد، زیرا آن ها باور داشتند که ملا بورجان آخند حملات خود را به گونه دقیق و تکتیکی طرح ریزی می کند. در زمان طالبان نیز در استقامت که شهید ملا بورجان موجود می بود پیشروی های نظامی طالبان بسیار تیز می بود و مجاهدین تا حد زیادی از تلفات جنگی مصئون می بودند. او پیش از هر تصمیم نظامی چانس های کامیابی و ناکامی را دقیقاً ارزیابی می نمود. او گفته بود که بنا بر تجربه من، ما کابل را از سوی چهارآسیاب و میدان شهر گرفته نمی توانیم، اگر از استقامت شرق کابل تصمیم بگیریم می توانیم کابل را در مدت کوتاه در تصرف خود بیاوریم، طالبان هرگاه به مشوره او عمل کردند توانستند در مدت که او پیش بینی کرده بود شهر کابل را به شکل گسترده در کنترول خود بیاورند.

رحمدلی و همدلی شهید ملا بورجان رحمه اللّٰه :

شهید ملا بورجان آخند با وصف اینکه بیشتر سالهای زندگی خود را در امور جنگی و نظامی سپری کرده بود، شخص بسیار حلیم، نرم خو و خوشطبع بود. تعامل او با دوستان خود مصداق این آیت قرآن بود : «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» .

او در دشوار ترین لحظات جنگ می کوشید خون کسی به ناحق نریزد. در همه عملیات های نظامی طالبان می کوشید مخالفین کشته نشوند، بلکه برای آن ها زمینه مساعد شود تا تسلیم شوند و یا هم عقب نشینی بکنند. طالبان هرگاه در ماه فروری ۱۹۹۵ میلادی ولایت های میدان وردک و لوگر را فتح نمودند، ژورنالیست بخش پشتوی بی بی سی با شهید ملا بورجان آخند در مورد پیشروی های اخیر طالبان مصاحبه کرد. ژورنالیست در جریان مصاحبه پرسید : شما چرا عملیات های خود را در روز انجام می دهید و در هنگام شب هیچگونه حرکت نظامی شما مشاهده نمی شود.

او در جواب گفت : «ما نمی خواهیم بر مخالفین خود به شکل غافلگیرانه حمله بکنیم، زیرا در این صورت تعداد زیادی آن ها کشته و زخمی می شوند و ما طرفدار این کار نیستیم، ما می خواهیم بدون اینکه آن ها کشته شوند ما مناطق شان را در تصرف خود بیاوریم» . تعجبآور اینست که در تنگی ابریشم در جای که او به شهادت رسید و طالبان در نزدیکی آن مسجد ساخته اند، حالا نیروهای اداره کابل یک پوسته امنیتی ساخته اند. آن ها برای حفاظت از جان خود بر دیوار پوسته به خط بزرگ نوشته اند : پوسته امنیتی شهید ملا بورجان .

شهید ملا بورجان - رحمه الله - یکروز در خط اول جنگ چهارآسیاب بر شماری از طالبان خشمگین شد و حرف های تند و تلخ زد. سپس هرگاه به مرکز خود برگشت از برخورد خود به شدت پشیمان شد و برای عذرخواهی نزد مجاهدین آمد. آن ها را راضی ساخت، از فرد فرد آن ها معذرت خواست، با آن ها معانقه کرد و خوشحال و شادمان به مرکز خود برگشت.

تقوی و دیانت :

شهید ملا بورجان - رحمه الله - چنانکه در شهامت و غیرت، دلاوری و فداکاری مشهور بود، دیانت، اخلاق زیبا و پرهیزگاری او نیز الگو بود. هیچگاه از پول بیت المال برای ضرورت های شخصی خود استفاده نمی کرد. دیگران را نیز توصیه می کرد : مجاهدین هرگاه در بیت المال خیانت بکنند تکالیف و مصائب شان افزوده می شود و تلفات شان بیشتر می گردد. او با اینکه همواره مسئولیت های بزرگی را پیش می برد، وضعیت اقتصادی خانواده اش خوب نبود. او بیشتر سال های زندگی خود را در راه جهاد سپری کرده بود، نه کدام کاروبار دنیوی نداشت و نه هم از بیت المال استفاده نادرست می نمود. برای رفع نیازمندی های اساسی خانه اش از دوستان خود قرض می گرفت و مشکل خود را حل می نمود.

شهادت :

این آفتاب درخشان آسمان جهاد و مقاومت، الگوی روحیه بخش غیرت و شهامت، سمبول تقوی و صداقت، قهرمان افتخار آفرین، پیکر فداکاری و جانفشانی و مجاهد نامدار شهید ملا امین الله مشهور به ملا بورجان - رحمه الله – به تاریخ ۶ میزان ۱۳۷۵ خورشیدی مصادف با ۲۷ ستمبر ۱۹۹۶ میلادی ساعت ۴ عصر ـ در منطقه تنگی ابریشم در اثر اصابت گلوله تانک زره دار مخالفین به شهادت رسید و به سن ۳۸ سالگی جهان هست و بود را الوداع گفت.

انا لله و انا الیه راجعون.

زندگی نامه شهید مولوی محمد خوشحال ملنگ ـ رحمه الله ـ

نویسنده : خبیر احمد مجاهد - ترجمه : حبیبی سمنگانی

کودکی در خانه لعل محمد در منطقه سپیست در مربوطات مرکز ولایت لوگر در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی به دنیا آمد. چون آثار نبوغ و خوشحالی از کودک سالی در چهره او نمایان بود، محمد خوشحال نامیده شد.

محمد خوشحال درسهای ابتدایی را در روستای خود نزد ملا امام مسجد خواند و برای فراگیری علوم بیشتر به سفر های طولانی کمر بست. کتب ابتدایی را در مدت کوتاه به پایان رساند و برای کتاب های متوسطه و تکمله نزد علمای جید افغانستان و پاکستان زانوی تلمذ نهاد. در ذکاوت و فطانت درمیان همدرسان خود نام داشت و به این اساس در قلب هر استاد جا داشت.

دوره موقوف علیه را در سال ۱۴۱۱ هجری قمری در دیار هجرت در جامعه اسلامیه محمدیه (چرات، پشاور) خواند و دوره حدیث را در سال بعدی در مرکز مشهور علمی «دارالعلوم حقانیه» با نمرات امتیازی به پایان رساند و دستار سفید فضیلت را زیب سر نمود.

شرکت در جهاد در پهلوی تعلم :

شهید مولوی خوشحال ملنگ در جهاد و مقاومت در برابر شوروی ها و کمونیست ها نیز سهم گرفت. او با استفاده از فرصت به سنگرهای داغ جهاد می رسید. چندی از خدمات جهادی او در جهاد بر ضد شوروی قرار ذیل است :

مولوی خوشحال در نبرد بزرگ و تاریخی ثمرخیل، جلال آباد شجاعانه سهم گرفت. او هر سال در حملات و عملیات های تهاجمی مجاهدین در مرکز و دیگر ساحات ولایت لوگر شرکت می نمود. یکبار با ۹ تن رفقای خود ساعت ۱۲ روز در سرک عمومی لوگر و گردیز بر قرارگاه گمبزی هجوم بردند و در حالیکه از چهار طرف محاصره شدند، تا شام مقابله کردند و بالاخره به نصرت خداوند متعال محاصره را شکستند. بر علاوه از تلفات جانی، چندین موتر دشمن نیز دران جنگ از بین رفت. دست چپ مولوی خوشحال نیز در جریان درگیری زخمی شد. یکروز پس، ملیشه های دوستم بر سنگر های تورغر، لوگر حمله کردند و سنگرهای مهم را در کنترول خود درآوردند. مولوی خوشحال در حالت زخمی با همان ۹ تن رفقای خود ساعت یازده روز بر دشمن حمله نمودند و آن سنگرها را پس از درگیری شدید دوباره بدست آوردند. ۸ تن از ملیشه های دوستم دران جنگ کشته شدند و شماری زیادی سلاح و مهمات شان بدست مجاهدین غنیمت گردید.

درس و تدریس :

مولوی محمد خوشحال ملنگ پس از تکمیل درس ها مدت یکسال در دارالعلوم ضیاء الاسلام (صوابی، خیبر پختونخوا) و سال دوم در مدرسه نعمانیه (کمپ خاکی، مانسهره) کتاب های مروجه فنون را درس گفت.

آغاز تحریک اسلامی طالبان :

مولوی خوشحال هنوز سال درسی را در مدرسه نعمانیه به پایان نرسانده بود که تحریک اسلامی طالبان در افغانستان اعلام موجودیت کرد.

مولوی خوشحال ملنگ داعیه تحریک را لبیک گفته با چند تن رفقای خود به نمایندگی از علما و طلبای ولایت لوگر به قندهار رفت. بزرگان تحریک این هیئت را وظیفه دادند تا به ولایت لوگر بروند و طالبان ولایت خود را منظم بکنند.

جانفشانی ها در خط های مقدم جنگ :

مولوی خوشحال ملنگ پس از ایفای مسئولیت های ملکی و نظامی در ولایت خوست با رفقای خود به خط مقدم جنگ در مرز میدان شهر و کابل رفت و دران جا به هدایت مسئول عمومی محاذهای جنگ میدان شهر شهید ملا مشر- آخند به نگه داری سنگر مدافع مؤظف شد. آن جایی بود که ۲۴ ساعت به دفاع و پهره ضرورت داشت. مولوی خوشحال ملنگ با کمال شجاعت و دلاوری مدت چند ماه دران جا وظیفه انجام داد.

او سپس به خط های مقدم جنگ در ولسوالی چهارآسیاب، کابل رفت و دران جا چند مدت در سنگرهای مهم و حساس فرقه ریشخور خدمت نمود. ازان پس به خط اول منطقه چکری، کابل رفت و در عملیات بزرگ تهاجمی که به هدف فتح کابل راه اندازی شد سهم گرفت.

طالبان در نتیجه آن حمله تهاجمی همه ساحات چکری، روستای ملنگ و بند غازی را در کنترول خود درآوردند. مولوی خوشحال با چند تن رفقای خود از یک پوسته استراتژیک در بند غازی دفاع می کردند. آن ها چهار تعرضات دشمن را که هدف اساسی شان گرفتن همان پوسته بود به دلاوری و استقامت خود عقب راندند، اما بیشتر رفقای مولوی خوشحال در اثر حملات تند و شدید مخالفین زخمی شدند.

سپس مولوی خوشحال ملنگ به هدایت بزرگان به خطوط چهارآسیاب رفت و دران جا مشغول خدمات نظامی شد. یکروز سنگر مولوی خوشحال از سوی طیارات دشمن آماج بمباردمان قرار گرفت و مولوی خوشحال و پنج تن رفقایش به شدت زخمی شدند و از زیر انبار خاک زنده نجات داده شدند.

مولوی خوشحال پس از تداوی به ولایت خوست رفت. طالبان دران زمان تنها بر شهر و ساحات نزدیکی ولایت خوست کنترول داشتند. ولسوالی یعقوبی، خوست ولسوالی بود که تا حد زیادی تحت کنترول و نفوذ دشمن قرار داشت. بزرگان

تحریک مولوی خوشحال را به حیث ولسوال یعقوبی وظیفه دادند تـا ولسـوالی مـذکور را در سیطره کامل تحریک درآورد. او توانست با استفاده از درک نظـامی و دیپلماسـی مردمی، لوای سفید طالبان را در همه ساحات آن ولسوالی حـاکم بسـازد. او سـپس مـلا عبدالرؤف خدام را کفیل خود تعیین کـرد و خـودش بـه خـط چهارآسـیاب رفـت و در فرقه ریشخور در پهلوی مصروفیت های نظامی، سسلسله درسهای دینی و ترجمه قـرآن را نیز برای طالبان شروع کرد.

هرگاه کاروان تحریک طالبان به سرکردگی شهید مـلا بورجـان – رحمـه اللـه - بـه دعوت مردم دین دوست ولسوالی ازره ولایت لوگر به سوی آن ولسوالی حرکـت کـرد، مولوی خوشـحال نیـز بـه هـدایت شـهید مـلا بورجـان شـامل آن کـاروان شـد. طالبـان ولسوالی ازره را فتح کردند و لیکن مخالفین در کوتل چوتره این ولسـوالی بـه مقاومـت پرداختند. شهید ملا بورجان از طرف سرک عمومی تعرض کـرد و مولـوی خوشـحال را وظیفه داد تا بر سنگرهای کوتل حمله بکند، همان بود که کوتل چـوتره نیـز فـتح شـد و دشمن پا به فرار گذاشت.

پس از آن هرگاه برای محاذهای مختلف قومندان ها تعیـین مـی شـد، شـهید مـلا بورجان آخند مسئولیت یک محاذ را به مولوی خوشحال سپرد.

فتوحات طالبان به نصرت خداوند متعال گسترش یافـت و طالبـان بـه جـلال آبـاد رسیدند. شهید ملا بورجان مولوی خوشحال را پس از فتح شـهر جـلال آبـاد بـه سـوی طورخم روان کرد. تا آن شهرک مرزی را نیز در کنـترول بیـاورد. امـا طـورخم بـه فضـل پروردگار بدون کدام درگیری در سیطره طالبان درآمد.

کاروان طالبان به سرکردگی شهید ملا بورجان آخند پس از فتح و تصفیه ولایـات شرقی به سوی کابل حرکت کرد. مولوی خوشحال ملنـگ نیـز شـامل آن کـاروان بـود. هرگاه مناره شهامت و دلاوری ملا بورجان آخند در نزدیک تنگی ابریشـم بـه شـهادت رسید، چندین تن از دوستان مولوی خوشحال نیز دران جا زخمی شدند. تنگی ابریشـم

به نصرت خداوند متعال فتح شد و طالبان به جانب سروبی پیشروی کردند. سروبی نیز پس از مقاومت کوتاه فتح شد. مخالفین در تنگی ماهیپر سنگرهای پخته ساخته بودند و به شدت مقاومت می کردند. طالبان پس از سه ساعت درگیری، مورال خود را از دست دادند و آماده عقب نشینی بودند. اما مولوی ملنگ و دیگر فرماندهان نظامی که در صحنه حضور داشتند صدا کردند که حوصله را از دست ندهید، خداوند مهربان است. همزمان سه تن طالب از سر یک کوه (که بالا شدن به آنجا بسیار دشوار بود) یک تانک مخالفین را که در تونل ماهیپر ایستاده بود هدف فیر راکت قرار دادند، نیروهای دشمن از این حمله ناگهانی به شدت سراسیمه شدند و از منطقه فرار کردند. دروازه فتح به نصرت پروردگار باز شد. بسیاری از بزرگان تحریک می گویند که آن سه تن طالب را دوباره نه کسی دید و نه هم کسی دانست که کِی ها بودند. یقیناً لشکر آسمانی بود که به کمک طالبان پایین شده بود.

هرگاه شهر کابل با مراکز و نقاط مهم آن تصفیه شد، ملا عبدالرازق آخند که پس از شهادت ملا بورجان آخند فرماندهی عملیات فتح کابل را به دوش داشت مولوی خوشحال ملنگ را وظیفه داد تا کوتل خیرخانه را در کنترول درآورده، به سوی میدان هوایی بگرام حرکت بکند. مولوی ملنگ با ۱۲ تن رفقای خود به میدان هوایی بگرام داخل شدند و پس از دو ساعت نیروهای دیگر طالبان نیز به بگرام رسیدند و مخالفان را تا دروازه پنجشیر تعقیب نمودند.

به حیث ولسوال جبل السراج :

مولوی خوشحال ملنگ به اساس فرمان مرحوم عالیقدر امیر المؤمنین به حیث ولسوال جبل السراج تعیین شد. او حتی الامکان کوشش نمود مردم آن ولسوالی را با طالبان همکار بسازد و از دام های مخالفین نجات بدهد. اما دشمن همواره مردم را برای خود سپر ساخته از خانه ها، باغ ها و کشت های مردم حملات چریکی انجام می دادند. مخالفین یکبار حملات بزرگی را در جبل السراج، گلبهار و چاریکار به راه

انداختند. بزرگان تحریک برای حفاظت مردم ملکی و بعضی مصلحت های دیگر نیروهای خود را در ولسوالی شکردره، کابل جا بجا کردند و خط نخست جنگ را به آنجا انتقال دادند. مولوی خوشحال ملنگ در خط تازه جنگی نیز به حیث یک مجاهد راستین و فرمانده متین مدتی وظیفه انجام داد.

به حیث صدر علما و طلبای ولایت لوگر :

علما، طلبا و چهره های تحریکی لوگر، برای اینکه طالبان از سرزمین مجاهد خیز و علم پرور ولایت لوگر هر چه خوبتر و بهتر استفاده بکنند، در جلسه یی در شهر جلال آباد شهید مولوی خوشحال را به حیث صدر علما و طلبای لوگر، محترم شهید مولوی محمد شریف سعیدی را به حیث معاون او و محترم شهید ملا میر احمد گل را به حیث مسئول نظامی انتخاب نمودند. این انتخاب از سوی عالیقدر امیر المؤمنین نیز تائید شد.

به حیث والی کاپیسا :

مولوی خوشحال ملنگ شامل کاروانی بود که به سوی شمال کشور رفت. هرگاه ولایت های کاپیسا و پروان فتح شد، او به فرمان عالیقدر امیرالمؤمنین والی کاپیسا مقرر شد. چون همه ادارات و ارگان های ولایتی ویران و امکانات آن از سوی مخالفین چور و چپاول شده بود، مولوی خوشحال ملنگ و رفقای او در اثر مساعی بسیار توانستند ادارات ولایت را هر چه زودتر فعال بسازند و نظم امارت را دران جا پیاده بکنند. آن ها برای دفع تبلیغات دروغین و زهرآگین دشمن به هر دره و منطقه کاپیسا رفتند و مردم را از نزدیک دیدند.

دشمن اگر چه همه توانایی خود را برای باز پس گیری ولایت کاپیسا به خرج داد، اما این قیادت مدبرانه و دلیرانه مولوی محمد خوشحال ملنگ و شهامت و شجاعت رفقای او بود که پلان های دشمن خنثی می گردید و حملات تهاجمی شان بی نتیجه می ماند.

شهادت :

دشمن در سال ۱۳۷۶ خورشیدی ولایت کاپیسا را هدف حمله بزرگ تهاجمی قرار داد، این بار طالبان خط اول جنگ را اندکی تغییر دادند. مولوی محمد خوشحال ملنگ قطعه منتظره را با دشمن درگیر ساخت و عساکر دشمن را در مدت کوتاه عقب راند. مخالفین همزمان بر ولسوالی گلبهار نیز یورش برده آن ولسوالی را محاصره کرده بود. مولوی خوشحال ملنگ برای شکستن محاصره به سوی گلبهار حرکت نمود، اما دشمن مکار چند نفر را پیش از گلبهار در بازار دیبالی جا بجا کرده بود، هرگاه موتر مولوی خوشحال به بازار رسید با کمین مخالفین رو برو شد. آن بزرگ مرد اسلام و شخصیت دلیر و غیور کشور با یکتن رفیق دلاور خود ملا خلیل احمد ساعت ۹ صبح بتاریخ ۸ جوزای سال ۱۳۷۶ خورشیدی مصادف با ۲۹ می ۱۹۹۷ میلادی دران جا به مقام سعادت بخش شهادت نائل گردید. انا لله و انا الیه راجعون.

قابل ذکر است که ۸ جوزا روز عروسی او در دیار هجرت بود، اما خانواده او بجای که عروسی او را جشن بگیرند جسد گلگون کفن او را به خانه آوردند.

ویژگی های شخصیت شهید مولوی خوشحال ملنگ :

بر علاوه از عشق و محبت با پروردگار یکتا، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و شریعت مطهرهء اسلام، با مسلمان ها نیز بسیار الفت داشت. به ویژه همدرسان و همسنگران خود را بسیار دوست داشت وبه استادان خود بسیار احترام داشت، اطاعت امیر را در سائر امور جهادی و اداری لازم می دانست و از فرامین اولو الامر کاملا اطاعت می نمود.

شهید مولوی محمد خوشحال با دوستان خود چنان اخلاص و صمیمیت داشت که هر کدام شان چنان فکر می کردند شاید بیشتر از همه با من علاقه و محبت دارد.

بر علاوه از مسجد و مدرسه، در سنگرها نیز مشغول تدریس و ترجمه قرآن می بود و طلبا از او استفاده علمی می نمودند. او استاد مشفق صدها تن طلبا بود.

در مورد احتیاط با بیت المال به دوستان و شاگردان خود توصیه می نمـود کـه در باب بیت المال از نا راحتی هیچکسی باکی نداشته باشید. او اگر چـه وسـایط زیـادی را در اختیار داشت، اما ازان ها در کارهای شخصی و یا حتی برای رفتن به خانه هم حتـی الوسع استفاده نمی کرد.

شهید مولوی خوشحال ملنگ با اینکه از لحاظ ثـروت و دارایـی دنیـوی شـخص فقیر بود، اما به حدی ایثار و شفقت داشت که هیچ دوستی را بی بهره نمی گذاشت.

او با این خصائل و مزایای فوق الذکر، در قلب مسئولین و به ویژه مرحوم عالیقدر امیر المؤمنین جایگاه خاصی داشت.

کرامت او پس از شهادت مشاهد شد. در نزدیکی مدفن او خانه یی بود. صـاحب آن خانه می گوید : هرگاه شهید مولوی صاحب درین جا دفن شد، شب بیرون برآمـدم، قرات دلنشین قرآن را شنیدم، فکر کردم در این نصـف شـب و دریـن قبرسـتان صـدای قرات از کجا می آید و که قرات می کند. متوجـه شـدم کـه صـدا از جانـب قـبر شـهید مولوی صاحب می آید، به سوی قبر حرکت کردم، هرگاه به قبر نزدیـک شـدم صـدای قرات خاموش شد، هرگاه دوباره به سوی خانه حرکت کردم صدای تلاوت قرآن دوباره به گوش هایم رسید. او می گوید : صادقانه گواهی می دهم که ایـن عمـل چنـدین بـار تکرار شد.

خداوند متعال سعادت جاوادنی را نصیب شهید مولوی خوشحال ملنگ – رحمـه الله - بگرداند و برای ما نیز توفیق بخشد تا به نقش قدم او راه برویم و بـه مقـام شـهادت نائل گردیم.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید مولوی احسان الله احسان -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

نهضت های کامیاب جهان اسلام همواره شخصیت های ویژه، ورزیده و با استعدادی را با خود داشته است. کسانی اگر شمشیر بدست داشتند و در عرصه های پیکار نامدار بودند، کسانی هم در میدان های سیاست، دعوت و خطابت چنان مهارت های فوق العاده داشته اند که حرف حرف گفتار آنان بیشتر از هزاران گلوله ثمرآور و منفعت بار بوده است.

خداوند متعال برای انسان ها توانای های گوناگون بخشیده است. یکی از الطاف بیکران و بی پایان پروردگار استعداد نطق و بیان است. همین نطق و بیان است که انسان را از سائر مخلوقات امتیاز می دهد. اما اگر مزایای فصاحت و بلاغت بر استعداد گفتار افزوده شود و خلوص و صمیمیت نیز در انسان خوش گفتار موج بزند سخنان سحر آفرین او در قلب ها راه پیدا می کند و نقش بزرگی را در تهذیب افکار انجام می دهد.

شهید مولوی احسان الله احسان – رحمه الله – از خطبا و واعظان نامدار افغانستان بود. یاد سخنرانی های دلفگار او از مدت ها در نهان خانه های اذهان و قلوب افغان ها جا دارد. شهید مولوی احسان الله احسان در حساس ترین مرحله تاریخ افغانستان وارد کارزار پر خم و پیچ سیاست شد. بلی، زمانیکه افغانستان با تهدیدهای جدی تجزیه و چندپارچگی دچار بود، مردم در آتش جنگ های قدرت خواهی می سوختند و طوفان فساد و هرج و مرج در هر بخش کشور به اوج رسیده بود. شهید مولوی احسان الله احسان در چنین آوان اسفبار و خونبار با تعدادی از عالمان حق پرور و طالبان جان

نثار تصمیم گرفتند برای محو ریشه های فساد قیام بکنند. ایشان برای این هدف پاک و والا، تحریک اسلامی طالبان و سپس امارت اسلامی افغانستان را بنیاد گذاشتند. کشور را از فساد و شورش ها نجات دادند و مردم را از ثمرات جهاد بر ضد شوروی ها و کمونیست ها بهره یاب ساختند.

شناخت اجمالی :

شهید مولوی احسان اله احسان فرزند مولوی آغا محمد و نواسه مولوی مرزا محمد به قوم پوپلزی و وطن آبایی اش منطقه بورهء ولسوالی شاولیکوت ولایت قندهار بود. او به تاریخ ۵ محرم سال ۱۳۸۱ هجری قمری در قریه سلیم در مربوطات ولسوالی میزان و لایت زابل در یک خانواده دیندار و علم پرور چشم به جهان هست و بود گشود. بابای شهید مولوی احسان الله احسان، مولوی مرزا محمد از شخصیت های مشهور جهادی و علمی قندهار بود. او در جنگ دوم افغانستان - انگلیس در مبارزات جهادی سهم گرفته بود و در جریان فعالیت های جهادی در ولسوالی سرحدی سپین بولدک از یک پا معیوب شد و درمیان مردم به ملا مرزا محمد لنگ شهرت داشت.

تحصیلات :

مولوی احسان الله احسان – رحمه الله - از کودک سالی ذهانت و ذکاوت فراوان داشت. مادرش زن خدا ترس و پرهیزگار بود و پسرش را همواره با وضوء شیر می داد. مادرش از ذکاوت فوق العاده پسرش حکایت می کند که ۵ ساله بود آیت الکرسی را حفظ کرد و برای من نیز تعلیم داد تا حفظ بکنم. پدر بزرگوارش نیز متوجه تربیه و پرورش علمی پسرش بود. شهید مولوی صاحب درسهای ابتدایی را در خانه خواند. سپس به خواست پدرش برای فراگیری علوم دینی به پاکستان سفر نمود. شهید مولوی احسان الله احسان درسهای خود را در مدارس مختلف دیار هجرت با عرق ریزی های فراوان دوام داد. او از سوات،خیبر پختونخوا تا مناطق مختلف بلوچستان (میزی اده، پشین، کچلاک، لورالای و کویته) نزد علمای زبده و نخبه همچون مولوی سعدالدین

آخندزاده، مولوی عبدالغفور صاحب، مولوی شرف الدین صاحب، مولوی عنایت الله مشهور به غبرگی آخندزاده، مولوی عبیدالله قندهاری، مولوی ابوالفضل معین الدین صاحب و....... برای فراگیری علوم و فنون دینی زانوی تلمذ نهاد.

دوره خورد را در جامعه اشرفیه، مدرسه مشهور کویته نزد شیخ الحدیث مولوی عبدالباری و شیخ الحدیث مولوی عبدالحیّ صاحب به پایان رساند و دوره حدیث را در همین مدرسه نزد شیخ الحدیث مولوی عبدالغفور صاحب آغاز نمود، اما پس از وفات شیخ صاحب ما بقی اسباق را در مدرس شالدره، کویته نزد شیخ الحدیث حافظ عبدالواحد صاحب تکمیل نمود و سند فراغت را بدست آورد.

جهاد بر ضد کمونیست ها :

شهید مولوی احسان الله احسان – تقبله الله - هنوز در مراحل ابتدایی درسخوانی قرار داشت که افغانستان در نتیجه کودتا در پنجه های کمونیست ها قرار گرفت و به تعقیب آن، جهاد و مقاومت مردم مسلمان افغانستان در برابر آن ها آغاز گردید. تمام مردم کشور در این جهاد مقدس سهم گرفتند. البته ؛ قیادت و زعامت جهاد از روی مکلفیت های مذهبی و شرعی بیشتر به دوش علمای کرام بود. شهید مولوی احسان الله احسان که نور چشم یک خانواده دیندار و علم پرور بود، جهاد بر ضد قشون متجاوز شوروی را بیشتر از دیگران مسئولیت دینی و ملی خود می پنداشت.

شهید مولوی صاحب برای ایفای این مسئولیت شرعی، نخست در ولسوالی میزان ولایت زابل به فرماندهی شهید مقیم فعالیت های جهادی را آغاز نمود، سپس به هلمند رفت و در جبهات مختف آن ولایت دو سال پیهم بر ضد کمونیست ها به مبارزات جهادی اش دوام داد. او پس از فراگیری تکتیک های گوناگون جنگی به ولایت زابل برگشت و یک جبهه جهادی را به همراهی مولوی عبدالظاهر در کوه ارغسوی ولسوالی میزان تاسیس نمود. شهید مولوی احسان الله خود را تنها وقف درسهای نظامی و عسکری نکرده بود، بلکه در حلقه های دعوت، در مورد فکر و

ثقافت اسلامی نیز درس می داد. مجاهدین را نه تنها در بخش جنگی بلکه در عرصه های علمی و فکری نیز برای مبارزه با الحاد و بی دینی عیار می ساخت.

شهید مولوی صاحب پس از مدتی، به تکمیل تحصیلات دینی خود بیشتر متوجه شد. اما در پهلوی درس ها در مبارزات جهادی نیز به حد توان سهم می گرفت و همزمان داعی فعال و مجاهد مسلح در صحنه های جهاد بود.

آغاز خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

در ماه محرم سال ۱۴۱۵ هجری قمری نهضتی به نام تحریک اسلامی طالبان برای برآوردن آرمان های ناتمام جهاد چهارده ساله افغان ها بر ضد کمونیست ها، از قندهار آغاز گردید. شهید مولوی احسان الله احسان از نخستین کسانی بود که با خلوص نیت و صداقت کامل در پهلوی مؤسس این نهضت قرار گرفت و مساعی خستگی ناپذیری را برای پیروزی تحریک انجام داد. در روزهای که هنوز طالبان از حدود ولسوالی های میوند و دند پیش نرفته بودند، شهید مولوی احسان الله احسان قومندان های جهادی و مردم منطقه خود را نیز تشویق نمود تا با طالبان یکجا شوند و اسلحه خود را به دست گرفته برای حاکمیت نظام شرعی آماده قربانی در صف طالبان شوند. از برکت تلاش های شهید مولوی صاحب قومندان های سابق جهادی و مردم با تحریک طالبان یکجا شدند. شهید مولوی احسان الله احسان عضو آن شورای علما نیز بود که به سرکردگی مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی – رحمه الله - قومندان های بولدک را دعوت دادند تا از تفنگسالاری و وحشتگری دست بگیرند و داعیه طالبان را لبیک بگویند، اما تفنگسالاران با همه تلاش ها و دعوت های پیهم علما به زورگویی دوام دادند. بالاخره طالبان به فرماندهی شهید ملا محمد اخند عملیات تصفیوی را آغاز نمودند و بولدک را از وجود مفسدین پاک ساختند.

دستآوردهای بزرگ شهید مولوی احسان الله احسان :

لشکر طالبان در اواخر ماه جدی سال ۱۳۷۳ خورشیدی پس از فتح قندهار به سوی زابل حرکت کرد. شهید مولوی احسان الله احسان نیز همچون دیگر بزرگان تحریک شامل این لشکر بود. مجاهدین زابل از این لشکر استقبال نمودند و کنترول ولایت را به طالبان تسلیم نمودند. این لشکر پس از زابل به غزنی رسید و تعدادی از قومندان های خیرخواه در مرکز غزنی مقر ولایت، فرقه و دیگر مراکز مهم این ولایت را به طالبان سپردند. در ساحات یونت و روضه با گروه های حزب اسلامی و حزب وحدت درگیری صورت گرفت. اما آنان وادار به فرار شدند و منطقه به گونه کامل در اختیار طالبان قرار گرفت.

بخش بزرگ این لشکر به سوی میدان ودرک رفت و تا میدان شهر، لوگر و چهار آسیاب رسید. به تاریخ ۲۷ این ماه، متباقی لشکر طالبان به فرماندهی شهید مولوی احسان الله احسان راهی پکتیا شدند و علمای پکتیا اختیارات منطقه را به طالبان سپردند. همین جا بود که شهید مولوی صاحب با قومندان های جهادی و بزرگان سرشناس لوی پکتیا همچون مرحوم مولوی جلال الدین حقانی، ملا عبداللطیف منصور، مولوی فریدالدین محمود و....... وارد گفتگو شد و بالاخره در اثر برخورد مدبرانه، استدلال قوی و موقف قناعت بخش شهید مولوی احسان الله احسان، ولایت های لوی پکتیا (پکتیا، پکتیکا و خوست) از رهبری تحریک اسلامی طالبان مطمئن شدند و تشکیلات خود را صادقانه در صف تحریک مدغم نمودند. در نتیجه، نه تنها هر سه ولایت در سیطره طالبان درآمد، بلکه با یکجا شدن مجاهدین و امکانات و اسلحه این سه ولایت، طالبان قوی تر شدند. شهید مولوی احسان الله احسان در موفقیت این پروسه نقش کلیدی داشت. او توانست با دلائل قناعت بخش خود، تحریک طالبان را برای مردم این ولایات، جنبش اسلامی و افغانی معرفی بکند و قناعت کامل و همکاری همه جانبه آنان را از خود نماید.

وظائف در تحریک اسلامی طالبان و امارت اسلامی افغانستان :

شهید مولوی احسان الله احسان در اوائل تحریک اسلامی، مسئولیت سرپرستی طالبان در ولایات جنوب شرقی را به دوش داشت. هنوز مدت زیادی از فتح هرات نگذشته بود که به فرمان مرحوم عالیقدر امیرالمؤمنین والی هرات مقرر شد. هرات اگر چه فتح شده بود و لیکن هنوز خدشات زیادی در اذهان مردم موج می زد و طالبان دران جا با خطرات جدی رو برو بودند. شهر هرات و اطراف آن همواره شاهد مزاحمت ها و حملات بر ضد طالبان بود. اما شهید مولوی احسان الله احسان با سخنرانی های عالمانه و برخورد مدبرانه اش توانست باور مردم را از خود سازد، در قلب مردم هرات جا بگیرد و مشکلات و مخالفت ها را ریشه کن سازد.

در ماه حمل سال ۱۳۷۵ هجری شمسی، گردهمایی بزرگی به مناسبت تأسیس امارت اسلامی در قندهار دائر گردید و تحریک اسلامی به امارت اسلامی تبدیل شد. در برگزاری آن گردهمایی که حدود پانزده صد علما از سراسر کشور دران شرکت نمودند، شهید مولوی احسان الله احسان نقش عمده داشت. شهید مولوی صاحب در جریان آن گردهمایی لقب امیرالمؤمنین را برای مرحوم ملا محمد عمر مجاهد پیشنهاد نمود. این پیشنهاد به اتفاق شورای پانزده صد نفری علما تصویب شد و لقب امیرالمؤمنین پس از سالیان متمادی بار دیگر در قاموس سیاست اسلامی زنده گردید.

در ماه میزان سال ۱۳۷۵ هجری شمسی، عملیات فتح کابل آغاز شد. شهید مولوی احسان الله احسان در جریان فتوحات شرق کشور نخست به حیث والی ننگرهار انتخاب شد. اما چند روز پس هرگاه کابل فتح شد، در نخستین کابینه امارت اسلامی افغانستان به صفت رئیس عمومی د افغانستان بانک مقرر شد.

واقعه دردناک شهادت :

در اوائل ماه جوزا ۱۳۷۶ هجری شمسی، توافقی میان طالبان و جنرال مالک صورت گرفت، اما ناکام ثابت شد. ولایت های فاریاب، جوزجان، سرپل و بلخ در

نتیجه آن توافق برای چند روز در کنترول طالبان درآمد. شهید مولوی احسان الله احسان به فرمان مرحوم امیرالمؤمنین با چند تن از بزرگان امارت اسلامی به ولایت بلخ سفر نمود، تا در تامین امنیت همکاری بکنند. اما دو روز پس از توافق، جنرال مالک چهره خود را تغییر داد و طی یک دسیسه به همکاری حزب وحدت، در برابر طالبان غدر کرد و هزاران تن طالبان را که با قلب های پاک و آرمان های مقدس به شمال کشور رفته بودند به شهادت رساند. بر علاوه از چندین بزرگان امارت اسلامی، شهید مولوی احسان الله احسان نیز شامل شهدای گلگون کفن بود.

داستان شهادت مولوی احسان الله احسان – رحمه الله - را برادرش مولوی عبدالغنی احسان چنین حکایت می کند : در اوائل ماه جوزا سال ۱۳۷٦ هجری شمسی برای دیدار شهید مولوی صاحب به کابل رفتم، برادرم را نیافتم، او به پاکستان سفر کرده بود تا آن کشور را آماده بسازد که امارت اسلامی افغانستان را پس از فتح مزار به رسمیت بشناسد و قرار گفته های مولوی صاحب شهاب الدین دلاور (سفیر آن وقت امارت اسلامی در اسلام آباد) پاکستان آماده این کار شد و امارت اسلامی را پس از تحول مزار به تاریخ ۴ جوزا به حیث دولت قانونی شناخت. متعاقباً عربستان سعودی و امارات متحده عربی نیز امارت اسلامی را به رسمیت شناختند.

مولوی عبدالغنی احسان می افزاید : از کابل به قندهار رفتم، مولوی احسان الله احسان نیز از پاکستان به قندهار آمد و از قندهار با وزیر امور خارجه امارت اسلامی ملا محمد غوث آخند و شماری دیگری از بزرگان امارت اسلامی به مزار رفتند. من نیز به تعقیب آن ها به شبرغان و از شبرغان به مزار رفتم. طالبان و جنرال مالک کمیته مشترک شش نفری برای تامین امنیت شهر مزار ساختند، ۳ عضو آن هر یک سید جانان آغا (والی فاریاب) ملا عبدالحق (قومندان امنیه هرات) و بنده از سوی طالبان و ۳ عضو دیگر هر یک شیر عرب، جنرال مجید روزی و مولوی عثمان از سوی جنرال مالک بودند.

هنوز تنها یکروز گذشته بود که درگیری ها در داخل شهر شروع شد. جنگ را جنرل مالک آغاز کرده بود و لیکن او برای طالبان می گفت که جنگ از سوی افراد حزب وحدت شروع شده است. درگیری ها از عصر-تا صبح دوام کرد. صبحگاه تعدادی از طالبان به سوی شبرغان حرکت کردند و تعدادی هم از سوی سیلو از شهر مزار بیرون شدند. به تاریخ ۷ جوزا، ساعت ۸ صبح بیرون روضه در شهر مزار ایستاده بودم که چند نفر طالب در یک موتر آمدند، آن ها گفتند که مولوی صاحب احسان الله با چند نفر بزرگان امارت در ریاست مخابرات هستند. بسیار به تکلیف دران جا رسیدم. مولوی احسان الله صاحب، ملا محمد غوث آخند و رئیس امور خارجه حاجی فضل محمد آنجا نشسته بودند. ازان جا به همراه تعدادی از طالبان در موترها سوار شدیم و حرکت کردیم، در نزدیکی سیلو موتر ملا محمد غوث آخند را زدند، ملا محمد غوث آخند را در موتر دیگری سوار کردیم و سفر خود را ادامه دادیم، هرگاه به تنگی شادیان رسیدیم افراد قومندان سید اسد که از هزاره های ولسوالی چهارکنت بودند راه ما را گرفتند و خواستند که ما را خلع سلاح بکنند، درگیری آغاز شد، ساعت ۱۰ صبح بود که مولوی احسان الله صاحب مرمی خورد و در همان جا افتید، ما به سوی کوه حرکت کردیم، شب را در کوه سپری کردیم، صبحگاه از شدت گرسنگی و تشنگی دوباره به قریه پایین شدیم، هزاره ها پول، ساعت ها و همه دارایی ما را گرفتند و ما را زندانی ساختند، آنان زندانیان را در چند گروپ تقسیم کردند. گروپ شصت نفری ما را به مزارشریف انتقال دادند. چهار روز پس دوباره در تنگی شادیان به قرارگاه حزب وحدت آورده شدیم، روز پنجم ده نفر را به شمول من بیرون کشیدند تا شهدای را که چند روز پیش در آنجا شهید شده بودند یکجا جمع کنیم.

دران روز اجساد ۴۵ تن شهدا را که در کنار راه ها افتیده بودند دفن نمودیم. جسد برادرم شهید مولوی احسان الله احسان را نیز شناختم و علیحده دفن کردم. زمانیکه مزارشریف و سمت شمال دوباره فتح شد جسد برادرم را به قندهار انتقال دادم و در قبرستان طالبان در شهر قندهار دفن کردم. در آن قبرستان از سوی شرق نخست

قبر شهید ملا محمد آخند، سپس قبر شهید ملا بورجان آخند، سپس قبر شهید مولوی احسان الله احسان و پس ازان قبر شهید ملا یار محمد آخند –رحمهم الله - در یک قطار هستند. قبر رئیس الوزراء مرحوم ملا محمد ربانی در صف دیگر رو به روی قبر شهید مولوی احسان الله احسان صاحب است.

قابل تذکر است که یک برادر شهید مولوی احسان الله احسان، شهید مولوی ولی الله نیز در فاجعه المناک شمال به شهادت رسید. او از سوی میمنه با طالبان آمده بود و از سوی افراد جنرال مالک با هزاران طالب دیگر، پس از گرفتاری در چاهای عمیق دشت لیلی در ولسوالی فیض آباد ولایت جوزجان به شهادت رسانده شد. انا لله و انا الیه راجعون.

زندگی نامه شهید مولوی نسیم الله صدیقی - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

مرگ حق است و جز پروردگار هر هستی چشندهٔ مرگ است. اما چنانکه مرگ حقیقت انکار ناپذیر است این نیز واقعیت مسلم است که بعضی ها ظاهراً و جسماً از دنیا رحلت می کنند اما حقیقتاً به زندگانی جاودانی سرفراز شده اند.

خداوند متعال در فضیلت شهیدان راه حق فرموده است : وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿آل عمران آیه : ۱۶۹﴾، ترجمه : و مپندار کسانی را که کشته شده اند در راه خدا مردگان، بلکه زندگان اند نزد پروردگار شان رزق داده می شوند.

هر آن کسیکه داعی اجل را در راه خدا لبیک بگوید (اگرچه در میدان نبرد بر اثر مرمی دشمن جان نداده باشد) در بارگاه خداوندی شهید محسوب می شود، رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرموده است : من فصل (أی خرج) فی سبیل الله فمات أو قتل فهو شهید، أو وقصه فرسه أو بعیره أو لدغته هامة، أو مات علی فراشه بأی حتف شاء الله فإنه شهید و إن له الجنة (أخرجه أبوداود).

شهید مولوی نسیم الله صدیقی – رحمه الله - مجاهد راستین راه حق بود. در یکی از سفرهای جهادی زخم برداشت، اما خداوند تعالی شفا داد. البته در همان سفر دچار بیماری شد که به سبب آن از جهان فانی چشم بست و جان را به جان آفرین سپرد.

شناخت اجمالی :

شهید مولوی نسیم الله صدیقی فرزند مولوی حمیدالله و نواسه مولوی عبدالحکیم در سال ۱۳۴۸ خورشیدی در ولسوالی فرخار ولایت تخار به دنیا آمد. او چون در دودمان علمی زاده بود، پدر و مادرش از همان کودک سالی به تعلیم و تربیه دینی او متوجه بودند و پسر خود را نزد مولوی حبیب الله آخندزاده به روستای خسدهٔ ولسوالی فرخار فرستادند.

هرگاه قشون سرخ شوروی به افغانستان یورش آوردند و ملیون ها افغان ها به پاکستان هجرت نمودند، خانواده شهید مولوی نسیم الله نیز در سال ۱۳۵۹ خورشیدی از تخار به منطقه صوابی (خیبر پختونخوا، پاکستان) هجرت کردند و در کمپ درگئ سکونت گزیدند.

مولوی نسیم الله که هنوز خوردسال بود به آموزش های دینی خود دوام داد و مدارج مختلف آموزشی را در مدارس دینی دیار هجرت طی نموده به درجه موقوف علیه رسید.

پیوستن به تحریک اسلامی طالبان :

شهید مولوی نسیم الله صدیقی – رحمه الله - در سال ۱۳۷۳ خورشیدی در یکی از مدارس دینی در منطقه مردان، خیبر پختونخوا مشغول دوره صغری بود، به حیث یک طالب فقیر به درسهای خود متوجه بود و با حوادث و ماجراهای دنیا کاری نداشت. تحریک اسلامی طالبان در همان شب و روزها در قندهار ظهور کرد. شبی از شب ها مولوی نسیم الله صدیقی، بلی، آن دل باخته علوم قرآنی و نبوی، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را در خواب می بیند، پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم می کند : برو، با طالبان یکجا شو.

مولوی نسیم الله صدیقی صبح همان شب کتابهای خود را می بندد و با چند تن رفقا به سوی قندهار حرکت می کند، طالبان شهر قندهار و بخش زیادی مناطق جنوب کشور را در کنترول خود درآورده بودند و به سوی کابل پیشروی داشتند.

خدمات در امارت اسلامی افغانستان :

شهید مولوی نسیم الله صدیقی با شماری از طلبای تخار، قندوز، بغلان، سمنگان و لغمان به تحریک اسلامی طالبان پیوست. ایشان پس از تصفیه زابل، غزنی و میدان وردک به کابل رسیدند و از طرف لوگر در خط چهارآسیاب جا بجا شدند. ساحه مسئولیت مولوی نسیم الله در پهلوی فرقه ریشخور بود. همان جا مسئولیت طلبای تخار از طرف مرحوم عالیقدر امیرالمؤمنین به مولوی نسیم الله سپرده شد. او مسئولیت خود را در خط جنگی چهار آسیاب با کمال دیانت انجام داد و دو تن از رفقای صمیمی و ورزیده خود شهید مخدوم لطیف و شهید ملا موسی جان - تقبلهما الله - را از دست داد. مولوی نسیم الله صدیقی همزمان با پیشبرد امور جهادی در چهارآسیاب و محمد آغه، از سوی شهید مولوی احسان الله احسان که دران زمان والی خوست بود به حیث مسئول امنیت شهر خوست نیز مقرر شد و در اعاده نظم و تامین امنیت شهر خوست نقش مهمی ایفا نمود.

مدتی پیش از فتح کابل، هرگاه خالد فاروقی و تعدادی از مخالفان مسلح در ولسوالی اورگون ولایت پکتیکا دست به تعرض زدند، مولوی نسیم الله صدیقی با رفقای خود به اورگون رفت و در عملیات برچیدن گلیم تفنگسالاران سهم گرفت.

او هنوز در پکتیکا بود که عملیات فتح کابل به سرکردگی شهید ملا بورجان آخند آغاز شد. این عملیات پس از فتح منطقه سپین شگه، پکتیا آغاز شد و مولوی نسیم الله صدیقی از همان جا با کاروان عملیاتی حرکت نمود.

مولوی نسیم الله صدیقی و رفقای تحت فرمان او در عملیات های تصفیوی ننگرهار و لغمان سهم گرفتند، مسئولیت تصفیه و بیرون راندن عناصر شر و فساد از

ولسوالی های علیشنگ، علینگار و دولت شاه ولایت لغمان به دوش مولـوی نسـیم اللـه صدیقی بود. او وظیفه خود را به نحو احسن انجام داد.

پس از فتح کابل هرگاه مرکز ولایت پروان نیز فتح شد، مولوی نسیم الله صـدیقی از لغمان به پروان آمد و از سوی مقام رهبری امـارت اسـلامی بـه حیـث قومنـدان امنیـه پروان مقرر شد.

مولوی محمد محسن هاشمی، دوست صمیمی شهید مولوی نسیم اللـه صـدیقی، که آن زمان به حیث معاون قومندان امنیه پروان وظیفه اجرا می کرد، می گوید : مولـوی صاحب مسئولیت خود را دران شرایط پیچیده به خوبی انجام داد، قومنـدان هـا و افـراد زیادی دشمن بر اثر تلاش های او در شمالی به گونه صلح آمیز از جنگ دست گرفتند و با امارت اسلامی یکجا شدند. بیاد دارم، یک قومندان مشهور مخالفین که آصف نـام داشت از برکت دعوت مولوی صاحب نه تنها با افـراد مسـلح خـود از مخالفـت دسـت گرفت بلکه یک موتر سلاح و مهمات را نیز به امارت اسلامی تسلیم کرد.

مولوی مخدوم عبدالسلام سعادت، وزیر پیشین کار و امـور اجتماعـی افغانسـتان، می گوید : خداوند متعال به شهید مولوی نسیم الله صدیقی شخصیت جذاب و اخلاق حسنه داده بود. شخصیت او برای جذب قلب های مردم بسیار مؤثر بـود، طلبـا و مـردم زیادی توسط او به صف امارت اسـلامی پیوسـتند و سـپس در راسـتای نفـاذ و تحکـیم نظام اسلامی خدمات بزرگی انجام دادند.

هرگاه خط جنگی طالبان در شمال از گلبهار و جبل السراج عقب نشینی کرد و به مرزهای کابل رسید، او آن زمان مسئولیت مناطق شکردره و گلدره را بـه دوش گرفـت و به مقاومت خود در برابر عناصر شر و فساد دوام داد.

او بر علاوه از مناطق مختلف شمالی کابل، در خط های جنگی غوربند و ولایـت بادغیس نیز وظیفه جهادی اجرا نمود.

وفات :

مولوی نسیم الله صدیقی در خط جنگی شکردره در درگیری با دشمن زخمی شد و برای تداوی از ساحه جنگ انتقال داده شد، اما به فضل خداوند متعال شفایاب شد. چند مدت پس در حالیکه به خدمت جهادی مشغول بود به یک بیماری شدید گرفتار شد. چونکه تداوی اش در داخل کشور ممکن نبود به شهر پشاور انتقال داده شد و دران جا در «شفاخانه کویت» بستر و عملیات شد. اما طبیبان به سبب شدت بیماری او مشوره دادند که به شهر کراچی انتقال یابد، او در حال انتقال از پشاور به کراچی در داخل طیاره جان را به مالک حقیقی سپرد و جام شهادت را نوش جان کرد.

وظایف رسمی :

شهید مولوی نسیم الله صدیقی در جریان خدمت در صف امارت اسلامی مسئولیت های ذیل را انجام داد :

- مسئول طلبای ولایت تخار
- مسئول امنیت شهر خوست
- قومندان امنیه ولایت پروان
- رئیس اداری ولایت پروان
- مسئول یک محاذ در خط جنگی شکردره
- قومندان فرقهء شانزده
- قومندان لوای ۲۳

خانواده شهید مولوی صاحب :

خانوادۀ مولوی نسیم الله صدیقی متشکل از پدر و مادر و چند برادر و خواهر بود. برادر بزرگ او قاری انعام الله نام داشت و پس از شهادت مولوی صدیقی به حیث جانشین او مقرر شد. او در نخستین شب های تهاجم امریکایی ها در منطقه مته چینه ولایت خوست بر اثر بمباران اشغالگران به شهادت رسید.

مولوی نسیم الله صدیقی ازدواج کرده بود. دو سال از عروسی اش گذشته بود، اما از او پسر یا دختری به دنیا نه مانده است.

حرفی چند در مورد شخصیت مولوی نسیم اللّه صدیقی :

مولوی مخدوم عبدالسلام سعادت، می گوید : زمانیکه در خط چهار آسیاب بودم با مولوی نسیم الله صاحب آشنا شدم، در نخستین ملاقات درک کردم که بر علاوه از استعداد فوق العادۀ علمی، خداوند متعال شهید مولوی صاحب را به شرف اخلاص، تقوی و دیانت نیز آراسته است. او شخصی پر از خلوص و محبت بود و همه مجاهدین از او خاطره های خوبی دارند. مولوی صاحب در جلب و جذب مردم به صف امارت اسلامی نقش بارز داشت. نه تنها تجربه و همت جهادی داشت، بلکه عالم برجسته و شخص پرهیزگار بود. خانواده و رفقای او در مقابل شر و فساد و سپس در مبارزه در برابر اشغال امریکایی ها سهم فعال گرفتند. قربانی های زیادی دادند و هنوز هم خدمت می کنند.

مولوی محمد محسن هاشمی، مسئول جهادی ولایت تخار و دوست صمیمی شهید مولوی صاحب می گوید :

شهید مولوی نسیم الله واقعا نمونه زهد، اخلاص، اخلاق زیبا، سخاوت و دلاوری بود. خصلت خاصی رفاقت و اخلاص داشت. همواره متبسم بود، خداوند متعال برایش استعداد عالی داده بود و سخنرانی اش تاثیر خاصی داشت.

او بر اثر کمال اخلاص خود، تعلق صمیمانه و روابط حسنه با زعیم امارت اسلامی مرحوم امیرالؤمنین ملا محمد عمر مجاهد داشت و معتمد مرحوم امیرالمؤمنین بود، بناءً مسئولیت های مهم را به او می سپرد. خداوند متعال بر او رحم بکند و خدماتش را در بارگاه خود قبول بفرماید.

رحمه الله تعالی

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید ملا یار محمد آخند - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید ملا یار محمد آخند – تقبله الله - پسر- حاجی خان محمد و نواسه نیاز محمد به تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۳۸ خورشیدی مصادف با ۲۱ اگست ۱۹۵۹ میلادی در روستای مرغان کیچه در مربوطات ولسوالی دامان ولایت قندهار در خانواده دیندار و با رسوخ به دنیا آمد.

ملا یار محمد در خوردسالی درس های دینی را آغاز کرد. کتاب های ابتدایی را در منطقه خود و همچنان در شهر قندهار و ولسوالی های ارغستان و نیش در مدارس مختلف روستایی خواند. ملا یار محمد در عنفوان جوانی قرار داشت که کودتای کمونیست ها رخ داد. همان بود که ملا یار محمد زندگی خود را برای جهاد در برابر کمونیسم وقف نمود.

آغاز جهاد در برابر کمونیسم و تهاجم شوروی ها :

ملا عبدالمنان، از فرماندهان سابق جهادی زابل و رفیق نزدیکی شهید ملا یار محمد، می گوید : مجاهدین در کوه چغنی ولسوالی ارغستان ولایت قندهار به سرکردگی قومندان عبدالرازق و الحاج ملا محمد ربانی مرکز بزرگ جهادی داشتند. ملا یار محمد تقریباً بست ساله بود که بار نخست با چند تن مجاهدین به این مرکز آمد و از همان جا جهاد خود را بر ضد کمونیست ها آغاز نمود و در پهلوی جهاد در فرصت های میسر به تعلیمات دینی خود نیز دوام می داد.

ملا یار محمد بار نخست در تعرض بزرگ مجاهدین بر ولسوالی ارغستان سهم گرفت و سپس در مناطق مختلف قندهار و زابل به مبارزه خود دوام داد.

مجاهدین دران زمان بیشتر بر شاهراه قندهار – قلات تمرکز داشتند و در امتداد این شاهراه بر قطار های دشمن حمله می کردند.

ملا عبدالمنان می گوید : مجاهدین در مناطق مختلف بر دشمن حمله می کردند، به ویژه در امتداد شاهراه مذکور در میان شهر صفا و قلات در مناطق غشی، خاران و........به کمین می نشستند و کمونیست ها را با تلفات سنگین دچار می ساختند. حتی یک منطقه شهر صفا به نام «موترهای سوخته» شهرت یافت. زیرا موترهای زیادی دشمن دران جا حریق گردیده بود.

ملا یار محمد دران همه عملیات ها به حیث مجاهد ورزیده و برجسته سهم می گرفت. او در استعمال راکت آر پی جی و عیار نمودن میزایل مهارت داشت و بعدا در میزایل های طیاره شکن «ستینگر» نیز مهارت یافته بود و نیروهای هوایی کمونیست ها را با خسارات هنگفت مواجه ساخته بود.

در اسارت دشمن :

ملا یار محمد آخند در اوائل رژیم داکتر نجیب در روستای پوتی درمیان ولسوالی های شهر صفا و دامان به دست عساکر کمونیست گرفتار و زندانی شد. از سوی کمونیست ها در زندان شکنجه و تعذیب و حتی از پا آویزان شد، ملا یار محمد یکسال در قندهار زندانی ماند و بالاخره در اثر تلاش های یک موسفید و شخصیت با نفوذ محلی به نام حبیب کاکا رهایی یافت و دوباره به صف جهاد پیوست.

ناگفته نماند که ملا یار محمد آخند در زمان تحریک اسلامی طالبان نیز یکبار از سوی دشمن گرفتار شد. طالبان زمانیکه در ماه حوت سال ۱۳۷۳ خورشیدی از سوی جنوب و جنوب غرب بر کابل حمله کردند، چند نفر طالبان در نزدیکی چهلستون در نتیجه جنگ سه جانبه محاصره شدند. همان جا ملا یار محمد نیز با چند نفر دیگر به دست افراد احمد شاه مسعود اسیر شد. ملا یار محمد آخند ٦ ماه و ۴ روز در جبل

السراج زندانی ماند و بالاخره در خط دلارام در تبادله با افراد اسماعیل خان و مسعود رها شد.

به حیث مسئول جهادی :

زمانیکه ملا یار محمد از زندان کمونیست ها رها شد و به صف مجاهدین برگشت، قوماندان عبدالرازق، فرمانده عمومی جبهه ارغستان در همان روزها برای مناطق مختلف گروپ ها تشکیل داد. ملا یار محمد در منطقه شیخزوی ولسوالی دامان ولایت قندهار به حیث گروپ مشر مقرر شد. او بر علاوه از فعالیت در منطقه مذکور، فعالیت های جهادی خود را به ساحات دیگر نیز گسترش داد و سلسله عملیات ها بر میدان هوایی قندهار را که قوای بزرگی دشمن دران جا مستقر بودند آغاز کرد.

شهید ملا یار محمد در همان عملیات ها نخستین بار طیاره جنگی دشمن (میگ) را سرنگون کرد. ملا عبدالمنان که شاهد آن صحنه بود، می گوید : طیاره های جنگی در منطقه نزدیکی میدان هوایی بر مجاهدین بمباردمان می کردند. مجاهدین مخابره مرکز فرماندهی دشمن را کشف کردند که به پیلوت ها هدایت می داد بسیار احتیاط بکنید، امکان دارد از سوی مجاهدین هدف قرار بگیرید. اما یک پیلوت جواب داد که از مجاهدین نمی ترسد. همان طیاره پایین آمد و بمبارد کرد. اما در اثنای دوباره بلند شدن از سوی ملا یار محمد توسط میزایل ستینگر هدف قرار گرفت و سرنگون شد. پیلوت طیاره که عبدالاحد نام داشت و حرفهای او را مجاهدین توسط مخابره شنیده بودند با یکتن همکار خود به دست مجاهدین اسیر گردید.

مجاهدین قندهار سپس در منطقه ریگ بر پوسته های دشمن عملیات گسترده ای انجام دادند. ملا یار محمد آخند در این عملیات نیز به حیث مجاهد برجسته سهیم بود و در نتیجه آن عملیات، گلیم دشمن از منطقه ریگ برچیده شد.

جنگ بر ضد ملیشه های جبار و دوستم :

در سال های اخیر رژیم نجیب، عملیات های جهادی در ولایات جنوبی همچون سائر افغانستان شدت یافته بود و گلیم دشمن از مناطق دوردست برداشته شده بود. دران زمان شهر قلات، مرکز ولایت زابل در محاصره مجاهدین قرار داشت و عملیات های مجاهدین بر سر شاهراه زابل – قندهار نسبت به هر زمان افزایش یافته بود.

مجاهدین زابل و قندهار به گونه مشترک بر مرکز ولایت زابل حمله کردند. رژیم نجیب فرمانده مهم ملیشه های دولتی عبدالجبار قهرمان را فرمان داد که برای شکستن محاصره، خود را به قلات برساند. ملیشه های جبار که همچون ملیشه های دوستم در ولایات جنوبی به مظالم و جنایات سنگین شهرت داشت و هزاران تن تفنگداران جیره خوار دران جمع شده بودند با صدها وسایط از قندهار به سوی قلات حرکت کرد. آن ملیشه ها هرگاه از منطقه شهر صفا گذشت در منطقه جلدک مورد حمله مجاهدین قرار گرفت و از پیشروی ماند. یکی از فرماندهان جهادی قندهار مرحوم ملا محمد ربانی آخند به مجاهدین وظیفه داد که به سرکردگی ملا یار محمد آخند بر منطقه شیر علی خان ولسوالی شهر صفا که در نزدیکی ولسوالی دامان، قندهار موقعیت داشت حمله بکنند و منطقه را در کنترول خود بیاورند. مجاهدین بر آن منطقه دشمن یورش بردند و ملیشه های جبار را در بین شهرصفا و قلات محاصره نمودند. شماری زیادی از مجاهدین و گروپ های جهادی قندهار و زابل دران جنگ سهم گرفتند. نبرد های شدیدی با دشمن در مناطق شهر صفا و جلدک رخ داد و بالاخره ملیشه های جبار کاملا از بین رفت. تنها فرمانده آن ملیشه ها توانست موفق به فرار شود. آن ملیشه ها دوباره سر بالا نتوانستند و همه عساکر شان در بین قندهار و زابل در حملات شدید مجاهدین از بین رفتند.

مسئولیت ملا یار محمد آخند در آن جنگ، در منطقه شیر علی خان ولسوالی شهر صفا بود. رفقای او دران جنگ نیز یک هلیکوپتر نظامی دشمن را سرنگون ساختند و یکی را زمانی سالم به غنیمت گرفتند که پیلوت دشمن اشتباها در ساحه

مجاهدین نشست کـرد، مجاهـدین حملـه کردنـد و هلیکـوپتر را بـه غنیمـت و سـه تـن پرسونل آن را به اسارت گرفتند.

ملا عبدالمنان مـی گویـد : فرمانـده عمـومی مجاهـدین قومنـدان عبـدالرازق مـی خواست که آن هلیکوپتر به مرکـز مجاهـدین در ارغسـتان انتقـال داده شـود، امـا چـون دران زمان هلیکوپترهای دشمن بسیار می چرخیدند و بمباردمـان مـی کردنـد، مـلا یـار محمد آخند برای اینکه این هلیکوپتر از سوی مجاهدین هدف قرار نگیرد دستار خـود را بطور نشانی بر آن بست و هلیکوپتر را از شهر صفا به ارغستان انتقال داد.

در تابستان ملیشه های جبار قهرمان از بین رفت و در زمستان آن سال ملیشه هـای دوستم تلاش کردند از آن راه بگذرند. اما در جریان درگیری با تلفـات سـنگین مواجـه شدند. اما چون آب و هوا سرد بود و شـمار مجاهـدین نیـز کـم بـود، عـده یـی از افـراد دوستم توانستند جان سالم به در کنند، ملا یار محمد آخند در درگیـری بـا ملیشـه هـای دوستم در منطقه کوتیزی ولسوالی شهر صفا می جنگید.

فعالیت جهادی در اطراف شهر قندهار :

پس از شکست ملیشه های جبار و دوستم، مجاهدین بیشتر مناطق اطرافی قندهار را در کنترول خود گرفتند و موجودیت دشمن تنها بـه شـهر قنـدهار محـدود شـد. دران شب و روزها اکمالات دشمن از طریق هوا صورت می گرفـت و یگانـه عملیـات مـؤثر دشـمن در برابـر مجاهـدین نیـز بمبـاران طیـارات و هلیکوپترهـای جنگـی بـود. لهـذا مجاهدین میدان هوایی قندهار را محـور عملیـات هـای خـود قـرار دادنـد و بـرای زدن میدان هوایی و جنگنده های دشمن دلگی ویژه ای تشکیل دادند. مسئولیت آن دلگـی به دوش ملا یار محمد آخند بود. مجاهدین از یکسو بر میدان هـوایی و در پهلـوی آن بر غوند بری عملیات تهاجمی انجام می دادند و از سوی دیگر میدان هوایی به را گونه دوامدار مورد فیرهای میزایل می گرفتند.

ملا یار محمد آخند به همکاری رفقای خود ۱۰ الی ۲۰ میزایل را به شکل مسلکی عیار می ساخت و سپس شارت می داد. گفته می شود که نیروهای هوایی رژیم کمونیستی که مناطق روستایی و مردم ملکی را هدف قرار می دادند با این تکتیک مجاهدین تا حدی زیادی از فعالیت ماند. ده ها طیارات و هلیکوپترهای جنگی دشمن در داخل میدان هوایی از بین برده شد، یقینا نقش شهید ملا یار محمد آخند درین عملیات خاص مجاهدین مهم تر از هر کسی بود.

ملا یار محمد آخند یکبار در منطقه محله جات شهر قندهار از ناحیه شانه زخمی شد و پس از تداوی صحت یاب شد.

دسیسه مشترک کمونیستان و غداران در قندهار :

هرگاه جهاد به منزل کامیابی نزدیک شد و رژیم کمونیست نجیب در آستانه فروپاشی قرار گرفت، کمونیست ها دسیسه دیگری را روی دست گرفتند. آن ها با استفاده از خیانت یکعده غداران منطقه کوشیدند، مجاهدین واقعی به قدرت نرسند.

آنزمان، دسته ای از مجاهدین در قندهار کسانی بودند که در واقعیت بسیار قربانی داده بودند و مشقات زیادی را متقبل شده بودند. از آن جمله، قومندان عبدالرازق، مرحوم ملا محمد ربانی، مرحوم ملا محمد عمر مجاهد، ملا محمد صادق، معلم فدا محمد، ملا محمد شیرین، شهید ملا یار محمد، شهید ملا بورجان، شهید ملا محمد و...... می توان یاد کرد.ایشان مجاهدین نامدار جهاد در برابر کمونیسم بودند.

اما گروه دیگری به نام شورای قومی مجاهدین بود، که بیشتر مجاهدین آن شعاری، نمایشی و کسانی بودند که از جهاد برای رسیدن به قدرت و اهداف دنیوی استفاده می کردند. چهره های مطرح آن گروه گل آغا شیرزیی، خان محمد مجاهد، استاد عبدالحلیم، امیر لالی، فضل الدین آغا، حامد آغا و.....بودند. ایشان سهم خاصی در جهاد بر ضد کمونیست ها نداشتند، اما با استفاده از نام جهاد کمک و سلاح می گرفتند و مشغول گروه بازی و قوم پرستی بودند.

زمانیکه شهر قندهار هنوز در دست کمونیست ها بود، ایشان با دولت روابط مخفی داشتند و حتی گفته می شد که با استخبارات رژیم (خاد) هر روز دید و بازدید می کردند و کمونیست ها را دشمن خود نمی دانستند.

هرگاه رژیم کمونیستی درک کرد که دیگر نمی تواند سلطه خود را بر شهر قندهار دوام بدهد، به والی قندهار جنرال اکرم وظیفه داد شهر را به گونه ای ترک بکند که مجاهدین واقعی که کمر کمونیست ها را شکسته بودند به قدرت نرسند. جنرال اکرم با همان قومندان های مجاهدنما مخفیانه تماس گرفت و ناگهان تمام اداره قندهار را به آن ها سپرد.

آن قومندان های قدرت طلب، ادارات و مناطق شهر قندهار را در میان خود تقسیم کردند. کسی میدان هوایی را گرفت، کسی بر مقام ولایت قبضه کرد و کسی داخل قومندانی امنیه و قول اردو شد. همه مجاهدین واقعی شهر قندهار بیرون از شهر در جبهات جهادی باقی مانده بودند. شهید ملا یار محمد آخند دران اثنا غوند بری را در نزدیکی میدان هوایی قندهار فتح کرده بود و با مجاهدین خود در همان غوند جا بجا شده بود.

از همان روز، بی نظمی و هرج و مرج در شهر قندهار و اطراف آن آغاز شد. قومندان های که خود را مجاهدین می نامیدند با همدیگر دست و گریبان شدند. نه تنها در میان خود جنگیدند بلکه در برابر مردم نیز برخورد ظالمانه داشتند. از دزدی، رهزنی، فساد و هیچگونه مظالم دریغ نکردند و فساد بی پیشینه ای در قندهار حاکم شد. بالاخره فساد روز افزون آن ها مجاهدین واقعی قندهار را وادار ساخت تا تفنگداران خودسر را از شهر قندهار بیرون برانند و منطقه را آرام بسازند.

یکجا شدن با تحریک اسلامی طالبان :

زمانیکه تحریک اسلامی طالبان به سرکردگی مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد از قندهار آغاز شد، ملا یار محمد در نزدیکی میدان هوایی قندهار در منطقه

غوند بری با مجاهدین خود مستقر بود. هرگاه تحریک به ولسوالی دند رسید، او به اساس شناخت که از گذشته با بزرگان تحریک مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد و ملا عبدالغنی برادر داشت، با ایشان دید و در مجلسی که مرحوم ملا محمد ربانی و ملا عبدالمنان هم حضور داشتند با تمام مجاهدین و امکانات خود به تحریک اسلامی طالبان پیوست.

شهید ملا یار محمد آخند پس از فتح قندهار شامل لشکری بود که ولایات زابل، غزنی، وردک ولوگر را فتح کرد. او در حمله اول بر کابل از سوی احمد شاه مسعود گرفتار شد و هرگاه رهایی یافت دوباره به خدمت ادامه داد. هرگاه هرات فتح شد به حیث والی هرات تعیین شد.

وضعیت هرات دران زمان بسیار متشنج بود. افراد اسماعیل خان در شهر هرات و اطراف آن نفوذ زیادی داشتند. دشمن همواره در تلاش حمله بود، از طرف شب در بخش های مختلف شهر هرات فیرهای هوایی می کردند و می کوشیدند مجاهدین را سراسیمه ساخته و وادار به عقب نشینی بسازند. اما ملا یار محمد آخند با کمال شجاعت و استقامت مقابله کرد، به فشار های دشمن تسلیم نشد و نه هم به هشدار های آن ها اهمیتی داد. وضعیت هرات به تدریج کنترول و نورمال شد و تحرکات دشمن از بین رفت.

شهید ملا یار محمد آخند در زمان مسئولیت در ولایت هرات بسیار کارهای عمرانی نیز انجام داد. او برای بازسازی مسجد تاریخی جامع هرات تلاش کرد. همچنان تعداد زیادی از ساختمان های تاریخی و دولتی، مساجد، مدارس و اماکن عام المنفعه را بازسازی و ترمیم نمود و یک مسجد جامع در مقام ولایت هرات ساخت.

شهید ملا یار محمد آخند پس از هرات، والی غزنی تعیین شد. دران جا نیز کارهای زیادی انکشافی انجام داد. در جریان مسئولیت در غزنی، با مدرسه تاریخی

ولسوالی شلگر «نورالمدارس فاروقیه» علاقه خاصی داشت، به احوال پرسی طلبای آن مدرسه می رفت و آن ها را کمک می نمود.

اگر چه روند آموزشی ملا یار محمد آخند به سبب مشاغل جهادی نا تمام مانده بود، اما تا اخیر عمر با علم، علما و مدارس دینی بسیار محبت داشت.

ملا عبدالمنان آخند می گوید ؛ ملا یار محمد آخند چند صفات بارز داشت : «شخصت جواد بود و بر مجاهدین و مردم مرتبط به خود به سخاوت پول می داد، هیچگونه تعصب قومی یا رفاقت بازی نداشت، اگر با کسی جنجال هم می کرد عقده نمی گرفت، بلکه پس از چند لحظه چنان برخورد می نمود گویا واقعه ای رخ نداده باشد. دلیر و با استقامت بود، متقی و بر نفس خود حاکم بود و از بداخلاقی بسیار نفرت داشت.

شهادت :

زمانیکه ملا یار محمد آخند در غزنی والی بود، افراد حزب وحدت در شمال غزنی بر ولسوالی خواجه عمری حمله کردند. ملا یار محمد خودش به صحنه جنگ رفت و همان جا در منطقه قیاق دره ولسوالی خواجه عمری در نبرد با افراد حزب وحدت به تاریخ ۱۴۱۹/۵/۱۸ هجری قمری ساعت دوازده و نیم روز در اثر اصابت مرمی ثقیل ماشیندار به سن ۳۹ سالگی به شهادت رسید.

جسد شهید ملا یار محمد آخند به قندهار انتقال داده شد و در قبرستان مشهور شهدای آن ولایت به خاک سپرده شد.

از شهید ملا یار محمد آخند ٦ اولاد به دنیا ماند، برادران و رفقای جهادی او هنوز هم مسیر شهید ملا یار محمد آخند را دنبال می کنند و در روند جهادی در برابر تهاجم امریکایی ها نقش مؤثری دارند.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید ملا محمد نعیم نافذ - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

مبارزه های اسلامی در حقیقت مرهون و مدیون جانبازی ها و کارنامه های قهرمانانی است که گمنام هستند و با نام و شخصیت و زندگی آن ها ما آشنایی نداریم. این یک واقعیت است که صفحات تاریخ معمولاً شخصیت های مشهور و نامدار را محور قرار می دهد و قهرمان های گمنامی را فراموش می کند که در انقلاب و حماسه آفرینی ها نقش اول و کلیدی داشته اند.

این قهرمانان اسلام اگر چه نام و نشان دنیوی ندارند، اما باور داریم سهم اخروی شان بالاتر و زیبا تر از دیگران خواهد بود. زیرا عبادت و طاعت خود را خالصانه یعنی بدون شائبه ریا، شهرت و خودنمایی به بارگاه پروردگار پیش می کنند. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - نیز این سپاهان گمنام و نا آشنای اسلام را مژده داده و مقام آن ها را ستوده است. در حدیث مبارک آمده است :

طوبی لعبد أخذ بعنان فرسه في سبيل الله أشعث رأسه مغبرة قدماه، إن كان في الحراسة كان في الحراسة، وإن كان في الساقة كان في الساقة، وإن استأذن لم يؤذن له، وإن شفع لم يشفع (رواه البخاری).

مژده باد برای بنده که لجام اسپ خود را در راه خدا می گیرد، آشفته می باشد موهای سر او، غبار آلود می باشد پاهایش، اگر برای پهره وظیفه داده شود پهره می کند و اگر به حصه پایانی لشکر فرستاده شود آنجا می رود و خدمت می کند، (چنان

گمنام و نا آشنا می باشد که) اگر اجازه بخواهد اجازه داده نمی شود و اگر برای کسی سفارش بکند پذیرفته نمی شود.

قیام امارت اسلامی در افغانستان واقعه بزرگ و شگفت آوری در جهان معاصر بود. مسلمان ها پس از چند دهه، حاکمیت نظام واقعی اسلامی را در روی زمین به چشم سر مشاهده کردند. بسیار جوان های متعهد برای رسیدن به این آرمان مقدس جانهای خود را قربان نمودند. امکان ندارد سوانح همه آن کسانی را که مردانه وار وارد میدان معرکه شدند و حماسه آفریدند جمعآوری و تدوین نمود. اما باید بکوشیم یاد آن شهیدان گمنام راه حق را همواره در سینه های خود محفوظ نگه داریم. زیرا آن ها گلشن اسلام را با قطرات و امواج خون خود آبیاری نمودند، اما بالمقابل هیچ خونبهای دنیوی نگرفتند.

بیائید، دقایق چندی به یاد سرقافله آن شهدای گمنام برویم و زندگی و کارنامه های آن فرمانده جوانسال را مطالعه بکنیم.

شهید ملا محمد نعیم نافذ رحمه اللّه :

ملا محمد نعیم نافذ پسر حاجی گل محمد و نواسه مرحوم سعید جان در سال ۱۹۷۲میلادی در روستای شیره در مربوطات ولسوالی خاص ارزگان ولایت ارزگان در یک دودمان دیندار به دنیا آمد. آوان کودک سالی را در روستای خود سپری کرد. الف با را از امام مسجد آموخت و سپس به ترینکوت، مرکز ولایت ارزگان رفت و در روستای به نام چرمستان شامل یک مدرسه دینی شد. دران جا یکسال درس خواند و سپس به منطقه هزاربوز ولسوالی دایچویان، زابل رفت و در یک مدرسه محلی آن منطقه به درسهای دینی خود دوام داد.

هرگاه قشون سرخ شوروی بر افغانستان یورش آورد و بالمقابل جهاد و مقاومت مسلحانه افغان ها آغاز گردید. خانواده شهید نافذ –رحمه الله -به منطقه مسلم باغ (بلوچستان، پاکستان) هجرت کردند و زندگی مهاجرانه را در یک کمپ مهاجرین

آغاز نمودند. ملا محمد نعیم نافذ که تازه به جوانی رسیده بود در مدارس مختلف بلوچستان به درسهای دینی خود ادامه داد و کتب فنون را تکمیل نموده به درجه موقوف الیه رسید. او در مسلم باغ، کویته، سرخاب و مناطق دیگر نزد استادان جید و مشهور وقت زانوی تلمذ نهاد و از افادات آن ها بهره یاب شد.

شهید نافذ در سال های اخیر جهاد بر ضد شووری، نخستین بار در عملیات های جهادی سهم گرفت و در جبهه فرمانده مشهور ارزگان ملا محمد شفیق آخند خدمات جهادی انجام داد.

شمولیت و خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

زمانیکه طالبان بولدک را فتح نمودند، ملا محمد نعیم نافذ با طالبان یکجا شد. هرگاه قندهار فتح شد و تشکیلات طالبان به سوی ولایات دیگر فرستاده می شد، او با یک تشکیل به ارزگان رفت. بیشتر قومندان های پیشین جهادی ارزگان به داعیه طالبان لبیک گفتند و با تحریک اسلامی یکجا شدند. اما تنها سه قومندان هر یک محمد نبی، معلم عبدالخالق و اختر محمد به مقاومت پرداختند. در درگیری که با آن ها در مربوطات ترینکوت، مرکز ارزگان رخ داد ملا محمد نعیم نافذ به حیث گروپ مشر- سهم گرفت. ملا محمد نعیم نافذ پس از فتح ارزگان از سوی بزرگان تحریک قومندان امنیه ولسوالی دهراوود مقرر شد.

ملا محمد نعیم نافذ شامل لشکری بود که به سوی غزنی و کابل پیشروی کرد. او در جنگهای غزنی، میدان وردک و لوگر سهم گرفت. هرگاه شهرک چهار آسیاب و بعضی مناطق جنوبی شهر کابل در کنترول طالبان درآمد، مسئولیت فرقه ریشخور به شهید نافذ سپرده شد. او یکروز با شماری از رفقای خود خط دفاعی طالبان را نظارت می کرد که ناگهان در اثر اصابت مرمی هاوان به شدت زخمی شد و برای تداوی از ساحه جنگ انتقال داده شد.

زمانیکه او پس از شفایابی دوباره به صف جهاد حاضر شد، هرات فتح شده بود و درگیری در مربوطات بادغیس جریان داشت، او به فرمان مرحوم امیرالمؤمنین به خط دفاعی بادغیس فرستاده شد و مسئولیت کمربند به او سپرده شد.

شهید نافذ پس از اینکه چند مدت در بادغیس ماند به چهار آسیاب آمد و تا فتح کابل در خط دفاعی چهار آسیاب خدمت نمود. بالاخره طالبان از میدان شهر، چهارآسیاب و پلچرخی به کابل یورش بردند و در نتیجه جنگ سه طرفه کمربندهای دفاعی دشمن را شکستند و فاتحانه وارد کابل شدند.

خدمات نظامی در شمال کابل :

ملا عبدالحنان، رفیق و همسنگر شهید ملا محمد نعیم نافذ، می گوید : شهید نافذ پس از فتح کابل، مسئول منطقه شکردره کابل مقرر شد. سپس برای چند مدت به ولایت کاپیسا رفت و پس ازان در خط دفاعی بگرام مشغول خدمت شد.

او می افزاید : هرگاه مسعود عملیات خود را برای باز پس گیری کابل آغاز کرد، طالبان در استقامت بگرام تا منطقه کاریز میر عقب نشینی کردند، از سوی دیگر در شکردره نیز درگیری های شدید جریان داشت، وزیر دفاع کشور شهید ملا عبیدالله آخند در همان وضعیت حساس به خط جنگ آمد و ملا محمد نعیم نافذ را فرمان داد که به خط شکر دره برود. او با رفقای خود به شکردره رفت و پس از چند روز پیشروی های دشمن متوقف شد. او مدت زیادی دران جا ماند و تقریباً در همه عملیات های شمالی سهم گرفت.

شهید ملا محمد نعیم نافذ در اثنای که در شمالی و قندوز وظیفه جهادی انجام می داد مسئولیت قول اردوی نمبر سه گردیز را نیز به عهده داشت. اما چون همواره در خط های جنگ می بود مسئولیت او را به نیابت او شهید ملا عبدالمنان و سپس شهید ملا پای محمد به پیش می برد.

رفتن به قندوز :

در ماه می سال ۱۹۹۷میلادی تحولات بزرگی در شمال افغانستان رخ داد. فرمانده مشهور شمال جنرال مالک با طالبان یکجا شد و طالبان به همراهی او به شمول مزار شریف چندین ولایات شمال را به کنترول خود درآوردند. همچنان لشکر دیگری طالبان از طریق تونل سالنگ به بغلان رسید و شهر پلخمری را فتح کرد. اما هرگاه جنرال مالک غدر کرد، ولایات شمالی از دست طالبان خارج شد و به تعقیب آن، مسعود بر پروان هجوم برده سالنگ، جبل السراج و چاریکار را در کنترول خود درآورد. همان بود که هزاران تن طالبان در بغلان محاصره شدند. طالبان به حیث یگانه راه نجات بر قندوز حمله کردند و به همکاری قومندان های محلی، شهر قندوز را به کنترول خود درآوردند و از طریق میدان هوایی قندوز با کابل راه هوایی پیدا کردند.

طالبان که در مرکز قندوز در ساحه بسیار کوچک محاصره بودند هر لحظه از تخار، بغلان و سمنگان آماج حملات مخالفان قرار می گرفتند و در شرایط بسیار دشوار شب و روز خود را سپری می کردند. کسی امید نداشت که ازان محاصره نجات یابد و بنا بر چنین وضعیت دشوار کسی نمی خواست به قندوز برود. ملا محمد نعیم نافذ که دران شب و روزها در منطقه شکردره مشغول وظیفه بود از سوی زعیم امارت اسلامی مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد مؤظف شد تا به قندوز برود. او با کمال اطاعت به فرمان امیر لبیک گفت و این مسئولیت بزرگ را به دوش گرفت.

ملا عبدالحنان می گوید : شهید ملا محمد نعیم نافذ رفقای خود را در کابل یکجا طلب کرد و به آن ها گفت : مؤظف شده ام که به قندوز بروم، از میان شما هر کسی آماده است و به رضای خود با من به قندوز می رود خوشحال می شوم. اما هرگز اجبار نیست که حتما بروید. دران فرصت تنها یازده نفر آماده شدند که او را همراهی بکنند. شهید ملا محمد نعیم نافذ با همان یازده نفر از طریق طیاره به قندوز رفت.

سپس هرگاه مسئول جبهات قندوز شهید ملا دادالله آخند به کابل برگشت، شهید نافذ بجای او به حیث مسئول عمومی مجاهدین مقرر شد.

مولوی امیر خان متقی، وزیر پیشین تعلیم و تربیه افغانستان و رئیس کنونی دفتر مقام رهبری امارت اسلامی، که دران لحظات دشوار و ناگوار در خطوط جهادی قندوز مشغول خدمت بود. می گوید : «شهید ملا محمد نعیم بسیار منتظمِ خوب بود و در امور حربی بسیار مهارت داشت. احمد شاه مسعود در اثنای محاصره قندوز تلاش داشت طالبان را در قندوز از بین ببرد. موجودیت طالبان در قندوز مسعود را از حمله گسترده بر کابل باز می داشت. زیرا بسیاری از نیروهای او در قندوز مصروف جنگ بودند. مسعود و رفقای او هر لحظه می کوشیدند ساحه محاصره را بر طالبان تنگ تر بسازند. اما ملا محمد نعیم نافذ که مردانه وار به مقاومت و جنگهای تعرضی خود دوام می داد نه تنها عقب نشینی نکرد بلکه در حال پیشروی بود. از همین بود که ساحه محاصره روز بروز گسترش و گشایش می یافت.

مولوی امیرخان متقی می گوید : ملا محمد نعیم سیستم خوبِ مخابراتی ساخته بود که بسیار کامیاب و همیشه فعال بود. او شخص پرکار و متحرک بود و بیشتر روزها هژده الی بست ساعت کار می کرد. همواره از خطهای جنگ مراقبت و نظارت می کرد و در برابر حملات دشمن هر لحظه آماده و عیار بود.

ملا عبدالحنان که با ملا محمد نعیم نافذ در قندوز یکجا بود، می گوید : طالبان به سرکردگی ملا محمد نعیم نافذ ولسوالی اشکمش (تخار) ، برکه (بغلان) و چندین مناطق دیگر را فتح نمودند و پیروزی های بزرگی را بدست آوردند.

شهادت :

در سال ۱۹۹۹میلادی، ملا محمد نعیم نافذ پس از مسئولیت طولانی در قندوز دوباره به کابل خواسته شد و مسئولیت جنگی شمالی کابل به او سپرده شد. این بار مخالفین عملیات خود را از مربوطات کاپیسا آغاز کردند و بالمقابل ملا محمد نعیم

نافذ بر پوسته های مخالفین در تگاب و نجراب حمله نمود. مخالفین در مسیر منطقه ماین فرش کرده بودند. ملا محمد نعیم و رفقایش تلاش داشتند راه را تصفیه نموده پیشروی بکنند. یکروز در اثنای که ماین پاکان مصروف پاکسازی راه بودند و ملا محمد نعیم با رفقای خود در کنار راه منتظر ایستاده بودند ناگهان یک موتر دو میله با یک ماین تصادم کرد، انفجار بزرگی رخ داد و ملا محمد نعیم نافذ در اثر اصابت چندین چره جا بجا به شهادت رسید. انا لله و انا الیه راجعون.

شهید ملا محمد نعیم نافذ به سن ۲۷ سالگی جام شهادت را نوش جان نمود و جسد او در منطقه چرمستان در مربوطات مرکز ولایت ارزگان به خاک سپرده شد.

شخصیت و خاطره ها :

شهید ملا محمد نعیم نافذ – تقبله الله - بخش اعظم عمر خود را در تعلم و جهاد سپری کرده بود. دوستانش می گویند ؛ او در هر دو عرصه، استعداد عالی داشت و بر علاوه از لیاقت علمی به شجاعت و تدبیر خوب نیز مجهز بود.

مولوی امیر خان متقی می گوید : او اخلاق حسنه داشت و بزرگان را بسیار ارج می گذاشت و قدردانی می نمود. چنان خاکسار و متواضع بود که یکروز در اثنای درگیری شدید با دشمن در منطقه بنگی (تخار) به صحنه نبرد رسید، فی الفور در مخابره ها صدا بلند شد که نافذ رسید. این سر و صدا در مخابره های دشمن نیز نشر شد. دشمن با شنیدن این خبر کارزار را ترک کرد و پا به فرار گذاشت. شهید نافذ که تمام این جریان را می شنید و می دید، بی اختیار اشک ریخت و گفت : من چه کسی هستم، پسر یک غریب هستم، مگر اینکه با صف حق یکجا شده ام و پروردگار از برکت حقانیت آن، دشمن را مرعوب ساخته است.

ملا ولی جان، برادر خورد شهید ملا محمد نعیم نافذ، می گوید : ملا محمد نعیم با بیت المال بسیار احتیاط می کرد و پول بیت المال را بدون اجازه در خانه صرف نمی کرد.

او می افزاید : آن زمان بسیار فقیر و تنگدست بودیم. یکبار به ملا محمد نعیم از مشکل اقتصادی شکایت کردم. او گفت : پول زیادی بیت المال را با خود دارم و می توانم در حوائج شخصی خود صرف بکنم، اما از خداوند متعال می ترسم، اگر حرف مرا قبول داری همین زندگی فقیرانه بهتر است. اگر این پول را بدون اجازه در ضرورت های شخصی خود خرج بکنیم در روز قیامت برای ما به آتش سوزان تبدیل می شود. ملا ولی جان می گوید : او هرگاه به خانه می آمد، پولی را که از سوی بزرگان امارت اسلامی برای مصارف خانه اش جداگانه داده می شد، برای من می داد و می گفت : این پول برای خرج خانه داده شده است.

پس از شهادت ملا محمد نعیم نافذ، یکتن از رفقای جهادی و صمیمی او ملا عبدالرزاق به جای او مقرر شد. ملا عبدالرزاق نیز به نافذ شهرت یافت و کارنامه های بزرگی انجام داد. ملا عبدالرزاق نافذ بنیادگذار جهاد و مبارزه در برابر امریکایی های اشغالگر در ولایت ارزگان بود و وی بالاخره درین راستای جهاد و مقاومت به منزل شهادت رسید. اما رفقا و همسنگران او هنوز هم در برابر امریکایی ها به مبارزه مسلحانه و بر حق خود دوام داده اند. رحمهما الله .

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید مولوی محمد سرور حق پرست -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

تاریخ اسلام سرشار از خاطرات و رویدادهای روح پرور پیروان راه حق است. امت اسلامی در هر مرحله تاریخ، جوانانی را در آغوش خود پرورانده است که برای دین و معتقدات شان از تمام دارایی دنیوی خود گذشته اند. جوانی، امید و آرزوهای دنیا، عزیزان، وطن آبایی و هر آنچه انسان به آن در دنیا دلبستگی دارد، تنها برای رضای پروردگار و سربلندی دین اسلام قربان نموده اند و در همین راستا در عالم غربت جام های شهادت را نوشیده اند.

اگر ما در سراسر جهان اسلام، از ترکستان تا کابل و قسطنطنیه و اندلس، مزارات و مقابر صحابه کرام رضی الله عنهم را می بینیم، این حقیقت را درک می کنیم که نخستین سپاهان اسلام کسانی بودند که وطن، خانواده و عزیزان خود را در راستای خدمت به دین مقدس اسلام ترک نمودند و مرگِ غربت و گمنامی در وطن های دور و نا آشنا را برای خود افتخار دانستند.

در قرن های اخیر نیز جوانانی در امت اسلامی بوده اند که به آرمان رفعت دین اسلام دور از اوطان خود به رتبه شهادت رسیدند. مجاهد بزرگ هند سید احمد شهید و رفقای او مجاهدین پر افتخاری بودند که به نیت جهاد و سربلندی دین از وطن پدری شان بریلی، هند هجرت نمودند و سیند، بلوچستان، کابل و پشاور را پیموده بالاخره در کوه های بالاکوت در رویارویی با سیک ها جام های شهادت را نوش جان نمودند.

در دوران جهاد افغان ها در برابر شوروی پیشین، مجاهدین که از جهان عرب برای ایستادگی در پهلوی برادران مسلمان خود به افغانستان آمدند، قبرستان بزرگ آن ها در نزدیکی مرز طورخم در منطقه شمشاد بیانگر همین واقعیت است که جامعه اسلامی هیچگاه از مردان جان نثار و فداکار خالی و تهی نبوده است.

در زمان حاکمیت امارت اسلامی، بیشتر ولایات کشور در سلطه طالبان قرار گرفته بود. اما در شمال شرق کشور، بسیاری از ساحات ولایت های تخار و بدخشان به دست مخالفین باقی مانده بود. اما علما و طلبای مجاهد تخار و بدخشان کارنامه پر افتخار صدر اسلام را در صحنه عمل به نمایش گذاشتند و فصل دیگری از ایثار و قربانی را در تاریخ زرین اسلام ثبت نمودند. آن ها در حالیکه خانه های بیشتر شان در ساحات زیر کنترول مخالفین بود، زندگی بی خانمان اما زیر چتر نظام اسلامی را قبول کردند و با کمال صداقت و متانت وظائف جهادی را در صف امارت اسلامی انجام دادند،. حتی شهدای طالبان تخار و بدخشان از خود قبرستانی در ولایت لوگر دارند. همچنان طالبان زیادی این ولایات در بمباران مدرسه مته چینه (خوست)، گلگون کفن از دیار اجنبی به لقای پروردگار شتافتند.

سوانح قهرمانی را در سطور ذیل خدمت شما قرار می دهیم که جوانی اش را در راه های علم و جهاد به مسافرت سپری نمود و بالاخره در عالم مسافرت در بمباردمان امریکای طاغوت به مقام شهادت فائز گردید.

شهید مولوی محمد سرور حق پرست :

شهید مولوی محمد سرور حق پرست - تقبله الله - پسر ـ میزراب در سال ۱۳۵۱ خورشیدی در ولسوالی نمک آب ولایت تخار در یک خانواده متدین و علم دوست به دنیا آمد. او هنوز خوردسال بود که کمونیست ها قدرت افغانستان را به دست گرفتند و به تعقیب آن، شوروی ها یورش آوردند و بالمقابل جهاد و مقاومت مسلحانه در سراسر افغانستان آغاز گردید.

اما محمد سرور در همان سالهای دشوار جهاد و انقلاب، راه آموزش علوم اسلامی را انتخاب کرد. درسهای ابتدایی را نزد مولوی صاحب عبدالرشید در روستای خود خواند. سپس به ولسوالی بنگی رفت و دران جا نزد مولوی صاحب ضیاء الرحمن مدنی زانوی تلمذ نهاد، پس ازان به ولسوالی فرخار سفر کرد و بعضی کتاب ها را نزد مولوی صاحب عبدالحلیم در منطقه نهرآب خواند.

سفر طولانی در جستجوی علم:

حوزۀ شمال شرق کشور از گذشته ها مرکز علم و فرهنگ شمرده می شود و باشندگان آن اشتیاق خاصی با حصول علم داشته اند. در زمان جهاد بر ضد شوروی این ولایات نیز شاهد جنگهای شدید بود. اما فرزندان بدخشان و تخار با طی مسافت های طولانی و عبور کوه های آسمان تراش هندوکش خود را به مناطق خیبر پختونخوا، کراچی و دیگر ساحات پاکستان می رساندند، تا در مدارس آن کشور به فراگیری علوم دینی مشغول شوند. این شاگردان علوم قرآنی زمانیکه دستار فراغت را به سر می نمودند، به خانه های شان بر می گشتند.

مولوی محمد سرور حق پرست نیز از جمله مشتاقان علم بود. او در سال ۱۳۶۴ خورشیدی برای حصول علوم دینی به پاکستان سفر کرد، نخست در منطقه دیر، خیبر پختونخوا سکونت گزید و باز هم از مولوی صاحب ضیاء الرحمن مدنی اکتساب فیض نمود. سپس به منطقه سوات رفت و متباقی کتب فنون را نزد شیخ صاحب حبیب الله، شیخ صاحب محمد زکریا، شیخ صاحب عبدالشکور وشیخ صاحب عبدالخالق خواند.

مولوی حق پرست صاحب درجه تکمله را در دارالعلوم سیدو شریف (سوات) خواند و سپس دوره حدیث را نیز دران مدرسه به پایان رساند و دستار فضیلت را به سر نمود. او از طلبای زیرک و با استعدادی بود که در پهلوی تعلم، کتاب های مختلف را به طلبا درس نیز می گفت.

خدمت در امارت اسلامی :

شهید مولوی محمد سرور حق پرست از عالمان جید و چهره های مهم جهاد و نهضت اسلامی در سطح ولایت تخار بود. هرگاه تحریک اسلامی طالبان ظهور کرد، او با چند تن از رفقای خود با تحریک یکجا شد و سپس در بخش های مختلف خدمات ملکی و نظامی انجام داد.

شهید حق پرست بر علاوه از خدمات نظامی در خطوط جهادی، به حیث معاون ولایت پروان و لوگر نیز وظیفه انجام داد. زمانیکه مولوی صاحب ضیاء الرحمن مدنی والی پروان بود حقپرست صاحب به حیث معاون ولایت کار می کرد. آن زمان جنگهای شدید در پروان جریان داشت و مخالفین به گونه پیهم حملات تعرضی انجام می دادند. اما شهید حق پرست با کمال دلاوری وظیفه خود را اجرا می کرد.

سپس شهید حق پرست صاحب معاون ولایت لوگر مقرر شد و همزمان خدمات نظامی نیز انجام می داد.

شهادت :

چند هفته پس از آغاز تهاجم اشغالگران امریکایی بر افغانستان، زمانیکه مجاهدین در حال عقب نشینی از کابل و شهرهای دیگر کشور بودند، شماری از مجاهدین داخلی و عرب به سوی ولایت خوست رفتند. طیارات امریکایی فضای منطقه را احاطه کرده بودند و مسلسل می چرخیدند. تعداد زیادی از مجاهدین برای سپری کردن شب به مدرسه نورالقرآن مته چینه در غرب شهر خوست رفتند.

مولوی محمد سرور حق پرست نیز بین آن ها بود. مجاهدین و مردم محل در شب اول ماه مبارک رمضان در مسجد جامع مدرسه نور القران مشغول نماز تراویح بودند که ناگهان طیارات امریکایی بمباردمان کردند و ده ها تن مسلمان های سر به سجده و مجاهدین را به شهادت رساندند.

شهید مولوی محمد سرور حق پرست نیز از جملهء شـهدای خوشـبختی بـود کـه دران لحظات دشوار در اثنای عبادت در ماه رمضان، در بمباردمـان امریکـای طـاغوت مظلومانه به شهادت رسیدند. انا لله و انا الیه راجعون.

آن جوان نورانی که در تلاش حق و برای قیام نظام اسلامی خانـه و قریـه خـود را ترک کرده بود، در عالم گمنامی به سعادت شهادت نائل گردید و بـا تعـداد دیگـری از شهدای مسافر در یک قبرستان دفن شد.

رفقای نزدیکی شهید حق پرست - تقبله اللـه - در مـورد صـورت و سـیرت او مـی گویند : خداوند متعال شهید حـق پرسـت را بـه زیبـایی صـورت و سـیرت آراسـته بـود، چهرهٔ جذاب و نورانی داشت، اخلاق زیبا از ویژگی های بزرگ او بود، از کـبر، غـرور، تندخوی وتندگوی پاک بود. با رفقا برخورد صمیمانه داشت و هیچگاه الفـاظ زشـت را به زبان نمی آورد.

رحمه الله تعالی

نگاهی کوتاه به زندگی شهید قاری احمدالله -رحمه الله-

شاهد غزنیوال - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید قاری احمدالله پسر عبدالسلام در سال ۱۳۸۴ هجری قمری مصادف با ۱۹۶۴ میلادی در روستای قلعه شاده در مربوطات ولسوالی خوگیانی ولایت غزنی چشم به جهان فانی گشود. خانواده شهید قاری احمدالله از گذشته ها دین دوست و علم پرور بود. او نخستین فرد خانواده نبود که در این راستای مقدس اما پر از تکالیف، به منزل شهادت رسید. خانواده شهید قاری صاحب پیش از او نیز شهادت ها، جراحت ها و معیوبیت ها را متقبل شده بود. شهید مولوی عبدالمحمد، برادر بزرگ قاری صاحب از جمله علمای جید و ممتاز منطقه بود و همواره در پهلوی دیگر کتاب ها، ترجمه و تفسیر قرآن را درس می گفت. شهید مولوی صاحب در اوائل کودتای کمونیست ها در ردیف علمای قرار گرفت که برای کمونیست ها بسیار مطلوب بودند. او در همان اوائل انقلاب کمونیست ها محبوس، مفقود و بالاخره به شهادت رسانده شد. همچنان برادر دیگر او به نام ملا محمد نبی مجروح نیز در همان اوائل جهاد و مقاومت فلج شد. (امروز ۸ جنوری ۲۰۱۹ میلادی در حالیکه سوانح شهید قاری صاحب احمدالله را ترجمه می کردم، خبر درگذشت مجروح صاحب رسید، خداوند مغفرت بکند و جنت الفردوس را جایگاه او بگرداند. حبیبی).

شهید قاری صاحب چون در دودمان دیندار و علمی به دنیا آمده بود، از خوردسالی به اخلاق، سیرت و صورت زیبا آراسته بود و علائم نبوغ و ذکاوت از چهره

او نمایـان بـود. پـدر و خـانواده اش بـه تعلـیم و تربیـه او توجـه خاصـی داشـتند و در خوردسالی شامل مکتب محلی نمودند.

آموزش :

شهید قاری احمدالله درس های ابتدایی و حفـظ قـرآن مجیـد را در منطقـه خـود تکمیل نمود. چون کشور عزیز مورد تهاجم شوروی های اشغالگر قرار گرفته بـود او بـا صدها تن طلبای منطقه برای تحصیل علوم دینـی بـه کشـور پاکسـتان سـفر کـرد. درس های ابتدایی دینی را در دارالعلوم هادیـه، پشـاور خوانـد و سـپس در مـدارس مختلـف دیار هجرت، مثلا مدرسه ضیاء المدارس (وزیرستان جنـوبی)، نورالمـدارس (کویتـه) و مرکز علمی و جهادی منبع العلوم، وزیرستان شمالی به روند تعلیمی خود دوام داد.

مدرسه منبع العلـوم از سـوی فرمانـده مشـهور جهـادی افغانسـتان مرحـوم مولـوی جلال الدین حقانی برای تعلیم و تربیه هزاران تن طلبای تاسیس شده بود که در پهلوی خواندن علوم دینی، در جهاد بر ضد شوروی نیز سهم می گرفتند.

فعالیت های جهادی :

شهید قاری احمدالله چون از ابتدا با جهـاد و شـهادت علاقـه زیـادی داشـت، در رخصتی های سالانه با رفقای خود در جهاد مسلحانه سهم مـی گرفـت و در محاذهـای جهادی در پهلوی درسهای شرعی، به آموزشهای جهادی و نظامی نیز می پرداخت.

او از نوجوانی به سنگرهای جهاد در برابر شوروی ها و مزدوران خلقی و پرچمـی شان حاضر می شد. اولین سنگر جهادی او تحت قیادت مرحوم مولـوی جـلال الـدین حقانی (فرمانده نامدار جهادی زون جنوب) در ولایت خوست بـود. سـپس بـه منطقـه خود آمد و تا فرار نیروهای اشغالگر شوروی به جهاد مسلحانه دوام داد.

شهید قاری احمدالله در پهلوی آموزش های شرعی بـا دروس نظـامی و جهـادی نیز بسیار شوق داشت. زیرا او به این بـاور بـود کـه حاکمیـت و محافظـت نظـام شرعـی توسط جهاد ممکن اسـت و اعـداد مـتمم فریضـه جهـاد اسـت، لهـذا بایـد آموزشـهای

شرعی و نظامی به شکل هماهنگ انجام یابد، تا نظام اسلامی طبق احکام شرعی حاکم گردد و برای حاکمیت و دفاع نظام اسلامی، از جهاد فی سبیل الله کار گرفته شود.

فرمانده مشهور دو جهاد الحاج مولوی جلال الدین حقانی -رحمه الله- در زمان جهاد بر ضد شوروی، این زمینه را برای طالبان علوم شرعی به خوبی مساعد کرده بود و طلبای کرام هر دو فریضه مهم یعنی آموزش های شرعی و جهادی را در پهلوی یکدیگر انجام می دادند.

بنا برین می توان گفت که شهید قاری احمدالله به حیث شاگرد برجسته مدرسه علمی و جهادی مرحوم مولوی جلال الدین حقانی، اولا برای حاکمیت نظام شرعی و دفاع از آن به خوبی تربیه شد و سپس برای تعمیل آن، مساعی خستگی ناپذیر انجام داد.

خانواده شهید قاری احمدالله در منطقه خود به خانواده جهادی شهرت دارد و بیشتر اعضای این خانواده در زمان جهاد بر ضد شوروی و اکنون در جهاد بر ضد صلیبی های اشغالگر مشغول جهاد و مبارزه بوده است. شهید قاری احمدالله پس از فروپاشی نظام کمونیستی، خود را کاملا برای تحصیل علوم شرعی عیار ساخت و از سر نو شامل مدرسه شد.

او درس هایش را تا درجه موقوف علیه رسانید و خود را برای دوره صغری و کبری آماده نمود.

پیوستن به تحریک اسلامی طالبان :

شهید قاری صاحب هنوز به آرمان تکمیل تحصیلات شرعی نرسیده بود که جنگ های داخلی از سوی تنظیم ها در کشور آغاز شد و تمام آرمان های پاک مجاهدین و شهدای که چهارده سال برای تحقق آن قربانی داده بودند زیرپا شد.

به تاریخ ۱۵ محرم ۱۴۱۵ هجری قمری، تحریک اسلامی طالبان از سوی مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد برای محو این فتنه خانمان سوز و به هدف

حاکمیت نظام اسلامی به میان آمد. شهید قاری احمدالله نیز با دیگر طلبا، بار دیگر درسهای خود را ناتمام گذاشت و از همان اوائل با طالبان یکجا شد.

شهید قاری احمدالله از چهره های مهم و محوری تحریک اسلامی طالبان بود، که از آغاز تحریک تا هنگام شهادت، مسئولیت های مهم اداری و نظامی از سوی مقام رهبری به او سپرده شد و او نیز آن وظائف را با خلوص، صداقت و دیانت انجام داد.

وظائف در تحریک اسلامی طالبان :

چنانچه پیشتر گفته شد شهید قاری صاحب احمد الله به اساس لیاقت و استعداد فوق العاده علمی، اداری و نظامی اش از ابتدا مورد توجه خاصی مقام رهبری تحریک قرار گرفته بود و وقتاً فوقتاً وظائف مهم به او سپرده می شد. بعضی از وظائف و مسئولیت های او را در سطور ذیل بطور مختصر ذکر می کنیم :

به تاریخ ۲۴ عقرب ۱۳۷۳ خورشیدی مصادف با ۱۵ نومبر ۱۹۹۴ میلادی هرگاه زابل در کنترول طالبان درآمد، شهید قاری صاحب قومندان امنیه این ولایت تعیین شد.

او در جریان آن مسئولیت، با رفقا و مردم منطقه تعامل بسیار خوب اسلامی و اخلاقی نمود و در تمام ولسوالی های قریب و دور دست ولایت زابل، امنیت و آرامش را حاکم ساخت.

پس ازان، هرگاه به تاریخ ۱۱ سنبله ۱۳۷۴ خورشیدی مصادف با ۲ سبتمبر ۱۹۹۵ میلادی ولایت نیمروز در زون جنوب غرب کشور از سوی طالبان فتح شد، این بار قومندان امنیه نیمروز ولایت مقرر شد. این ولایت در خط اول جنگ با مخالفین موقعیت داشت و شهید قاری صاحب بیشتر وقت خود را در خط مقدم مقاومت سپری می نمود.

همان جا یکبار از سوی دشمن اسیر شد و مدتی را در محبس مرکزی ولایت هرات نزد افراد تورن اساعیل خان، فرمانده مخالفین زون جنوب غرب در اسارت

سپری کرد. هرگاه ولایت هرات در کنترول طالبان درآمد او از محبس هرات آزاد شد و سپس به حیث قومندان امنیه قندهار تعیین شد.

او قومندان امنیه ولایت قندهار بود که کابل، پایتخت کشور به دست طالبان فتح شد.

با فتح کابل، امارت اسلامی تشکیلات ملکی و نظامی خود را دران جا فعال ساخت و مسئولین تمام وزارتخانه ها و دوائر دولتی را اعلام نمود.

شهید قاری احمد الله چون در امور امنیتی سابقه خوبی داشت و نیز به صفت مسئول مدبر، حلیم و با کفایت شهرت داشت، از سوی مقام رهبری به حیث وزیر امور داخله انتخاب شد.

وزارت امور داخله از نگاه تشکیل اداری خود، وزارت بسیار مهم و ساحه کاری آن شامل تمام کشور بود، اما شهید قاری صاحب به حیث مجاهد مدبر امارت اسلامی این مسئولیت بزرگ را به خوبی انجام داد و در کارهای خود بسیار موفق بود.

قاری صاحب در پهلوی اجرای وظائف رسمی، همواره به خط های مقدم جنگ می رفت و در عملیات ها نیز سهم می گرفت. مدتی پس از فتح کابل، هرگاه مخالفین حمله بزرگی را از طرف شمال بر پایتخت کشور به راه انداختند. قاری صاحب مسئولیت خود را با کمال دلاوری در خط دفاعی شمال کابل انجام داد و با جرات و استعداد خداداد از پایتخت کشور دفاع کرد.

سپس به اساس لزوم دید بزرگان امارت اسلامی، مسئولیت امنیت ملی که در زمان حاکمیت امارت اسلامی به ریاست عمومی استخبارات یاد می شد به شهید قاری احمدالله سپرده شد.

ریاست عمومی استخبارات از روی چوکات کاری ریاستی بود که مسئول آن باید مزاج تند و تعامل خشن می داشت. اما شهید قاری صاحب آنجا نیز با کارمندان و

مراجعین به حیث بـرادر مهربـان و خیرخـواه برخـورد مـی نمـود و تـا اخیـر کسـی از او خاطره تلخی نداشت.

قاری احمدالله صاحب در حالی که رئیس عمومی استخبارات بـود، بیشـتر وقـت خود را در شمال کابل و یا در ولایات زون شمال در خط های مقدم جنگ سپری مـی کرد و مسئولیت خط ها را به دوش می داشت. بطور نمونه می توان از مساهمت فعال و فرماندهی نظامی او در استقامت غوربنـد در شـمال کابـل، یکاولنـگ (بامیـان) و خـط های مقدم ولایت تخار یاد کرد.

قاری صاحب در اثنای وظائف جهادی خود حتی الامکان تلاش می کـرد داعیـه امارت اسلامی را به مخالفان برساند و آن ها را به ترک مخالفت تشویق بکند. بر اسـاس تلاش های او، مشکلات زیادی در مناطق مرکزی کشور بدون درگیـری و خـون ریـزی حل گردید.

فعالیت جهادی در برابر تهاجم صلیبی :

هرگاه اشغالگران صلیبی به سرکردگی امریکا به تاریخ ۱۵ میزان ۱۳۸۰ خورشیدی مصادف با ۱۷اکتـوبر ۲۰۰۱ مـیلادی بـر افغانسـتان یـورش آوردنـد و مجاهـدین امـارت اسلامی از شهرها عقب نشینی نمودند، شهید قاری احمـد اللـه بـی درنـگ بـه مقاومـت پرداخت و به نظم، نسق و سوقیات نظامی مجاهدین مشغول شد.

شهید قاری صاحب به اساس یک تکتیک امنیتی، ولایت پکتیکا را برای فعالیـت های جهادی انتخاب کـرد. ایـن اسـتقامت تـا حـدی بـرای مصـئونیت خـود از تعقیـب استخباراتی دشمن مناسب بود. زیرا او مورد تعقیـب شـدید اسـتخباراتی امریکـایی هـا قرار داشت و نام او پیش از پیش شامل لیست مقامات مهم امارت اسلامی شده بود کـه از نگاه امنیتی از همه بیشتر مطلوب بودند.

مقامات استخباراتی امریکا به این باور بودند که شهید قاری احمدالله اسرار و رازهای مهم امارت اسلامی را با خود دارد و با گرفتاری او می توانند به معلومات زیادی در مورد مقامات مهم امارت اسلامی دست یابند.

امریکایی ها در آغاز تهاجم، بیشتر از همه به تعقیب مقامات بلندرتبه امارت اسلامی تمرکز داشتند، تا بزرگان طالبان فرصت نیابند که صف جهادی را دوباره منظم بسازند. اما باز هم به فضل و نصرت پروردگار، بسیاری از مجاهدین توانستند صفوف مقاومت را علی رغم تعقیب شدید دشمن، در مناطق مختلف کشور منسجم سازند و صلیبی های اشغالگر را آماج حملات کمرشکن قرار بدهند.

اگرچه شماری آن مجاهدین شهید و بعضی هم اسیر شدند، اما بسیاری شان به کشتار، تباهی و ویرانی دشمن موفق شدند.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ – الانفال : ۸

شهادت :

این غازی خستگی ناپذیر، عاشق قرآن و عقیده اسلامی، غمخوار کشور و ملت، حافظ و مجود قرآن کریم، پس از سال ها جهاد و مبارزه، دعوت و تعلم و تعلیم علوم اسلامی بالاخره در ماه شوال ۱۴۲۲ هجری قمری - مصادف با نومبر ۲۰۰۱ میلادی - در حمله هوایی امریکایی های اشغالگر در ولسوالی نکی ولایت پکتیکا به شهادت رسید و مصداق این آیت پروردگار شد :

مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ۖ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ ۖ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا – احزاب : ۲۳

شهید قاری احمدالله که برای امریکایی های اشغالگر بسیار مطلوب بود و قبلا هم دو بار در پکتیکا و خوست مورد بمباردمان اشغالگران قرار گرفته بود، اما خداوند متعال حفاظت کرده بود. بار اخیر در ولسوالی نکی ولایت پکتیکا در خانه مولوی احمد طه قادری، والی پکتیکا در زمان حاکمیت امارت اسلامی، هدف بمباردمان

طیارات امریکایی قرار گرفت و به شمول ۱۲ تن اعضای خانواده مولوی طه و ٦ تن رفقای جهادی خود به شهادت رسید.

ویژگی های اخلاقی شهید قاری احمدالله :

شهید قاری احمدالله درمیان برادران و رفقای خود به حیث شخصیت با تقوی، با اخلاق، صابر و حلیم شناخته می شد. آثار کبر، غرور و انانیت در او دیده نمی شد. با همگان برخورد شایسته و حسنه داشت و هر کسی از اخلاق زیبای او متاثر می شد.

خداوند متعال به شهید قاری احمدالله از خوردسالی چنان تقوی و اخلاق زیبای بخشیده بود که بخشی از فطرت او گردیده بود. مولوی عطاء الرحمن تخاری که استاد درس های ابتدایی شهید قاری صاحب در پشاور بود، می گوید : قاری صاحب جوان امین و با وفا بود، امانتداری او به حدی بود که هنوز بسیار خورد بود و در یک مدرسه در پشاور از خانه های مردم «وظیفه (غذا)» می آورد، اگر کسی یک یا نیم روپیه می داد، آن را در کیسه خود نمی انداخت، بلکه به مدرسه و طلبا می داد. یکبار برایش گفتم، این پول را مردم شخصاً برای تو می دهند، در جواب گفت : نه، مادرم گفته است که حق کسی را مخور و از حرام خودداری بکن.

مولوی صاحب می افزاید : قاری صاحب شخص وفادار بود، آنگاه که در زمان امارت اسلامی به رتبه بلند رسید و وظائف وزارت داخله و ریاست عمومی استخبارات به او سپرده شد، باز هم جویای احوال من می شد و با گذشت سال ها مرا فرموش نکرده بود.

مولوی محمد امیر که با شهید قاری صاحب در یک اداره کار کرده است، می گوید : در زمان تعلم در مدرسه نورالمدارس (چهار راهی بلوچ خان، کویته) با قاری صاحب آشنا شدم، بدون شک، او جوان زیرک و با تجربه، مجاهد ورزیده، دعوتگر لائق، دارای اخلاق زیبا و صاحب حوصله بلند بود. فکر عمیق کاری داشت و همواره آماده خدمت به دیگران بود. شهادت او ضایعه بزرگی برای جامعه ما بود.

شخصیت مشهور جهادی و داعی نامدار استاد محمد یاسر در مورد شهید قاری صاحب می گفت : اگر کسی می خواهد نمونه زنده اخلاق صحابه کرام رضی الله عنهم را به چشم خود ببیند، با قاری احمدالله بنشیند و زندگی روزمره او را از نزدیک مشاهده بکند.

شهید قاری احمدالله صاحب در زمان مسئولیت، بیشتر وقت خود را در ولایت بامیان سپری می کرد. مخالفین در بیشتر بخش های این ولایت مشغول مقابله با امارت اسلامی بودند. اما یک گروه مهم مخالفین «حزب وحدت اکبری» به شمول خود محمد اکبری به اثر تعامل و برخورد نیک شهید قاری صاحب از مخالفت دست گرفتند و با اسلحه و امکانات شان با امارت اسلامی یکجا شدند و تا آخرین لحظه حاکمیت امارت اسلامی در چوکات قطعه نظامی قاری صاحب فعالیت نظامی داشتند.

هرگاه حزب وحدت اکبری به شمول محمد اکبری رهبر آن حزب، به امارت اسلامی تسلیم شد، من با چند تن ژورنالستان به اقامت گاه محمد اکبری که در هوتل انترکانتیننتال کابل موقعیت داشت، برای مصاحبه رفتیم.

در نشست مطبوعاتی، من به نوبت خود سبب پیوستن او به امارت اسلامی را پرسیدم، او در راس تمام وجوهات، از برخورد زیبای شهید قاری صاحب احمدالله و تعامل شایسته او با مردم منطقه یاد کرد و در پاسخ به سوال من چنین گفت :

«موجودیت اشخاص مجاهد و متورع امثال قاری احمدالله و تعامل اخلاقی آن ها با اهالی منطقه، از حجیت های بود که خودم به شمول همه پیروانم تصمیم گرفتم تا با امارت اسلامی یکجا و در پهلوی آن ها به ضد مخالفین امارت جبهه گیری نمایم».

بر علاوه از محمد اکبری، شماری دیگری از مخالفین نیز با تاثر از تعامل نیک شهید قاری صاحب از مخالفت دست گرفتند.

خدمات شهید قاری صاحب در چوکات امارت اسلامی، توسط اخلاق نیک و اسلامی بوده، نه به زور نظامی و عسکری.

مولوی عبدالسلام مسلم در این مورد می گوید : به یاد دارم که مولوی محمد اسلام محمدی، والی آن وقت ولایت بامیان در جریان ملاقات با رئیس الوزراء مرحوم ملا محمد ربانی از قاری صاحب بسیار ستایش کرد و گفت : اگر قاری صاحب مدتی دیگر هم در ولایت بامیان بماند، باور دارم تمام مخالفین از مخالفت دست می گیرند و صادقانه با امارت اسلامی یکجا می شوند.

مولوی عبدالسلام مسلم در مورد توکل و وظیفه شناسی شهید قاری صاحب می گوید : قاری صاحب شخص بسیار متوکل بود، یکبار در بامیان به محل زندگی او رفتیم، تنها یکنفر رفیق با خود داشت. همچنان پس از فتح ولایت تخار زمانی که او در آنجا مسئولیت داشت، با مردم تالقان مجالس عمومی می کرد، سخنرانی می کرد و بر علاوه از خطابت در مسجد جامع، بعد از نمازها در مساجد با مردم در فضای باز مجلس می کرد و مشکلات آن ها را می شنوید، قاری صاحب می گفت : اگرچه اینگونه مجالس خطر دارد، اما این ضرورت است، زیرا تبلیغات زیادی بر ضد امارت اسلامی شده و باید به سوال های مردم پاسخ گفته شود.

حاجی عبدالباری، باشنده ولسوالی ناوه ولایت غزنی که مدت زیادی با شهید قاری صاحب یکجا بود، یک خاطره قاری صاحب را چنین بیان می کند : «قاری صاحب منصب بالا و پول زیادی را در اختیار داشت، اما با متاع دنیوی علاقه نداشت، یکبار با او در ولسوالی سیاه گرد ولایت پروان بودم، آن زمان او وزیر امور داخله و مسئول خط ولسوالی شیخ علی بود، اطلاع رسید که قاری صاحب به حیث ریاست عمومی استخبارات مقرر شده و باید خود را به کابل برساند. قاری صاحب مسئولیت خط را به کسی دیگری سپرد و برای من گفت : بیا به کابل برویم. موتر خود را همان جا نزد رفقا گذاشت و از سیاه گرد در موتر مسافربری نوع فلاینگ کوچ به پروان رسیدیم. جیب خود را دید که پول ندارد. نزد من هم تنها همان قدر پول بود که برای کرای موتر کفایت کرد. گفتم تا کابل چگونه می رویم، گفت : در پروان رفقا داریم، از

آن ها پول می گیریم. (پس از اینکه از رفقا پول گـرفتیم) زمانیکـه در مـوتر عمـومی بـه کابل می رفتیم، قاری صاحب برایم گفت که کلاکوف خـود را پنهـان بکـن، زیـرا بهـتر است که دیگران ما را مسافران عادی بدانند و احساس نکنند کـه افـراد دولتـی بـا مـا در موتر سوار هستند».

شهید قاری احمدالله نمونه ای از همدردی، عطوفت و مهربانی بود که همواره بـر چهره زیبایش لبخند دیده می شد و هر کسی رهین اخلاق حسنه او می شد.

اینچنین مردم، بندگان پسندیده پروردگارند و به مراتب عالی شهادت سرفـراز مـی شوند.

رحمه الله

قهرمان شاهیکوت شهید ملا سیف الرحمن منصور ـ رحمه الله ـ

نویسنده : عبدالرؤف حکمت - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید ملا سیف الرحمن منصور پسر شهید مولوی نصرالله منصور – رحمهما الله - در قریه هیبت خیل در مربوطات ولسوالی زرمت ولایت پکتیا در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی چشم به جهان هست و بود گشود.

پدرش فضل الرحمن نام داشت و به مولوی نصرالله منصور مشهور بود. او از دوران نظام شاهی به حیث عالم نامدار و مبارز در منطقه و کشور شهرت داشت. شهید مولوی نصرالله منصور در مدرسه نورالمدارس فاروقیه (غزنی) درسهای خود را تکمیل نموده، و از مسئولان مهم تنظیم علمای کرام به نام خدام الفرقان بود. او در کنار فعالیت های سیاسی تدریس نیز می کرد و مؤسس یک مرکز تعلیمات دینی در قریه خود هیبت خیل بود. شهید ملا سیف الرحمن منصور پسر دوم او بود و از کودک سالی با روحیه دینی و ایدئولوژی جهادی پرورش یافته بود .

آموزش :

شهید ملا سیف الرحمن منصور سلسله درسخوانی را نزد پدر گرامی اش در زادگاه خود هیبت خیل آغاز نمود. هرگاه سردار داؤد فعالیت های سیاسی را در کشور ممنوع اعلان کرد و به ویژه فرصت زندگی را برای علما ضیق ساخت، مولوی نصرالله منصور در سال دوم رژیم او مجبور شد تا با فامیل خود یکجا از هیبت خیل به مناطق کوهستانی شاهیکوت ولسوالی زرمت بکوچد و دران جا به امامت، خطابت و مصروفیت های سیاسی و اصلاحی خود دوام بدهد. اما چون دران جا نیز مشکلات

ایجاد گردید او خانواده اش را دوباره به هیبت خیل روان کرد و خودش آن سوی مرز به میرانشاه، وزیرستان شمالی هجرت نمود.

هرگاه کمونست ها طی کودتا در افغانستان به قدرت رسیدند و به تعقیب آن نیروی های شوروی یورش آوردند، روند هجرت از افغانستان آغاز گردید. مولوی نصرالله منصور – رحمه الله - نیز خانواده اش را به میرانشاه طلب کرد و ازان جا به پشاور هجرت نمود. سیف الرحمن منصور که هنوز خورد سال بود درسهای خود را در دیار هجرت در نجم المدارس (دیره اسماعیل خان) و جامعه عربیه (گوجرانواله، پنجاب) دوام داد. سپس در منطقه بخشوی پشاور و نورالمدارس فاروقیه (باره) نیز درس خواند.

سیف الرحمن منصور بر اثر مصروفیت های جهادی نتوانست درسهای خود را به پایان برساند. او در دوران تحصیلات، بر علاوه از کتاب های متداول دینی در کورس های ویژه به عنوان «سیاست و دعوت اسلامی» که از سوی شهید مولوی نصرالله منصور در رخصتی های سالانه، تدریس می شد نیز شرکت می نمود و چندین بار درس های نظامی (عسکری) را نیز خواند. او در آوان جهاد با شوروی ها در یک مرکز تربیوی جهادی با دوستان خود در پهلوی سلاح های سبک در استعمال چندین نوع میزایل (میلان، هشتاد و دو، SPG-۹ توپ ملی متری و راکت آر پی جی) مهارت یافت. همچنان در سالهای اخیر مبارزه با شوروی ها در ولایت پکتیا تمرینات تانکسی، پرتاب توپ و نقشه های نظامی را نیز عملی نمود. دوستان او می گویند : ملا سیف الرحمن منصور نه تنها تانکس ماهر بود، بلکه در همه اقسام سلاح های سبک و سنگین مهارت خاصی داشت.

بیعت در تصوف :

ملا سیف الرحمان منصور چنانکه مجاهد مبارزه مسلحانه در برابر کفار و پیروان آن ها بود، مجاهده خود را در برابر نفس اماره و شیطان نیز با توجه کامل دوام می داد. چنانکه پدر او شهید مولوی نصرالله منصور به دست حضرت شیخ المشائخ محمد ابراهیم مجددی (قلعه جواد، کابل) بیعت نموده بود، ملا سیف الرحمن منصور نیز صوفی و سالک طریقه نقشبندیه مجددیه بود.

ملا سیف الرحمن منصور در ابتدا به دست مرحوم خلیفه صاحب فضل الدین مشهور به خلیفه صاحب ارغندی بیعت نموده بود و پس از وفات او، با خلیفه صاحب دین محمد (زرمت) خلیفه صاحب احمد ضیاء (وردک) تعلق و رابطه همیشگی داشت.

جهاد در برابر کمونیست ها و خدمات برای تحریک طالبان افغانستان :

شهید ملا سیف الرحمن منصور از کودک سالی با مفکوره جهادی پرورش یافته بود و شوق بیکران جهاد در قلب داشت. دوست دیرین او قاری اکمل حکایت می کند : سیف الرحمن منصور ۱۲ ساله بود و در کلاچی، دیره اسماعیل خان درس می خواند. در اثنای ختم قرآن و یا مجلس دعا بسیار با ناله و زاری اشک می ریخت و دعا می کرد. پرسیدم، چرا چنین گریه می کنی ؟ گفت : ما در مدرسه آرام نشسته ایم، امروز خدا می داند چه تعداد مجاهدین در کوه های افغانستان به شهادت رسیده باشند، اگر خداوند متعال برایم جوانی نصیب کند به صف مقدس مجاهدین می پیوندم، در راه خدا مبارزه می کنم و شهید می شوم.

ملا سیف الرحمن منصور به اساس این شوق بی پایان جهاد از آغاز جوانسالی تا آخرین رمق زندگانی، خود را وقف جهاد نمود. هنوز ۱۶ ساله بود که نخستین بار در ولایت ننگرهار بر ضد شوروی ها و مزدوران شان در عملیات های جهادی سهم گرفت و دران سفر جهادی زخمی نیز شد. او سپس در ولایت خوست نیز شامل

عملیات های جهادی شد. نیز در سالهای ۱۹۸۹-۱۹۸۷ در ولسوالی زرمت، پکتیا در چندین تعرضات مجاهدین شرکت نمود و در جریان تعرض بر پوسته های دفاعی گردیز زخمی شد. در سال ۱۹۸۹میلادی زمانی که ملیشه های گلم جمع کمونیست ها بر ولسوالی زرمت یورش آوردند ملا سیف الرحمن یک گروپ جهادی را سرکردگی می کرد.

ملا سیف الرحمن منصور پس از کامیابی مجاهدین و شکست کمونیست ها در گردیز (پکتیا) به خانه نشست. اما به تاریخ ۲۰ دلو ۱۳۷۱ خورشیدی هرگاه مولوی نصرالله منصور – رحمه الله - در یک حمله بزدلانه به شهادت رسید، سرپرستی امور خانواده و رهبری دوستان جهادی او به ملا سیف الرحمن منصور محول شد. او قومندان لوای ۱۵ زره دار مقرر شد و تامین امنیت منطقه و تربیت جهادی و نظامی مجاهدین از مصروفیت های روزمره او بود. او در جریان این وظیفه در برابر کسانی که می خواستند امنیت شهر را مختل بسازند به شدت ایستادگی کرد و در اثنای عملیات بر ضد آنان، دست چپ او مجروح و سه انگشت آن دست فلج شد.

هرگاه تحریک اسلامی طالبان بر ضد تفنگسالاران شریر و مفسد از قندهار آغاز گردید، ملا سیف الرحمن منصور و دوستان او که بیشتر شان طلبا بودند وفدی را به قندهار روان کردند و زمانیکه وفد راپور مثبت آورد، بیعت خود را بی درنگ اعلان نمودند. شماری از دوستان او به شکل کاروان به سوی قندهار حرکت کردند تا با طالبان یکجا شوند، آنان هنوز از راه شلگر به مقر رسیده بودند که نیروهای طالبان نیز آنجا رسیدند، آن ها با طالبان یکجا به سوی شهر غزنی حرکت کردند. ملا سیف الرحمن منصور نیز از پکتیا با چند تانک و متباقی رفقای خود پیش از حمله بر شهر غزنی با طالبان یکجا شدند و در عملیات فتح غزنی سهم گرفتند. درگیری یونت (غزنی) نخستین نبرد او به حمایت از طالبان بود. بزرگان تحریک مسئولیت تانک ها، وسایط زرهی و توپخانه ها را پس از فتح غزنی به ملا سیف الرحمن سپردند. رفقای

سیف الرحمن منصور چون آموزش دیده بودند و مهارت تام داشتند همه تانک های غزنی را در کنترول خود گرفتند و چند تانک را از شهر قندهار نیز به غزنی آوردند. پس ازان، ملا سیف الرحمن منصور در عملیات های میدان شهر، لوگر و چهار آسیاب نیز سهم گرفت. در عملیات که در ولسوالی ارگون ولایت پکتیکا بر ضد یک تفنگسالار (پری) راه اندازی شد نیز اشتراک ورزید و سپس با رهبران تحریک یکجا به صفت یک دلگی مشر شامل کاروانی شد که از پکتیا حرکت کرد و زازی، سپینه شگه، ازره و حصارک را تصفیه کرد، جلال آباد و سپس کابل را هم فتح کرد و احمد شاه مسعود را تا دالان سنگ پنجشیر عقب راند.

شهید ملا سیف الرحمن منصور پس از فتح کابل:

شهید ملا سیف الرحمن منصور پس از فتح کابل معاون فرقه ۸ قرغهء کابل و مسئول کندک تانک مقرر شد و مدت زیادی مسئول خط اول جنگ در شکردره بود. او در همه تعرضات شمالی سهم گرفت و یک برادرش ملا منصور الرحمن منصور نیز در استقامت شمالی به شهادت رسید. زمانیکه نیروهای امارت اسلامی در سال ۱۹۹۷ میلادی از تونل سالنگ عبور کردند، سیف الرحمن منصور نیز با رفقای خود شامل کاروان طالبان بود. او در جریان پیشروی ها، در منطقه رباطک، سمنگان در شکم مرمی خورد و توسط هلیکوپتر به کابل انتقال داده شد.

ملا سیف الرحمن منصور بار دوم در جریان مسئولیت در شکردرهء کابل در اثر اصابت چره های هاوان به شدت زخمی شد. مفصل دست راست او از بین رفت و دستش فلج شد. پس ازین زخم، تنها دو انگشت دست چپ او سالم ماند و هر دو دست او از کار ماند. او با شماری از طالبان در آخرین عملیات تعرضی در شمالی محاصره ماند و برای نجات از محاصره به سوی غوربند، پروان حرکت نمودند و خود را نجات دادند. او درین عملیات نیز از ناحیه سر به گونه سطحی زخمی شد.

زمانیکه امریکا و ناتو بر افغانستان هجوم آوردند ملا سیف الرحمن منصور با تعداد زیادی مجاهدین در خط های دفاعی شمال تا آخرین لحظه مقاومت نمودند. هرگاه امارت اسلامی از کابل عقب نشینی کرد او نیز با چند نفر مجاهدین به لوگر آمد و در لوگر به بزرگان امارت اسلامی مشوره داد که برای جلوگیری از پیشروی های ائتلاف شمال باید در لوگر و یا کندو تیره خط دفاعی بیاندازند، اما چون بمباردمان شدید طیارات امریکایی جریان داشت مناسب دیده شد که بجای مقاومت جبهه یی باید جنگهای چریکی آغاز گردد. ملا سیف الرحمن منصور با چند تن مجاهدین به زرمت، پکتیا رفتند و ازان جا با اینکه اوضاع مساعد نبود نظر به هدایت مرحوم عالیقدر امیرالمؤمنین به قندهار سفر نمود. او گرچه نتوانست دران سفر با عالیقدر امیرالمؤمنین – رحمه الله – ملاقات بکند، اما از طریق مخابره هدایت گرفت که تمام مجاهدین را خبر بدهد که به کوه ها بلند شوند و به هر طریق ممکن، جهاد بر ضد امریکا را دوام بدهند. او از قندهار برگشت و بی درنگ مصروف ایجاد قرارگاه در کوه های شاهی کوت شد.

سرنوشت مجاهدین مهاجر و آمادگی برای آغاز مقاومت در شاهیکوت :

شهید ملا سیف الرحمن منصور در زمان امارت اسلامی روابط عمیق و صمیمی با مجاهدین مهاجر داشت و مجاهدین خود را همواره توصیه می نمود که برخورد زیبا و شایسته با مهاجرین داشته باشند. ملا سیف الرحمن منصور می گفت : ما شاید گاهی در فکر تصرف خاک و یا در خیال رسیدن به قدرت باشیم، اما این مردم تنها برای اسلام وطن های خود را ترک کرده اند و به ما پناه آورده اند. صدها خانواده مهاجرین نیز پس از سقوط کابل به پکتیا آمدند. درمیان آنان مردان و نوجوانانی هم بودند و لیکن بیشتر شان زنان و کودکان بی سرپرست بودند. سرپرست های آنان شهید شده بودند و یا هم در شمال کشور محاصره مانده بودند.

شهید قاری محمد طاهر جان فاروق، ابوخباب المصری، عبدالرحمن کنیدی، شیخ ابوعلی، ابو لیث اللیبی، سیف العدل، ابومصعب الزرقاوی، زیدالخیر، ابومحمد و عبدالهادی از چهره های مشهور مهاجرین بودند که در پکتیا آمده بودند. صدها خانواده مهاجر عربی، ازبک، شیشانی و ترکستانی را ایشان سرپرستی می کردند.

ملا سیف الرحمن منصور با دوست خود شهید نیک محمد (باشنده وزیرستان جنوبی) برای حفاظت و نجات این مهاجرین برنامه ریزی نمود و هزاران نفر مجاهدین به ویژه زنان مهاجرین را از مظالم امریکایی های وحشی مصئون ساختند. ایشان مهاجرین را نخست در زرمت و دیگر ساحات پکتیا و پکتیکا درمیان مردم محل جا بجا ساختند، موترها و اجناس قابل فروش شان را فروختند و پول را به آنان تسلیم نمودند. سپس شهید نیک محمد زمینه سازی نموده آنان را از روی یک پروگرام منظم و مخفی به وزیرستان انتقال داد، بعدا از وزیرستان به ساحل کراچی انتقال داده شدند و از انجا از طریق هوا یا بحر به وطن های شان روان کرده شدند.

ملا سیف الرحمن منصور و دوستان او هرگاه از مشکل مهاجرین فارغ شدند برنامه های مقاومت بر ضد امریکایی ها را روی دست گرفتند. ایشان در کوه های شاهی کوت در جنوب شرق ولسوالی زرمت (جای که در زمان جهاد پیشین نیز جبهه جهادی وجود داشت) آغاز به اعمار یک مرکز جهادی نمودند. اسلحه سبک و سنگین را از گردیز و دیگر مناطق به این مرکز انتقال دادند. تعمیر سنگرهای محکم و نصب دافع هوا نیز در اطراف دره شاهی کوت آغاز گردید. مجاهدین از دسمبر ۲۰۰۱ تا مارچ ۲۰۰۲ میلادی در هوای سرد و شرایط بسیار دشوار مشغول تعمیر این مرکز جهاد و مقاومت بودند. آن روزهای بود که امریکایی ها از طریق هوا و زمین مجاهدین را تلاش داشتند و مردم مجاهد کشور با روزگار تلخ دست و گریبان بودند.

شهید ملا سیف الرحمن منصور دران زمان دشوار و پر آزمون باور کامل بر پروردگار داشت. آشوب های عصر، کمبود امکانات و قلت مجاهدین عزم او را متزلزل

نساخته بود. پروپاگندهای آنعده مجاهدین نام نهاد که مقاومت در برابر امریکا را حماقت و بغاوت می خواندند ذهن او را مشوش نکرده بود. او یکروز تمام موافقین و مخالفین خود را در نزدیکی مرکز ولسوالی زرمت در یک مسجد خامه طلب کرد. نخست دیدگاه های آنان را شنید. هر یکی دیدگاه مختلف داشت. او در اخیر بسیار به صراحت گفت : من عالم نیستم، اما لله الحمد می دانم که امریکایی ها کافران متجاوز هستند و جهاد در برابر آن ها فرض عین است. امیر شرعی ما عالیقدر امیرالمؤمنین نیز فرمان داده است که به جهاد مسلحانه در مقابل امریکا دوام بدهیم. نمی خواهم حرفهای زیادی بگویم. برای آخرین بار می گویم که اگر کسی می خواهد در جهاد به همرای ما شریک باشد بیاید بیعت بالشهادة بکند. ما جز جهاد دیگر راهی نداریم.

جنگ شاهی کوت :

مجاهدین به رهبری ملا سیف الرحمن منصور پلان داشتند که در ساحات شاهی کوت سنگرهای محکم بسازند و با گرم شدن هوا جنگ های چریکی را آغاز بکنند. شماری از مجاهدین از ولایت های پکتیا، پکتیکا و غزنی بودند و شماری هم مجاهدین مهاجر بودند که به سرکردگی شهید قاری طاهر جان دوشادوش برادران افغان خود آماده مقاومت و مبارزه بودند. شمار تمام مجاهدین به صد نفر می رسید.

اما امریکا شاید از جریان آگاه شده بود. همان بود که به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۸۰ خورشیدی مصادف با ۳ مارچ ۲۰۰۲ میلادی بر شاهی کوت حمله کرد و مجاهدین آغاز به مقاومت نمودند. این اولین بار بود که کماندوهای امریکایی یکجا با عساکر ویژه کشورهای دنمارک، استرلیا، کانادا، فرانسه، المان و ناروی وارد نبرد مستقیم با مجاهدین افغانستان شده بودند. این نبرد حدود دو هفته دوام کرد. مجاهدین در جریان درگیری ها از روی طرح ریزی های دقیق و موفق، نیروهای امریکایی را چندین بار در مناطق کوهستانی شاهی کوت محاصره نمودند و از بین بردند. مجاهدین در تمام نقاط حاکم سلاح های دافع هوا را نصب کرده بودند و سنگر گرفته بودند. ایشان برای

هلیکوپترهای دشمن فرصت می دادند که نیروهای خود را در ساحات زیردست ایشان پیاده بسازند، اما هرگاه هلیکوپترها دوباره پرواز می کردند و بر می گشتند مجاهدین بر عساکر پیاده دشمن هجوم می بردند و دافع هوای مجاهدین برای هلیکوپترهای دشمن اجازه نمی داد که عساکر خود را از منطقه نجات بدهند.

امریکایی ها نبرد شاهی کوت را عملیات اژدها نام گذاشته بودند و در جریان این عملیات ده ها هزار بمب های زهرآلود، کیمیاوی و ضد آکسیژن بر کوه های شاهیکوت انداختند. در روز سوم نبرد، بر کوه های شاهی کوت برف بارید و درجه حرارت از صفر هم پایین شد و سلاح های زهرآگین دشمن زیان زیادی به مجاهدین وارد نمی کرد.

جنرال تومی فرانکس، فرمانده عمومی آن زمان نیروهای امریکایی در افغانستان دو هفته پس از آغاز درگیری ها، به تاریخ ۲۷ حوت (۱۸ مارچ) از پایان این عملیات خبر داد. او رسماً اعتراف کرد که در این عملیات ۲ هلیکوپتر شان سرنگون، ۸ عسکر کشته و ۸۲ عسکر دیگر زخمی شده اند. اما حقایقی را که مجاهدین به چشم های خود دیدند و یا عساکر امریکایی که درین نبرد سهم گرفته بودند در خاطره های شان بیان کرده اند، آمار تلفات امریکایی ها را به مراتب بیشتر نشان می دهد.

یک سرباز امریکایی سارجنت براون احوال روز نخست نبرد شاهی کوت را چنین بیان می کند : لحظاتی پس از آغاز نبرد، یک هلیکوپتر که سربازان ما را حمل می کرد هدف قرار گرفت و سقوط کرد. شماری سربازان کشته و شماری هم زخمی شدند. من شامل تیمی بودم که زخمی ها را نجات می دادیم. ما کوشش داشتیم زخمیان را از محل حادثه انتقال بدهیم، ما در بست متری هلیکوپتر رسیده بودیم که فیرهای راکت و سلاح های خفیف آغاز شد و در نتیجه ۴ نفر اعضای تیم ما کشته شدند. آن روز درگیری چهارده ساعت دوام کرد، ساحه درگیری بسیار محدود بود، حتی هلیکوپترهای جنگی با بمب های ۵۰۰ پاوندی در اطراف ما چرخ می زدند، اما

اجازه نداشتند که بمباردمان بکنند، زیرا خطر تلف شدن ما وجود داشت. بعدا خبر شدم که آنروز ۷ نفر عسکر امریکایی کشته شده بودند (با اختصار از کتاب سارجنت براون).

تعداد زیادی هلیکوپترهای امریکایی در جریان این عملیات در حملات مجاهدین سرنگون شد. اما چون امریکایی ها می کوشیدند تلفات خود را پنهان دارند، آمار دقیق تلفات و خسارات امریکایی ها میسر نیست. البته، تخمین زده می شود که بیش از ۵ طیارات امریکایی سرنگون و بالاتر از صد نفر عساکر امریکایی کشته شدند.

در جریان درگیری ها حدود چهل نفر مجاهدین نیز به شهادت رسیدند. رهبر مجاهدین ملا سیف الرحمن منصور و معاون او ملا فدا محمد جواد –رحمهما الله- نیز شامل شهدا بودند. نبرد شاهی کوت نبرد عادی نبود، درین نبرد نخستین بار ضعف تیکنالوژی و توانایی نظامی امریکا عیان گردید و مورال مجاهدین بلند شد.

شهادت:

ملا سیف الرحمن منصور نیز همچون هر مجاهد راستین آرزوی شهادت را همواره در قلب داشت. او از آغاز درگیری شاهی کوت از طریق مخابره با همه استقامت ها و مجاهدین در تماس بود و به نام مستعار «ثابت» اوضاع جنگ را کنترول می نمود. او بارها هدف حملات و بمباردمان امریکایی ها قرار گرفت اما هر بار خداوند متعال حفاظت نمود. بالاخره در روز هفتم درگیری بتاریخ ۱۹ حوت ۱۳۸۰ خورشیدی مصادف با ۱۰ مارچ ۲۰۰۲ میلادی جام شهادت را نوش جان نمود.

ملا عبدالرحمن منصور، برادر خورد شهید سیف الرحمن منصور که در جنگ شاهی کوت شریک بود اوضاع چشم دید خود را چنین بیان می کند: خبر رسید که جواد شهید شده است، ما حرکت کردیم تا جسد او را پیدا بکنیم، عصر-روز بود، در بخش جنوبی دره شاهی کوت در پایین روستای مارکو در کنار دریا قدم می زدیم که بوی زیبای به مشام ما رسید. مجاهدین به سوی آن خوشبو قدم زدند. حدود بست متر

دور رفته بودیم که اجساد چند تن شـهدا را دیـدیم. آثـار بمباردمـان در اطـراف شـهدا دیده می شد. چهره های شهدا از بین رفتـه بـود و لـیکن پیکرهـای شـان فضـا را معطـر ساخته بود. من پارچه های دستار خاکستری رنـگ قومنـدان صـاحب (سـیف الـرحمن منصور) را که در درخت های نزدیکـی چسـپیده بـود شـناختم. جسـد شـهید قومنـدان صاحب را نیز از زخمهای کهنه که در دست چپ و شکم داشت شناختم. چهار جسـد دیگر در پهلویش بود. یکی از آن ها جسد فضل محمد باشنده ولسـوالی زرمـت بـود و سه تن متباقی مجاهدین مهاجر بودند. ما فی الفور مشغول تجهیز و تدفین شهدا شدیم. جسد شهید قومندان صاحب را همان شب به زرمت آوردیـم و در محضرـعـده یـی از علمای رازدار به خاک سپردیم. سپس خبر شهادت ملا سیف الرحمن منصـور را بـرای حفظ مورال مجاهدین پنهـان داشـتیم، حتـی اسـتخبارات امریکـا نیـز تـا چنـد سـال از شهادت او خبر نشدند. امریکایی ها چند سال بعد عکـس هـای شـهید سـیف الـرحمن منصور رحمه الله را از طریق طیارات در منطقه انداختند و به گرفتاری یا مرگ او جائزه مقرر کردند. این نشان دهنده ضعف استخبارات امریکا بود.

شوق فراوان با عبادت :

قاری اکمل از زمانی حکایت می کند کـه شـهید سـیف الـرحمن منصـور سیزده ساله بود : در مدرسه عربیه گوجرانواله درس می خواندیم، هوا بسیار سرد بـود، یکشـب از خواب بیدار شدم، دیدم که سیف الرحمن در جای خود نیسـت، بـه تشـویش شـدم، بیرون از اوطاق هم نبود، به بام مدرسه بلند شدم، مـی بیـنم کـه سـیف الـرحمن مشـغول نماز تهجد است، من هم عقب او ایستاده شدم، نماز تهجـد را خوانـد و شروع بـه دعـا کرد، گریه کنان و با صدای بلند دعا می کرد، خداوند متعال را چنـین خطـاب مـی کـرد گویا می بیند و زاری می کنـد، ایـن حالـت تـا دیـر دوام کـرد، مـن از شـدت سردی بـه تکلیف شدم و به اوطاق برگشتم، اما لحظـاتی پـیش از صـبح صـادق دیـدم کـه سـیف الرحمن آمد، پرسیدم : کجا رفته بودی ؟ ، گفت : قلبم پر بود خالی کردم.

مفتی فیض محمد، دوست دیگر شهید منصور می گوید : عبادات شب هنگـام از عادات همیشـگی مـلا سـیف الـرحمن منصـور بـود. او در دوران تعلـم، جهـاد و حتـی زمانیکه در شفاخانه زیر تداوی بود عبادت شب را قضا نمی کرد.

او همواره مجاهدین زیردست خود را مکلف بـه شـماری از وظـائف مـی نمـود، مثلا : باید ۵ سوره را عقب نمازهای پنجگانه بخوانند. سـوره یـس پـس از نمـاز صبح، سوره فتح پس از نماز ظهر، سوره نباء پس از نماز عصر، سوره نوح پس از نماز مغـرب و سوره ملک پس از نماز عشاء.

او پس از نماز صبح عادت خواب نداشت، بلکه وظیفه یا ورزش مـی نمـود. نیـز پس از نماز عصر ختم خواجگان از معمولات روزمره او بود.

تقوی، حق گویی و احتیاط با بیت المال :

مفتی فیض محمد صاحب حکایت می کند : سیف الرحمن منصور به تـازگی بـه جوانی رسیده بود، یکروز با او و شهید مولوی نصرالله منصور به مهمانـی کسـی رفتـیم، مردم زیادی بودند، سیف الرحمن پیش از رسـیدن طعـام آگـاه شـد کـه صـاحب خانـه تجارت غیر شرعی دارد، او دست خـود را بـه سـوی دسـترخوان دراز نکـرد و هـر چنـد مردم اصرار کردند طعم غذاها را هـم نچشـید. گـمان کـردیم کـه شـاید روزه باشـد. امـا هرگاه بجای خود رسیدیم نان طلب کرد و برای پدرش گفت که چرا بـه مهمانـی چنـین مردم می رود. پدرش جواب داد که آن ها حالا حامی مجاهدین هستند، تجارت حلال دارند و در خوردن غذای شان حرج شرعی وجود ندارد.

شهید ملا سیف الرحمن منصور پس از اینکه در زمـان تحریـک دوم بـار زخمـی شد و استخوان دستش از بین رفت در قندهار بـا عالیقـدر امیرالمـؤمنین – رحمـه اللـه – ملاقات نمود. مرحوم امیرالمؤمنین پیشنهاد نمود که تو را بـرای تـداوی بـه خـارج روان می کنم، اما شـهید سـیف الـرحمن منصـور در پاسـخ گفـت : یکبـار بـا جـراح مشـهور (موسی وردک) مشوره می کنم که آیا پس از تداوی در خارج امکـان دارد کـه بـا ایـن

دست سلاح استعمال بکنم ؟ اگر امکان دارد به خارج می روم و اگر امکان ندارد، پس چرا پول بیت المال را صرف بکنم ؟ داکتر موسی وردک مشوره داد که اگر در خارج تداوی شوید، دست شما چیزی حرکت پیدا می کند. اما امکان ندارد که دوباره سلاح را بدست بگیرید. همان بود که شهید سیف الرحمن از تداوی در خارج صرف نظر نمود.

قاری حبیب، رفیق شهید ملا سیف الرحمن منصور می گوید : او در زمان تحریک در مراسم عروسی برادرش شرکت نکرد. پرسیدم که چرا ؟ در ابتدا واقعیت را پنهان نمود، اما هرگاه مجبور شد واقعیت را چنین بیان کرد : فکر کردم که اگر با موتر خود برای مراسم عروسی برادرم به خانه بروم، لازم است که هر فلان ابن فلان را توسط این موتر یکسو و دیگر سو انتقال بدهم، مناسب ندانستم که موتر بیت المال را در ضرورت های شخصی خود بکار ببرم.

پافشاری بر تعمیل شریعت :

یک عالم مشهور که از دوستان نزدیکی او بود در زمان امارت اسلامی به حیث ولسوال زرمت وظیفه انجام می داد و با دو تن از شخصیت های ثروت مند و نامدار منطقه که کمک های زیادی با مجاهدین می کردند، در یک قضیه به رشوت متهم شدند و داد و گرفت رشوت ثابت شد. ملا سیف الرحمن منصور آنان را در قرغۀ کابل در قرارگاه خود جلب نمود. سپس آنان را در موتر انداخت و به محکمه نظامی سپرد، آن ها تا آخر زندانی بودند. شهید سیف الرحمن منصور با این عملکرد خود ثابت نمود که در راه نفاذ شریعت و قوانین الهی به خویشاوندی، رفاقت و دیگر روابط اهمیت نمی دهد.

عشق با جهاد و آرزوی شهادت :

قاری حبیب حکایت می کند : در دوران جهاد با کمونیست ها، تاریخ عروسی سیف الرحمن منصور تعیین شد. او دران روزها در یکی از مراکز جهادی مصروف

تعلیمات نظامی بود. پدرش خبر روان کرد که به خانه بیایـد. امـا او کـه قلـبِ سرشـار از شوق جهاد داشت به خانه نرفت. پـدرش بـه مرکـز رفـت و از دسـت او گرفتـه در مـوتر سوار کرد. شهید سیف الرحمن تا خانه اصرار داشـت کـه بایـد آمـوزش هـای جهـادی خود را تکمیل بکند.

مولوی ذاکرالله ذاکری می گوید : لحظات مبارزه بر ضد کمونیست هـا را بـه یـاد دارم. شهید ملا سیف الرحمن منصـور – رحمـه اللـه - پـیش از تعـرض بـر پوسـته هـای دفاعی گردیز زنخ خود را به آرزوی شهادت بسته نمود. او دران نبرد زخم برداشت، امـا به آرمان شهادت نرسید.

اولاد :

شهید ملا سیف الرحمن منصور – رحمه اللـه - ۴ پسرـ داشـت، از بارگـاه خداونـد متعال مسئلت داریم، آن هـا را از فتنـه هـای روز افـزون زمـان مـأمون و مصـئون دارد و همچون شهید ملا سیف الرحمن منصور خادمان راه دین و جهاد بگرداند. آمین یا رب العالمین.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید حافظ عبدالرحیم –رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید – ترجمه : حبیبی سمنگانی

شناخت اجمالی :

شهید حافظ عبد الرحیم پسر نصرالدین و نواسه محمد امین خان در سال ۱۳۷۰ هجری قمری در قریه کمال زی منطقه ماشینگز ولسوالی بولدک ولایت قندهار به دنیا آمد.

حافظ عبدالرحیم که در منطقه روستایی و در خانواده متدین به جهان آمده بود هنوز هشت ساله بود که مادرش وفات کرد و در ده سالگی از سایه شفقت پدر نیز محروم شد. او در خوردسالی از الفت و محبت پدر و مادر بی بهره شد.

آموزش :

حافظ عبدالرحیم درسهای ابتدایی را در مسجد روستای خود و کتب دینی را در سن ده سالگی در منطقه دهنه آخند صاحب شهر قندهار آغاز کرد. دو سال پس به چمن، شهرک مرزی پاکستان رفت و در آنجا در مدرسه قاری ولی محمد صاحب حفظ قرآن را آغاز نمود. پس از مدتی به کویته، مرکز ایالت بلوچستان رفت و در مدرسه مظهرالعلوم که به مدرسه شالدره شهرت دارد حفظ قرآن را دوام داد.

حافظ عبدالرحیم پس از تکمیل حفظ قرآن به قندهار برگشت و در منطقه لوی ویالی شهر قندهار برای فراگیری علوم دینی شامل مدرسه شهید مولوی عبدالغفور رحمه الله شد. پس از یکسال، به عزم پشاور رخت سفر بست و در آنجا تا زمان انقلاب

کمونیست ها در مرکز نامدار علوم اسلامی «دارالعلوم حقانیه» و مدارس دیگر درس خواند. در سال ۱۹۸۴ میلادی دوره تفسیر قرآن را در منطقه صوابی، خیبر پختونخوا نزد شیخ التفسیر مولوی عبدالهادی صاحب که به شاه منصور باباجی مشهور بود تکمیل نمود و سند دوره تفسیر را بدست آورد.

هرگاه کمونیست ها به قدرت رسیدند، او از راه جلال آباد و کابل به قندهار برگشت و برای بررسی اوضاع به بعضی مناطق کشور سفر کرد. سپس به صف مجاهدین پیوست و جهاد و مبارزه خود را از نخستین مراکز جهادی در منطقه مرزی «بادینی» آغاز کرد.

او پس از اینکه مدتی را در صف جهاد سپری نمود به شهر کراچی، پاکستان رفت، تا درس های ناتمام خود را تمام بکند. او شامل جامعه اسلامیه بنوری تاون شد و در سال ۱۴۰۱ هجری قمری دوره حدیث را دران جا تکمیل نموده، دستار فضیلت را به سر نمود.

جبهه فاروقیه :

شهید حافظ عبدالرحیم سپس شامل تنظیم حرکت انقلاب اسلامی افغانستان شد و در تشکیلات آن، جبهه جهادی را در ولسوالی مرزی بولدک (قندهار) به نام جبهه فاروقیه بنیاد گذاشت. مسئولیت آن جبهه به دوش خود حافظ عبدالرحیم بود. آن جبهه در منطقه چهلگزی و ونکهء ولسوالی بولدک مرکز داشت و عملیات های جهادی را در ولسوالی های بولدک و تخته پل، قندهار انجام می داد.

ولسوالی بولدک سه سال پیش از سرنگونی رژیم داکتر نجیب، به دست مجاهدین فتح شد. حافظ صاحب در فتح آن ولسوالی نقش کلیدی داشت و نخست از همه داخل مرکز کمونیست ها شد. پس از فتح بولدک، حافظ صاحب مجاهدین جبهه خود را در ولسوالی تخته پل و اطراف شهر قندهار جا بجا کرد و تا فتح شهر قندهار و شکست کامل رژیم کمونیستی به جهاد مسلحانه دوام داد.

حافظ صاحب نه تنها در جهاد بر ضد امریکا به حیث یک فرمانده مبتکر جهادی شهرت داشت، بلکه در جهاد بر ضد کمونیست ها نیز نقش برازنده داشت. او دران جهاد چندین بار زخمی هم شد. حافظ صاحب ماجراهای زخمی شدن خود را طی یک مصاحبه چنین بیان می کند :

«یکبار در زمان جهاد بر ضد شوروی ها در منطقه ونکهء سپین بولدک زخمی شدم. بار دیگر در درگیری با خلقی ها هدف بمب دستی قرار گرفتم، اما خدواند متعال نجات و شفای کامل داد. همچنان در نبرد سپین بولدک که جنگ خونین بود و طیارات کمونیست ها به شدت بمباردمان می کرد زخمی شدم، اما خداوند تعالی حفاظت نمود».

حافظ صاحب پس از پیروزی مجاهدین مدتی در شهر قندهار ماند. اما هرگاه فساد و هرج و مرج های تنظیمی آغاز شد، او از شهر قندهار رفت و در منطقه وت (میان شهر قندهار و بولدک) مدرسه یی را بنام جامعه اسلامیه عربیه تاسیس نمود و تا قیام طالبان مشغول خدمت دران مدرسه بود.

یکجا شدن با طالبان و خدمات در تحریک و امارت اسلامی :

هرگاه مجاهدین پیشین ولسوالی های ژری و میوند ولایت قندهار، یک حرکت اصلاحی را در دوران هرج و مرج تنظیم ها به سرکردگی ملا محمد عمر مجاهد آغاز نمودند، همزمان عده یی از علما و مجاهدین در ولسوالی بولدک ولایت قندهار گرد هم آمده بودند و برای جلوگیری از فساد روز افزون با هم مشوره کردند. حافظ صاحب نیز دران نشست نقش مهمی داشت. هرگاه آن ها خبر شدند که یک حرکت در ولسوالی های ژری، میوند و دند به این هدف آغاز شده است، حافظ عبدالرحیم، مولوی عبدالشکور، شهید ملا محمد عوض و شهید قاری عبدالسلام به ولسوالی دند رفتند، با ملا محمد عمر مجاهد دیدند و با تمام مجاهدین شان با تحریک اسلامی طالبان یکجا شدند.

سپس شهید حافظ عبدالرحیم به حیث عضو برجسته تحریک اسلامی طالبان خدمات زیادی انجام داد. او پس از فتح قندهار در عملیات فتح ترینکوت، مرکز ارزگان به حیث فرمانده مهم سهم گرفت. همچنان شامل لشکری بود که از قندهار به سوی زابل رفت، غزنی و میدان شهر را فتح کرد و تا به دروازه های کابل رسید. شهید ملا مشر آخند (مسئول عمومی خط طالبان) در اثنای توقف در میدان شهر، مسئولیت بخشی از خط را به او سپرده بود.

او پس از اجرای وظیفه در خط میدان شهر، به حیث قومندان امنیه ولایت ارزگان تعیین شد و تا دو سال دران سمت باقی ماند. سپس به حیث معاون والی ارزگان تعیین شد و تا تهاجم امریکا و عقب نشینی طالبان از شهرهای بزرگ کشور مشغول ایفای این وظیفه بود.

آغاز عملیات های جهادی بر ضد امریکا :

شهید حافظ عبدالرحیم از نخستین مجاهدین حوزه جنوب غرب بود که روند مجدد جهاد و مقاومت بر ضد امریکا را بنیاد گذاشتند. مجاهدین پس از سقوط حاکمیت امارت اسلامی با اوضاع دشوار و آزمون های بزرگی مواجه شدند. ظلم و وحشت امریکایی ها و عدم مساعدت اوضاع کشور و منطقه، بیشتر مجاهدین را وادار ساخت تا اسلحه خود را به زمین گذاشته و برای مدتی پنهان و یا هم مصروف کارهای دیگری شوند.

اما دران شرایط دشوار چنان کسانی اولو العزم نیز بودند که به امواج طوفان های بیمناک تسلیم نشدند و به این فرمان خداوندی «وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّـهِ» باور کامل داشته هرگز احساس ناامیدی نکردند، بلکه در طوفان نا امیدی ها چراغ امید را روشن کردند و عزم جهادی خود را زنده نگه داشتند. یکی ازان ها شهید حافظ عبدالرحیم نیز بود.

او در یک مصاحبه می گوید : «پس از سقوط قندهار به خانه خود در منطقه وت (بولدک) رفتم، دو روز در خانه آرام کردم، اما مسلحانه گشت و گذار می کردم، در روز سوم به نیت جهاد از خانه تنها بیرون شدم، نخست در منطقه انزرگی نزد یک مجاهد ۶۵ ساله بارکزی کاکا رفتم و با او در مورد جهاد حرف زدم. او آماده جهاد شد. از همان جا هر دوی ما به تلاش دیگر مجاهدین و آماده سازی آن ها برای جهاد بر ضد امریکا مشغول شدیم».

ملا شیخ محمد آخند، از دوستان نزدیکی حافظ صاحب می گوید : پس از سقوط شهر قندهار، حافظ صاحب در روزهای اخیر ماه رمضان به خانه رفت. اما چون مشغول کارهای جهادی بود مزدوران امریکا برای گرفتاری به خانه او هجوم بردند. اما خداوند متعال او را نجات داد. حافظ صاحب فامیل خود را از منطقه وت به لوی کاریز انتقال داد. من در روز ششم عید به خانه اش رفتم. حافظ صاحب گفت : در برابر امریکایی ها حتما جهاد می کنیم، اگر سلاح یا مهمات داشته باشی برای من بده.

مولوی عبدالباقی می گوید : حافظ صاحب در ابتدا تنها بود. شب ها به گونه مخفیانه نزد مردم می رفت و آن ها را به جهاد دعوت می کرد. سپس پسر کاکایش ملا عبدالباری نیز با او یکجا شد. هر دوی شان مسلحانه توسط موترسایکل گشت و گذار می کردند. روزها را در کوه ها و مخروبه ها سپری می کردند و از طرف شب مردم را به جهاد دعوت می دادند، مردم را از دادن سلاح به امریکایی ها و از پیوستن به صفوف پولیس و ارگان های امنیتی رژیم مزدور منع می کردند و برای جهاد رفقا و سلاح پیدا می کردند. این جریان تا چند ماه دوام کرد.

مولوی حمدالله، پسر حافظ صاحب می گوید : حافظ صاحب دران زمان ماه یکبار به خانه می آمد، نصف شب می آمد و در تاریکی شب پس بر می گشت، وضعیت بسیار خراب بود و امریکایی ها و مزدوران شان در تلاش او بودند.

مرکز جهادی هدی غره :

حافظ عبدالرحیم صاحب در شب های اولین فصل زمستان و بهار اشغال، مردم را به جهاد دعوت می داد و در سعی پیدا کـردن سـلاح، مهـمات و مجاهـدین بـود. او تـا فصل تابستان چند رفیق پیدا کـرد. مجاهـد ورزیـده شـهید عبـدالغنی کـه بـه تـور غنـی مشهور بود نیز با او یکجا شد. حافظ صاحب اراده داشت که یک مرکز جهادی ایجـاد بکند. اما چون پول و امکانات نداشت، بستر، ظـروف و دیگـر اجنـاس خانـه اش را در ماه شعبان سال ۱۴۲۳ هجری قمری با خود بـرد و نخسـتین مرکـز مخفـی جهـادی را در کوه هدی در مربوطات بولدک آغاز کرد. دران مرکز به سرکردگی حافظ صـاحب تنهـا پنج نفر بودند. مرکز چون در منطقـه خشـک کوهسـتانی بـود مجاهـدین از آبـی کـه از فصل زمستان در یک دند ایستاده می بود و قابل نوشـیدن نبـود اسـتفاده مـی کردنـد. از همان آب وضوء می کردند و ظرف ها را می شستند. یک شخص مخلص را به اجـرت استخدام کرده بودند تـا پـس از هـر چهـار روز در تـاریکی شـب بـرای آن هـا از قریـه ماشینگزی آب آشامیدنی بیاورد.

نخستین مبارزه حافظ صاحب این بود کـه هرگـاه شـام مـی شـد، بـا رفقـای خـود مسلحانه به سوی قریه ها حرکت می کرد، کسی را که بـا دولـت همکـاری داشـت و یـا برای عسکری ثبت نام کرده بود از خانه بیرون می کشید و توبه مـی داد. آن هـا در مـاه رمضان پس از نماز تراویح داخل مساجد می شدند و مـردم را در مـورد جهـاد توصـیه می کردند، می گفتند کفار هجوم آورده اند، کشور اشغال و جهاد فرض شـده، جوانـان خود را به صفوف کفار روان نکنید. آن زمان شمار رفقای حافظ صاحب بـه بسـت نفـر رسیده بود. آن ها از طرف شب قریه به قریه می رفتند، مردم دولتی را هشدار و دیگـران را به جهاد دعوت می دادند و نا وقت شب دوباره به مرکز خـود بـه کـوه هـدی بـر مـی گشتند.

از دعوت و تحریض به سوی قتال:

به تاریخ ۱۷ جدی ۱۳۸۱ خورشیدی مصادف با ۷ جنوری ۲۰۰۳ میلادی، مجلس بزرگ قومی در منطقه سیبت ولسوالی بولدک جریان داشت. حافظ صاحب آن را فرصت مناسب برای دعوت به جهاد دانست و با ۲۵ تن رفقای مسلح خود آنجا رفت، در آن مجلس تقریر جهادی کرد و مردم را علنا به جهاد بر ضد امریکا فرا خواند.

هرگاه عساکر دولتی از قضیه خبر شدند از بولدک به آن منطقه قوه روان کردند. زمانی که قوه رسید حافظ صاحب و رفقای او به جنگ پرداختند و هفت تن عسکر رژیم را کشتند، یک مجاهد در جریان درگیری زخمی شد و سه مجاهد را دشمن به اسارت گرفت. این نخستین نبرد رفقای حافظ صاحب در برابر اشغال کشور و اجیران داخلی بود و در حقیقت نقطه آغاز قیام جهادی در سراسر قندهار ثابت شد.

بست روز پس ازان واقعه، دو رفیق حافظ صاحب (ملا عبدالباری و حافظ عبد الغنی) که پسران کاکای او نیز بودند در منطقه کاریز پاییز ولسوالی بولدک با امریکایی ها رو برو شدند، امریکایی ها ملا عبدالباری را شهید و حافظ عبدالغنی را گرفتار کردند، سپس توسط عبدالغنی شماره سیتیلایت حافظ صاحب را پیدا کردند و از طریق سیتیلایت مرکز مخفی مجاهدین را نیز کشف کردند. امریکایی ها و مزدوران شان در همان روز با قوای بزرگی به کوه هدی شتافتند. همان بود که جنگ هدی، دومین جنگ بزرگ با امریکایی ها پس از جنگ شاهی کوت رخ داد.

امریکایی ها دران جنگ به شمول طیارات و هلیکوپترها از وسایل مدرن جنگی استفاده کردند و همه توانایی خود را به خرج دادند. اما باز هم با تلفات سنگین مواجه شدند. یک هلیکوپتر آن ها هدف قرار گرفت و شمار زیادی از عساکر آنان کشته شدند. مجاهدین به سرکردگی حافظ صاحب با استفاده از تاریکی شب منطقه را ترک کردند. اما امریکایی ها تا چند روز عملیات خود را دران منطقه کوهستانی دوام دادند و حتی یکبار عساکر خود را نیز بمباردمان کردند. در جریان درگیری ها، تنها یکنفر

مجاهد زخمی شد و متباقی مجاهدین زیانی ندیدند. اما ولسوال بولـدک و نفـر خـاص امریکایی ها «فضل الدین» ادعا کرد که در جنگ کوه هدی ۲۵ تن مجاهدین را از بین برده اند، حال اینست که تعداد تمام مجاهدین دران جنگ هژده نفر بود.

شهید حافظ عبدالرحیم پس از جنگ هدی بار دیگر رفقای خود را منظم کـرد و عملیات های جهادی را در قنـدهار و ولسـوالی بولـدک آغـاز کـرد. حـافظ صـاحب و رفقای او به تاریخ ۱۲ حمل ۱۳۸۲ خورشیدی مصادف با اول اپریـل ۲۰۰۴ مـیلادی در منطقه ملا ولی نیکه بر مزدوران داخلی یورش بردند و آن هـا را دچـار تلفـات سـاختند. مجاهدین پس ازان جنـگ بـه سـوی تـورغره رفتنـد، قـوای بزرگـی عسـاکر خـارجی و داخلی که شمار تانک های آن به هفتاد می رسید نیز به تعقیب مجاهدین بـه سـوی آن کوه حرکت کرد.

مجاهدین به سرکردگی حافظ صاحب دران جنگ نیز با تهاجم چند جانبه دشمن مقابله کردند. درگیـری صـبح روز آغـاز شـد و تـا عصرـ دوام کـرد و دشـمن بـا تلفـات سنگین رو برو شد. در پایان روز، حافظ صاحب خواست سلاح عسـکری را کـه مرمـی خورده بود بگیرد، اما هدف قرار گرفت و گلوله دشمن به سینه اش خورد.

ملا شیخ محمد، آن صحنه را از زبان حافظ صـاحب چنـین حکایـت مـی کنـد : هرگاه مرمی خوردم به زمین افتیدم و تـوان ایسـتاد شـدن را نداشـتم، بـا خطـر گرفتـاری مواجه بودم، به خداوند متعال فریاد کشیدم که الها ! مرا به دست دشمن مـده، اگـر ایـن جا بمانم و شهید شوم این گروه کوچک نا امید می شود و کسی نخواهد بود که ایشـان گرد او جمع شوند. الها ! برای جهاد مرا نجات بده. همان بود که خداوند متعـال نیـروی تازه ای بخشید، ایستاد شدم و خود را نزد مجاهدین رسـاندم، در حالیکـه از شـدت درد به تکلیف بودم برای یک مجاهد گفتم : مرا بخوان و بـرای مـن دعـا بکـن، او خوانـد و پروردگار درد را دور ساخت. چون زخم من بسیار عمیق بود و خونم بسـیار ضـایع مـی

شد مجاهدین از همان کوه، درخت انجیر را شکستند و از شاخه های آن برای من تخت ساختند و من را با استفاده از گرد و غبار از ساحه جنگ انتقال دادند.

تلاشهای اخیر برای گسترش ساحات جهاد و شهادت :

حافظ صاحب پس از تداوی شفایاب شد و پس از دید و بازدید و مشوره با بزرگان امارت اسلامی تصمیم گرفت که حرکت جهادی را بر علاوه از منطقه خود به ساحات دیگر نیز گسترش بدهد. از روی این پلان خواست که به ولسوالی معروف برود. اما هرگاه در ماه جمادی الاول سال ۱۴۲۴ هجری قمری از طریق ولسوالی های شملزو و اتغر ولایت زابل به سوی ولسوالی معروف حرکت کرد در مسیر با دشمن رو برو شد و بسیار به مشکل نجات یافت.

حافظ صاحب در ماه شعبان همان سال اراده نمود به ولسوالی دای چوپان ولایت زابل برود. اما در نصف راه از تصمیم خود منصرف شد و اراده کرد که بر ولسوالی معروف ولایت قندهار حمله بکنند. به تاریخ ۲۰ میزان ۱۳۸۲ خورشیدی مصادف با ۱۲ اکتوبر ۲۰۰۳ میلادی بر مرکز ولسوالی معروف حمله نموده پوسته های امنیتی ولسوالی را فتح کرد، اما در نزدیکی مرکز ولسوالی گلوله دشمن به سینه اش خورد و پس از لحظه یی به شهادت رسید. انا لله و انا الیه راجعون.

جسد حافظ صاحب و سه نفر مجاهدین دیگر در صحنه درگیری باقی ماند. فردای آنروز مردم منطقه اجساد شهدا را به خاک سپردند. اما هرگاه امریکایی ها و مزدوران شان خبر شدند جسد حافظ صاحب را دو روز بعد دوباره از قبر بیرون کشیدند و به شهر قندهار آوردند، اما یکروز پس به ورثای حافظ صاحب تسلیم کردند. سپس جسد حافظ صاحب در قبرستان منطقه پاییز در مربوطات ولسوالی بولدک و لایت قندهار به خاک سپرده شد.

داستان این قهرمان فراموش ناشدنی امت اسلامی به پایان رسید. قهرمانی که در اوج غرور امریکای طاغوت خواب را بر لشکریان آن حرام ساخته بود و در برابر هجوم وحشیانه کفار مردانه وار مقاومت کرد و تنها به قوت ایمانی در برابر آنان رزمید.

رفقای حافظ صاحب در مورد شخصیت او می گویند که متواضع و متوکل بود، در امور شرعی جدی بود و لیکن با رفقایش خوشطبعی داشت و پر از عطوفت بود، با لیلای شهادت چنان عشق داشت که نه تنها خودش تمنای شهادت می کرد بلکه از مجاهدین نیز می خواست که برایش دعای شهادت بکنند. او در راه جهاد چنان آماده ایثار و قربانی بود که اسباب خانه و کتاب های خود را برای خریدن امکانات جهادی فروخت. یک رفیق او می گوید : حافظ صاحب در شب و روزهای اول اشغال از من خواست که برای زمینم یک خریدار پیدا بکن، تا به پول آن، امور جهادی را به پیش ببرم.

خداوند متعال قربانی ها، مشقت ها و خدمات حافظ صاحب را قبول، و برکاتش را نصیب اولاد و رفقای او بگرداند. آمین یا رب العالمین.

نگاهی به زندگی و خدمات شهید سید عبدالمالک آغا ـرحمه الله ـ

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید سید عبدالمالک آغا از چهره های مهم جهادی وردک، ولایت مرکزی کشور شمرده می شود. او درین منطقهء که به صحنه مرگبار و مورال شکن برای امریکایی های اشغالگر تبدیل شد از بنیاد گذاران جهاد مسلحانه کنونی بود. سید عبدالمالک آغا چراغ جهاد و مبارزه را به نرخ جان خود روشن ساخت و سپس دوستان و همسنگرانش مردانه وار مسیر او را تعقیب نمودند و منطقه را که در جوار و چند کیلومتری پایتخت کشور قرار دارد به سنگر شکست ناپذیر مجاهدین تغییر دادند .

بیائید، با زندگی و خدمات این مرد دلیر وردک آشنا شویم.

ولادت و آموزش :

سید عبدالمالک آغا پسر میر سید آغا در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی در منطقه بهادرخیل در مربوطات ولسوالی سیدآباد ولایت میدان وردک چشم به جهان گشود.

عبدالمالک آغا درسهای ابتدایی را در روستای پدری خود خواند. او هنوز خوردسال بود که کودتای کمونیست ها رخ داد و قیام و جهاد مسلحانه افغان ها در برابر رژیم کمونیسیی همانند سایر افغانستان در وردک نیز آغاز شد. او در عنفوان جوانی به خدمات جهادی آغاز کرد و چند مدت در منطقه خود خدمت نمود. سپس به مرکز جهادی حقانی صاحب که در ساحات مرزی پکتیکا و وزیرستان در منطقه

لواره موقعیت داشت رفت و در آنجا به اعداد جهادی پرداخت و درس های دینی را نیز ادامه داد.

مولوی فضل ربی، که از آن زمان با عبدالمالک آغا آشنا بود، می گوید : در مدرسه انوارالعلوم، میرانشاه بودم، عبدالمالک مشغول جهاد و درس های دینی بود و بیشتر زمان در جبهات جهادی خوست وظیفه انجام می داد. او در جنگهای زیادی خوست شرکت کرد و زمانیکه ولایت خوست به سرکردگی فرمانده نامدار جهادی مرحوم مولوی جلال الدین حقانی فتح شد، عبدالمالک آغا نیز به حیث مجاهد دران پیروزی سهم داشت.

شهید عبدالمالک آغا تا سقوط رژیم نجیب و فتح کابل به جهاد و مبارزه ادامه داد. سپس سلاح را گذاشت و روند آموزشی خود را در مدرسه انوار العلوم، میرانشاه دوباره آغاز نمود.

خلیفه صاحب فضل الدین - رحمه الله - مشهور به خلیفه صاحب ارغندی (سجاده نشین حضراتِ قلعه جواد) مهتمم انوار العلوم بود. این مدرسه دران زمان مرکز مشهور علمی و روحانی بود. عبدالمالک آغا نسباً سید بود و به مزایای تقوی، دیانت و اخلاق زیبا متصف بود. او با خلیفه صاحب فضل الدین بسیار محبت داشت و در طریقه نقشبندیه مجددیه به دست او بیعت کرده بود.

سید عبدالمالک آغا پس از اینکه مدتی در مدرسه انوار العلوم درس خواند، شامل منبع العلوم (مدرسه مرحوم مولوی جلال الدین حقانی) شد و مدت دو سال در آنجا به فراگیری علوم دینی ادامه داد.

خدمات در تحریک اسلامی طالبان :

در زمان جنگ های تنظیم ها در افغانستان، طلبای افغانی که در مدارس دینی دیار هجرت درس می خواندند در سطح هر منطقه جمعیت طلبه ساختند. سید عبدالمالک آغا در جمعیت طلبه وردک به حیث عضو مهم فعالیت می کرد. هرگاه

تحریک اسلامی طالبان آغاز شد، او به مشوره نمایندگان تحریک با هفت نفر دوستان خود به وردک رفت، تا برای آمدن طالبان به وردک زمینه سازی بکنند و افکار مردم و متنفذین را برای استقبال از طالبان آماده بسازند.

ایشان با علما، مجاهدین و متنفذین منطقه دید و بازدید نمودند و در مورد چگونگی تحریک طالبان معلومات دادند، طالبان هنوز در قندهار بودند، عبدالمالک آغا و دوستان او در منطقه هفت آسیای ولسوالی سید آباد، مدرسه مفتاح العلوم را مرکز مخفی خود انتخاب کردند و مردم را برای پیوستن به طالبان دعوت می دادند. سپس ایشان دو تن از رفقای خود مولوی فضل ربی و هاشمی صاحب را به قندهار روان کردند. آن ها در قندهار با رهبر طالبان مرحوم ملا محمد عمر مجاهد، شهید مولوی احسان الله احسان و دیگر بزرگان تحریک دیدند. توصیه آن ها این بود که با علما، مجاهدین منطقه و حتی با افراد حزب اسلامی در خط های جنگی وردک و غزنی ببینید و این داعیه تحریک را برسانید که هدف طالبان پایان جنگ و برقراری صلح و آرامش است.

شهید سید عبدالمالک آغا و دوستان او مشغول همین فعالیت ها بودند که طالبان به غزنی رسیدند. طالبان پس از فتح غزنی، منطقهء سالار ولسوالی سید آباد را بدون کدام درگیری در کنترول خود درآوردند. فرمانده نظامی طالبان شهید ملا مشر آخند به همکاری طالبان محلی توانست ولسوال سیدآباد داکتر مسلم را آماده بکند که از جنگ دست بگیرد. اما تعداد دیگری از تفنگسالاران با طالبان جنگیدند و بالاخره فرار کردند.

شهید سید عبدالمالک آغا و دوستان او پس از فتح میدان شهر و لوگر به غزنی رفتند و در آنجا با کاروان شهید مولوی احسان الله احسان یکجا شدند و به مرکز پکتیکا رفتند. آغا صاحب پس از چند مدت خدمت در پکتیکا، به خط جنگی چهار آسیاب خواسته شد. او چون تجربه و سابقه خوب نظامی داشت مسئول رفقای خود

مقرر شد. سپس آغا صاحب به خط جنگی میدان شهر رفت و در آنجا از سوی مسئول خط شهید ملا مشر آخند مسئول محاذ طلبای وردک مقرر شد.

شهید عبدالمالک آغا و رفقای او مدتی در خط میدان شهر در نقطه استراتژیک کوه قرغ مستقر بودند. کوه قرغ نقطه بلند کوهستانی بود که در آن زمان مهم ترین و خطرناک ترین نقطه جنگ پنداشته می شد. طالبان در آنجا سر برف گذران می کردند و برای آشامیدن از آب برف استفاده می کردند. طالبان دران منطقه به نوبت وظیفه انجام می دادند و از طرف میدان شهر از پیشروی نیروهای مسعود جلوگیری کرده بودند. مسعود چندین بار بر آن منطقه حمله کرد و یکبار در تصرف خود هم درآورد، اما طالبان توانستند آن نقطه را با دادن قربانی های زیادی دوباره در کنترول خود بیاورند و تا اخیر نگه داری بکنند.

پس از فتح کابل :

شهید سید عبدالمالک آغا پس از فتح کابل آمر حوزه یازده خیرخانه شهر کابل مقرر شد. اما چون او بیشتر اوقات در خط شمالی می بود امور حوزه از سوی معاون او پیش برده می شد. سپس آغا صاحب و رفقایش در تشکیل فرقه هشتم قرغه در خط جنگی شمالی مؤظف شدند. قرارگاه شان در قرغه بود، اما در خط های شمال کابل خدمت نظامی انجام می دادند. آن ها در مناطق مختلف شمالی مثلا : شکرده، گلدره، پل صوفیان، کلکان، قلعه نصرو، قره باغ و....... خدمت نمودند. آن ها شامل لشکر بزرگی بودند که در سال ۱۹۹۷ میلادی ا ز راه تونل سالنگ به شمال افغانستان عبور کردند. عبدالمالک آغا چند مدت در قندوز ماند و سپس دوباره به خط شمالی برگشت. او یکبار دیگر به شمال رفت و این بار در ولسوالی اشکمش، تخار مسئول قطعه منتظره مقرر شد. آن قطعه بعدا به تنگی فرخار انتقال داده شد.

شهید سید عبدالمالک آغا در دوران حاکمیت امارت اسلامی در فتوحات زیادی سهم گرفت. ولایت بامیان بار نخست در عملیات های که از سوی جلریز و

جلگه انجام یافت فتح شد. آغا صاحب در عملیات جلریز شریک بود و پس از فتح بامیان، چند بار در عملیات های غوربند و شیخ علی نیز سهم گرفت.

شهید عبدالمالک آغا در هنگام تهاجم امریکایی ها در خطهای دفاعی شمالی وظیفه انجام می داد. او در بمباردمان امریکایی ها زخمی شد و به منطقه خود سیدآباد انتقال داده شد.

جهاد بر ضد امریکا و شهادت :

ملا محمد فرید قیام و مولوی عبدالصمد وزیر که از دوستان دیرینه عبدالمالک آغا بودند، می گویند : هرگاه آغا صاحب پس از تهاجم امریکایی ها و سقوط کابل به سید آباد آمد، سعی نمود مجاهدین را مصئون نگه دارد و از آمدن نیروهای شورای نظار جلوگیری بکند. تلاشهای او درین راستا مؤثر تمام شد. آغا صاحب برای تداوم جهاد در برابر امریکا نیز تلاش نمود و درین سلسله چند بار به پکتیکا سفر کرد و با شهید ملا سیف الرحمن منصور ملاقات نمود. شهید منصور در آن شب و روزها در دره شاهی کوت برای آغاز مبارزه در برابر امریکایی ها آماده گی می گرفت. امریکایی ها عبدالمالک آغا را به حیث فرمانده مهم مجاهدین در میدان وردک می شناختند و برای گرفتاری او می کوشیدند. آغا صاحب مجبور شد منطقه را ترک بکند، اما از انسجام امور جهادی دست نگرفت.

شهید سید عبدالمالک آغا با بزرگان کلیدی امارت اسلامی تماس برقرار نمود و پیشبرد کارهای جهادی وردک به آغا صاحب سپرده شد. آغا صاحب دوباره مخفیانه به منطقه آمد، دوستان دیرینه خود را طلب نموده در مورد آغاز عملیات های جهادی با آنان مشوره کرد. او مشغول انسجام کارهای جهادی بود که امریکایی ها او را از طریق تلفون سیتلایت کشف کردند، صدها تن عساکر امریکایی با مزدوران داخلی شان به هدف گرفتاری او بر خانه او هجوم بردند.

اما سید عبدالمالک آغا و برادر بزرگ او اسماعیل آغا با امریکایی ها جنگیدند و هر دو برادر پس ازینکه امریکایی ها را هم دچار تلفات ساختند، به تاریخ ٦ حوت ١٣٨٢ خورشیدی مصادف با ٢٥ ماه فبروری ٢٠٠٤ میلادی در نتیجه رویارویی به شهادت رسیدند. انا لله و انا الیه راجعون.

امریکایی ها جسد هر دو شهید را به بگرام بردند و در آنجا در حفره ای انداختند. پیکر هر دو برادر پس از خواست های مکرر مردم و بعد از ۴۲ روز به خانواده شان داده شد. مردم کرامت هر دو شهید را به چشم سر مشاهده نمودند. جسدهای شان با گذشت یک و نیم ماه هنوز سالم بود و هیچگونه تغییری نخورده بود .

از سید عبدالمالک آغا تنها یک پسر به دنیا ماند. آغا صاحب چون با قهرمان جنگ شاهی کوت شهید ملا سیف الرحمن منصور مدت زیادی رفاقت داشت و در دوران حاکمیت امارت اسلامی با او همسنگر بود و جهاد و تصوف نیز بین هر دوی شان قدر مشترک بود، لذا یگانه پسر خود را سیف الرحمن نام گذاشته بود.

چند خاطره :

شهید سید عبدالمالک آغا به گفته مجاهدین ولسوالی سیدآباد ولایت میدان وردک از بنیاد گذاران جهاد و مبارزه درین منطقه بود و نخستین کسی بود که در برابر امریکایی ها دست به تحرکات جهادی زد.

همین اکنون دلگی مشران و مجاهدین که درین ولسوالی فعالیت می کنند (مثلا : ملا محمد فرید قیام، ملا عبدالله، مولوی حبیب الرحمن و دیگران) همه از سوی شهید عبدالمالک آغا تربیه شده اند و به سرپرستی او به فکر جهادی آراسته شده اند. عبدالمالک آغا بنیادگذار جهاد در سیدآباد بود و از همین سبب بسیار به زودی از سوی امریکایی ها هدف قرار گرفت و به شهادت رسید. اما دوست صمیمی و معاون او شهید مولوی عبدالباقی راه او را دنبال نمود و این ولسوالی را به کشتار گاه امریکایی

ها تبدیل نمود. قطار های اشغالگران تا به امروز نمی توانند از مسیر سید آباد به راحتی بگذرند.

ملا محمد فرید قیام که حالا مسئولیت دلگی آغا صاحب را به دوش دارد و بسیار مدت با شهید آغا صاحب یکجا بود، در مورد شخصیت آغا صاحب می گوید : شهید سید عبدالمالک آغا بسیار متقی، با حیا، پر از محبت و خلوص بود. چنان با حیا بود که در رفاقت چند ساله ام هیچگاه از زبان او حرف زشت، دشنام و یا پوچ نشنیدم و حتی دشمنان خود را به القاب زشت یاد نمی کرد و دشنام نمی داد. آغا صاحب هر صبح سوره یس و هر شام سوره الملک را وظیفه می نمود و این وظیفه را در شرایط بسیار دشوار هم قضا نمی کرد.

مولوی عبدالصمد وزیر به نقل از شهید مولوی عبدالباقی، معاون آغا صاحب می گوید : یک زمان در منطقه برج برق در نزدیکی بالا حصار ولایت قندوز مستقر بودیم. یکشب همه رفقا خواب بودند و من بیدار بودم. آغا صاحب از جای خود سر بلند کرد، گوش داد، به یکسو و دیگر سو دید، هرگاه دانست همه رفقا خواب هستند از جا ایستاده شد و بیرون رفت. لحظاتی پس تر پریشان شدم که آغا صاحب کجا رفت. من هم به تلاش او بیرون شدم و اراده داشتم که رفقا را بیدار کنم تا او را پیدا بکنیم. به یک اوطاق بیکار که دران چوب ها انداخته شده بود نگاه کردم، آغا صاحب به نماز تهجد ایستاده بود، چراغ را روشن کردم، دیدم که دستار به شانه اش افتیده است و از چشمانش اشک می ریزد.

مولوی وزیر می افزاید : صفت دیگری آغا صاحب خاکساری و خدمت دوستان بود. او با اینکه از ابتدا تا اخیر مسئول ما بود، اما همه خدمت های اوطاق (پخت و پز، شستشو وغیره) را خودش انجام می داد و درین باب هیچکسی از او سبقت گرفته نمی توانست. هرگاه برای پهره داری شب تقسیم اوقات ترتیب می دادیم برای آغا صاحب سه ساعت پهره می نوشتیم. زیرا او این وظیفه را بسیار به رغبت انجام می داد.

ملا محمد فرید قیام می گوید : شهید آغا صاحب مسئولی بود که هیچگاه با دوستان و همسنگران خود برخورد خودخواهانه نمی کرد. خود را از کسی بلند نمی دانست و نه هم آرزوی برتری داشت، بلکه با دوستان و همسنگران خود عادیانه و مساویانه زندگی می کرد. رحمه الله تعالی

زندگی و کارنامه های شهید ملا روزی خان عاکف - رحمه الله -

نویسنده : ملا احمدالله وثیق - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید ملا روزی خان عاکف - تقبله الله - در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در روستای مشیزو در مربوطات ولسوالی نوبهار ولایت زابل در خانواده دیندار و جهادی حاجی صالح محمد چشم به دنیای فانی گشود. درس های ابتدایی را نزد ملا امام روستای خود خواند. سپس در مناطق موسی زیی و گاگری ولسوالی شاجوی، زابل به فراگیری علوم دینی پرداخت. او به ادامه سفر علمی به کویته، پاکستان) رفت و در آنجا در مدارس مختلف از اساتید جید اکتساب فیض نمود.

در سال ۱۳۷۳ خورشیدی مصادف با ۱۹۹۴ میلادی تحریک اسلامی طالبان در برابر اشرار و مفسدین آغاز شد. ملا روزی خان که از خوردسالی به جهاد و مبارزه میلان داشت با طالبان یکجا شد و درس هایش ناتمام ماند. او تا شهادت به فعالیت های جهادی مصروف شد و برای تمکیل روند آموزشی اش فرصت نیافت.

مبارزه در صف تحریک اسلامی طالبان :

هرگاه تحریک اسلامی طالبان در سال ۱۳۷۳ خورشیدی آغاز شد شهید ملا روزی خان عاکف که در عنفوان جوانی قرار داشت و شوق جهاد و خدمت در دل او موج می زد، با یک گروه طالبان یکجا شد، نخست به مرکز قندهار رفت و ازان جا با تعدادی از طالبان به ولسوالی شاه ولی کوت تشکیل شد و مبارزه مسلحانه را ازان جا به سرکردگی ملا عبدالرحمن آغاز کرد.

ملا روزی خان عاکف پس از فتح قندهار، در درگیری های شدید گرشک (هلمند)، دلارام (نیمروز) و فراه رود و آب خرمای ولایت فراه سهم گرفت و با شهامت

و دلاوری در برابر دشمن، به حیث مبارز دلیر و مدبر در بین مجاهدین مطرح شد و مورد اعتماد فرماندهان خط های مقدم جنگ شهید ملا محمد آخند و شهید ملا رحمت الله آخند قرار گرفت.

ملا روزی خان عاکف پس از اشتراک در جنگ های ولایات جنوب غرب، پس از مدت طولانی به خانه اش (زابل) رفت، مدت کوتاهی را با اقارب و خویشاوندان خود سپری نمود و دوباره با تشکیل طالبان ولسوالی نوبهار به طرف خط های مقدم میدان شهر حرکت کرد.

زمانیکه طالبان در میدان شهر، مرکز ولایت میدان وردک مشغول رویارویی با تفنگسالاران شر و فساد بودند، پوسته کوه قرغ مهم ترین و استراتژیک ترین نقطه خط جنگ بود و نگه داری آن بسیار مشکل بود. این پوسته همواره هدف حملات شدید و تعرضات مستقیم دشمن قرار می گرفت. اما شهید ملا روزی خان عاکف و رفقای او برای دفاع ازان سنگر نقش عمده یی را ایفا نمودند. پوسته کوه قرغ در موقعیتی قرار داشت که هرگاه مجاهدین می خواستند به آنجا امکانات برسانند، دشمن بسیار به آسانی می توانست مجاهدین را هدف فیرهای رسا قرار دهد، لهذا انتقال دادن امکانات به آن جا از طرف روز بسیار مشکل بود، اما ملا روزی خان عاکف با کمال جرات و دلاوری امکانات را در روز روشن توسط موتر داتسن (بای فور) می رساند. او در جنگ های دشوار کوه قرغ، جلریز و ارغندی سهم گرفت.

در سال ۱۳۷۵ خورشیدی، هرگاه عملیات فتح کابل از دو استقامت جلال آباد و میدان شهر آغاز شد، ملا روزی خان عاکف شامل کاروانی بود که از راه ارغندی داخل کابل شد.

طالبان پس از فتح کابل به سوی پروان حرکت کردند. شهید ملا روزی خان عاکف که چند ماه پیهم در خط های مقدم جنگ جنگیده بود، اراده نمود برای چند مدت به خانه برود و آرام بکند.

ملا عبدالاحد جهانگیروال، رفیق نزدیکی شهید عاکف می گوید : شهید ملا روزی خان از کابل به قندهار آمد و همزمان تعرضات شدید مخالفین در پروان آغاز گردید، طالبان از پروان عقب نشینی کردند و جنگ به مربوطات شهر کابل رسید. شهید عاکف هرگاه از وضعیت خبر شد، از تصمیم خود منصرف شد و بنا بر احساس مسئولیت، پس از سپری نمودن یکشب در قندهار دوباره به طرف کابل حرکت کرد و به خط اول جنگ رسید.

شهید عاکف مدتی پس از فتح کابل خدمات جهادی اش را در تشکیلات فرقه ۸ قرغه که فرماندهی آن به دوش ملا امیر خان حقانی بود آغاز کرد و مدت زیادی در شمالی، در استقامت بگرام در عملیات های که برای تصرف و نگه داری نقاط مهم صورت می گرفت سهم گرفت.

در سال ۱۳۷٦ خورشیدی مصادف با ۱۹۹۷ میلادی، یک لشکر بزرگ طالبان از راه تونل سالنگ به سوی شمال کشور پیشروی کرد و ولایت های بغلان و قندوز فتح شد. ملا روزی خان عاکف نیز شامل آن لشکر بود. سپس هرگاه طالبان در پلخمری و قندوز محاصره شدند، او بسیار با متانت با رفقای خود در برابر دشمن مقاومت نمود. دشمن هفده بار پیهم تعرض کرد، اما طالبان با قاطعیت از سنگرهای خود دفاع نمودند، به ویژه شهید ملا روزی خان عاکف نقش عمده ای را دران جا ایفا نمود.

ملا سلیمان آغا بهیر، رفیق دیرین شهید عاکف حکایت می کند : دشمن در منطقه رباتک، سمنگان که فاصله اندکی با شهر پلخمری دارد تعرض قوی کرد. عده یی از مجاهدین درمیان دشمن محاصره ماندند. ملا روزی خان با دیدن آن وضعیت، موتر بای فور خود را در باران مرمی ها به روی عساکر دشمن دواند و صف دشمن را شکسته جنگ را آغاز کرد. همان بود که محاصره شکست و اجساد ۱۸ نفر دشمن در صحنه جنگ باقی ماند و اسلحه شان غنیمت شد.

شهید ملا روزی خان عاکف پس از فتح شمال، به حیث مسئول قطعه ضربتی هشت صد نفری در ولایت بلخ وظیفه انجام می داد و از حملات چریکی دشمن جلوگیری می کرد.

ملا اسدالله واسر می گوید : مخالفین از مناطق کوهستانی بلخ و سمنگان دست به حملات چریکی می زدند. اما مجاهدین حملات آن ها را بسیار به سرعت دفع می کردند. ملا روزی خان عاکف تا زمان تهاجم امریکایی ها، در جنگ های دفاعی شولگر، دره صوف، آق کپرک و........ به حیث مسئول فعال خدمت نمود.

تهاجم امریکایی ها و جهاد مسلحانه در برابر آن ها :

پس از ماه رمضان ۲۰۰۱ میلادی زمانیکه مجاهدین امارت اسلامی از بیشتر ساحات کشور عقب نشینی کردند، ملا روزی خان عاکف آن زمان نیز در منطقه خود فعال بود. او با مجاهدین مسلح خود مصروف نگه داری اسلحه و وسائط جنگی بود و برای آغاز مجدد فعالیت های جهادی سعی می نمود. دران شب و روزها شهید ملا روزی خان عاکف را دیدم، او در مورد وسائل جنگی خود چنین گفت : درین اواخر (مرحوم) امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد را دیدم، او توصیه نمود که اگر توان داری یک تفنگ را هم به کسی مده، دیگر تو می دانی و کارت، من طبق هدایت ملا صاحب تمام وسائل و وسائط جنگی خود را محفوظ نموده ام و به انتظار فرصت مناسب هستم.

سال ۲۰۰۲ میلادی سال اول اشغال بود. سال مشکلات، مصائب و نا امیدی ها. امریکایی های اشغالگر در اوج قدرت بودند و حتی در روستاها و قریه ها آزادانه گشت و گذار می کردند و روی آسمان را طیارات شان احاطه کرده بود. ائتلاف کفری به سرکردگی امریکا همه زور و توانایی خود را به نمایش گذاشته بود و ملت مسلمان افغانستان پریشان و سرگردان بود.

اما در همان لحظات دشوار، عده یی جوانان با عزم در کنج و کنار کشور با امواج حوادث مقابله کردند، متزلزل نشدند و مسیر جهادی شان را تعقیب نموده دوباره دست بکار شدند. شهید ملا روزی خان عاکف نیز از آنعده جوانان با شهامت بود. او از نخستین چهره های برجسته جهادی بود که سنگرهای مبارزه و مقاومت در برابر امریکایی های اشغالگر را دوباره داغ ساختند.

ملا سلمان آغا بهیر که در آغاز مبارزه مسلحانه علیه اشغال کشور با ملا روزی خان عاکف یکجا بود، می گوید : یکروز ملا روزی خان عاکف شماری از چهره های مطرح و با نفوذ را طلب کرد و آن ها را از اراده جهادی خود خبر داد. سپس از اهل مجلس پرسید که شما چه نظر دارید ؟ بیشتر آنان نظر دادند که اکنون زمینه برای جهاد مسلحانه مساعد نیست. ملا روزی خان عاکف پس از شنیدن نظر آخرین فرد مجلس، به طرف من رو کرد و پرسید، نظر تو چه است ؟ من که از جواب های نا امید کننده دیگران چیزی متزلزل شده بودم چندان جواب مثبت ندادم، ملا روزی خان خندید و برای من گفت : سوالی دارم، اگر هیچکسی با من نرود، من به تنهای بروم و با کافران غاصب که بر کشور ما هجوم آورده اند جنگ بکنم و جان خود را فدا بکنم، آیا شهید می شوم ؟ (یعنی) مرگ من خراب نمی شود ؟ من گفتم : نه، هرگز نه. او فی الفور سلاح را به شانه گذاشت، اجازه گرفت و برای من گفت : بیا، در موتر سایکل سوار شدیم، تا فاصله زیادی حرفی نزدیم. سپس او بحث را در مورد پلان های آینده خود آغاز کرد.

ملا روزی خان عاکف نخستین حمله مسلحانه را در اوائل سال ۲۰۰۳ میلادی بر مرکز ولسوالی نوبهار ولایت زابل انجام داد. ولسوالی را به گونه کامل فتح نمود و اسلحه زیادی را به غنیمت گرفت. صبح روز بعدی قوای بزرگ دشمن از قلات، مرکز زابل و قندهار به طرف ولسوالی نوبهار حرکت کرد. مجاهدین در منطقه سپیره سنگ کمین گرفتند، قوه را عقب راندند و نگذاشتند که به مرکز ولسوالی برسد.

این نخستین حمله و پیروزی مجاهدین در زابل و ولایات همجوار آن بود. حمله دوم در منطقه سپیره سنگ بر عساکر اجیر صورت گرفت. چند روز پس عساکر قومندانی امنیه زابل در منطقه لودین (سرخکان) مورد حمله قرار گرفتند و یک عسکر کشته شد و یک قومندان به نام عبدالخالق به دست مجاهدین اسیر گردید. این حملات با توجه به اوضاع دشوار آن زمان، اهمیت زیادی داشت. زیرا موجودیت مجاهدین را در منطقه ثابت ساخت، غرور دشمن شکست و ترس و رعبی که بر مردم حاکم بود از بین رفت. این حملات ناگهانی پاهای دشمن را به لرزه درآورد.

در سال ۲۰۰۳ میلادی، مجاهدین در منطقه تازی در شاهراه کابل – قندهار شب هنگام بر یک پوسته قوی عساکر مزدور هجوم بردند. دران حمله بر علاوه از شهید ملا روزی خان عاکف، چند تن قومندان های دیگر جهادی زابل شهید ملا محمد گل بشیر، شهید ملا نذیر آخند و ملا احمدالله منصور – رحمهم الله - نیز سهم گرفته بودند. فرماندهی عمومی حمله به دوش شهید عاکف بود. ملا اسدالله واسر که دران حمله شریک بود، می گوید : حاجی صاحب (شهید ملا روزی خان) مجاهدین را دران شب به سه دسته تقسیم کرد. یک دسته در کمین بودند، دسته دوم به حفاظت وسایط و مراقبت راه عقب نشینی مؤظف شد، دسته سوم وظیفه داشت که بر پوسته هجوم ببرد و قیادت این دسته به دوش شهید عاکف بود. نخست چند نفر مجاهدین به نزدیکی پوسته رفتند و مرمی بی ایم یک را مقابل پوسته نصب و فیر کردند، مرمی به هدف خورد، همزمان مجاهدین بر پوسته تعرض نمودند. زمانیکه ما به پوسته رسیدیم ملا روزی خان عاکف داخل پوسته شده بود. سپس رفقای که در کمین نشسته بودند بر عساکر کمکی رژیم حمله کردند. دران عملیات ۱۴ عسکر کشته و ۷ تن دیگر به اسارت گرفته شدند. نیز دو موتر تخریب شد و یکی را به غنیمت گرفتیم.

این عملیات چونکه بر شاهراه کابل – قندهار صورت گرفته بود، مردم از جزئیات آن آگاه شدند و بازتاب مطبوعاتی نیز یافت.

در اواخر سال ۲۰۰۳ میلادی، حمله گسترده تهاجمی بر مرکز و قومندانی امنیه ولسوالی شاجوی ولایت زابل صورت گرفت. ولسوالی شاجوی در کنار شاهراه کابل – قندهار موقعیت دارد و مهم ترین و استراتژیک ترین منطقه در ولایت زابل است. دشمن برای نگه داری آن بسیار می کوشید. حمله از دو طرف آغاز شد، فرماندهی طرف کاریز حسن به دوش ملا روزی خان عاکف و فرماندهی طرف سرک ارغنداب به دوش مولوی محمد عالم بود. شماری زیادی عساکر دشمن درین حمله کشته شدند و یکتن قومندان بنام محمد جمعه اسیر گردید.

در سال ۲۰۰۴ میلادی، مجاهدین بر کاروان موترهای والی اجیر زابل خیال محمد حسینی در نزدیکی قلات در شاهراه کابل – قندهار حمله نمودند و در نتیجه رویارویی، شمار زیادی افراد پولیس کشته و زخمی و عده یی شان دستگیر شدند. اما خود والی جان سالم به در برد. پس ازین حمله، دشمن تلاشهای خود را شدت بخشید و نیروهای امریکایی برای شهادت یا گرفتاری ملا روزی خان عاکف و رفقای او عملیات های زیادی انجام دادند.

شهید ملا روزی خان عاکف دران آغازین و دشوار ترین روزهای جهاد و مقاومت با کارنامه های باور نکردنی و مبارزات پر دستآورد خود به حیث فرمانده دلیر، مدبر و با نفوذ شهرت یافت و در ولسوالی های زابل و حتی در ولایات همجوار «غزنی و قندهار» نیز نفوذ کرد. او بر علاوه از زابل در ولسوالی های ناوه، مقر و جندهٔ غزنی نیز هر از گاهی عملیات انجام می داد.

دران سال ها، ساحات جهادی فراخ شد و جهاد و مقاومت در برابر اشغالگران در ولایات جنوبی داغ گردید. مجاهدین زابل، قندهار، ارزگان و غزنی فعالیت های جهادی شان را با هماهنگی و همکاری همدیگر به پیش می بردند، ملا روزی خان عاکف در تغییر اوضاع و ایجاد فضای جهادی نقش اساسی داشت. او در دشوار ترین روزها به مقاومت جهادی ادامه داد و نگذاشت ولوله جهادی خموش گردد.

شهادت :

در سال ۲۰۰۴ میلادی، قطار عساکر امریکایی در مربوطات ولسوالی سیوری آماج انفجار بزرگ قرار گرفت و بر علاوه از چند عسکر یک مقام بلندرتبه امریکایی به نام «دان» نیز کشته شد. لحظاتی پس تر، ملا روزی خان عاکف در گفتگو با مطبوعات مسئولیت حمله را بدوش گرفت.

ملا سلیمان آغا بهیر می گوید : پس ازان حمله، نیروهای امریکایی به ملا روزی خان عاکف بسیار متوجه شدند و برای شهادت او به گونه پیهم چاپه می زدند. شهید عاکف از چهار عملیات امریکایی ها نجات یافت. رفقا مشوره دادند که برای چند مدت به منطقه دیگری به جای گوشه تری برود.

اما شهادت در مسیر جهاد و مقاومت آرمان بزرگ آن مجاهد پاکباز و عاشق صادق راه خدا بود. بالاخره به تاریخ ۸ سنبله ۱۳۸۳ خورشیدی مصادف با ۲۹ اگست سال ۲۰۰۴ میلادی، ملا روزی خان عاکف چاشت روز در یک خانه در روستای «خر دوز» در مربوطات ولسوالی شاجوی با یکتن رفیق خود نشسته بود که عساکر هوایی و پیاده امریکایی ها ناگهان چاپه زدند و خانه را محاصره کردند.

یکتن از باشندگان روستای خر دوز، واقعه چشم دید خود را چنین بیان می کند :

صدای طیارات شنیده شد، طیارات در فاصله دور چرخ می زدند، ملا روزی خان عاکف کلاکوف خود را گرفت و چانته را بست. رفیق خود را گفت که تفنگ را بیانداز، داخل روستا پنهان شو و مرا به حال خودم بگذار. ملا روزی خان به طرف کوهی که در نزدیکی روستا بود حرکت کرد.. مردم روستا مشوره دادند که به چاه آب کاریز پایین شو، ملا روزی خان گفت که خود را زنده به دست امریکایی ها نمی دهم، شما خود را حفاظت بکنید و با من کاری نداشته باشید. او از راه تنگ و باریک بسیار به اطمینان به طرف کوه رفت. طیارات امریکایی شوری زیادی برپا کرده بودند و ملا روزی خان عاکف را با گرینیدهای گازی می زدند، شهید عاکف هرگاه به سر تپه بلند

شد، درمیان دو سنگ بزرگ سنگر گرفت. او به موترسایکل های چهار تیرهء که به طرف او روان بودند فیر را آغاز کرد، فیرها از هر دو طرف بسیار دوام کرد و چند عسکر امریکایی مرمی خوردند. اما حلقه محاصره آهسته آهسته تنگ تر شد، عده یی از عساکر دشمن از عقب آمدند و ملا روزی خان عاکف را به شهادت رساندند.

عساکر امریکایی جسد شهید عاکف را از کوه پایین کردند و توسط هلیکوپتر با خود انتقال دادند و به میدان هوایی بگرام بردند و پس از بست روز به اصرار زیادی مردم منطقه به موسفیدان تسلیم کردند. جسد این قهرمان پیشتاز مبارزه علیه اشغالگران صلیبی در قریه مشیزو در نزدیکی ولسوالی نوبهار به خاک سپرده شد.

شخصیت شهید ملا روزی خان عاکف :

مولوی امیر خان متقی، وزیر پیشین اطلاعات و کلتور و معارف افغانستان که در سال ۱۹۹۷ میلادی با لشکر طالبان به آن طرف تونل سالنگ رفته بود و شاهد عینی محاصره قندوز بود، فعالیت های جهادی و شوق فراوان ملا روزی خان عاکف را با جهاد را به چشم خود مشاهده کرده، و دلاوری، نبوغ جنگی و هوشیاری او در جریان تعرضات جنگی را به یاد دارد. همچنان نقش او را در احیای جهاد و مبارزه در برابر امریکایی های اشغالگر قابل قدر می داند و نظر خود را در مورد شخصیت شهید عاکف - تقبله الله - چنین ابراز می دارد :

شب های محاصره و مقاومت در پلخمری و قندوز، از لحاظ تکالیف، زحمات و فشارهای دشمن کم سابقه بود و هر کسی توان تحمل آن را نداشت. ملا روزی خان عاکف آن زمان از نگاه سن خورد بود، اما ثبات و مورال بلند او همانند یک شخصیت پخته و با تجربه بود. او دران اوضاع مشکل پیشانی باز داشت و تکالیف را اصلا تکلیف نمی دانست. این لیاقت او را بسیار دوست داشتم که در هر سوی که مشکل می بود و یا فشار دشمن زیاد می شد، به او صدا می کردیم. او بسیار به تیزی و خوشحالی به آنطرف حرکت می کرد و نمی ترسید. نیز خاصه امتیازی مجاهد راه خدا

اینست که اخلاق زیبا داشته باشد، خداوند متعال برای شهید ملا روزی خان این نعمت را ارزانی نموده بود.

نویسنده و تحلیلگر توانا مولوی عبدالرحیم ثاقب که بارها با شهید ملا روزی خان عاکف دید و بازدید نموده است، شهید عاکف را چهره مشهور و تاریخی جهاد و مقاومت در برابر اشغال امریکایی می داند. او می افزاید : شهید عاکف شخصیت مبتکر بود و نبوغ و زکاوت نظامی بیش از هر چیز در چهره زیبای جهادی او هویدا بود. من هرگاه شهید عاکف را می دیدم، عزم و همت جهادی در قلبم تازه می شد. زمانیکه نیروهای صلیبی به زور تبلیغات رسانه های غربی، فاتحان بی رقیب جهان خوانده می شدند و ایستادگی در برابر آن ها به معنای بازی با زندگی خود بود، شهید ملا روزی خان عاکف با همت و شجاعت والای خود عملا توانست ملت را در برابر اشغالگران روحیه پیروزی بدهد. مراحل ابتدایی جهاد در برابر تهاجم صلیبی ها لحظات دشوار و تاریخ سازی بود که بنیاد آن را غازیان سر بکف همچون شهید عاکف با فداکاری و قربانی های شان گذاشته بودند.

ذبیح الله مجاهد، سخنگوی امارت اسلامی، می گوید :

با نام شهید ملا روزی خان عاکف - تقبله الله - زمانی آشنا شدم که نیروهای امارت اسلامی در میدان شهر با ملیشه های شر و فساد مشغول جنگ بودند. بیشتر اوقات در استقامت کوه قرغ ضرورت پیدا می شد که مجاهدین بر مراکز و پوسته های دشمن حملات تعرضی انجام بدهند، تمام مجاهدین خط میدان شهر دران حملات سهم می گرفتند، اما آن های که بسیار دلیر، بهادر و شجاع بودند با یکدیگر شانه به شانه برای تعرض حرکت می کردند، ثقیل های سیاه و جدید می داشتند و به سوی دشمن قدم می زدند، قومندان مشهور زابلی شهید ملا روزی خان عاکف، دلگی مشر- ملا بسم الله سحر و ملا نذیر آخند (باشنده زرمت ولایت پکتیا) ازان جمله رفقای است که بیاد دارم، این سه تن با همدیگر بسیار محبت داشتند.

زمانیکه طالبان نخستین بار در ولایت قندوز محاصره شدند، با شهید ملا روزی خان عاکف شناسایی بیشتری پیدا کردم، شهید ملا روزی خان دران زمان در بالا حصار قندوز و مراکزی که تحت آن قرار داشت با تعداد زیادی از رفقای خود بود و باش می کرد و گاهی یکسو و گاهی دیگر سو برای مقابله با تعرضات دشمن می رفت و مخلصانه خدمت می کرد. پس ازینکه امریکایی ها هجوم آوردند، نام ملا روزی خان عاکف را بار دیگر در آغاز مجدد حرکت جهادی در ولایت زابل شنیدم که کمر همت را بسته و با اشغالگران مشغول جنگ است.

صفاتی که در مورد متانت و قهرمانی او شنیده ام بسیار است، اما آنچه مرا متاثر ساخت این بود که یک رفیقم در مورد شهید ملا روزی خان عاکف قصه کرد،کسی از او پرسید که جوانی بسیار خوبی داری، اگر جهاد بکنی شهید نشوی ؟ او در جواب گفت : این را دوست دارم جوانی زیبای را که خداوند داده است، در راه خدا نثار بکنم.

شاعر و نویسنده ملا راز محمد ساقی یار که شهید عاکف را از نزدیک می شناخت و در سنگر و شماری از سفرها با او یکجا و همراه بود، در مورد شهید عاکف می گوید : ملا روزی خان عاکف بر علاوه از قهرمانی و فداکاری در میدان جنگ، صفات عالی دیگری نیز داشت. او با داشتن صورت و سیرت زیبا، اخلاق والا و طبیعت متواضع در قلب مردم جا پیدا کرده بود. مجاهدین اقوام مختلف (عرب، ترک و ازبک) با او رفاقت داشتند. او می کوشید با همگان برخورد مساویانه بکند. شوق فراوان شهادت داشت و در امور جهادی بسیار جدی بود. بار آخر شش ماه پیهم در سنگر ماند و بالاخره به شهادت رسید.

ملا عبدالاحد جهانگیروال، کاتب و سکرتر مرحوم امیرالمؤمنین در زمان حکومت امارت اسلامی، نظر خود را در مورد شهید عاکف چنین ابراز می دارد :

شهید ملا روزی خان در پهلوی جوانی زیبا و صفات والای که داشت، شخصیت استثنایی و صاحب فکر و تدبیر عالی بود. همه فعالیت ها و تحرکات او برای اسلام، کشور و ملت خود بود. آزادی کشور و اعاده نظام اسلامی آرمان های بزرگ و شهادت درین راستا آرزوی او بود.

قابل یادآوری است که مرتبت جهادی شهید عاکف را ازین می توان درک نمود که امریکایی ها خبر شهادت او را در مطبوعات بسیار انعکاس دادند. در مورد واقعه شهادت او فیلم مستند ساختند و نشر کردند. جسد او را برای سه هفته در پایگاه بگرام نگه داشتند. به هر کیف، شهید ملا روزی خان در تاریکی های مشکلات و تکالیف، ستاره درخشانی بود که امیدهای نسل جوان را زنده نگه داشت وبالاخره همچون شهاب ثاقب بر شیطان افتید و به نرخ جان خود فرعون عصر را ضربه کوبنده زد.

اعترافات دشمن :

هرگاه فعالیت های اشغالگران و رژیم کابل در ولسوالی های دور افتاده زابل محدود شد، مجاهدین بر شاهراه کابل – قندهار بیشتر تمرکز نمودند و حملات خود را بر کاروان های نظامی و اکمالاتی نیروهای اشغالگر شدت بخشیدند و این شاهراه مهم را تقریباً در سلطه خود درآوردند. این شاهراه در اثر عملیات های مجاهدین ساعت ها مسدود می شد، اداره کابل از این وضعیت سراسیمه شد و کوشش کرد با مجاهدین در بدل پول معامله بکند، علی احمد جلالی - وزیر پیشین امور داخله رژیم کابل - با ملا روزی خان تماس تلفونی برقرار کرد و گفت : تو افغان دلیر و فرزند با غیرت این خاک هستی، من به دلاوری تو افتخار دارم، تو سرمایه افغانستان هستی و زندگی خود را در بدل مقاومت از دست مده، اگر می خواهید از مقاومت دست بگیرید، هر گونه شرایط شما پذیرفته می شود و هر گونه امتیاز برای تان داده می شود.

ملا روزی خان عاکف در جواب گفت : «از حسن نظر شما در مورد بنده سپاسگذارم، اما باید بگویم که افغانستان اشغال شده، لشکر های کفری بر کشور ما

هجوم آورده اند و جهاد بر ما و شما فرض عین است. در مورد شخص خود باید بگویم تا روزی که یک عسکر اشغالگر خارجی در افغانستان موجود باشد، از جهاد دست نمی گیرم».

تیلر و تانکر های اکمالاتی دشمن در شاهراه کابل – قندهار تقریبا همه روزه مورد حمله قرار می گرفت. ملا داد گل مسلم می گوید : یکبار اسدالله خالد، والی اجیر غزنی به شهید ملا روزی خان عاکف زنگ زد و گفت : از حملات بر تانکرها و تیلرهای اکمالاتی دست بگیرید، ما هر ماه به شما صد هزار دالر می دهیم، اما شهید ملا روزی خان عاکف نپذیرفت.

رحمه الله تعالی.

شاهینِ قله های آسمان تراشِ سپین غر

شهید مولوی نورمحمد حقیار -رحمه الله-

نویسنده : مفتی ابومحمد حقانی - ترجمه : حبیبی سمنگانی

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق   ثبت است بر جریدهء عالم دوام ما

نابغه شرق و داعی بزرگ وحدت جهان اسلام علامه سید جمال الدین افغانی – رحمه الله - چه زیبا فرموده است : نامداران و دلاوران شرق هرگاه زنده باشند مرده اند و هرگاه بمیرند زنده می شوند.

این یک حقیقت تلخ است که در جامعه کنونی مسلمانان به ویژه جامعه افغان ها شخصیت های ستودنیِ علمی، جهادی و اجتماعی در زندگانی شان نه تمجید می شوند و نه هم تحسین. اگر آثار علمی و یا هم شهکاری های حماسی شان پدیدار نگردد گمنام می مانند و کسی نمیباشد که از استعداد و قابلیت ایشان یاد بکند و ببالد. اما ایشان هرگاه رهسپار عدم گردند و از چشمان مردم پناه شوند، مجالس قدردانی آغاز می گردد، مرثیه ها و شعرها در مدح شان سروده می شود، خاطره ها و سرگذشت های شان زیب قرطاس می گردد، لاف از دوستی و یاری زده می شود، اما حیف و صد حیف، آب از سر گذشته می باشد. شاعر نامدار خوشحال ختک این تعامل را در یکی از شعرهای زیبای خود چنین تعبیر نموده است :

د خوشحال قدر که نن په هیچا نشته = پس له مرگه به یی یاد کا ډیر عالم

می خواهم از دلاوری و قهرمانی شهید مولوی نور محمد حقپال – رحمه الله – یاد بکنم. این شخصیت گرامی دارای ویژگی های زیبای بود که بسیاری ها ازان بی بهره اند. باید که معلومات کافی در مورد خاصیت های ستودنی شهید حقپال داشته باشم. زیرا بنده در سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۱ در جامعه اسلامیه نعمانیه (سپین مسجد، پشاور) متعلم درجه پنجم بودم. آن سال در بعضی کتاب ها با شهید حقپال هم درس بودم و طبعی است که انسان معلومات زیادی در مورد هم درس و هم صنف خود می داشته باشد.

لازم بود که زندگی نامه و به ویژه سوانح علمی و جهادی جهادی شهید حقپال – رحمه الله - را سال های پیش می نوشتم و به نشر آن می پرداختم. اما متأسفانه، انسان گاهی کارهای مهم را فراموش می کند. خداوند متعال زندگی بزرگان کمیسیون فرهنگی را با برکت و پر منفعت بسازد که بنده را پیهم تشویق نمودند، تا سطور هذا را در مورد حیات درخشان و تابان یک شهید گمنام بنویسم و اکنون که بالاتر از یک دهه از شهادت حقپال می گذرد خدمات و خاطرات او را به یاد آورم.

شهید حقپال – رحمه الله - در سال های مقاومت در برابر قشون سرخ شوروی ها در جبهات جهادی انجینر محمود که از قومندان های برجسته حزب اسلامی به رهبری مرحوم مولوی محمد یونس خالص بود به حیث مجاهد نوخیز و جوان پر تلاش شهرت داشت. او در هنگام ضرورت پیش از دیگران به سنگرهای داغ جهاد می رسید، با کارزار جهاد دیوانه وار عشق داشت و از قله های آسمان تراش سپین غر و تورغر مانند عقاب بر دشمن هجوم می برد.

ولادت :

شهید مولوی نور محمد حقپال در قریه پیره خیل در مربوطات ولسوالی خوگیانی ولایت ننگرهار در خانواده الحاج خیر محمد در سال ۱۹۷۰ میلادی چشم به این جهان هست و بود گشود و سفر رنج بار و پر مشقت زندگانی را آغاز نمود. با ویژگی

های جامعه اسلامی در خوردسالی آشنا شد، خورد بود بزرگ شد، از کرشمه های علم و جهاد بهره یاب شد و در اخیر، خون پاک خود را در راه تابان جهاد برای رضای پروردگار قربان نمود و جهان رنگ و بو را برای همیش وداع گفت.

آموزش و فراغت :

شهید الحاج مولوی نور محمد حقپال در روزهای دشوار هجرت به آموزش علوم دینی پرداخت. او نیز همچون بخش اعظم علمای کشور در مدارس مختلف دیار هجرت برای اکتساب علوم دینی زانوی تلمذ نهاد و خوشبختانه کتب احادیث را در سال ۱۹۹۳ میلادی در دیوبند ثانی جامعه دارالعلوم حقانیه، اکوره ختک به پایان رساند و سند فراغت را بدست آورد. سپس برای پنج سال از ۱۳۷۰ الی ۱۳۷۵خورشیدی در یکی از مساجد قریه خود در افغانستان وظیفه مقدس امامت را به دوش داشت. در پهلوی امامت در جای دیگری مصروفیت تدریس نیز داشت. شهید حقپال خود را در جنگ های داخلی کشور ملوث نساخت. هرگاه پرچم سفید تحریک اسلامی طالبان در میوند برافراشته شد او نیز شامل کاروان تابان طالبان شد. کاروانی که از سوی عمر ثالث مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رهبری می شد.

شهید ذوالهجرتین :

شهید حقپال هنوز هشت سال عمر داشت که قشون شوروی ها بر افغانستان یورش آوردند. حقپال در همان خوردسالی عشق فراوان با مبارزه اسلامی داشت. خانواده او در سال ۱۹۷۹ میلادی کشور را به نیت هجرت ترک نمود و در کمپ جلوزیی، پشاور سکونت گزیدند. پس از شکست ننگین روس ها خانواده حقپال نیز همچون بسیاری از افغان ها دوباره به کشور خود برگشتند. شهید حقپال در دوران حاکمیت امارت اسلامی در سمت های متعددی وظیفه انجام داد. هرگاه امریکایی ها با سائر قوت های صلیبی بر افغانستان هجوم آوردند، شهید حقپال به افتخار ذوالهجرتین نائل شد. حقپال صاحب پس از مدتی کوتاه، سلاح زنگ آلود خود را

صیقل و چانته ها را پر از مرمی نمود تا بر ضد دشمنان نظام اسلامی مبارزه را آغاز بکند.

همراهی با تحریک اسلامی طالبان :

در دهه نود میلادی، افغانستان از عملکرد زشت تفنگسالاران احزاب سیاسی و سیاستمداران قدرتخواه و خودخواه نزدیک به تجزیه و فروپاشی بود. دران اوضاع ناگوار علما و طلبای کشور لازم دانستند که از روی وجیبه ایمانی و اخلاقی باید در برابر اشرار و مفسدین قیام بکنند. از همین بود که خوشبختانه تحریک اسلامی طالبان به رهبری امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله - از قندهار ظهور کرد و در مدت کوتاه به ولایت خوست رسید. از همین جا شهید حقپال نیز در سال ۱۹۹۶میلادی با گروهی از مجاهدین به سرکردگی استاد خود مولوی محمد ظاهر نصرت با طالبان یکجا شد و با بزرگان تحریک بیعت نمود. او با رفقای شهید ملا بورجان – رحمه الله - تشکیل شد. مدت پس تر ولایت مشرقی ننگرهار به دست قومندان قهرمان طالبان شهید ملا بورجان آخند فتح شد و لشکر فاتح طالبان تا ماهیپر رسید.

وظائف و مسئولیت ها :

پس از فتح ولایت ننگرهار، مولوی محمد ظاهر نصرت که یک مجاهد دلاور و با تجربه بود مسئول عمومی مراکز و قطعات نظامی سرحدی و تورخم مقرر شد. شهید حقپال دران زمان با مولوی صاحب نصرت به صفت معاون و رفیق متعمد کار می کرد. مدتی بعد تر مولوی صاحب نصرت به شهادت رسید و مولوی محمدالله وحدت از سوی مقامات ولایتی ننگرهار بجای شهید مولوی صاحب نصرت انتخاب شد و مولوی نور محمد حقپال به عنوان معاون او گماشته شد. چون مولوی محمد الله وحدت بیشتر در جنگ های شمالی مصروف بود شهید حقپال نه تنها به حیث معاون بلکه به صفت سرپرست وظیفه انجام می داد. هرگاه مولوی محمدالله وحدت نیز در

نزدیکی کابل در منطقه گلدره به شهادت رسید مولوی نور محمد حقپال بجای او مقرر شد. شهید حقپال در پهلوی این وظیفه چندین بار در نبردهای خط های مقدم شمالی نیز به عنوان یک مسئول جنگی اشتراک نمود. سپس در ولسوالی استراتژیک و حساس دره نور (ننگرهار) ولسوال تعیین شد. پس ازان، در ولسوالی هسکه مینه (ننگرهار) نیز به عنوان ولسوال مقرر شد. همچنان هر از گاهی سرپرستی قطعات و غوندهای نظامی نیز از سوی مقامات ولایتی ننگرهار به او سپرده می شد. او به عنوان قومندان لوا و قطعات سرحدی تورخم نیز وظیفه انجام داد.

پس از تجاوز امریکایی ها بر افغانستان به عنوان مسئول امور نظامی ننگرهار تعیین شد. او جوانان را برای مبارزه در برابر اشغاگران صلیبی انگیزه می داد و آرزو داشت انقلاب سراسری بر ضد متجاوزین برپا بکند.

حماسه تاریخی و فراموش ناشدنی :

بر علاوه از کارنامه های دیگر جهادی یکی از حماسه های بزرگ شهید حقپال این بود که زمانیکه طیارات جنگی نیروهای صلیبی توره بوره را بمباردمان کردند و گمان برده می شد شهید شیخ اسامه بن لادن –رحمه الله - با تعدادی از مجاهدین عرب در آنجا محاصره هستند. دشمن لحظه ای هم بمباردمان و حملات توپخانه ها را متوقف نمی ساخت. شهید حقپال در همان شرایط بسیار دشوار با گروهی از رفقای خود برای کمک با مجاهدین مهاجر به محاذ توره بوره رفتند، برای نجات مجاهدین خارجی زمینه سازی کردند و به فضل خداوند متعال به هدف خود رسیدند و مجاهدین و مسئولین زیادی را از محاصره نجات دادند.

شهادت یک پسر و دو برادر :

شهید مولوی نور محمد حقپال دو برادر و یک پسر خود را در چوکات امارت اسلامی برای سربلندی دین اسلام نثار نمود. یک برادر او شهید ملک عنبرگل تجربه فراوان در صحنه های نظامی داشت و رهبری مجاهدین منطقه را پس از شهادت

حقپال صاحب به عهده داشت. شهید عنبر گل در بمباران طیارات امریکایی به شهادت رسید. برادر دیگر او ملا احمد حنیف در عملیات شبانه اشغالگران و مزدوران شان به مقام شهادت سرفراز شد، او الگوی شجاعت و دلاوری بود. درین اواخر، پسر بزرگ شهید حقپال صاحب که جوان هژده ساله بود و طالب الحق نام داشت در رویارویی با داعش جام شهادت را نوش جان نمود. بدون شک، قربانی ها و جان نثاری های خانواده شهید حقپال نقش ماندگار در راه جهاد دارد.

ویژگی ها :

شهید مولوی نور محمد حقپال ویژگی های خوبی داشت. خداوند متعال صفاتی را که انسان را به مدارج کمال می رساند برای شهید حقپال ارزانی نموده بود. تا جای که بنده با شهید حقپال آشنای داشتم شخصیت فروتن، خدا ترس و درویش مزاج بود، تواضع در برابر هر طالب، مجاهد و دوست را به خود افتخار می دانست، همواره جامه ساده و فقیرانه به تن می داشت، هرگز نمی اندیشید که از دیگران ممتاز باشم، عشق با جهاد نیز از خصوصیت های او بود. در زمان تعلم به سنگرهای جهاد نیز می رفت و قلب و روح خود را طراوت می بخشید. اجتماعیت و اخلاق زیبا از ویژگی های دیگری شهید حقپال بود و از همین بود که محبوبیت زیادی در حلقه دوستان داشت. یقینا به اوصافی که انسان برای تکامل خود نیاز دارد تمام آن را خداوند متعال برای شهید حقپال داده بود.

شهادت :

شهید حقپال در راه خدا نه از کسی هراس داشت و نه هم باکی. او پس از اینکه حملات جهادی را در ننگرهار و خوگیانی آغاز نمود، دشمن بزدل تصمیم گرفت او را به هر صورت هدف قرار بدهند. همین بود که حقپال صاحب را به تاریخ ۱۱ سنبله ۱۳۸۳ خورشیدی مصادف با اول سبتمبر ۲۰۰۴ میلادی در منطقه لطیف آباد، پشاور در یک حمله وحشیانه به شهادت رساندند. انا لله و انا الیه راجعون.

خاطره ها و اندیشه ها :

مولوی حافظ سید عصمت الله عاصم از دلاوری، فرمان برداری و دیگر مزایای شهید حقپال چنین حکایت می کند : شهید مولوی نور حمد حقپال در جهاد کنونی بر ضد اشغالگران صلیبی از نخستین دوستان ما بود. او در نخستین لحظات سلاح را به دست گرفت و تا به شهادت به دست داشت. عاصم صاحب می افزاید : شهید حقپال مجاهد وفا شعار و فرمان بردار بود و مسئولیت های خود را صادقانه انجام می داد. شهید حقپال در دوره پیشین امارت اسلامی نیز از دوستان مخلص ما بود. سخی و جوان مرد بود. به حوائج رفقای جهادی خود رسیدگی می کرد. شهید حقپال بسیار آرزوی شهادت داشت. خواستار وحدت و اتفاق مجاهدین بود و درین راستا بسیار می کوشید، خواهان آبادی و بازسازی کشور بود، اطاعت بزرگان از ویژگی های او بود. مزایای دیگری نیز داشت که شخصیت او را برای همگان محبوب ساخته بود.

محترم مولوی انوارالحق مجاهد -پسر و جانشین شخصیت معروف علمی، جهادی و سیاسی کشور مرحوم مولوی محمد یونس خالص بابا - که با شهید حقپال صاحب رفاقت دیرینه داشت، خاطرات خود را در مورد شهید چنین ابراز می دارد : هرگاه پس از تهاجم و اشغال امریکایی ها بزرگان امارت خواستند که مجاهدین را در ولایت ننگرهار دوباره منظم بسازند، ضرورت به کسی بود که همه بر او اتفاق داشته باشند و مجاهدین و طالبان در اطراف او جمع شوند. بزرگان امارت اسلامی درین مورد از ما مشوره خواستند، سپس به پیشنهاد ما و رای دیگران، شهید مولوی نور محمد حقپال از سوی مقام رهبری امارت اسلامی برای انتظام و انسجام امور جهادی ننگرهار به عنوان اولین مسئول متفق علیه تعیین گردید. همه مجاهدین ننگرهار از اخلاص و فداکاری او مطمئن بودند و هیچ مجاهد واقعی بر مسئولیت او اعتراض نداشت.

یکی از خدمات فراموش ناشدنی شهید حقپال این بود که هرگاه امارت اسلامی از ننگرهار عقب نشینی کرد و جنگ در محاذ توره بوره بر علیه مجاهدین عرب به

شدت جریان داشت. شهید حقپال و شماری از مجاهدین ننگرهار محافظت مجاهدین مهمان را مسئولیت دینی و اخلاقی خود دانستند و تنها گذاشتن آن ها را برای افغان ها به ویژه ننگرهاری ها عیب پنداشتند. لهذا به توره بوره رفتند و در آنجا در خدمت مجاهدین عرب بودند، تا اینکه زمینه مساعد شد و آن ها را نجات دادند، اولاد و خانواده شهید حقپال باید به این جان نثاری او همواره افتخار داشته باشند.

ملا نیک محمد رهبر، برادر خورد و جانشین شهید مولوی نور محمد حقپال (که اکنون قوماندان عمومی قطعات نظامی ننگرهار است) برادر شهید خود را چنین یاد می کند : هرگز نمی توانم آن لحظه را فراموش کنم که اشغالگران امریکایی و مزدوران شان بر خانه ما عملیات شبانه انجام دادند، آن ها صدها نفر بودند و طیارات جنگی نیز آن ها را همراهی و پشتیبانی می کرد، شهید حقپال به مانند عقاب بر اشغالگران حمله می نمود، هشتاد و دو بر شانه اش بود و از درون خانه با متجاوزین مبارزه می کرد. برادر دیگرم شهید ملک عنبر گل اشغالگران و مزدوران آنان را هدف حملات راکتی قرار می داد. مادر مجاهدم دران وضعیت دشوار در کنار شهید حقپال ایستاده بود و نه تنها روحیه می داد و می گفت «مترس، من تا آخرین نفس با تو ایستاده ام، با دشمنان اسلام تا شهادت بجنگ، تشویش مکن، مردانه وار مبارزه کن» بلکه برای شهید حقپال مرمی های هشتاد و دو می برد. شهید حقپال نیز مردانه وار می جنگید، دران لحظات برادر دیگرم ملا احمد حنیف در مهمان خانه بود. او در اثنای درگیری زخم برداشت. شهید حقپال می خواست او را از دروازه به خانه داخل کند، ملا احمد حنیف صدا زد که من رفته ام (یعنی شهید می شوم) و تو برای من تشویش مکن. پس از پایان درگیری ملا احمد حنیف را به خانه آوردیم، اما او روح خود را به پروردگار لایزال سپرده و جام شهادت را نوش جان نموده بود. همه شب مصروف جنگ با اشغالگران بودیم، تا اینکه مجاهدین منطقه به کمک رسیدند و اشغالگران شکست خوردند و به هدف خود نرسیدند. جز یک شهید دیگر همه اعضای خانواده به گونه معجزانه سالم مانده بودند.

ملنگ کاکا، دوست مخلص شهید حقپال می گوید : شهید مولوی نور محمد حقپال در سال ۱۹۸۸میلادی مسئول خط های شمالی بود. برادرش ملا احمد حنیف مجروح شد. شهید حقپال نیز از ناحیه بازو زخمی شد. اما نمی خواست که برادرش و دیگر مجاهدین از زخم او آگاه شوند. زخم را به چادر بست و به شفاخانه کابل برای عیادت زخمیان رفت، خودش زخمی بود و دیگران را عیادت می کرد، قومندان امنیه ننگرهار مولوی احمد طه نیز به شفاخانه آمده بود. مولوی طه برای شهید حقپال گفت : خداوند تو را از ما نگیرد. حقپال در پاسخ گفت : اگر شهید شدم برادرهای شیر صفت دارم که بر خلاف دشمنان اسلام وارد این مسیر می شوند. واقعا برادران شهید حقپال نیز راه جهاد را به پیش گرفتند.

ابوبلال انوری در مورد شهید حقپال – رحمه الله - می گوید : شهید مولوی نور محمد استادان و بزرگان را بسیار صادقانه خدمت می نمود، تا مبادا او را از سنگر جهاد رخصت بکنند. این نوع قربانی ها بود که خداوند متعال مجاهدین را بر ضد شوروی ها پیروز ساخت و اکنون بر ضد صلیبی ها نیز در مسیر پیروزی قرار داریم.

بازماندگان :

شهید مولوی نور محمد حقپال هفت برادر و یازده اولاد داشت. دو برادر او از خودش بزرگ و چهار برادر دیگر خورد بودند. سه برادران او به شمول خود شهید حقپال به شهادت رسیدند و یکی هم در عربستان سعودی وفات نمود. سه برادرش هنوز در قید حیات اند. از شهید حقپال چهار پسرـ و هفت دختر به دنیا ماند. پسرـ بزرگ او درین اواخر به شهادت رسید. خوشبختانه مادر مجاهدش که در هنگام محاصره برای شهید حقپال مرمی های هشتاد و دو می آورد تا نیروهای صلیبی را بزنند، هنوز هم زنده است.

نگاهی به زندگی شهید ملا راز محمد خنجری - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

افغانستان کشور جهاد و مبارزه های آزادی بخش است. بیش از نصف تاریخ این کشور را مبارزه های جهادی تشکیل می دهد. درین جا طاغوت ها کوبیده و از پا درآورده شده اند. با شکست ناتو و امریکایی های اشغالگر جهانیان افغانستان را لقب قبرستان امپراتوری ها داده اند.

فراعنه هر عصر در افغانستان شکست خورده اند و مردم و خاک این کشور به افتخارات تاریخی نائل آمده اند، اما این افتخارات رایگان بدست نیامده است، بلکه مردم مسلمان این مرز و بوم قربانی های بی شماری را متقبل شده اند، نمونه های بزرگ ایثار و استشهاد را به نمایش گذاشته اند و سرانجام طواغیت را از پا درآورده اند و امت اسلامی را نجات بخشیده اند.

قصه های حماسه ها، شهادت ها، قربانی ها و افتخارات افغان ها چنان زیاد است که احاطه تمامی آن از توان هیچ نویسنده ای نیست. اینجا هر خانواده شهید داده، هر خانه یی غازی داشته، هر تپه یی سنگر بوده و بر هر نقطه یی خون شهید ریخته است. برای اینکه حق قربانی ها و رشادت های این ملت مجهز به ایمان را ادا کرده باشیم، هر از گاهی از بخش های مختلف کشور مشت نمونه خروار، سوانح یک قهرمان شهید را با شما شریک می سازیم، تا داستان های کارنامه های این ملت مظلوم اما پر افتخار از حافظه تاریخ فراموش نگردد.

اینـک ایـن بـار بـه گوشـه دیگـری کشـور سر مـی زنـیم. بـه جنـوب شرق کشـور «پکتیکا» می رویـم و در آنجا یادهای یک قهرمان گمنام شهید ملا راز محمد خجـنری را تازه می کنیم و خود را از جهاد او در برابر دو استعمار جهانخور آگاه می سازیم.

شهید ملا راز محمد خنجری:

شهید ملا راز محمد خنجری پسر حاجی خان محمد و نواسه مرحوم لعل گـل در سال ۱۳۳۵ خورشیدی در منطقـه دشـت لـورگی در مربوطـات ولسـوالی دیلـی ولایـت پکتیکا در یک خانواده دیندار به دنیا آمد.

او درسهای دینی را در سن ده سالگی آغاز کرد و تا سن ۲۲ سالگی دوم داد. مـلا راز محمد در ولسوالی های مقر و ناوه (غزنی)، منطقه مرزی بادینی و در منـاطق دیگـر به تحصیل علوم دینی پرداخت. هرگاه در ثور ۱۳۵۷ خورشیدی کودتای کمونیسـت هـا در کشور رخ داد و به تعقیب آن، جهاد مسـلحانه در برابـر رژیـم کمونیسـتی در سراسر کشـور آغـاز گردیـد، مـلا راز محمـد کـه در عنفـوان جـوانی قـرار داشـت دوشـادوش هموطنان خود برا ی استقلال کشور مبارزه نمود.

جهاد در برابر کمونیست ها:

ملا راز محمد خنجری زندگی جهادی اش را تحت قیادت یک فرمانده جهـادی ولایت پکتیکا سید امیر آغاز نمود. گفته می شود که ملا راز محمـد در نوجـوانی تـوان پیدا کردن سلاح برای شرکت در جهاد را نداشت، او خنجری را خریده بود و همواره با خود می داشت و به این مناسبت به خنجری مشـهور شـد. او نخسـتین بـار در عملیـاتی شرکت کرد که در منطقه درخت یحیا در مربوطات ولسوالی شملزوی ولایـت زابـل بـر یک مرکز رژیم کمونیستی انجـام یافـت. پـس ازان در منـاطق مـرزی زابـل و پکتیـا در عملیات های زیادی سهم گرفت و با جرات، دلاوری و مهارت نظـامی خـود در سـطح منطقه به حیث مجاهد ورزیده شهرت یافت.

ملا راز محمد خنجری در سال سوم یا چهارم آغاز جهاد بر ضد کمونیست ها از سوی حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به حیث قومندان مستقل مقرر شد و تا سقوط رژیم کمونیستی به حیث قومندان برجسته در منطقه خود خدمت نمود، صدها تن مجاهدین به فرماندهی او جهاد می کردند و عملیات های زیادی انجام دادند.

مرکز جهادی ملا راز محمد خنجری دران زمان در منطقه زرگلانهء کوه شینکی، پکتیکا بود. مجاهدین ازان مرکز برای عملیات ها به مناطق نزدیکی می رفتند. بیشتر ساحات ولسوالی کتواز تحت پوشش عملیات های آن ها قرار می گرفت. اما مجاهدین بیشتر بر مناطق کوه گواشتی و پتنی تمرکز داشتند، زیرا راه اکمالاتی دشمن از کتواز و ولسوالی تا به ولسوالی وازیخوا از همین مناطق می گذشت. شوروی ها می خواستند ازین راه اکمالات خود را به وازیخوا برسانند.

ملا راز محمد خنجری کارنامه های زیادی در دوره جهاد گذشته داشت. در سطور ذیل یکی از کارنامه های او را بطور نمونه درج می کنیم.

رفقای او نقل می کنند که شهید خنجری صاحب می گفت : یکبار در زمان جهاد شوروی در شرق ولسوالی وازیخوا در منطقه زنگلی با عساکر شوروی درگیر شدیم، ما به سنگرهای دشمن بسیار نزدیک شدیم، اما زمانیکه من در نزدیکی سنگر شوروی ها رسیدم مرمی های تفنگ من تمام شد، هرگاه عسکر روسی را رو به رو دیدم با سنگ زدم، او فی الفور بمب دستی پرتاب کرد، بمب در نزدیکی ام افتید، اما پیش از اینکه انفجار بکند بی درنگ از زمین برداشتم و به طرف عسکر روسی انداختم، بمب پیش آن عسکر افتید و انفجار کرد و عسکر روسی شکار بمب دستی خود شد. ما دران جنگ سیزده عسکر روسی را کشتیم و اسلحه شان را به غنیمت گرفتیم.

ملا راز محمد خنجری در جهاد بر ضد شوروی فرمانده فعال جهادی در منطقه خود بود. او در فتح مرکز ولسوالی وازیخوا، پوسته های قلعه ختک و قلعه فیضی

ولسوالی خوشامند، مرکز ولسوالی خیرکوت، پوسته های منطقه زیان ولسوالی ناوه و دیگر فتوحات نقش عمده یی داشت. همچنان در زمان رژیم داکتر نجیب در عملیات مشترک مجاهدین ولایت های غزنی، زابل و پکتیکا بر چندین پوسته های منطقه سره کلی ولسوالی ناوه نقش بارز داشت.

خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

شهید ملا راز محمد خنجری پس از پایان جهاد شوروی سلاح را به زمین گذاشت و کمر به تکمیل درس های دینی بست. هرگاه تحریک اسلامی طالبان آغاز شد و طالبان از قندهار به سوی غزنی پیشروی داشتند، ملا خنجری در منطقه مقر ولایت غزنی با شماری زیادی مجاهدین خود با طالبان یکجا شد و تمام اسلحه، مهمات و وسایط خود را به شمول یک تانک و دو موتر به طالبان سپرد و عملا شامل تحریک اسلامی طالبان شد. پس از فتح غزنی، مسئولیت یک غوند نظامی در شهر غزنی به او سپرده شد. اما او بیشتر اوقات با رفقای خود در خط جنگی میدان شهر می بود.

پای ملا راز محمد خنجری در اثنای جنگ بر پوسته شیر علم در خط جنگی بین میدان شهر و کابل زخمی شد و ملا عبدالقهار فرماندهی رفقای او را به دوش گرفت. ملا عبدالقهار تا فتح کابل این مسئولیت را به پیش برد. اما هرگاه ملا عبدالقهار پس از فتح کابل در جنگهای شمالی شهید شد، ملا راز محمد خنجری دوباره مسئولیت جنگی را به دوش گرفت.

ملا راز محمد خنجری در زمان تحریک اسلامی طالبان در چندین محاذهای جنگی خدمت نمود، او با رفقای خود شامل کاروان بزرگی بود که در سال ۱۹۹۷ میلادی از تونل سالنگ گذشتند و پس از تصرف پلخمری، قندوز را نیز فتح کردند، پس از چند مدت سر و دست او در یک بمباردمان دشمن در قندوز زخمی شد و او برای تداوی به شهر کابل انتقال داده شد.

ملا راز محمد خنجری پس از شفایابی نخست در ولایت خوست به حیث مسئول فرقه نظامی تعیین شد و سپس در ولایت لغمان مسئولیت فرقه نظامی را به دوش داشت که امریکایی ها بر افغانستان حمله کردند.

جهاد بر ضد امریکایی ها :

هرگاه امریکایی ها بر افغانستان یورش آوردند و نیروهای امارت اسلامی از شهرها به اطراف عقب نشینی کردند، ملا راز محمد خنجری نیز با رفقایش به زادگاه خود برگشت و پس از چند ماه دوباره به تحرکات جهادی آغاز کرد و به تنظیم مجاهدین و طراحی حملات چریکی پرداخت.

آن زمان از سوی مقامات رژیم مزدور بارها به او دعوت داده شد که با رژیم یکجا شود. یکبار یک قومندان پیشین جهادی که اکنون در صف رژیم قرار داشت و به نمایندگی از رژیم آمده بود، به او گفت : حالا مقابله با امریکایی ها امکان ندارد، بیا شامل این رژیم می شویم و برای میسر شدن فرصت جهاد لحظه شماری می کنیم. اما شهید خنجری در پاسخ به او گفت : نمی توانم تفنگ خود را در برابر کفار از شانه پایین کنم، این را بهتر می دانم که با تفنگ و چانته خود از دنیا بروم.

ملا راز محمد خنجری در سال های نخست جهاد بر ضد امریکا به حیث مسئول مطرح نظامی در منطقه خدمت می کرد. او با خانواده اش دران روزگار در یک منطقه دور افتاده و کوهستانی در خیمه ها زندگی می کرد و عملیات های جهادی را مخفیانه رهبری می کرد.

مجاهدین در سال های اول مقاومت ولسوالی وازیخوا را به سرکردگی او فتح کردند و مقدار بزرگ اسلحه را از دشمن به غنیمت گرفتند. مجاهدین بر علاوه از وازیخوا، در ولسوالی های دیله، ترو، خوشامند و جانی خیل نیز عملیات های زیادی انجام دادند و دشمن را دچار تلفات ساختند، همان بود که حرکات جهادی در تمام آن حوزه زنده شد.

شهادت و حماسه اخیر او :

شهید خنجری -رحمه الله- چون از جمله مجاهدین جهاد شوروی بود و در برابر امریکایی ها نیز لوای جهاد را برافراشته بود، در وازیخوا و ولسوالی های همجوار آن شهرت و اعتبار زیادی داشت و شماری زیادی جوان ها به پیروی از او شامل صف جهادی شدند. امریکایی ها این حیثیت و موقف قوی او را درک کرده بودند و تلاش داشتند به هر قیمت که باشد او را از بین ببرند.

بالاخره به تاریخ ۵ حمل ۱۳۸۴ خورشیدی مصادف با ۲۵ ماه مارچ ۲۰۰۵ میلادی، امریکایی ها توانستند موقعیت خنجری صاحب را کشف بکنند و او را در یک چاپه وحشیانه به شهادت برسانند.

حاجی محمد عمر حنفی، جانشین شهید خنجری که شاهد عینی واقعه شهادت او است، می گوید : خانواده شهید خنجری در «مهربان نیکه» منطقه کوهستانی ولسوالی وازیخوا در خیمه ها زندگی می کرد. شهید خنجری برای من گفته بود که برای موترسایکل تیل بیار. او اراده سفر داشت. صبحگاه با رفقای جهادی خود از طریق سیتیلایت رابطه کرده بود و شاید از همین طریق امریکایی ها موقعیت او را کشف کردند. من از محل اقامت او چند کیلومتر دور در یک جای بلند که خیمه های خنجری صاحب معلوم می شد ایستاده بودم. خواستم با مخابره خورد با او رابطه بکنم که ناگهان طیاره های جنگی در فضا پیداشد، متعاقبا هلیکوپترهای امریکایی رسید و عساکر را در چهار اطراف خانه خنجری صاحب پیاده کردند. پس از لحظه کوتاهی هرگاه عساکر امریکایی و مزدوران داخلی شان به جای خنجری صاحب نزدیک شدند ناگهان صدای فیرها شنیده شد. فیرها از هر دو طرف تا چند ساعت دوام کرد و پس از چند ساعت هلیکوپترهای امریکایی برگشتند.

هرگاه به محل واقعه رفتم، دیدم که امریکایی ها مرتکب وحشت شده بودند، چند خیمه را که خانواده پر جمعیت خنجری صاحب دران زندگی می کردند از بین

برده بودند و به شمول زنان و کودکان ۷ تن اعضای خانواده ملا راز محمد خنجری را به شهادت رسانده بودند.

اعضای خانواده شهید خنجری –رحمه الله - گفتند که خنجری صاحب در خیمه اش پسر کوچک و دختر خود را قرآن درس می داد که هلیکوپترهای امریکایی رسید، خنجری صاحب راکت، کلاشنکوف و تفنگچه خود را گرفت و یک کمبل بزرگ را گرد خود تاب داد تا دشمن سلاح او را نبیند. عساکر امریکایی و مزدوران شان نزدیک خیمه ها رسیدند، در بین آنان یک قومندان کمپاین اورگون به نام عنایت کلیوال نیز بود. عنایت توسط بلندگو صدا کرد که بیرون شو، خود را بدون چون و چرا به نیروهای ائتلافی تسلیم کن و خانواده خود را متضرر نساز.

خنجری صاحب در حالیکه همان کمبل را به خود پیچانده بود و راکت را با مرمی عیار ساخته بود بیرون شد و مستقیما آن ها را هدف قرار داد و همه شان را از بین برد. پسر جوانسال خنجری صاحب بشیر احمد و برادر زاده او طاوس در یک تپه سنگر گرفتند و به مقاومت آغاز کردند.

این رویارویی که بین چند تن مسلمان و نیروهای مجهز کفار صورت گرفت، بسیار حیرت آور بود. مردان خانواده به سرکردگی خنجری صاحب می جنگیدند و زنان و کودکان مرمی می رساندند. درگیری سه ساعت دوام کرد. هرگاه خنجری صاحب به شهادت رسید، خانم او سلاح را گرفت و تا شلیک آخرین مرمی در برابر امریکایی ها مقاومت نمود.

دران درگیری به شمول خنجری صاحب هشت نفر از خانواده او شهید شدند که سه تن شان زنان بودند. سه نفر دیگر از اعضای خانواده او زخمی نیز شدند. قابل ذکر است که هفت تن اعضای این خانواده در جهاد بر ضد شوروی نیز شهید شده بودند.

امریکایی ها که درین عملیات چندین تن عساکر خود را از دست داده بودند و یک هلیکوپتر شان نیز سرنگون شده بود، به شمول شهید خنجری اجساد چند شهید را

با خود به بیس اورگون انتقال دادند و از آنجا به مرکز پکتیکا بردنـد و پـس از ۹ روز بـه اصرار پیهم موسفیدان قومی، اجساد شهدا را به ورثای شان تسلیم کردند.

آن مجاهد گمنام که در منطقه دورافتاده پکتیکا متعهدانه زندگی می کرد به اینگونه به لقای پروردگار رفت، مجاهدی که تمام زندگی خود را برای دفاع از اسلام وقف کرده بود و زندگی اش عبارت از علم، جهاد، ذکر و تقوی بود.

نگاهی به زندگی شهید مولوی محمد ولی - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

رهبری مخلوق پروردگار به سوی خیر و جلوگیری آن از شر، از وظائف عمده هر نظام اسلامی است. از همین سبب رب العالمین وجود چنین گروهی از مردم را لازم خوانده است که وظیفه مقدس امر بالمعروف و نهی عن المنکر را انجام بدهند.

خداوند متعال فرموده است : وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - آل عمران : ۱۰۴

ترجمه : و باید که باشد از شما جماعتی که بخوانند بسوی کار نیکو و بفرمایند به کار پسندیده و باز دارند از ناپسند و آن گروه ایشانند رستگاران.

به اساس این فرمان قرآنی از روزی که امارت اسلامی به سرکردگی ملا محمد عمر مجاهد - رحمه الله - آغاز شد دسته ای به نام گروپ سیار داشت. این گروپ مردم را از منکرات منع و به کارهای نیک دعوت می داد و برای احیای احکام دین سعی می نمود.

چند مدت پس از فتح قندهار، به فرمان ویژه زعیم امارت اسلامی ملا محمد عمر مجاهد به تاریخ ۲۸ حمل ۱۳۷۴ خورشیدی، اداره خاصی به نام امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجای گروپ سیار به وجود آمد و یکتن عالم پرهیزگار و با استعداد ولایت قندهار مولوی محمد ولی صاحب به حیث رئیس آن مقرر شد. او وظیفه مهم امر بالمعروف و نهی عن المنکر را در تشکیلات امارت اسلامی به عهده گرفت. هرگاه

پس از فتح کابل به همین نام وزارت تاسیس شد شهید مولوی صاحب به حیث وزیر آن مقرر شد و تا زمان تهاجم امریکایی ها در این بخش به خدمات خود دوام داد.

در سطور ذیل، نگاهی می کنیم به زندگی و کارنامه های شهید مولوی صاحب محمد ولی.

شهید مولوی محمد ولی حنیفی :

مولوی محمد ولی حنیفی پسر ملا محمد عوض و نواسه ملا عبدالواحد در سال ۱۳۴۶ هجری قمری در منطقه سیاچوی ولایت قندهار به دنیا آمد. سیاچوی دران زمان شامل ولسوالی پنجوای بود، اما اکنون بنا بر تقسیمات تازه اداری، مربوط ولسوالی ژری است. خانواده مولوی محمد ولی از گذشته ها خانواده علمی و دیندار بود. پدر و برادران او به علوم دینی آراسته بودند. او نیز از خوردسالی به تحصیل علوم قرآنی و نبوی آغاز کرد.

سلسله تعلم :

پدر مولوی محمد ولی با علم بسیار علاقه داشت و می کوشید فرزندانش را به نعمت علم آراسته بکند. او آن ها را به جز تحصیل علم به کارهای دیگر مشغول نمی کرد. برادر مولوی محمد ولی می گوید : پدرم ما را توصیه می کرد : اگر بدنم را آتش بگیرد شما درس را ترک نکنید و نه هم به کار دیگری مشغول شوید. مولوی محمد ولی که درمیان برادران خود لیاقت و استعداد ویژه ای داشت، پدرش بر او توجه خاصی داشت و آرزو داشت که او عالم دین شود.

قاری عبدالباری، برادر بزرگ مولوی محمد ولی، در مدرسه مشهور دیار هجرت دارالعلوم حقانیه درس می خواند. او پس از انقلاب ثور سال ۱۳۵۸ خورشیدی، برادر کوچک خود محمد ولی را که ۱۲ ساله بود با خود به دیار هجرت برد.

محمد ولی نیز در آن مرکز شناخته شده علمی به تحصیل علوم دینی دوام داد. او دو سال در دارالعلوم حقانیه درس خواند. سپس به ایالت بلوچستان رفت و دران جا در

مدارس مختلف به ویژه مدرسه شالدره (کویته) و دارالعلوم العربیه (کراس) به سفر علمی خود ادامه داد. او از استادان مشهور آن زمان بالخصوص شیخ نور محمد صاحب، شیخ عبدالحکیم صاحب و شیخ حبیب الله صاحب اکتساب فیض نمود.

مولوی عبدالغنی که در زمان تعلم مدت زیادی با مولوی محمد ولی یکجا بوده است، می گوید : مولوی صاحب شخص مخلص، متدین و مشتاق علم بود. بر علاوه از استعداد عالی تقوی نیز داشت و هیچ کاری مخالف شریعت را تحمل نمی توانست. در زمان جهاد شوروی، در مدرسه یک تنظیم درس می خواندیم. یکبار هیئت بزرگان آن تنظیم به بررسی مدارس آمدند. قرار بود که به مدرسه ما نیز بیایند، هدف هیئت تشخیص شمار واقعی طلبای شب باش بود معلوم بکنند تا به اساس آن اعاشه بدهند. طلبای شب باش مدرسه ما کم بودند، اما اراکین مدرسه برای اینکه اعاشه زیادی بگیرند طلبای دیگری را از مساجد نزدیکی طلب کردند. هرگاه هیئت آمد و مولوی محمد ولی به حیث طالب مدرسه با آن ها رو برو شد، به صراحت گفت که تمام ایشان طلبای این مدرسه نیستند، بلکه بسیاری شان از بیرون آورده شده اند. سپس مولوی محمد ولی با آن هیئت به همه اوطاق ها رفت و هر طالب را معرفی کرد که طالب مدرسه است و یا از بیرون آورده شده. این کار اگر چه سبب خشم و ناراحتی اراکین مدرسه گردید، اما فطرت او چنین بود که هیچ کار غیر شرعی را تحمل نمی توانست. خیانت نیز کار غیر شرعی و از علائم نفاق است. ابو سعید خدری -رضی الله عنه- روایت نموده است، رسول الله -صلی الله علیه و سلم- فرمود : لکل غادر لواء عند استه یوم القیامة یرفع له بقدر غدره (رواه مسلم) ، برای هر غدر کننده در روز قیامت لوای می باشد نزد مقعدش که به اندازه غدر او بلند کرده می شود.

زمانیکه جهاد بر ضد کمونیست ها به آستانه پیروزی رسیده بود، مولوی محمد ولی بار دیگر به دارالعلوم حقانیه رفت و در آنجا در مدت دو سال، دوره خورد و کلان

را به پایان رساند و سند اجازه احادیث را از فقیه و محدث بزرگ عصر- مولانا مفتی محمد فرید - رحمه الله - به دست آورد.

زندگی جهادی :

مولوی محمد ولی در دوران جهاد شوروی تازه به جوانی رسیده بود و بخش زیادی سال را در تحصیل علم سپری می کرد. اما در ماه های رخصت به قندهار می رفت و دران جا در جهاد مسلحانه بر ضد شوروی های اشغالگر سهم می گرفت.

برادر بزرگ او قاری عبدالباری می گوید : مولوی محمد ولی در زمان جهاد شوروی در جبهه مجاهد نامدار شهید لالا ملنگ - رحمه الله - خدمات جهادی انجام می داد. این جبهه عملیات های جهادی خود را در ارغنداب، ژری، پنجوایی و شهر قندهار انجام می داد و در جهاد بر ضد کمونیست ها نقش کلیدی داشت و افتخارات زیادی را کسب کرده بود.

شهید مولوی محمد ولی در آخرین سال رژیم کمونیستی به ولایت زابل نیز رفت و دران جا در جنگ های شدید با کمونیست های که به نام ملیشه های جبار فعالیت می کردند سهم گرفت و زخمی هم شد.

پس از پیروزی جهاد، شهید مولوی محمد ولی در ولسوالی پنجوایی به تدریس علوم دینی آغاز کرد و تا آغاز تحریک اسلامی طالبان به این وظیفه مقدس خود دوام داد.

خدمت در تحریک اسلامی طالبان و امارت اسلامی افغانستان :

حافظ محمد، برادر زاده شهید مولوی محمد ولی می گوید : ما در روزهای آغازین تحریک نزد مولوی صاحب درس می خواندیم. یکروز صدای فیرها و مرمی ها را شنیدیم، مردم گفتند که طالبان بر یک قومندان تفنگسالار «صالح» حمله کرده اند. مولوی محمد ولی همان روز به درسگویی نقطه پایان گذاشت و با شاگردان خود

حرکت کرد و دران جنگ سهم گرفت. این نخستین جنگ طالبان بود و مولوی محمد ولی از همان جنگ با طالبان یکجا شد.

پس از فتح قندهار، اداره ویژه امر بالمعروف به فرمان مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد تاسیس شد و مولوی محمد ولی رئیس آن مقرر شد. او این وظیفه را بسیار مخلصانه و به نحوه احسن انجام داد. کارنامه بزرگ امارت اسلامی که تنفیذ نظام الهی بر روی زمین بود، بیشتر توسط همین اداره تطبیق می شد. هرگاه کابل از سوی طالبان فتح شد نخستین بار در تاریخ کشور وزارت خاصی به نام امر بالعروف و نهی عن المنکر ایجاد شد.

این وزارت در همه ولایات کشور ریاست ها داشت و از کارهای مهم آن احیای شعائر دین، سوق دادن مردم به نماز، روزه، زکوة و سائر اعمال حسنه و جلوگیری از اعمال بد، بدعات و رسومات غیر شرعی، محو ساز و سرود، نابودی فحشا، نفاذ حجاب شرعی، آراستن صورت و سیرت مسلمان ها مطابق مقتضای شریعت و ممانعت از نوشیدن شراب و سائر موادهای مسکر و مخدر بود.

شهید مولوی محمد ولی به حیث وزیر این وزارت به کارهای خود بسیار جدی و متوجه بود. یکبار کسی را به سبب کار غیر شرعی بندی کرده بود، اما برادر بزرگش او را بدون اجازه رها کرد. هرگاه مولوی صاحب خبر شد فرمان گرفتاری برادرش را صادر کرد، اما برادرش از شهر فرار کرد.

جهاد بر ضد امریکا و شهادت :

مولوی محمد ولی پس از تهاجم امریکا و عقب نشینی امارت اسلامی از شهرهای بزرگ کشور یکبار دیگر مهاجر شد و پس ازینکه مدتی مخفی زندگی کرد، دوباره به تنظیم امور جهادی آغاز نمود و شخصاً وارد کارزار شد.

حافظ محمد می گوید : مولوی صاحب با جهاد عشق فراوان داشت. در سال ۲۰۰۶ میلادی زمانیکه نخستین بار به سنگر می رفت بی حد خوشحال بود و می گفت

: والله، شوقی که برای رفتم به سنگر جهادی پاشمول (منطقه ای در قندهار) و جهاد در راه خدا دارم، برای حج بیت الله هم ندارم. مولوی صاحب در حالی خدمات جهادی را آغاز کرد که شهادت آرمان بزرگ او بود.

او چند مدت پیش از شهادت به خانه برادرزاده های خود در منطقه سیچوی ولسوالی ژری رفته بود. آن ها برایش گفتند که وضعیت خراب است، امریکایی ها حمله می کنند، مشوره ما اینست که به خانه خود برو، مولوی صاحب گفت : من برای جهاد و شهادت آمده ام و دلم می خواهد که بدنم در راه خدا پارچه پارچه شود.

چند روز پس ازین قضیه، خداوند متعال آرمان مولوی صاحب را برآورده ساخت، شب پنجشنبه ۲۴ قوس ۱۳۸۵ خورشیدی مصادف با ۱۵ دسمبر ۲۰۰٦ میلادی هلیکوپترهای امریکایی در روستای راز محمد خان در منطقه پاشمول ولسوالی ژری، مرکز مجاهدین را بمباردمان کردند و در نتیجه مولوی محمد ولی نیز با ۲۵ نفر مجاهدین به شهادت رسید. انا لله وانا الیه راجعون.

اجساد بسیاری شهدا سالم مانده بود، اما جسد شهید مولوی ولی محمد بر اثر اصابت بمب پارچه پارچه شده بود.

حرفی چند در مورد شخصیت او :

شهید مولوی محمد ولی درمیان دوستان خود به تقوی و دیانت شهرت داشت. رفیق او مولوی احمدالله مطیع می گوید : شهید مولوی محمد ولی شخص پرهیزگار و مخلص بود، زندگی فقیرانه داشت، خدمات صمیمانه در راه جهاد و نظام اسلامی انجام داد و در همین راستا به شهادت رسید.

برادرش قاری عبدالباری می گوید : مولوی صاحب از خوردسالی و جوانی نمونه تقوی و دیانت بود. من در جوانسالی هم او را در حال تعیش، خنده بی جا، عبث گویی و ضیاع وقت ندیده ام. طبعا متقی بود. بسیار اذکار می خواند و در تصوف به طریقه نقشبندیه وابسته بود. معاشی که در زمان وزارت به او داده می شد همه آن را

در خانه صرف نمی کرد، بلکه نصف آن را دوباره به بیت المال می داد و نصف ضرورت های خانه را از دارایی شخصی خود برآورده می ساخت. او می گفت : من تمام وقت خود را برای کارهای امارت نداده ام، بلکه نصف وقت در خانه می باشم، پس باید باید تمام مصارف خود را از امارت نگیرم.

حافظ محمد می گوید : مولوی صاحب زندگی غریبانه و فقیرانه داشت. با وصف اینکه وزیر بود در زندگی او از لحاظ آسایش فرقی نیامده بود. یکبار گفت : سرمایه ام پیش از وزارت ۱۳ هزار کلدار بود و لیکن زمانی که امارت سقوط کرد و من هجرت کردم تنها ۷ هزار کلدار از بودجه شخصی داشتم و به این خوشحال بودم که از پول بیت المال به سرمایه شخصی خود نیافزوده ام.

قاری عبدالباری می گوید : مولوی صاحب برادر من و از من خورد بود. من در زمان امارت اسلامی در ولایت خوست وظیفه داشتم. هرگاه قندهار به خانه خود می رفتم. در آنجا با استفاده از فرصت به شکار می رفتم. یکبار مولوی صاحب برای من گفت : زمانیکه برای شکار می روی، تیل موتر امارت را استعمال نکنی و اگر موتر خراب شد (از پول) خود ترمیم بکن، زیرا این موتر برای وظائف رسمی داده شده نه برای شکار. از این معلوم می شود که شهید مولوی محمد ولی در بابت پول بیت المال بسیار محتاط بود و پاس کسی را نداشت.

یکتن رفیق نزدیکی او می گوید : یکبار یک راننده (درایور) مولوی صاحب را با موتر زد، هرگاه راننده خبر شد که وزیر طالبان را زده است بسیار سراسیمه شد. او از سوی مقامات امنیتی توقیف شد. اما هرگاه مولوی صاحب در شفاخانه به هوش آمد، اولتر از همه گفت : آن راننده را اگر بندی کرده باشید رها بکنید، از طرف من عفو است.

این واقعه ازین سبب قابل تامل است که رانندگان، پرسونل های ترافیک و پولیس هر روز از سوی مقامات رژیم کرزی و اشرف غنی لت و کوب، زخمی و حتی

کشته می شوند که چرا برای موتر وزیر یا وکیل پارلمان راه نداده اند. مقامات ظالم رژیم فرعونیت خو را بر مردم بی کس و ناتوان می آزمایند.

اما زمام داران دولت اسلامی مثل شهید مولوی محمد ولی می باشند که اگر ملامت جانب مقابل هم باشد عفو می کند و دعوای عادی هم نمی کند.

خداوند متعال بر شهید مولوی محمد ولی –رحمه الله - رحم بکند و برکات او را نصیب ورثای او بگرداند. آمین یا رب العالمین.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید مولوی اختـــر محمد عثمانی -رحمه الله-

نوشته : قاری سعید - مترجم : حبیبی سمنگانی

شهید مولوی اختر محمد عثمانی -رحمه الله - پسر مولـوی نـور محمـد و نواسـه مولـوی عبداللـه در سـال ۱۹۶۵ مـیلادی در روسـتای جوشـالی در مربوطـات ولسـوالی سنگین ولایت هلمند چشم به جهان فانی گشود.

آموزشهای ابتدایی و تحصیلات عالی :

شهید مولوی اختر محمد عثمانی درس های ابتدایی خود را نزد پدر گرامـی و در مسجد قریه خود خواند. سپس شامل مدرسه مشهور و مرکزی ولسـوالی سـنگین شـد و در پهلوی درسخوانی، در جهاد و مقاومت بر ضد شوروی هـا نیـز سـهم گرفـت. شـهید عثمانی در پهلوی جهاد و مبارزه، همزمان نظامت مدرسه را نیز به دوش داشـت و سـال های پیهم این دو وظیفه را به پیش برد.

شهید عثمانی پس از فرار شوروی ها از افغانستان، برای ادامه تحصیلات به کشور همسایه پاکستان سفر کرد و در مدارس مشهور خیبر پختونخوا مشـغول فراگیـری علـوم دینی شد و بالاخره در سال ۱۴۱۵ هجری قمری از مرکز نامدار علمی دارالعلوم حقانیـه با تکمیل دوره حدیث سند فراغت را به دست آورد.

پیوستن به تحریک اسلامی طالبان :

زمانی که شهید عثمانی مدارج تحصیلی خود را تکمیل نمـود، تحریـک اسـلامی طالبان برای پایان دادن دوره انارشیسم و هرج و مرج تنظیم ها تازه به وجود آمـده بـود. عثمانی صاحب در حالیکه اراده برگشت به زادگاهش ولسوالی سنگین ولایت هلمند را

داشت، هرگاه به سپین بولدک، قندهار رسید با حرکت تازه و امیدوار کننده یی رو برو شد. اتفاقا طالبان همان روز سپین بولدک و منطقه مرزی ویش را در کنترول خود درآورده بودند. شهید عثمانی صاحب با درک مسئولیت دینی از همان جا با طالبان یکجا شد و تا شهادت بر این موقف خود استوار ماند.

فعالیت و مسئولیت های نظامی و اداری در تحریک اسلامی طالبان :

شهید عثمانی صاحب از شخصیت های متعمد و مقرب امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله - بود و در دوران حاکمیت امارت اسلامی افغانستان و سپس در جریان جهاد و مقاومت بر ضد امریکایی ها به مسئولیت های مختلف مؤظف شد و خدمات فراموش ناشدنی را در چوکات امارت اسلامی ثبت تاریخ نمود.

شهید عثمانی صاحب در ابتدا معاون قومندان امنیه قندهار و سپس برای مدتی به حیث قومندان امنیه قندهار تعیین شد. پس ازان به حیث قومندان عمومی قول اردوی نمبر دوی قندهار مقرر شد و مدت چهار سال یعنی تا هنگام تهاجم امریکایی ها این مسئولیت را به نحوه احسن انجام داد. او در تشکیلات جهادی و فتوحات مهم امارت اسلامی نقش مهم داشت. در اثنای حمله بر کابل مدت زیادی در خط چهار آسیاب خدمت نمود. سپس هرگاه تورن اسماعیل خان از طرف هرات بر هلمند یورش آورد، شهید عثمانی با صدها تن طالبان از قندهار به خط دفاعی گرشک رفت. شهید عثمانی صاحب شامل لشکری بود که تورن اسماعیل خان را شکست داد و ولایات نیمروز، فراه و هرات را ظرف دو روز فتح کرد و فرمانروایی خودسرانه اسماعیل خان را نقطه پایان گذاشت.

شهید عثمانی صاحب در جریان تصفیه شمال نیز در مناطق مختلف شمال وظیفه انجام داد. دوبار ولایت بلخ را برای چند ماه سرپرستی کرد و در جبهات دره صوف (سمنگان) و سنگچارک (سرپل) نیز به حیث مسئول وظیفه انجام داد. هرگاه چند تن دیپلوماتان ایرانی پس از فتح مزار در شهر مزارشریف کشته شدند و ایران در واکنش به

آن، مانور نظامی و قدرت نمایی را به نام «ذوالفقار» در مرز افغانستان به راه انداخت، امارت اسلامی افغانستان برای پاسداری از حریم کشور صدها عساکر خود را که به دافع هوا و دیگر سلاح های سنگین مجهز بودند به مناطق مرزی روان کرد تا در صورت حمله احتمالی، از خاک افغانستان دفاع بکنند. رهبری آن عساکر دفاعی امارت اسلامی نیز به دوش شهید عثمانی –رحمه الله- بود.

شهید عثمانی صاحب دو سال پیش از تهاجم امریکایی ها بر افغانستان، در رأس یک هیئت خاص از سوی عالیقدر مرحوم امیرالمؤمنین به صفحات شمال رفت و در ظرف یک ماه تقریباً به تمام ولایات شمال سفر کرد. با همه اقوام و بزرگان مردمی دید و بازدید نمود و برای تنویر اذهان و جلب اعتماد مردم تلاشهای زیادی انجام داد. یکی از دوستان نزدیکی او که شهید عثمانی صاحب را دران سفر همراهی می کرد، می گوید: «عثمانی صاحب دران سفر تقریباً به همه ساحات شمال رفت، به هر قریه و نزد هر قوم رفت، داعیه و اهداف امارت اسلامی را برای آن ها تشریح کرد، پرسش ها، نقدها و مشوره های مردم را صادقانه و با تحمل شنید و وظیفه خود را به شکل بسیار خوب انجام داد».

نقش نظامی در جهاد بر ضد امریکایی ها:

شهید مولوی اختر محمد عثمانی - رحمه الله - پس از تهاجم امریکایی ها مسیر جهادی خود را با پایداری کامل تعقیب نمود و در شرائط بسیار دشوار مسئولیت تنظیم و انسجام مجاهدین را به عهده داشت و تکالیف زیادی را متحمل شد. مرحوم امیرالمؤمنین شورای عالی چند نفری برای تنظیم جهاد و مقاومت در برابر امریکایی ها تشکیل داده بود. شهید عثمانی صاحب عضو آن شوری بود. او مسئولیت عمومی مجاهدین ولایت هلمند را نیز به دوش داشت و زحمات زیادی را برای نظم و گسترش عملیات های جهادی هلمند متقبل شد. هلمند از برکت عرق ریزی ها و جانفشانی های عثمانی صاحب به مرکز قوی مجاهدین در سطح افغانستان و به قبرستان

اشغالگران تبدیل شد. شهید عثمانی صاحب در دیگر بخش های ملکی و نظامی نیز نقش مؤثری داشت و شخصیت محرک و مبتکر بود. او پس از مسئولیت هلمند به حیث رئیس کمیسیون اقتصادی امارت اسلامی مقرر شد و این وظیفه را نیز با کمال صمیمیت و امانتداری انجام داد.

شخصیت علمی و جهادی شهید عثمانی رحمه اللّه :

شهید مولوی اختر محمد عثمانی سیرت و صورت زیبا و اخلاق بسیار نیکو داشت. قد و قامتِ میانه، چهره زیبا و جسامت معتدل داشت. در خانواده مذهبی و علمی چشم گشوده بود و دیانت و تقوی از خاصیت های او بود. همدرسان او از ذهانت و کمال زیرکی او حکایت می کنند. با تعلیم و تعلم چنان شوق داشت که هرگاه قومندان قول اردوی قندهار بود در پهلوی مسئولیت ها و مصروفیت های بی شمار، کتاب های دینی را در مسجد بزرگ شهر قندهار که به جامع سرخ مشهور بود و در مسیر قندهار - هرات در نزدیک قول اردو موقعیت داشت درس می گفت.

برادر خورد شهید عثمانی صاحب که در دوره های درسخوانی و جهاد مدت زیادی را با عثمانی او یکجا سپری کرده است، می گوید : عثمانی صاحب بسیار با تقوی بود و بر اندکی هم قناعت می نمود. در مورد بیت المال بسیار محتاط بود و بدون ضرورت شرعی و در حوایج شخصی خود بی جا خرج نمی کرد. او می افزاید : عثمانی صاحب در جریان وظائف و مسئولیت های جهادی هیچگاه شوق نداشت موتر خوب، خوراک خوب و یا زندگی پر تعیش داشته باشد. او دوستان خود را نیز از چنین شوق های بی جا منع می کرد و همواره می گفت : تا روزی که برادران مجاهد ما در کوه ها، دشت ها، جنگل ها و دیگر ساحات دشوار با مشکلات رو برو هستند و تکالیف و مشقت های زیادی را متحمل می شوند، باید هیچکسی شوق و آرزوی زندگی آرام دنیوی را نداشته باشد، زیرا این غدر و جفا در حق مجاهدین، ایتام، بیوه زنان و مسلمانان بیچاره است.

شهید عثمانی دارای عـزم آهنـین بـود و بـر خداونـد متعـال توکـل داشـت. هرگـاه حاکمیت امارت اسلامی در نتیجه بمباران امریکایی ها از بین رفت و مجاهدین پـس از سقوط قندهار با اوضاع بسیار دشوار رو برو شدند، حتـی جـایی نبـود کـه بـه آنجـا پنـاه ببرند. امریکـایی هـا و مـزدوران داخلـی شـان در چنـان روزگـار تلـخ توسـط قومنـدان عبدالواحد (رییس بـاغران) خـبر روان کردنـد کـه اگـر شـما از مبـارزه مسـلحانه دسـت بگیرید و حاکمیت امریکایی ها را بپذیرید مصئون می مانید، و گرنه با سرنوشت بسـیار ناگوار دچار می شوید. عثمانی صاحب با غیرت ایمانی اش جواب داد : «جهـاد بـر مـا فرض و مسئولیت ایمانی ما است. حالا اگر اوضاع دشوار شده، ما نمی تـوانیم از ایـمان خود منصرف شویم، شما هر چه می خواهید بکنید، ما را به خداوند متعال بسپارید».

یکـتن از دوسـتان نزدیکـی شـهید عثمانـی صـاحب مـی گویـد، یکـروز عثمانـی صاحب گفت : «اگر یـک مجاهـد در اثنـای جهـاد در مـورد یـک کـار ٥ در صـد هـم اطمینان داشته باشد، باید ٩٥٪ دیگر به نصرت خداوند متعال توکـل نمـوده بـی درنـگ اقدام بکند. این را توکل گفته می شود». این رفیق عثمانی صاحب در مـورد اطاعـت از امرا و کراهیت او از قـدرت خـواهی حکایـت مـی کنـد : «هرگـاه مقـام رهـبری امـارت اسلامی ملا محمد رحیم آخند را بجـای شـهید عثمانـی صـاحب مسـئول هلمنـد مقـرر نمود، من پس از مدتی نـزد عثمانـی صـاحب رفـتم و در جریـان صـحبت بـه او گفـتم، خداوند اگر مسئولیت را پس گرفته است پریشان مشو و کسی شـما را فریـب ندهـد کـه کلان آدم بودید، چرا شما را از وظیفه برکنار کردند. عثمانی صـاحب خندیـد و گفـت : بلی، بعضی مردم نزد من آمدند و گفتند هنوز هم کلان ما هسـتید، مـا تنهـا حـرف تـو را قبول می کنیم، چیزی که تو بگوی ما قبول می کنیم. اما من بـه آن هـا گفـتم ؛ مـن چـه کسی هستم که حرفهایم را می پذیرید، حالا من امیر شما نیستم، برویـد از امیـر جدیـد اطاعت بکنید، اکنون او شرعا امیر شما است و شـما تنهـا از او اطاعـت بکنیـد. عثمانـی صاحب گفت : هرگاه این وضـعیت را دیـدم بـه مسـجد رفـتم، چنـد رکعـت نمـاز نفـل خواندم، سپس بسیار عاجزانه به بارگاه خدواند متعال زاری کردم کـه الهـی ! مـرا دریـن

آزمون کامیاب بگردان. سپس آدرس والی جدید را پرسیدم، رفتم و در پهلوی او نشستم، تا چند روز والی صاحب که در هر کجا می رفت من هم در پهلوی او می نشستم و به گونه مشترک کار می کردیم، تا مجاهدین بدانند که نه اختلافی وجود دارد و نه هم اینچنین تغییرات معنای بزرگی دارد. والی صاحب را هم خداوند متعال اجر بدهد که در هر کار مشوره می کرد و من هم صادقانه با او همکاری می کردم. برکت همین کار بود که خداوند متعال امور جهادی ولایت خوبتر ساخت و کامیابی های بزرگی نصیب مجاهدین شد.

ابوالوفا، برادر شهید عثمانی صاحب که مدت زیادی در زندگی علمی و جهادی با شهید منصور صاحب یکجا زندگی کرده است، می گوید : یکبار یک تاجر نزد عثمانی صاحب آمد و چهار صد هزار روپیه داد که این برای مصارف خانه شما است و بست و دو لک روپیه دیگر داد که این برای مجاهدین است. عثمانی صاحب گفت این پول را بگیر، من بسیار خوشحال شدم، زیرا در خانه بسیار مشکلات داشتیم، اما فردای آن روز زنگ زد که همان چهار صد هزار روپیه را برای ملا داروخان (مشهور به ملا شیرین) بده، تا برای مجاهدین البسه بخرد. من گفتم که حرف های آن شخص را نشنیدی که این پول برای مصارف شخصی خودت است. او گفت : ما و تو که در پشاور درس می خواندیم چرا کسی برای ما پول نمی داد ؟ اگر چه من بسیار اصرار کردم اما او آماده نشد، مجبور شدم آن پول را به ملا شیرین بدهم.

شهید عثمانی صاحب همواره می کوشید هر کسی جهاد می کند باید در چوکات امارت اسلامی افغانستان باشد و باید صف مجاهدین متحد باشد .

پدر شهید عثمانی صاحب مولوی نور محمد صاحب که عالم جید بود کتابی را در موضوع جهاد به نام «تحفه المجاهدین» نوشته است. او در بخشی از آن، در مورد شخصیت فرزند رشید خود هم چیزی نگاشته است و عثمانی صاحب را مجاهد واقعی راه حق خوانده است.

شهادت :

نقش رهبری کننده سیاسی و جهادی شهید عثمانی صاحب و همچنان شخصیت با رسوخ و پر نفوذ او دشمنان اسلام را وادار ساخت تا این ابر مرد اسلام را به شدت تعقیب بکنند. این خدمتگار راستین راه خدا بالاخره به تاریخ ۸ ذی القعده ۱۴۲۷ هجری قمری مصادف با ۱۴ قوس ۱۳۸٦ خورشیدی در روستای گولیگل در مربوطات ولسوالی دیشوی ولایت هلمند در حالیکه با ۵ تن مجاهدین نماز ظهر را می خواندند هدف طیاره بی پیلوت دشمن قرار گرفت و با همسنگران خود یکجا به شهادت رسید. جسد شهید عثمانی صاحب در قبرستان برامچه در کنار دیگر شهدای مسافر و گمنام به خاک سپرده شد.

شهید عثمانی –رحمه الله - سه پسر و دو دختر داشت. از بارگاه پروردگار مسئلت داریم پسرانش را همچون او خدمتگاران و پاسداران راستین دین و میهن بگرداند. آمین یا رب العالمین.

زندگی و شخصیت شهید مولوی عبدالحنان جهادوال -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

کودکی در خاکریز، قندهار در یک خانواده متدین به دنیا آمد. پدر و مادرش از خوردسالی برای آموزش علوم دینی وقف کردند. اما او به سن پانزده سالگی کتاب ها را بست و مخفیانه عزم جهاد کرد. بار اول مجاهدین به دلیل خوردسالی در صف جهاد راه ندادند، اما بار دیگر وارد کارزار شد و مبارزات خستگی ناپذیر خود را از ارغنداب، قندهار بر ضد قشون شوروی ها آغاز کرد. اما هرگاه شوروی ها شکست خوردند، عطش جهادی او هنوز نشکسته بود و آتش شوق در سینه او شعله می زد. او به تعقیب کمونیست ها حتی از مرزهای افغانستان گذشت و جهاد مقدس خود را در ما وراء النهر دوام داد. دو سال در تاجکستان جنگید. سپس به افغانستان برگشت و شامل کاروانی شد که برای محو فساد روز افزون قیام کرده بود. پس ازان هرگاه امریکایی ها به این مرز و بوم یورش آوردند او بار دیگر با روحیه تازه وارد مرحله نوین جهاد شد، به ساحات هموار و کوهستانی زابل، قندهار و هلمند رفت، بارها با دشمن جنگید تا اینکه در گرشک، هلمند)پس از نماز تهجد در بمباران امریکایی ها جام شهادت را نوشید.

اذا کانت النفوس کبارا تعبت فی مرادها الاجسام

روح پاک شهید مولوی عبدالحنان – رحمه الله - نیز همچون سائر مجاهدین پاکباز با تمام جانفشانی ها و عرق ریزی های چند دهه، نه خسته شد و نه حوصله مقاومت را از دست داد. بلگه هرگاه پیکر او با پارچه های میزایل کروز داغ داغ و پارچه پارچه شد، روح پاکش آرام گرفت. بلی، خاصیت ارواح پاک همینست که همواره بدن انسانی را شکست می دهد و بدن از حمل آن خسته و مانده می شود و مقاومت را از دست می دهد.

ولادت و مراحل ابتدایی زندگی :

مولوی عبدالحنان جهادوال در سال ۱۳۸۴ هجری قمری – ۱۹۶۴ میلادی - در روستای لام در ولسوالی خاکریز ولایت قندهار چشم به جهان گشود. پدرش محمد ابراهیم نام داشت و خانواده اش در منطقه به دینداری و خوش اخلاقی شهرت داشت.

عبدالحنان هنوز خوردسال بود که پدرش به یک مدرسه محلی برد. او تا پانزده سالگی در قریه خود و مناطق نزدیکی درس خواند. استعداد خوب داشت و در مدت کوتاه کتاب های زیادی را به پایان رساند.

ترک کردن خانه برای جهاد :

زمانیکه شهید عبدالحنان جهادوال تازه وارد مرحله نوجوانی شده بود جهاد مسلحانه در برابر کمونیسم و شوروی ها در افغانستان آغاز شده بود. او چون شوق فراوان جهاد در قلب داشت به انتظار این بود که از لحاظ سن و سال قابل جهاد و مبارزه شود. در پانزده سالگی برای جهاد به هلمند رفت. اما چون خوردسال بود به هر جبهه جهادی که رفت پذیرفته نشد. او به منطقه خود برگشت، اما این بار به ارغنداب (قندهار) رفت و دران جا زندگی جهادی خود را در جبهه مشهور طالبان زیر سرپرستی ملا محمد شیرین آخند آغاز کرد.

مولوی عبدالحنان دران زمان اگرچه خوردسال بود، اما لیاقت بسیار خوب علمی و جهادی داشت. او در دوران جهاد نه تنها به درسخوانی خود ادامه داد بلکه مجاهدین را نیز درس می گفت. لهذا در پهلوی جهاد افاده و استفاده علمی نیز می نمود.

جهاد بر ضد کمونیسم :

شهید مولوی عبدالحنان جهادوال پس از جبهه جهادی ملا محمد شیرین آخند در چند جبهه دیگر نیز خدمات جهادی انجام داد و در اخیر یک گروپ مجاهدین را سرپرستی می کرد.

در مراحل اخیر جهاد شوروی در ارغنداب بیشتر دوستان او مجاهدین عرب، چیچن و ازبک بودند که برای جهاد بر ضد کمونیسم به افغانستان آمده بودند. از همان جا رفاقت او با مجاهدین مهاجر آغاز گردید و تا آخر عمر با آن ها رفاقت صمیمانه داشت.

شهید مولوی عبدالحنان جهادوال دوبار در ارغنداب زخمی شد. یکبار بر اثر اصابت پارچه های مرمی هاوان از ناحیه شکم زخم برداشت، زخم او بسیار خطرناک بود و داکتران در شکم او روده های پلاستیکی انداختند.

او سال ها در قندهار مشغول جهاد و مبارزه بود و هرگاه شوروی ها شکست خوردند، او برای سهمگیری در حرکت جهادی آسیای میانه به ما وراء النهر رفت و دو سال را در صفوف جهادی آن منطقه سپری کرد. معلومات کافی در مورد این سفر شهید مولوی صاحب یافته نشده است. اما دوستان او می گویند که مولوی صاحب در جریان این سفر در کشورهای تاجکستان و آذربایجان در عملیات های جهادی بر ضد کمونیست ها سهم گرفت. جهادوال صاحب دران سفر یکبار زخمی شد و یکبار از سوی عساکر روسی گرفتار هم شد، در زندان از سوی عساکر روسی به شدت شکنجه شد، اما به فضل پروردگار از همه آزمون ها موفقانه نجات یافت.

او دران سفر جهادی نه تنها به حیث فرد مجاهد در عملیات های جهادی سهم گرفت، بلکه مسئولیت یک معسکر تربیوی مجاهدین را نیز به دوش داشت. جهادوال صاحب پس از دو سال به افغانستان برگشت.

خدمت در امارت اسلامی افغانستان :

شهید جهادوال صاحب پس از بازگشت به قندهار، نخست در منطقه خوشاب ولسوالی دامان ولایت قندهار یک مدرسه دینی تاسیس نمود و به پرورش شاگردان علوم قرآنی پرداخت. سپس به روستای پدری اش لام رفت و دران جا به تدریس علوم دینی دوام داد.

دران اثنا بیش تر ساحات کشور از سوی نیروهای امارت اسلامی فتح گردیده بود و امارت اسلامی افغانستان چون برای پیشبرد کارهای دولتی به شخصیت های با استعداد ضرورت داشت، مولوی عبدالحنان جهادوال از سوی امیرالمؤمنین مرحوم ملا محمد عمر مجاهد خواسته شد و در هرات به عنوان معاون ریاست تنظیمه ولایات شمال شرق کشور و نیز به حیث مسئول مجاهدین مهاجر آن حوزه مقرر گردید. قرارگاه مرکزی مجاهدین جهاوال در هرات در منطقه باغ اسلامی موقعیت داشت. دران زمان شمار زیادی مجاهدین مهاجر زیر سرپرستی او مشغول جهاد و مبارزه بودند. ابو مصعب الزرقاوی و ابومحمد از چهره های شناخته شده آن مجاهدین بودند. ایشان بیشتر در خط های شمال کشور وظیفه انجام می دادند.

تهاجم امریکایی ها و جهاد در برابر آن ها :

هرگاه مجاهدین پس از تهاجم امریکا از شهرهای افغانستان عقب نشینی نمودند، مولوی عبدالحنان جهادوال نیز به منطقه خود برگشت. او همه امکانات جهادی خود را که شامل اسلحه و وسائل مختلف النوع بود با خود به قندهار آورد و به تنظیم و انسجام فعالیت های جهادی در برابر امریکایی ها پرداخت.

او پیش از اینکه به قندهار بیاید یک اندازه سلاح را به مردم مخلص توزیع کرده بود، تا جهاد خود را در برابر امریکا ادامه بدهند. هرگاه به قندهار آمد با قومندان های جهادی و مردم با احساس قندهار و زابل دید و بازدید نمود و به دیگر ساحات کشور نیز سفر کرد، تا افکار مردم را برای حرکت مجدد جهادی آماده بکند و چیزی امکانات هم به دست بیاورد.

جهادوال – رحمه الله - پس از مدتی به دای چوپان، زابل رفت و دران جا به همکاری مجاهدین منطقه یک مرکز مخفی جهادی ساخت. جهادوال صاحب چون برای امریکایی ها بسیار مطلوب بود امریکایی ها دوبار به خانه او چاپه زدند. اما خداوند متعال هربار او را نجات داد. ازان پس خانواده او نخست به شهر قندهار رفت

و هرگاه دران جا با مشکلات زیادی مواجه شد در منطقه سینک در مربوطات مرکز زابل سکونت اختیار و چند سال را دران جا سپری کرد.

جهادوال صاحب در این مدت مشغول سفرهای جهادی می بود و بسیار کم به خانه می آمد، یک عضو خانواده او می گوید : اگر زندگی جهادوال را ده بخش کنیم، شاید یک بخش آن را در خانه و ۹ بخش دیگر را برای خدمات جهادی بیرون از خانه سپری کرده باشد.

تاسیس مرکز جهادی در قندهار:

مولوی عبدالحنان جهادوال در سال سوم تهاجم امریکایی ها، به همکاری چند تن از دوستان خود نخستین مرکز مخفی جهادی را در منطقه کوهستانی خنجکتو در مربوطات ولسوالی خاکریز ولایت قندهار ایجاد نمود. این مرکز جهادی در یک سلسله کوه های دور افتاده تاسیس شد و سپس بارها جای آن تغییر داده شد و گسترش هم یافت. این مرکز نقش مهمی را در عملیات های جهادی ایفا نمود. نخستین محل این مرکز یک خارگاه بود که از برگ ها و شاخه های درخت ها ساخته شده بود. در ابتدا هیچ زمینه ای برای تهیه مواد غذایی وجود نداشت و مجاهدین برای آوردن مواد غذایی سه ساعت مخفیانه سفر می کردند و به منطقه هموار و آباد می رسیدند، مجاهدین بیشتر اوقات از علف ها و برگ های درخت می خوردند.

این مرکز مخفی مجاهدین که سپس فعالیت های تربیوی و سوق الجیشی نیز دران آغاز شد از مراکز مهم جهادی قندهار شمرده می شود. مجاهدین از همین مرکز بر علاوه از خاکریز به دامان، شاولیکوت، نیش و ولسوالی دهراوود ولایت ارزگان نیز تشکیل می شدند و به شکل گروه های کوچک برای عملیات های نظامی می رفتند. بعدا ساحه عملیاتی این مرکز بیشتر گسترش یافت و تا به هلمند رسید. مجاهدین این مرکز در گرشک، سنگین، ژری و میوند نیز عملیات انجام می دادند. مجاهدین از

مناطق مختلف جنوب کشور برای آموزش های نظامی و تربیه جهادی به این مرکز می آمدند و نیز بعضی ها از همین جا هدایت می گرفتند.

امریکایی ها دوبار بر این مرکز جهادی عملیات انجام دادند و هر دو بار شکست خوردند. بار اول دو تن مجاهدین به شهادت رسیدند و مرکز آسیب زیادی ندید. اما بار دوم عملیات بزرگتری صورت گرفت و تا سه روز دوام کرد و به سبب مقاومت مجاهدین هر دو طرف دچار تلفات سنگین شدند. مولوی جهادوال صاحب مجاهدین را به سه بخش تقسیم کرده بود و مجاهدین در ساحات مختلف می جنگیدند. درین جنگ در مجموع ۱۰ تن رفقای جهادوال صاحب شهید و ۲۲ تن دیگر زخمی شدند. نیز یکتن مجاهد به دست امریکایی ها اسیر شد و ۱۲ تن عساکر امریکایی نیز درین جنگ کشته شدند.

شهید مولوی عبدالحنان جهادوال از برکت این مرکز، حرکت جهادی را در سراسر قندهار روحیه تازه ای بخشید و عملیات های زیادی خورد و بزرگ انجام داد. در مراحل ابتدایی بر علاوه از عملیات های روزمره، یک درگیری در منطقه دره نور ولسوالی نیش صورت گرفت و طی یک کمین مجاهدین دو تانک امریکایی و یک رینجر اردوی اجیر کاملا از بین رفت و بیش از بست تن عساکر خارجی و داخلی کشته شدند.

فعالیت جهادی در مناطق دیگر:

هرگاه جهاد و مقاومت در برابر امریکایی ها در سال ۲۰۰۵ میلادی علنی شد و مجاهدین در جنوب و شمال قندهار آزادانه عملیات انجام می دادند، مولوی عبدالحنان جهادوال عملیات جهادی را در دیگر بخش های قندهار و هلمند آغاز کرد. او از سوی مقام رهبری امارت اسلامی به عنوان معاون عمومی کمیسیون نظامی مقرر شده بود و بیشتر اوقات در مراکز جهادی قندهار و هلمند می بود. بسیاری از رفقای او در ولسوالی ژری خدمات جهادی انجام می دادند. این منطقه در آن زمان از

مناطق عمده جهادی در جنوب کشور شمرده می شد. همچنان آن ها در میوند، غورک و گرشک نیز مشغول وظائف جهادی بودند.

جهادوال صاحب چندین بار در ژری با نیروهای اشغالگر امریکایی درگیر شد و آن ها را با تلفات شدید رو برو ساخت. همان بود که در زمره چهره های نا پسندیده امریکا جا گرفت و پلان ها و توطیه ها برای شهادت او آغاز گردید.

نیروهای امریکایی به تاریخ ۱۸ شعبان ۱۴۲۷ هجری قمری پس از تلاش های بسیار، یک قرارگاه مخفی مولوی صاحب را در منطقه پاشمول، قندهار کشف کردند و هدف میزایل کروز قرار دادند. در این حمله به شمول گل محمد (برادرزاده و نائب مولوی عبدالحنان) ۱۹ نفر رفقای جهادی مولوی صاحب شهید و ۱۱ نفر دیگر زخمی شدند. اما مولوی عبدالحنان صاحب چون در مرکز موجود نبود نجات یافت.

امریکایی ها هر لحظه در تعقیب مولوی صاحب جهادوال بودند و می کوشیدند به هر صورتی باشد او را به شهادت برسانند.

شهادت :

مولوی عبدالحنان جهادوال در اوائل سال ۲۰۰۷ میلادی در ولسوالی گرشک ولایت هلمند مشغول خدمات و وظائف جهادی بود. امریکایی ها یکبار در منطقه «زمبیلی» جای که مولوی صاحب بود و باش می کرد عملیات کردند، جهادوال صاحب و دیگر مجاهدین مقاومت کردند و امریکایی ها را دچار تلفات ساختند. اما ۹ تن مجاهدین در حمله امریکایی ها به شهادت رسیدند و سه تن دیگر زخمی شدند، خود مولوی صاحب از محاصره نجات یافت.

در شب بعدی - شب پنجشنبه ۲۶ دلو ۱۳۸۵ مصادف با ۱۵ فبروری ۲۰۰۷ میلادی - مولوی صاحب در همان منطقه زمبیلی در یک اوطاق بود. دوستان او می گویند : مولوی صاحب برای نماز تهجد بیدار شده بود و پس از نماز تهجد مشغول

دعا بود. ناگهان طیارات امریکایی رسیدند و بر همان اوطاق چندین بمب پرتاب کردند و مولوی صاحب را با چهار تن رفقایش به شهادت رساندند. انا لله و انا الیه راجعون.

حافظ محمد، از دوستان نزدیکی مولوی صاحب، می گوید : مولوی صاحب چند لحظه پیشتر در مورد شهادت خود برای من مژده داده بود و دیری نگذشته بود که شهید شد.

جسد مولوی صاحب ازان جا انتقال داده شد و در روستای «اتلی» ولسوالی خاکریز ولایت قندهار به خاک سپرده شد.

از شهید مولوی عبدالحنان جهادوال – رحمه الله - سه پسر هر یک محمد ناصر، انس و ضرار و چهار دختر به دنیا ماند. دو برادر زاده جهادوال صاحب (گل محمد و ابو عبیده) نیز در جهاد بر ضد امریکا جام شهادت را نوش جان نمودند. خانواده جهادوال صاحب خانواده سرشار از جذبه و روحیه جهادی است.

حرفی چند در مورد شخصیت و خاطره های شهید جهادوال رح :

حافظ محمد که از رفقای دیرین و رازدار شهید مولوی صاحب شمرده می شود، هرگاه از او در مورد شخصیت، اخلاق و استعداد جهادوال صاحب پرسیدم، گفت : مولوی صاحب شخصیت جامع بود و از لحاظ علم، تقوی، دیانت، صبر و برداشت، استقامت و توکل استعداد فوق العاده داشت، اما بارز ترین ویژگی او استقامت بود، او در هیچ صورت حوصله و روحیه خود را از دست نمی داد.

ملا شرف الدین تقی، مسئول جهادی امارت اسلامی برای ولایت زابل، که مدت زیادی را با شهید جهادوال صاحب یکجا سپری کرده است، می گوید : شهید مولوی صاحب بسیار استغنا داشت و می کوشید مجاهدین را متوکل، مستغنی و بی نیاز از مادیات تربیه بکند. همواره می گفت که هیچگاه در کارهای جهاد به دنیا و اهل دنیا اتکا نکنید و از هر کس و نا کس کمک نخواهید، زیرا برکت جهاد با این کار از بین می رود، تنها از مردم مخلص و صالح برای جهاد کمک بگیرید.

حافظ محمد نیز چنین می گوید : یکبار در مرکز کوهستانی خاکریز با مشکلات سخت اقتصادی مواجه بودیم، حتی چیزی برای خوردن نداشتیم و از علف و برگ ها استفاده می کردیم، دران روزها کسی آمد و بست هزار روپیه را برای مولوی صاحب به گونه کمک پیش کرد. مولوی صاحب آن شخص را می شناخت که غرض دنیوی دارد، لهذا عادتاً تعامل خوب نمود و اکرام کرد، اما در اخیر گفت : اکنون ما به این پول نیاز نداریم، شاید در جای دیگری مجاهدین بیشتر نیاز داشته باشند، بهتر است که این کمک را به آن ها بدهید، آنکس که از روی غرضی آمده بود حیران و پریشان برگشت .

ملا شرف الدین تقی می گوید : مولوی صاحب در هر گونه اوضاع می کوشید روحیه و حوصله مجاهدین را بلند نگه دارد و برای او معنویات نسبت به مادیات بسیار ارزش داشت. قائد نامدار جهادی عراق ابومصعب زرقاوی که به شاگردی جهادوال صاحب افتخار می کرد، در اثنای رهبری جهاد عراق از طریق قاصد ویژه تماس می گرفت و جهادوال صاحب را در نامه های خود «والدی الاستاذ» خطاب می نمود. او یکبار در تماس تلفونی به مولوی صاحب گفت : اگر به پول ضرورت داشته باشید من چند ملیون دالر دارم، می توانم با شما کمک بکنم، اما مولوی صاحب در حالیکه با مشکلات زیادی اقتصادی رو برو بود جواب داد : نه، لله الحمد ما هر چیز داریم و به کمک نیاز نداریم.

ملا شرف الدین تقی می گوید : هرگاه از شهید مولوی صاحب پرسیدم که چرا پیشنهاد او را نپذیرفتید؟ مولوی صاحب گفت : مجاهدین عراق مشغول مقاومت هستند و جهاد افغانستان حوصله آن ها را بلند نگه می دارد، ما به هر حالیکه باشیم آن ها از مقاومت ما روحیه می گیرند، اگر ما از آن ها کمک بخواهیم آن ها گمان می کنند مجاهدین افغانستان چنان قدر در حالت ضعف قرار دارند که از دیگر صف های

جهادی کمک می خواهند. پس بهتر است که ما خود را قوی نشان بدهیم، تا مورال آن ها قوی تر گردد.

شهید مولوی صاحب از پانزده سالگی تا چهل و پنج سالگی یعنی تا شهادت، در مدت سی سال جز اوضاع استثنایی هیچگاه تهجد را ترک نمی کرد. دوستان او می گویند : حتی اگر در بخش اخیر شب هم می خوابید برای تهجد بیدار می شد و دوستان خود را نیز همواره به تهجد تشویق می کرد.

شهید جهادوال صاحب با مطالعه نیز بسیار شوق داشت و در سفر و حضر-و هرگونه اوضاع جهادی حتما چند کتاب با خود می داشت. او با تاریخ اسلامی، سیر و احادیث علاقه زیادی داشت. سوره انفال و سوره توبه را حفظ کرده بود و مجاهدین را نیز به حفظ این دو سوره مجبور می نمود. این دو سوره را درس می گفت و در روشنی آیات هر دو سوره، مواعظ جهادی می نمود.

شهید مولوی صاحب رح با مردم برخورد شفقت آمیز داشت و از همین سبب در منطقه خود از محبوبیت خاصی برخوردار بود.

اذکار ماثورهٔ صبح و شام جزو معمولات روزمره شهید جهادوال صاحب بود و مجاهدین را نیز به آن تشویق می کرد. شهید مولوی صاحب هر لحظهء زندگی را گران بها می دانست و هیچگاه وقت خود را ضایع نمی کرد. از هر ثانیه و دقیقه استفاده می کرد و بیشتر به تربیه فکری مجاهدین می کوشید و فضائل و اهمیت جهاد را بیان می کرد.

خداوند متعال برکات و استعداد شهید مولوی عبدالحنان جهادوال –رحمه الله – را نصیب تمام مجاهدین امروزی بگرداند، تا همانند او مبارزین راستین، با استقامت و خستگی ناپذیر باشند. آمین یا رب العالمین.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید ملا دادالله رهبر - رحمه الله -

نویسنده : نور احمد سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید ملا دادالله رهبر – رحمه الله - پسر حاجی عبدالله در سال ۱۹۶۷ میلادی در ولسوالی دهراوود ولایت ارزگان در خانواده دین دوست و مجاهد پرور به دنیا آمد. درسهای ابتدایی را در یک درسگاه محلی خواند و هنوز روند آموزشی خود را به پایان نرسانده بود که کشور عزیز ما، مورد تهاجم قشون سرخ شوروی قرار گرفت.

زندگی جهادی :

شهید ملا دادالله آخند به اساس معلومات رفقای جهادی او، جهاد مسلحانه در برابر شوروی ها را در سال ۱۹۸۳ میلادی تحت قیادت فرمانده نامدار جهادی مولوی اختر محمد آغا در قندهار آغاز کرد. بار نخست در روستای شاهین در مربوطات ولسوالی ارغنداب در یک درگیری شدید در برابر عساکر شوروی سهم گرفت. او هنوز خوردسال بود، اما دلاوری و نبوغ جهادی او در همان جنگ اول مشاهده شد و به حیث مجاهد دلیر و با عزم شناخته شد.

پس از شکست شوروی ها در ولسوالی ارغنداب، شهید ملا دادالله آخند نزد شهید قهرمان ملا محمد نسیم آخندزاده به ولایت هلمند رفت و در آن جا به جهاد و مقاومت دوام داد. یکسال پس دوباره به قندهار آمد و تا شکست و فضیحت نهایی قشون شوروی و کمونیست های مزدور، وظیفه اسلامی و شرعی خود را به سرکردگی مولوی اختر محمد آغا با کمال شجاعت و شهامت به پیش برد.

پس از سقوط رژیم داکتر نجیب - آخرین زمامدار کمونیست در افغانستان - هرگاه زمام کشور به دست تنظیم های جهادی قرار گرفت و متصل آن، جنگ های داخلی از سوی یکعده رهبران و فرماندهان قدرت طلب آغاز گردید، ملا دادالله آخند سلاح خود را بر زمین گذاشت و برای فراگیری علوم دینی به کویته، مرکز ایالت بلوچستان رفت و در مدرسه مولوی شفیع الله صاحب داخله گرفت. سپس به مدرسه شخصیت نامدار علمی و جهادی مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی رفت و به روند آموزشی خود دوام داد.

هرگاه تحریک اسلامی طالبان در سال ۱۴۱۵ هجری قمری به سرکردگی امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد - رحمه الله – برای مبارزه در برابر ظلم و فساد آغاز گردید، شهید ملا دادالله آخند در همان روزهای آغازین با طالبان یکجا شد. او با ۲۰ تن رفقایش به هدایت عالیقدر مرحوم امیرالمؤمنین به ولسوالی پنجوایی ولایت قندهار تشکیل شد. پس از فتح پنجوایی، در عملیات فتح ولسوالی سپین بولدک نیز سهم گرفت. بر علاوه از دیگر عملیات ها، در عملیات فتح میدان هوایی قندهار و شهر قندهار نیز اشتراک ورزید.

شهید ملا دادالله آخند پس از فتح ولایت قندهار به ولایت ارزگان فرستاده شد. او مردم ولایت خود را دعوت نمود تا با طالبان یکجا شوند. او پس از تصفیه ارزگان، به هلمند روان کرده شد و پس از فتح ولسوالی سنگین (هلمند) عازم ولایت فراه شد. او هنوز در فراه بود که طالبان ولسوالی دلارام آن ولایت را فتح کردند. سپس شهید ملا دادالله آخند به ولایت زابل رفت و پس از فتح ولایت های زابل، غزنی و میدان وردک، در فتح ولایت لوگر و ولسوالی چهار آسیاب نیز نقش مهم داشت. همچنان شامل کاروانی بود که به ولایت پکتیا و خوست تشکیل شده بود.

هرگاه درگیری ها با نیروهای احمد شاه مسعود در اطراف کابل آغاز گردید، شهید ملا دادالله آخند دران نیز سهم داشت و بیشتر اوقات در خط های مقدم جنگ

می بود. او پس از جنگ های شدید چهار آسیاب، به بعضـی منـاطق هلمنـد کـه هنـوز فتح نشده بود فرستاده شد. پس از تصفیه کامل ولایت هلمند به ولایت فـراه رفـت و در خط های مقدم آن ولایت ایفای وظیفه نمود. زمانی کـه ملیشـه هـای مفسـد دسـت بـه تعرضات شدید بر خط های مقدم چهـار آسـیاب زدنـد، مـلا دادالله آخنـد در جریـان درگیری ها در نتیجه انفجار یک ماین یک پای خود را از دست داد. او پس از تـداوی دوباره به خدمت آغاز نمود.

هرگاه طالبان عملیات بزرگ تعرضی را به هدف فتح کابل از راه تنگی ابریشـم بـه راه انداختند، ملا دادالله آخند در پهلوی شهید ملا بورجان هـزاران تـن طالبـان را دران عملیات رهبری می کرد. طالبان پس از جنگهـای شـدید پایتخـت کشـور را از چنگـال تفنگسالاران وحشی آزاد کردنـد و لـوای سـفید نجـات بخـش را بـه اهتـزاز درآوردنـد. دست راست ملا دادالله آخنـد در جنـگ هـای فـتح کابـل در نزدیکـی میـدان هـوایی خواجه رواش به شدت زخمی شد. اما او در همان حال نیز دشمن را تعقیب نمود و بـه سوی مناطق شمالی کابل (شکردره و پل متک) و ولایت کاپیسا حرکت کرد.

در سال ۱۹۹۷ میلادی، هرگـاه بـین امـارت اسـلامی و جـنرال عبـدالمالک توافـق صورت گرفت، ملا دادالله آخنـد بـا هـزاران طالبـان و چنـدین تـن فرمانـدهان امـارت اسلامی از راه تونل سالنگ به سوی صفحات شمال کشور حرکت کرد. کاروان طالبـان به شهر پلخمری ولایت بغلان رسیده بود که هزاران جوانان سرشار به عشق دین و میهن در نتیجه غدر تاریخی جنرال مالک به شهادت رسیدند. مـلا دادالله آخنـد بـا رفقـای خود در پلخمری محاصره شد، هزاران مجاهدین امارت اسلامی با خطـرات زیـادی رو برو بودند. اما بزرگان امارت اسلامی به ویژه ملا دادالله آخند و ملا امیـر خـان متقـی از تکتیک و بصیرت کامیاب جهادی کار گرفتند و نه تنها تمـام مجاهـدین را از محـاصره شدید دشـمن نجـات دادنـد، بلکـه منـاطق زیـادی را در شـمال کشـور در سـلطه خـود درآوردند. بزرگان امارت اسلامی دران حالت بغرنج از یکسو مـورال مجاهـدین را بلنـد

نگه داشتند و از سوی دیگر با قومندان های محلی و مردم منطقه دید و بازدید نموده، اعتماد آن ها را به دست آوردند. سپس به دعوت و پشتیبانی فرماندهان محلی بر ولایت قندوز حمله نمودند و خوشبختانه این ولایت را بسیار به آسانی فتح نموده آن را به حیث پایگاه محکم و قوی انتخاب نمودند. شهید ملا دادالله آخند که مسئولیت نظامی مجاهدین را در قندوز به دوش داشت تا یکسال در برابر تعرضات شدید دشمن مقاومت نمود، در حالیکه اکمالات طالبان تنها از راه هوایی توسط طیارات ممکن بود.

پس ازان شهید ملا دادالله رهبر در عملیات های مختلف بامیان، تخار و مناطق شمال کابل (بگرام، تگاب و نجراب) سهم گرفت.

شهید الحاج ملا دادالله آخند از فرماندهان بسیار مهم و مؤثر نظامی در مرحله قیام و حاکمیت امارت اسلامی بود. او دلگی قوی داشت و تقریبا در تمام فتوحات و جنگ های مهم خودش و یا رفقایش سهم داشتند. او مدت زیادی به حیث قومندان قول اردوی کابل وظیفه انجام داد و در راستای دفاع و حاکمیت امارت اسلامی تلاشهای جدی نمود.

هرگاه امریکا و متحدان آن بر افغانستان هجوم آوردند، شهید ملا دادالله آخند در شمال کشور در برابر نیروهای صلیبی و مزدوران شان به شدت مقاومت نمود. اما هرگاه ولایات شمال در سلطه امریکایی ها و غلامان آن ها قرار گرفت، مجاهدین در قندوز محاصره ماندند. شهید ملا دادالله آخند و سائر مجاهدین تا مدت زیادی در برابر بمباردمان وحشیانه امریکایی ها و حملات مزدوران شان مقاومت نمودند. سپس ملا دادالله آخند با ٦ تن از رفقای خود در ولسوالی بلخ ولایت بلخ در یک خانه پناه گرفت و مدت یک و نیم ماه را دران جا سپری کرد. امریکایی ها و مزدوران شان با استفاده از همه توانایی شان نتوانستند او را پیدا بکنند. ملا دادالله آخند از طریق ستیلایت در مصاحبه با بی بی سی گفت : الحمدلله، من ساعت چهار عصر-امروز صحیح و سالم به ولایت قندهار رسیدم. دشمنان دین و میهن با شنیدن این مصاحبه

باور کردند که او از محاصره نجات یافته است. همان بود که او با چند تـن از هموطنـان با احساس خود از راه سالنگ نخست به کابل و از آنجا به قندهار رسید.

شهید ملا دادالله پس ازینکه بـه منطقـه خـود رسـید و ۱۵ روز را در خانـه سـپری کرد، رفقایش را دوباره منسجم و منظم نمود و حملات چریکی، کمینی و تعرضی را بر ضد نیروهای اشغالگر صلیبی و غلامان شان آغاز کرد.

به تاریخ ۱۲ فروری ۲۰۰۲ میلادی، مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد با فرمان ویژه خود شورای ده نفری را برای تشدید عملیات های جهادی و تنظیم، تجهیـز و اکمال مجاهدین ویژه اعلام نمود. ملا دادالله آخند نیز عضو آن شوری بـود. او طبـق هدایت امیرالمؤمنین، هزاران مجاهـدین را در هلمنـد، زابـل، ارزگـان و دیگـر ولایـات جنوبی منسجم و منظم نمود و حملات مرگبار را بر عساکر اشغالگر و مزدوران شـان بـه راه انداخت.

شهید ملا دادالله رهـبر بـه ژورنالسـت مشـهور و همکـار بـی بـی سـی رحـیم اللـه یوسفزیی در مورد عملیات کامیـاب منطقـه دره‌ء نـور ولایـت قنـدهار مصـاحبه داد. او گفت که در یکی از جنگ های بزرگ ۶۰ تن اشغالگران و عساکر داخلی کشته شدند. شهید ملا دادالله در پاسخ به این سوال که امریکایی ها با نیرو و قدرت بسیار بـزرگ بـه افغانستان آمده اند، آیا شما می توانید آن ها را از کشـور برانیـد ؟ گفـت : روس هـا هـم نمی خواستند از افغانستان بروند، اما هرگاه زمین داغ شد چطور فرار کردنـد، امریکـایی ها نیز همچون دیگر اشغالگران ناکام و روسیاه از کشور غیرتی ما خارج مـی شـوند، ان شاء الله .

این مصاحبه قهرمان ملا دادالله چنان کارگر تمام شد که حتی قلب و ذهن کـرزی را تکان داد. کرزیی بر بی بی سی خشمگین شد و با تقبیـح نشرـ مصـاحبه مـلا دادالله آخند از رسـانه هـا خواسـت کـه از نشرـ خبرهـای «ترویسـتان» خـودداری بکننـد. ایـن مصاحبه مجاهدین را بسیار مورال بخشید.

شهادت :

الحاج ملا دادالله آخند پس از زندگی طولانی جهادی و متعهدانه به تاریخ ۱۴ می ۲۰۰۷ میلادی – مصادف با ۲٦ ربیع الثانی ۱۴۲۸ هجری قمری - در روستای لوی درویشان در مربوطات ولسوالی گرمسیر ولایت هلمند در چاپه نیروهای امریکایی به شهادت رسید.

از ملا دادالله آخند چهار اولاد به دنیا ماند. از خداوند تعالی مسئلت داریم که بازماندگانش را از برکات او بهره یاب سازد، تا همانند او مبارزین راه حق باشند.

شخصیت و خاطره ها :

شهید ملا دادالله آخند از فرماندهان بسیار معتمد مرحوم امیرالمؤمنین بود. دلاور، با عزم و صاحب اراده بزرگ و همت والا بود و در فتوحات تحریک اسلامی طالبان و ادامه جهاد و مقاومت در برابر امریکایی های متجاوز نقش اساسی داشت.

یکتن از رفقای او در مورد خدمت و جذبه جهادی او می گوید : در زمان جهاد شوروی، یکبار عساکر شوروی ولسوالی ارغنداب ولایت قندهار را از هر طرف محاصره کردند و خواستند مراکز مجاهدین را از بین ببرند. ملا دادالله رهبر که تمام روز را در جنگ سپری کرده بود، شب ۱۵۰ کلو آرد را به تنهای خمیر کرد و برای ده ها تن مجاهدین نان آماده نمود.

زمانیکه ملا دادالله آخند در قندوز از چهار طرف محاصره بود و در وضعیت بسیار دشوار قرار داشت، رفقای او می گویند که اثر تزلزل و سراسیمگی در چهره او دیده نمی شد. در حالیکه حملات مسعود، دوستم و دیگران از هر طرف جریان داشت. او بسیار با متانت رفقای خود را رهبری می کرد و برخورد نورمال او در لحظات دشوار جنگ، مجاهدن را مورال می داد.

یک خبرنگار تلویزیون الجزیره که مدتی را با شهید ملا دادالله در هلمند سپری کرده است، می گوید : ملا دادالله آخند شخص بسیار متوکل بود و از نیروهای هوایی

امریکا ترس نداشت. او در هلمند آزادانه گشت و گذار می کرد و در حالیکه از یک پا معیوب بود مسافت طولانی را پیاده طی می نمود. در کوه ها چنان راه می رفت که گمان نمی شد او معیوب باشد. خبرنگار می افزاید : یکبار از ملا دادالله آخند پرسیدم که شما برای امریکایی ها بسیار مطلوب هستید. اما باز هم آزادانه گشت و گذار می کنید. آیا از سیاره های جاسوسی امریکایی نمی ترسید؟

ملا دادالله آخند گفت : می دانم سیاره های جاسوسی امریکایی بالای ماست. اما باید بگویم که بالاتر ازین سیاره ها پروردگار قادر، حافظ و ناصر ما نیز است. پروردگاری که بر او ایمان داریم و برای او جهاد می کنیم. ما خود را به اندازه توان بشری نگه می داریم، اما نگهبان واقعی ما خداوند متعال است و ما برای شهادت در راه او همواره حاضر هستیم.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید مولوی محمود سیف الله - رحمه الله -

قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

از نصوص و جریان تاریخی ثابت است که خداوند متعال برای نگهداری دین و مقاصد خلقت، همواره در هر جا در هر عصر و هر گونه اوضاع رجال مجاهد و مبارز پیدا می کند، تا توسط آنان فعالیت های دفاع و نشر دین را تجدید و حیات تازه بخشد.

در جنوب غرب افغانستان، ریگستانی است که از حدود قندهار آغاز و تا جنوب هلمند و ساحات شمالی و غربی نیمروز رسیده است. خداوند متعال جوان متدین، مجاهد و مبارزی را به نام مولوی محمود - رحمه الله - برای جهاد و خدمت به علم و دین درین ساحه انتخاب نمود. شخصیت که با نقش پر افتخار خود نه تنها این منطقه را به سنگر شکست ناپذیر جهاد در برابر امریکایی های اشغالگر تبدیل کرد، بلکه فرهنگ التزام به تعلم، تعلیم و دین را نیز به میراث گذاشت و از برکت او، اکنون این منطقه نه تنها به فکر جهادی مجهز است بلکه چراغ های مدارس دینی نیز دران جا روشن است.

بیائید، لحظه یی به زندگی این گل لاله صحرایی را نگاه بکنیم و از تاریخ پر افتخار این جوان مجاهد و مبارز بهره و پند بگیریم.

ولادت و آموزش :

شهید مولوی محمود پسر ملا عبدالحمید نسلاً از قبیله شاهوزیی قوم بلوچ، در سال ۱۳۹۲ هجری قمری مصادف با ۱۹۷۲میلادی در روستای تپه نادعلی ولسوالی چخانسور ولایت نیمروز چشم به جهان گشود.

شهید مولوی محمود –رحمه الله – سلسله درسخوانی را از خانه و مسجد روستای خود آغاز کرد. خانواده او در زمان حاکمیت کمونیست ها و پس از یورش شوروی ها به ایران هجرت کرد. مولوی محمود چند مدت در زاهدان، ایران درس خواند و سپس به پاکستان رفت و در مدرسه تجوید القرآن (کویته) به درس های خود ادامه داد.

مولوی محمود در یک جامعه علمی و جهادی بزرگ شد. اگر از یکسو مشغول تعلم در مدارس مختلف دیار هجرت بود، از سوی دیگر چون جهاد مسلحانه در برابر استعمار کمونیستی در افغانستان جریان داشت، جذبه جهادی او نیز بیدار بود. بلکه در عنفوان جوانی در حالیکه آخرین سال های جهاد و مقاومت در برابر کمونیست ها بود، عملا به سنگرهای جهاد رفت و از جهاد مسلحانه لذت برد.

شهید مولوی محمود در ایام نوجوانی دو سال پیش از سقوط رژیم داکتر نجیب، نخستین بار برای جهاد به ولایت قندهار رفت و در منطقه ارغستان آن ولایت در یک معسکر جهادی آموزش نظامی دید و سپس در دامان، تخته پل و اطراف شهر قندهار در معرکه های جهادی سهم گرفت.

پس از برگشت از جهاد، او نخست به منطقه مستونگ (بلوچستان، پاکستان) رفت و دران جا به فراگیری علوم دینی پرداخت. سپس سفر علمی خود را در مدارس مختلف پاکستان و ایران ادامه داد، تا اینکه تحریک اسلامی طالبان برای پایان دادن دوره هرج و مرج آغاز شد.

شرکت و خدمات در تحریک اسلامی طالبان :

زمانیکه طالبان مرکز ولایت هرات را فتح کردند، مولوی محمود نیز پس از مدتی با چند تن از رفقای خود با طالبان یکجا شد. او چند مدت در شیندند ماند و سپس در برج راهدار میدان هوایی قندهار مؤظف شد.

زمانیکه طالبان همه اطراف کابل را محاصره کردند و خطوط تعرضی در منطقه چهار آسیاب قرار داشت، مولوی محمود به اساس ضرورت جهادی با رفقای خود به چهار آسیاب رفت و دران جا شامل دلگی مجاهد نامدار شهید ملا دادالله آخند شد.

شهید مولوی محمود تحت قیادت شهید ملا دادالله آخند خدمات شایان جهادی انجام داد. هرگاه به تانکیس های مسلکی ضرورت پیدا شد او با شماری از مجاهدین به هرات رفت و در آنجا کورس رانندگی تانک و استعمال سلاح های ثقیل را آموخت. سپس به کابل برگشت و در اثنای فتح کابل او از جمله مجاهدین بود که از استقامت ریشخور داخل پایتخت کشور شدند.

او پس از فتح کابل چند مدت در خطوط جنگی شمال کابل ماند و سپس تصمیم به تکمیل آموزش های دینی خود گرفت و سفر علمی اش را بار دیگر در مدارس مختلف پاکستان و ایران به پیش برد. در سال ۱۴۱۸ هجری قمری از شخصیت معروف علمی و روحانی اهل سنت ایران مولانا محمد عمر سربازی - رحمه الله - فیضیاب شد و مدارج مروجه تعلیمات شرعی را در جامعه سعدیه (صادق آباد، پاکستان) به پایان رساند و دستار فضیلت را به سر نمود.

سپس برای خدمات جهادی به افغانستان برگشت و به هدایت و تصویب مرحوم امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد مسئول دلگی مجاهدین بلوچ مقرر شد و فعالیت جهادی خود را در چوکات دلگی مستقل آغاز نمود. بعضی رفقای او در کابل و شماری هم در ولایت تخار مشغول خدمت بودند. آن زمان مولوی محمود چند مدت به حیث ولسوال میوند (قندهار) نیز ایفای وظیفه نمود. اما رفقای جهادی او دران قطعه خاصی بسیج شده بودند که به فرمان مرحوم امیرالمؤمنین از چهار دلگی بزرگ تشکیل یافته بود و در بالاحصار کابل مرکز داشت و در محاذهای مختلف کشور خدمت می کرد.

پس از تهاجم امریکایی ها، ۱۲۰ تن مجاهدین دلگی شهید مولوی محمود که مسئولیت شان بدوش حافظ غلام الله بود در جبهات تخار با هزاران مجاهدین دیگر یکجا زندانی شدند و ۴۰ تن آنان از سوی ملیشه های دوستم در کانتینرها به شهادت رسیدند و متباقی شان به تلاش ها و مصارف هنگفت مولوی محمود –رحمه الله- از زندان آزاد شدند.

آغاز جهاد در برابر اشغال :

پس از سقوط کابل، مولوی محمود صاحب با چند تن از رفقا و اسلحه خود به منطقه سرحدی برامچه در مربوطات ولسوالی دیشوی ولایت هلمند رفتند. او قبلا یک معسکر در منطقه کوهستانی آن منطقه ساخته بود. اما چند روز پیش از سقوط قندهار، امریکایی ها و اجیران شان بر آن معسکر حمله کردند و نخستین درگیری شدید با اشغالگران دران منطقه رخ داد و در نتیجه یک تانک دشمن از بین رفت. سپس امریکایی ها آن منطقه را به شدت بمباران کردند و ۳۲ تن مجاهدین را به شهادت رساندند. مولوی محمود صاحب پس ازان یک مرکز جهادی در کوه مشکانی ساخت. اما این بار خود را برای جنگ چریکی آماده کرد. بناءً سلاح های خود را محفوظ و رفقا را متفرق ساخت، تا هدف بمباردمان دشمن قرار نگیرند.

پس از چند ماه، مولوی محمود صاحب رفقای پیشین جهادی خود و شماری از علمای کرام را جمع نمود، تا در مورد آغاز جهاد و مقاومت با آن ها مشوره بکنند. مولوی عبدالعزیز جهادیار می گوید : شهید مولوی صاحب در آن مجلس گفت : ما نظام اسلامی داشتیم که با قربانی های زیادی ساخته بودیم، اما صلیبی ها آمدند و نظام ما را از بین بردند، دشمن از هر لحاظ بسیار قوی است و ما و شما چیزی نداریم. در چنین وضعیت ما چه باید بکنیم. آیا با همین دستان خالی به جهاد آغاز بکنیم و یا آرام بنشینیم ؟

بعضی ها گفتند : ما از جهاد منکر نیستیم، اما می بینیم که امریکایی ها بسیار قوی هستند، در زمین و هوا دست بالا دارند و اگر در مقابل شان کسی جزوی ترین حرکت می کند از بین می برند.

مولوی صاحب در جواب آن ها گفت : پس شما دلیلی را از قرآن و احادیث تلاش بکنید که ما را از جهاد معذور بداند، تا به خانه ها و مدرسه های خود برگردیم و تحت سیطره امریکایی ها زندگی خود را آرام پیش ببریم.

اهل مجلس با شنیدن این حرف ها خاموش شدند. اندکی پس تر شهید مولوی محمود سکوت را شکست و گفت : یقین دارم که از نگاه شرعی توجیهی نداریم. جهاد در برابر کفار فرض شده اسا. من با دست خالی به ادای این فریضه می پردازم. باکی ندارد اگر بدست دشمن کشته شویم، دست و پاهای ما بریده شود و یا محبوس شویم، تا نزد پروردگار واقعا معذور باشیم و بگوئیم که ما برای انجام فریضه تو عزم کردیم، اما درین راستا شهید یا معیوب شدیم.

مولوی محمود صاحب پس از قناعت دادن اهل مجلس، مشغول آماده گی برای حملات تعرضی در برابر دشمن شد. در اوائل ماه ذی الحجه ۱۴۲۴ هجری قمری نخستین عملیات نظامی را در منطقه چوتوی ولسوالی دیشوی هلمند بر یک مرکز مهم اجیران انجام داد.

حاجی ضرار که دران عملیات سهم گرفته بود، می گوید : عساکر زیادی دشمن به سرکردگی قومندان ایوب در چوتو مستقر بودند و چند پوسته و مراکز داشتند. مجاهدین نخست بر یک مرکز آن ها حمله کردند، پهره دار را با ضربه چاقو کشتند و داخل مرکز شدند. اما عساکر دشمن از مرکز رفته بودند. مجاهدین بعضی چیزها را به غنیمت گرفتند. به تعقیب آن، در نزدیکی بازار چوتو درگیری رخ داد و به شمول قومندان ایوب ماما ۷ عسکر کشته و اموال شان غنیمت شد.

ادامه دعوت و عملیات های جهادی :

مولوی محمود آن زمان در پهلوی عملیات های جهادی برنامه دعوتی را نیز تعقیب می نمود. نزد علمای کرام و بزرگان قومی و قبیلوی می رفت و آن ها را به جهاد دعوت می کرد. بعضی آن ها حمایت جانی یا مالی می کردند و بعضی شان وعده همکاری می دادند. از آن جمله، کارنامه تاریخی حاجی غریب شاه، بزرگ قومی قبیله محمد حسنی (بلوچ ها) قابل یادآوری است، که دران اوضاع ناگوار و آزمونی به شهید مولوی محمود گفت : جهاد تنها بر شما فرض نیست، ما هم مسلمان هستیم و بر ما هم فرض است. شما جهاد را آغاز بکنید. ما با جان و مال و حتی قربانی زنان و فرزندان خود با شما ایستاده می شویم.

مجاهدین به سرکردگی مولوی محمود صاحب از نصف سال ۲۰۰۳ میلادی سلسله حملات بر دشمن را در جنوب هلمند آغاز کردند. مولوی محمود صاحب تا هنگام شهادت خود در سال ۲۰۰۷ میلادی این حملات را فرماندهی می کرد. او در این مدت به حیث عضو کمیسیون نظامی امارت اسلامی و مسئول جهادی ولایت نیمروز نیز ایفای وظیفه نمود.

مجاهدین در این مدت عملیات های زیادی را به سرکردگی شهید مولوی محمود انجام دادند. مثلا ؛ حملات مکرر بر مرکز ولسوالی دیشو، حملات پیهم بر پوسته ها، مراکز و قطارهای دشمن در مربوطات مارجه و خانشین، حمله بر مرکز دشمن در منطقه سفار ولسوالی گرمسیر، همچنان اعزام رفقای جهادی به ولسوالی پنجوایی ولایت قندهار و مناطق مختلف ولایت نیمروز برای انجام دهی عملیات های مشترک.

آن زمان، مرکز جهادی مولوی محمود صاحب در کوه مشکانی برامچه بود و رفقای او در مربوطات هلمند، نیمروز و قندهار دوشادوش مجاهدین آن ولایات در عملیات های جهادی سهم می گرفتند. او برای تدریب مجاهدین در برامچه معسکر

نیز ساخته بود. در آن مرکز بر علاوه از اعداد جهادی، درس های ریموت سازی و دیگر تخنیک های نظامی نیز تعلیم داده می شد. این معسکر هنوز هم با تغییر موقعیت وجود دارد و خدمات جهادی انجام می دهد.

در آن مرحله جهادی، یکبار مراکز ولسوالی های دیشو و خانشین نیز فتح شد. چونکه منطقه مهم برامچه کاملا در کنترل مجاهدین بود، قوای بزرگ دشمن در سال ۲۰۰۶ میلادی به سوی برامچه حرکت کرد، اما مجاهدین در منطقه ساسولی کمین نشستند و تعداد زیادی عساکر دشمن را کشتند.

عبدالرحمان جان، قومندان امنیه هلمند برای تلافی آن شکست و انتقال اجساد عساکر خود با قوه بزرگی به برامچه آمد. اما مولوی محمود شماره مخابره او را پیدا کرد و هشدار داد که اگر تا فردا از منطقه بیرون نشود، با حمله ای رو برو خواهد شد که شکست قبلی را فراموش بکند. عبدالرحمن جان با این هشدار، تمام عساکر و تشکیلات خود را در همان شب از برامچه بیرون کشید و ولسوالی دیشو کاملا در سلطه مجاهدین درآمد و تا هنوز بدست مجاهدین است. سپس امریکایی ها دو بار در بازار برامچه چاپه زدند، بازار را ویران کردند و هر بار از سوی مجاهدین با تلفات نیز رو برو شدند. اما دشمن نتوانست قرارگاه ثابت درین منطقه بسازد.

بر علاوه از خدمات جهادی در هلمند، مولوی محمود چونکه مسئولیت جهادی ولایت نیمروز را نیز بدوش داشت آنجا نیز خدمات بزرگ جهادی انجام داد. او در ابتدا رفقای دعوتگر خود را به مناطق مختلف آن ولایت فرستاد، تا پیام جهاد و مقاومت را به علمای کرام، شخصیت های با نفوذ و مجاهدین که در خانه های شان نشسته اند برسانند. سپس تشکیلات نظامی ساخت و سلسله حملات را بر ضد دشمن آغاز کرد. از آن جمله، می توان از فتح ولسوالی دلارام، کشته شدن قومندان امنیه و آتش زدن کمپ هندوها یاد کرد.

شهادت :

۲۰۰۷ میلادی سال مهم عملیات ها و فتوحات جهادی شمرده می شود. مولوی محمود می خواست تشکیلات جهادی را از مرکز خود برامچه تا ولایت نیمروز گسترش بدهد. او به روز جمعه ۸ جون ۲۰۰۷ میلادی مصادف با ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۲۸ هجری قمری در منطقه جوکی ولسوالی دیشو داخل یک جنگل مشغول ترتیب جهادی بود که امریکایی ها چاپه زدند و به شدت بمباران کردند. در نتیجه مولوی محمود سیف الله با ۹ تن از رفقای خود به شهادت رسیدند. مجاهد ورزیده مولوی محی الدین صاحب نیز شامل شهدا بود.

شهید مولوی محمود و دیگر شهدا – رحمهم الله – در قبرستان مشهور شهدای برامچه در مربوطات ولسوالی دیشو بخاک سپرده شدند .

خاطره های چندی در مورد زندگی و شخصیت شهید مولوی محمود رح :

شهید مولوی محمود دارای مزایای خاصی بود. خداوند متعال او را بر علاوه از علم، عزم جهادی، جرات و شجاعت به خصلت های تقوی، دیانت و اخلاص نیز آراسته بود.

مولوی عبدالعزیز انصاری می گوید : مولوی صاحب با بیت المال بسیار احتیاط می کرد و بیت المال را بدون ضرورت های جهادی هیچگاه به حوائج شخصی خرج نمی کرد. زمانیکه در قندهار وظیفه داشت بنده را مسئول امور مالی خود مقرر کرده بود. هرگاه با رفقا برای خریداری به بازار می رفتیم، رفقا تقاضای میوه و مشروبات می کردند، از مولوی صاحب پرسیدم که آیا چنین چیزهای برای رفقا از پول بیت المال خریده می توانم ؟ مولوی صاحب گفت ؛ چون ایشان مجاهدین اند و پول هم ندارند، اگر فتوی می خواهی اجازه می دهم. اما تقوی اینست که در چنین موارد اگرچه اندکی هم باشد، باید پول بیت المال خرج نشود.

حافظ غلام الله صاحب می گوید : زمانیکه شهید مولوی محمود در ولسوالی میوند ولسوال بود، یکروز قاری ایوب صاحب، یکتن از رفقای آن منطقه ما را مهمان کرد. مولوی محمود صاحب به آنانی که به خط جهادی رفتنی بودند گفت ؛ شما به مهمانی بروید. زیرا شما فردا یا پس فردا ازین جا می روید، من حاکم این منطقه هستم و میزبان نیز از اهالی این منطقه است، مناسب نمی دانم که در مهمانی او شرکت بکنم. تا فردا اگر با کسی دعوای داشته باشد باید هر دو جانب برای من برابر باشند و مورد منت کسی قرار نگیرم.

حاجی ضرار می گوید : ویژگی بزرگ شهید مولوی صاحب اخلاص و محبت او با مجاهدین بود. او با هر مجاهد و هر کسی چنان برخورد می کرد گویا بیشتر از همه با او محبت داشته باشد، بسیار عابد بود، از خرج بی جای بیت المال خودداری می کرد، با دنیا و متاع دنیا شوقی نداشت، در قلب هر آن کسی که با او دیده بود جا داشت و این نشانه بزرگ قبولیت او بود .

مولوی خالد صاحب می گوید : شهید مولوی محمود چنانکه به حیث یک مجاهد برجسته و ورزیده شهرت داشت، با علم، علما و مدارس نیز رابطه همیشگی داشت، او مردم زیادی را به علم و تاسیس مدارس تشویق کرد و به علما و طلبا بسیار احترام داشت.

در امور شرعی و ثالث گری بسیار محتاط و پایبند شریعت بود. یکروز با یک عالم منطقه رو برو شد و او را بسیار احترام کرد. آن عالم دین یک مشت میوه محلی (که شنی نام را دارد) را از جیب خود کشید و برای مولوی صاحب داد. سپس فی الفور به دعوی و سفارشگری شروع کرد. مولوی صاحب به حرف های او گوش داد، اما هرگاه او رخصت شد آن یک دانه ای را که در دهن انداخته بود از دهن بیرون انداخت. متباقی دانه ها را به مجاهدین داد و گفت : این شخص دعوای دارد و من

بحیث مسئول باید احتیاط بکنم که از او چیزی نخورم، شما که مجاهدین عادی هستید و با چنین قضایا کاری ندارید، برای شما باکی ندارید که بخورید.

قاری هارون الرشید می گوید : آن زمان در شعبه حفظ مدرسه بحرالعلوم در منطقه تیمور چای، برامچه استاد بودم، مولوی صاحب مشغول امور جهادی بود، گاهی مخفیانه به مدرسه می آمد و چند لحظه در مدرسه می ماند. مولوی صاحب شخصیت معتدل، صاحب اخلاق عالی، متواضع و حاکم بر نفس خود بود. دو خاطره کوچکی را که به چشم خود مشاهده کرده ام و بیانگر کمال شخصیت اوست، ذکر می کنم.

ما در مدرسه بود و باش داشتیم. در یک اوطاق غلاف یک بالشت کمی چرک گرفته بود. یکروز مولوی صاحب به همان اوطاق آمده بود، غلاف بالشت را کشیده به جای آب رفته بود، آن را شسته با دستان خود به آفتاب گرفته بود تا خشک شود. هرگاه متوجه شدم، رفتم و غلاف را از دست مولوی صاحب گرفتم. مسئولیت بزرگ و مهمان بودن، نتوانسته بود او را از خدمت مدرسه و اهل مدرسه باز دارد.

روز دیگر در حالیکه مولوی صاحب به حیث مهمان در مدرسه مقیم بود، ما گوسفندی را در مدرسه کشتیم، جگر گوسفند را کباب کردیم و به مولوی صاحب بردیم. مولوی صاحب پرسید ؛ آیا تنها برای من آوردید و یا برای دیگر استادان و طلبای مدرسه هم رسیده است. گفتیم : تنها برای شما آماده کردیم. مولوی صاحب گفت : این را برای استاداران و شاگردان مدرسه ببرید، آن ها نیز مانند من انسان اند و اشتها و خواهشات دارند. من هیچ برتری بر آن ها ندارم. برای من غذایی را بیاورید که تمام طلبا و رفقا می خورند.

از این دانسته می شود که او چه اندازه بر نفس خود کنترل داشت و خواهشات طبعی را زیرپا کرده بود. این رمز بزرگ موفقیت و کمال شخصیت او بود.

پس از شهادت مولوی محمود سیف الله رحمه الله، مولوی عبدالرشید صاحب برای پیشبرد کارهای جهادی جانشین او مقرر شد.

نگاهی به زندگی و کارنامه های نویسنده توانا

شهید ملا محمد حسین مستعد - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

خداوند متعال در هر زمان برای دفاع، اشاعت و خدمت دین اسلام کسانی را پیدا کرده است که دارای استعداد و صلاحیت های عالی بوده اند. اگر در عرصه شمشیر و سنان مردان دلاور و رزم آور آفریده است، آسمان علم و ادب را به عالمان، شاعران و نویسندگان درخشان ساخته است.

اما کمتر دیده می شود که یک مبارز راه حق همزمان به استعداد قلم و شمشیر آراسته باشد، هم قلمزن باشد و هم شمشیر زن. بیائید با داستان زندگی یک مجاهد راستین راه حق آشنا شویم که نه تنها در عرصه های علم، سیاست و جهاد درخشید بلکه پروردگار توانایی نویسندگی را نیز برای او ارزانی نموده بود. او در همه این عرصه ها خدمات ارزشمند و گران بها انجام داد .

شناخت اجمالی :

ملا محمد حسین مستعد فرزند مرحوم مولوی فیض الحق آخندزاده و نواسه مرحوم ملا محمد سرتور در سال ۱۳۹۳ هجری قمری - مصادف با ۱۹۷۳ میلادی در روستای نسوز در مربوطات ولسوالی شملزوی ولایت زابل چشم به این دنیای فانی گشود.

خانواده شهید مستسعد از گذشته ها صاحب علم و فضیلت بود. بابا کلان او مرحوم ملا عبدالرحمن نام عالم و صوفی بزرگ بود. گفته می شود که او چندین بار پیاده به حج بیت الله شریف رفته بود و در یکی ازان سفرها وفات نیز کرد. مرحوم مولوی فیض الحق آخندزاده مرید و شاگرد حضرت نورالمشایخ (قلعه جواد، کابل) بود. مستسعد در چنین خانواده علمی و روحانی به دنیا آمد و پرورش یافت. لهذا عشق با دین و علوم دین در خون او موج می زد. او به مانند یک مسلمان راستین و جراتمند تا هنگام شهادت متعهدانه زندگی کرد.

تحصیلات دینی و عصری :

شهید مستسعد درس های ابتدایی را نزد پدر بزرگوار خود در خانه آغاز کرد. او هنوز طفل بود که کودتای ثور رخ داد و به تعقیب آن شوروی ها بر افغانستان هجوم آوردند و جهاد مسلحانه آغاز شد. خانواده شهید مستسعد نیز از منطقه خود به ایالت بلوچستان، پاکستان هجرت کرد و در کمپ مهاجرین مسلم باغ سکونت گزید. شهید مستسعد دران جا به آموزشهای ابتدایی دینی و همزمان به فراگیری علوم عصری ادامه داد. کتاب های صرف، نحو، فقه، عقائد، منطق و دیگر فنون را خواند. سپس در سال ۱۹۸۸ میلادی به شهر کویته، مرکز بلوچستان رفت و دران جا شامل لیسه اسلامیه شد. پس از چهار سال ازان لیسه فارغ شد و در دانشکده ادبیات کالج موسی خان داخله گرفت و دو سال دران جا به تحصیلات خود دوام داد.

شهید مستسعد همزمان با علوم عصری علوم دینی را نیز تعقیب می نمود. او درس های دینی را در مدرسه شالدره، تجوید القرآن و دیگر مدارس تا درجه تکمیل خواند. شهید مستسعد در پهلوی تحصیلات رسمی با مطالعه کتب و مجلات غیر نصابی نیز بسیار علاقه داشت. او به مطالعه آزاد ، نویسندگی و شعرگویی خود ادامه داد و استعداد مخفی او به زودی نمایان شد .

استعداد عالی، سختکوشی و عرق ریزی شهید مستسعد را ازین هم می توان درک کرد که او بر علاوه از زبان مادری اش که پشتو بود با زبان های فارسی، عربی، اردو و انگلیسی نیز آشنایی داشت و در بعضی این زبان ها شعر و نثر نیز می نوشت.

یکجا شدن با تحریک اسلامی طالبان :

هرگاه تحریک اسلامی طالبان در سال ۱۳۷۳ خورشیدی – مصادف با ۱۹۹۴ میلادی - برای محو شر و فساد و پایان دادن دوره هرج و مرج آغاز شد، ملا محمد حسین مستسعد آموزش های دینی و عصری خود را که تقریبا در حال تکمیل بود نا تمام گذاشت و با طالبان یکجا شد.

او در روزهای ابتدایی تحریک بر علاوه از دیگر خدمات جهادی و اداری، در بخش مطبوعات نیز خدمت می کرد. روزنامه طلوع افغان که از مدت زیادی از فعالیت مانده بود همزمان با قیام تحریک اسلامی طالبان دوباره به چاپ آغاز کرد. شهید مستسعد نیز دران جا در کنار دیگر نویسندگان خدمت می کرد و اشعار و مقالات را از طریق صفحات آن روزنامه وزین و تاریخی به هموطنان خود تقدیم می کرد.

مؤسس امارت اسلامی افغانستان مرحوم عالیقدر امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد با درک شخصیت و استعداد عالی ملا محمد حسین مستسعد، او را وظیفه داد تاریخ امارت اسلامی افغانستان را بنویسد. مرحوم امیر المؤمنین برای شهید مستسعد مکتوب متحد المال داد و از طریق آن همه مقامات و منسوبین امارت را فرمان داد که با شهید مستسعد در مورد جمعآوری معلومات تاریخی همکاری بکنند، تا تاریخ امارت اسلامی به گونه کامل و با معیار بلند نوشته شود.

شهید مستسعد درین راستا بسیار سعی و تلاش نمود، مصاحبه های زیادی انجام داد و معلومات زیادی را جمعآوری کرد، کتاب های زیادی را ورق زد تا بتواند (از خلافت راشده تا امارت اسلامی) یک تاریخ معتبر در مورد نظام اسلامی مرتب بکند و نقش کلیدی و خدمات برجسته شاگردان علوم دینی در تاسیس امارت اسلامی را برای

جهانیان به نمایش بگذارد. او یک بخش کتاب را که اکنون به چاپ هم رسیده است برای بررسی زندگی امام اعظم ابوحنیفه - رحمه الله - اختصاص داد. نبشته های زیادی او تا هنوز مرتب و آماده چاپ نشده است.

وظائف مختلف در امارت اسلامی افغانستان :

ملا محمد حسین مستسعد پس از فتح کابل در نخستین کابینه امارت اسلامی بحیث رئیس اکادمی علوم انتخاب شد. مسئولیت اداره یی که مرکز بررسی های علمی و اکادمیک بود موافق ذوق و استعداد شهید مستسعد بود. او دران جا با کمال اخلاص و روحیه عالی خدمات علمی و تحقیقاتی انجام داد.

در دوران مسئولیت او سیمینارهای مختلف در اکادمی علوم دائر گردید. شهید مستسعد نیز در زمره دیگر نویسندگان مقالات ارزشمند خود را دران سیمینارها تقدیم می کرد. شهید مستسعد در زمان مسئولیت اکادمی علوم با مؤرخان و نویسندگان نامدار کشور همچون پوهاند رشاد، محمد ابراهیم عطایی و دیگران معرفت پیدا کرد و با آن ها برنامه های مشترک داشت. رفاقت این محققین نامدار ظرفیت و صلاحیت شهید مستسعد را بیشتر رشد داد و ذخیره علمی و معلوماتی او غنی تر شد.

سپس شهید مستسعد در تشکیلات امارت اسلامی به حیث معاون اول ریاست بزرگ اداره امور انتخاب شد. او دران جا نیز خدمات ارزشمند انجام داد. مستسعد صاحب سپس معاون وزارت مالیه مقرر شد و تا تهاجم امریکایی ها و سقوط حاکمیت امارت اسلامی مشغول این وظیفه بود.

اما او در تمام این مدت به حیث یک شاعر و نویسنده مبتکر خدمات مطبوعاتی و فرهنگی نیز انجام می داد. مقالات و اشعار گران بهای او همواره در روزنامه ها، مجله ها و جرائد امارت اسلامی به چاپ می رسید. نوشته های او چون به طرز زیبای ادبی و محتوای غنی آراسته می بود، در مطبوعات امارت جایگاه خاصی داشت.

جهاد مسلحانه و مبارزه قلمی در برابر اشغال کشـور: مـلا محمـد حسـین مستسعد پس از تهاجم امریکایی های اشغالگر با تعداد زیـادی از مجاهـدین بـه جهـاد مسلحانه و در پهلـوی آن بـه مبـارزه قلمـی پرداخـت. او در راسـتای اسـتقلال و آزادی خواهی بـر عـلاوه از مسـاعی دیگـر، بـا دو تـن از رفقـای خـود طـرح ریـزی حمـلات استشـهادی بـر مراکـز امریکـایی هـا را آغـاز کـرد. او چنـدین حمـلات استشـهادی را سرپرستی نمود و دشمن را با تلفـات سـنگین دچـار سـاخت. شـهید مستسـعد بـا اینکـه اوضاع مساعد نبود به مناطق مختلف کشور سفر مـی نمـود، عملیـات هـای جهـادی را طراحی می کرد و مردم را بـه قیـام علیـه امریکـا دعـوت مـی داد. در هـمان سـال هـای آغازین اشغال در حالیکه زبان و قلم مطبوعات در برابر امریکایی ها گنگ بود و بیشتر نویسندگان کشور از دالرهای امریکایی بهره می گرفتند، شهید مستسـعد بـا چنـد تـن از نویسندگان با احساس هر یک ملا عبدالرحیم ثاقب، مرحوم انجینر عبداللـه گـل ریـان، عبدالحی مطمئن، ملا سردار محمد شکیب و... مجله ای را بـه نـام عـزم آغـاز کردنـد و ازین طریق صدای قیام و جهاد مسلحانه در برابر امریکای طاغوت را بلند کردند.

بعدا هرگاه آن مجله به سبب مساعد نمودن اوضاع بند شـد و بعضـی مسـئولین آن گرفتار شدند، شهید مستسعد مجله دیگری را به نام توکل آغاز کرد. بیشـتر نوشـته هـای «توکل» از خود مستسعد می بود، اما به نام های مستسعار به نشر می رسید. آن نویسـنده توانا و مجاهد شیر دل بالاخره به تاریخ ۹ رجـب ۱۴۲۸ هجـری قمـری مصـادف بـا ۲۲ جولایی ۲۰۰۷ میلادی در روستای ابازو در مربوطات ولسوالی شـملزوی ولایـت زابـل در رویارویی با امریکایی ها با دوازده تن مجاهدین یکجا به شهادت رسید. انا لله و انـا الیه راجعون.

شهید مستسعد، شخصیت و فن :

شهید ملا محمد حسین مستسعد شخصـیت مـدبر و صـاحب آرمـان عـالی، فکـر روشن، عزم متین، استعداد فوق العاده و مطالعـه وسـیع بـود. بـا زبـان هـای پشـتو، دری،

عربی، اردو و انگلیسی آشنا بود. در علوم دینی و عصری مهارت داشت و مؤرخ، مصنف، تحلیلگر و شاعر توانا نیز بود. او در قالب های گوناگون شعر و قافیه های آزاد می نوشت. مقالات سیاسی، تاریخی و اجتماعی و پارچه های ادبی و طنزی و داستان های کوتاه نیز می نوشت. در بخش تصنیف و تالیف می توان از چندین آثار مطبوعه و غیر مطبوعه او نام برد.

آثار مطبوعه :

۱ : د امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله د ژوندانه بیلابیل اړخونه

۲ : د سنگر طالبه مبارکی به درځم

۳ : دیباچه و اضافه بر کتاب علامه رشاد « د تودو وینو حمام افغانستان شو »

آثار غیر مطبوعه:

۱ : طالبان په افغانستان کی له راشده خلافته تر اسلامی امارته

۲ : اسلامی خلافت

۳ : اصحاب صفه

۴ : ژوندی خاطری

۵ : اسلام او نوی ساینس

٦ : مقالات متفرقه

۷ : لنډی کیسی

۸ : مجموعه شعری

اشعار ملا محمد حسین مستسعد طرز منفرد و خاصی دارد که پر از سوز و گداز است و مخاطب را در حصار خود می گیرد. زمزمه های دلنشین اشعار او بخش فراموش ناشدنی اشعار جهادی و انقلابی است که بسیار خاطره های تلخِ نخستین شب و روزهای تهاجم امریکا دران نهفته است.

زندگی نامه ایمان پرور شهید قاری فیض محمد سجاد -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید قاری فیض محمد سجاد پسر ایمان داد و نواسه ملا عبدالوهاب در سال ۱۳۸۵ هجری قمری مصادف با ۱۹۶۵میلادی در روستای ملاید در مربوطات ولسوالی تخته پل ولایت قندهار به دنیا آمد.

او از خوردسالی در خدمت پدر و مادر قرار گرفت و در دهقانی و مالداری پدرش را کمک می کرد. هرگاه کمی بزرگ شد درس های دینی را در زادگاه خود آغاز کرد و سپس برای فراگیری علوم دینی به مناطق مختلف افغانستان و پاکستان سفر کرد.

شهید قاری سجاد بیشتر در مدارس مختلف کویته و پشاور درس خواند. برای علم قرآت و تجوید به لاهور رفت. هرگاه مجاهدین در برابر کمونیست ها پیروز شدند و کشور از سلطه نظام کمونیستی آزاد شد، قاری فیض محمد سجاد به وطن برگشت و روند آموزشی خود را در ولسوالی خاکریز ولایت قندهار ادامه داد. او همه فنون مروجه را به پایان رساند، اما پیش ازینکه برای دوره حدیث تصمیم بگیرد تحریک اسلامی طالبان آغاز شد و درسهای او ناتمام ماند.

جهاد در برابر کمونیست ها و خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

زمانیکه قاری فیض محمد سجاد تازه به جوانی رسیده بود جهاد در برابر کمونیست ها در کشور جریان داشت. او چندین بار در عنفوان جوانی در برابر کمونیست ها در قندهار جنگید و در درگیری تاریخی مجاهدین با ملیشه های جبار در

شاهراه قندهار و زابل نیز به حیث یک مجاهد فعال سهم گرفت. ملیشه های کمونیستی جبار در نتیجه آن جنگ کاملاً از بین رفتند.

شهید قاری صاحب پس از فروپاشی رژیم کمونیستی سلاح را بر زمین گذاشت و دوباره به درس های دینی رو آورد. اما هرگاه دوره هرج و مرج تنظیم ها در داخل کشور به اوج رسید و مجاهدینِ واقعی مجبور شدند تا در برابر تفنگسالاران خدا نا ترس قیام بکنند، شهید قاری صاحب از آن عده کسانی بود که در میوند (قندهار) به سرکردگی ملا محمد عمر مجاهد قیام کردند، تحریک اسلامی طالبان را بنیاد گذاشتند و تدریجاً قندهار و تمام افغانستان را از پنجه های خون آشام تفنگسالاران دزد و مفسد نجات دادند.

نخستین جنگ طالبان در ولسوالی ژری ولایت قندهار بر ضد یک فرمانده مفسد محلی به نام قومندان صالح بود. قاری سجاد دران جنگ سهم گرفته بود. هرگاه قومندان صالح فرار کرد مسئولیت مرکز محلی طالبان دران منطقه به قاری صاحب سپرده شد. سپس هرگاه طالبان منطقه باغ پل (قندهار) را فتح کردند مسئولیت مرکز نظامی طالبان درین منطقه نیز به قاری صاحب سپرده شد.

طالبان پس از قندهار زابل و غزنی را نیز فتح کردند و به ولایت میدان وردک رسیدند. قاری فیض محمد سجاد نیز به فرمان مرحوم ملا محمد عمر مجاهد با ۳۲ تن رفقای خود به میدان وردک رفت. او نه تنها در جنگهای میدان شهر و چهارآسیاب سهم گرفت، بلکه چند مدت به حیث ولسوال سیدآباد ولایت میدان وردک نیز وظیفه انجام داد.

ولسوال بی سابقه سید آباد :

قاری فیض محمد سجاد در سال ۱۴۱۶ هجری قمری برای هشت ماه به حیث ولسوال سیدآباد ایفای وظیفه نمود. نقش درخشنده و برازنده او برای مردم سیدآباد فراموش ناشدنی است. آن زمانی بود که افغانستان برای نجات از انتشار و بی نظمی

های روز افزون داخلی دست و پا می زد. تحریک طالبان تازه در عرصه سیاست و حکومتداری گام مانده بود و لیکن هنوز به درستی منظم نبود و نه هم تشکیلات بزرگی داشت. اما قاری صاحب با این همه مشکلات اداره زیبای را به اساس عدل و انصاف بود استوار نمود و چنان رضایت و اعتماد مردم را به دست آورد که امروز هم مردم سیدآباد با همان اعتماد و اخلاص کامل دوشادوش طالبان ایستاده اند.

مولوی حیات الله که آن زمان با قاری صاحب یکجا بود، می گوید : در روزهای که قاری صاحب در سیدآباد ولسوال بود یک فرمانده حزبی ها که مسلم نام داشت و مخالف طالبان بود به سبب تعامل خوب قاری صاحب آزادانه در منطقه زندگی می کرد. همچنان به یاد ندارم که قاری صاحب کدام مخالف خود را لت و کوب یا اهانت کرده باشد، بلکه دوستان خود را به سبب برخورد نامناسب با مردم عتاب می کرد.

مولوی حیات الله می گوید : یکبار من و ملا فضل باری نزد یک قومندان پیشین سید آباد که در گذشته با طالبان مخالف بود رفتیم و گفتیم : راپور داریم که موتر و دیگر وسائل مجاهدین را به دزدی گرفته یی، آن را باید برای ما بسپاری.

آن قومندان فی الفور نزد قاری صاحب آمده ماجرا را حکایت کرد. هرگاه ما برگشتیم قاری صاحب بسیار به خشم آمده بود و بسیار با حرفهای تند برای ما گفت : شما چرا خودسرانه چنین کارهای نادرست می کنید، خداوند برای شما فرصت داد، دیروز از مدرسه آمدید و حالا نه مجاهدین را می شناسید و نه بزرگان را، باید این مجاهدین و قومندان های سابقه را بشناسید، ایشان خدمت بزرگی برای اسلام انجام داده اند و به زور ایمان و همت خود طاغوتی همچون شوروی را شکست داده اند، قدر و منزلت ایشان را بشناسید، اگر ایشان موتر دارند ممکن به غیرت و شهامت خود به غنیمت گرفته باشند، شما چه مجبوریت دارید که مردم را خودسرانه محاسبه می کنید ؟

قومندان مسلم در دوران کرزی دوباره ولسوال سیدآباد مقرر شد. اما او در زمان طالبان از برخورد قاری فیض محمد سجاد چنان تاثر گرفته بود که دیگران را به صف طالبان دعوت می کرد و حتی در یک گردهمایی در ولسوالی جلگه ولایت وردک به طرفداری طالبان تقریر نیز کرده بود.

مثال دیگر حکومتداری خوب قاری صاحب را نویسنده مشهور احسان الله آرینزی به عنوان «حل یک دعوای حقوقی در محکمه شرعی سیدآباد» نوشته است. مقاله آرینزی به تاریخ ۲۱ حوت سال ۱۳۷۴ خورشیدی در شماره دوازدهم هفته نامه شریعت به نشر رسیده بود. پدر احسان الله آرینزی از کسی به نام حاجی خلیل در سیدآباد یک چهار یک زمین خریده بود. اما حاجی خلیل آن زمین را به زور تنظیم دوباره در قبضه خود گرفته بود و از مدت ده سال دران کشت می کرد. هرگاه قاری فیض محمد سجاد ولسوال سیدآباد شد، احسان الله آرینزی شکایت خود را به قاری صاحب رساند. قاری صاحب اسناد را دید و قضیه را از طریق محکمه شرعی در ظرف چند روز حل و فصل کرد و زمین را به صاحب اصلی آن تسلیم کرد.

آرینزی این قصه را به گونه جالب بیان کرده و قاری صاحب را شخص سنگین خوانده است، که به گفته او سخنان عارضین را بسیار با شکیبایی و حوصله مندی می شنید. او در اخیر می نویسد : باید روشن بسازم که ولسوالی سیدآباد پس از رکود چند ساله دوباره در زمان طالبان فعال شد. اگر چه در شعبه های آن قالین، میز و صندلی های زیبا دیده نمی شد و لیکن ترس خدا در آنجا حاکم بود. من صدها تن را دیدم که برای اجرای کارها و یا حل و فصل دعواهای حقوقی و جزایی شان در شعبه های ولسوالی رفت و آمد داشتند. اجرای کارها به سبب اژدحام مردم اگرچه وقت می گرفت و لیکن هیچکسی برای من حرف از رشوت نزد. مامورین با مراجعین برخورد خوب داشتند و هیچ نیازی به واسطه، پول و زور نبود.

اهتمام مدرسه جهادی :

قاری فیض محمد سجاد پس از هشت ماه خدمت در ولسوالی سیدآباد به فرمان مرحوم عالیقدر امیر المؤمنین به قندهار خواسته شد. مولوی حیات الله که شاهد صحنه است می گوید : روزیکه قاری صاحب از سید آباد می رفت، محاسن سفیدان و بزرگان منطقه برای او می گریستند.

قاری صاحب چند مدت در منطقه باغ پل مدرسه مظهرالعلوم را سرپرستی کرد و هرگاه مدرسه بزرگ جهادی در قندهار تاسیس شد، قاری صاحب مهتمم آن مقرر شد. او مدت چهار سال یعنی تا هنگام تهاجم امریکایی ها این وظیفه را به پیش برد. مدرسه جهادی قندهار یک اداره تعلیمی/نظامی بود. طالبانی که در اوضاع عادی درسهای دینی خود را می خواندند و در اثنای ضرورت به خطهای مقدم جنگ تشکیل می شدند، درین مدرسه بود و باش می کردند.

قاری فیض محمد سجاد مهتمم و مسئول عمومی این مدرسه بود. او در پهلوی انجام دهی امور مدرسه به خطهای جنگی نیز می رفت و بر علاوه از خطهای شمال کابل، در قندوز، تخار و سمنگان نیز در راس طالبان مدرسه خود وظیفه نظامی انجام می داد.

مسئولیت مدرسه جهادی قندهار و سرپرستی دیگر مدرسه های مربوطه آن وظیفه دشواری بود، اما قاری صاحب با اخلاص، تقوی و حسن تعامل خود توانسته بود این وظیفه را به خوبی انجام بدهد و طالبان مدرسه را که شمار آن ها از ۱۷۰۰ الی ۲۵۰۰ نفر می رسید تا مدت چهار سال درست سرپرستی بکند، آن ها را به آموزشهای دینی متوجه بکند و نظم مدرسه را حفظ بکند. طالبان آن مدرسه از قاری صاحب تنها خاطره های خوب دارند.

قاری صاحب با امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله - نیز روابط نزدیکی داشت. امیرالمؤمنین استعداد او را درک کرده بود و بر او بسیار باور داشت.

ملا خلیل احمد، رفیق دیرینه قاری صاحب می گوید : ملا صاحب بیشتر اوقات عصر-روز در موتر می آمد، قاری صاحب را با خود می گرفت و پس از نماز شام دوباره می آورد.

محاصره شمال و اسارت :

زمانیکه امریکایی های وحشی بر افغانستان هجوم آوردند، قاری فیض محمد سجاد با رفقای خود برای دفاع از خاک کشور به شمال کشور رفت و در ولایت تخار وظیفه جهادی انجام می داد. او نیز همچون بسیاری از طالبان با رفقای خود در قندوز محاصره ماند و سپس به اساس توافق با جنرال دوستم باید برای طالبان اجازه رفتن به قندهار داده می شد. اما دوستم در غدر تاریخی خود طالبان را خلع سلاح کرد و در کانتینرهای مقفل به سوی شبرغان و بلخ روان کرد. قاری فیض محمد سجاد از جمله کسانی بود که تا رسیدن به شبرغان در داخل کانتینر زنده مانده بود و در شبرغان زندانی شد. هرگاه افراد دوستم و مامورین سی آی ای در زندان شبرغان به تشخیص بزرگان طالبان آغاز کردند قاری صاحب نیز به عنوان فرمانده طالبان شناخته شد. امریکایی ها قاری صاحب را نخست به زندان میدان هوایی قندهار و از آنجا به زندان گوانتانامو انتقال دادند.

قاری فیض محمد سجاد مدت یک و نیم سال را در زندان گوانتانامو سپری کرد و از نخستین کسانی بود که ازان زندان رهایی یافتند. او بست پاره قرآن را در زندان کیوبا و ده پاره متباقی را پس از رهایی حفظ نمود.

جهاد در برابر امریکا و شهادت :

قاری فیض محمد سجاد پس از رهایی از زندان گوانتانامو دوباره به جهاد مسلحانه علیه امریکا پرداخت و فعالیت جهادی خود را در ولسوالی معروف ولایت قندهار با گروهی از مجاهدین که در مدرسه جهادی با او یکجا و آشنا بودند آغاز کرد ، سپس فعالیت های خود به ولسوالی های ارغستان ، شاولیکوت و میانشین گسترش

داد. او دران زمان بسیار مدت به حیث مسئول عمومی کمیسیون نظامی حوزه های جنوب و جنوب غرب نیز وظیفه انجام می داد و در نظم و ترتیب امور جهادی بسیار نقش مهم داشت.

قاری صاحب به حیث یک فرمانده و مسئول جهادی در ولسوالی های مذکور قندهار خدمات زیادی انجام داد، صفوف مجاهدین را منظم کرد و تعداد زیادی مجاهدین را برای فعالیت ها آماده و رهنمایی کرد. او پس از اینکه مدت دو سال در شاولیکوت خدمت نمود از سوی بزرگان امارت اسلامی افغانستان به حیث مسئول جهادی ولایت ارزگان مقرر شد. قاری صاحب در ارزگان نیز به همه ساحات مجاهدین سفر کرد و تشکیلات جهادی را منظم کرد. اما شب چهارشنبه ۱۱ رجب المرجب سال ۱۴۲۸ هجری قمری در حال ایفای این مسئولیت جهادی به آرمان شهادت نائل گردید. او در منطقه نالی شیوه در مربوطات ولسوالی خاص ارزگان پس از نماز شام در حالی که به رفقای خود وعظ می کرد هدف حمله ناگهانی هوایی دشمن قرار گرفت و جام شهادت را نوش جان نمود. انا لله وانا الیه راجعون.

از شهید قاری صاحب پنج پسر هر یک محمد، احمد، حسن، عبدالرحمن و سعد به دنیا ماند. سعد جان چند روز پیش از شهادت قاری صاحب به دنیا آمده بود و شهید قاری صاحب از طریق تلفون به خانواده اش احوال داده بود که پسرش را سعد نام بگذارند، اما قاری صاحب این پسر خود را در دنیا ندید، زیرا در همان سفر جهادی به شهادت رسید، خداوند متعال هر دو را در جنت یکجا بکند.

حرفهای چند در مورد شخصیت قاری فیض محمد سجاد :

استاد علوم دینی مولوی حیات الله بسیار مدت با شهید قاری صاحب یکجا بود. او می گوید : قاری صاحب شخصیت دیندار بود، مجاهد هم بود، با تصوف هم علاقه داشت و از دعوت و تبلیغ هم غافل نبود و برای دعوت و تبلیغ به سفرهای سه روزه و حتی گاهی به چهار ماهه نیز می رفت. او علوم دینی را نیز فراموش نکرده بود و در

حالت سفر و جهاد یک صندوق کتاب با خود می داشت و با استفاده از فرصت مطالعه می کرد. قاری صاحب می گفت باید در همه شعبه های اسلام عملا خدمت بکنیم، اسلام را نباید تنها به جهاد و یا علم منحصر بکنیم، بلکه همه شعبه های اسلام را باید مهم بدانیم.

مولوی حیات الله می افزاید : صفت بارز شهید قاری صاحب زهد بود. به عیش و نوش دنیوی رغبت نداشت. با روزه های نفلی بسیار شوق داشت. هرگاه به جنگ می رفت موترهای زیادی از سوی امارت اسلامی برای او سپرده می شد تا در جنگها ازان استفاده بکند. اما هرگاه از جنگ بر می گشت همه موترها را به ادارات مربوطه می سپرد و برای خودش حتی یک موتر هم نمی گذاشت. او در مدرسه جهادی همچون یک طالب عادی زندگی می کرد.

مولوی احمدالله مطیع، والی پیشین هرات و وزیر پیشین فوائد عامه کشور، می گوید : قاری صاحب شخص خدا ترس و دیانت دار بود. برای پیش برد وظایف خود زحمت می کشید و خسته نمی شد. اگر راست بگویم آدم بی مثل بود.

ملا خلیل احمد می گوید : به یاد دارم هرگاه در موتر سفر می کردیم قاری صاحب بسیار به صدای شیرین و دلنشین قرات می کرد و در حالت حضر-نیز به تلاوت قرآن بسیار پایبند بود.

مولوی حیات الله که در جهاد بر ضد امریکا رفیق جهادی و همسنگر شهید قاری صاحب بود، می گوید : قاری صاحب در زندگی جهادی خود برنامه خاصی داشت. رفقای خود را اجازه نمی داد که وقت خود را در لهو و لعب و گفتگوهای بی فایده ضایع بکنند، روزانه سه بار وعظ می کرد (این پروگرام خود را از روی یک ترتیب و جدول درمیان مجاهدین تقسیم کرده بود) ، اذکار مسنون صبح و شام را برای رفقای خود تعلیم می داد و تعمیل هم می کرد. اگر مجاهدین به جای بلند بالا می

شدند صدا می کرد که الله اکبر بگوئید و در اثنای پایین شـدن مـی گفـت سبحان اللـه بگوئید.

همچنان اذکار آغاز و پایان طعام، مجلس، خواب و........ از معمـولات دائمـی او بود. اگر درمیان مجاهدین قرات کسی درست نمی بـود امـر مـی کـرد کـه قـرات را از حافظ قرآن بیاموزد و نماز خود را هم اصلاح بکند تا عبادتش درست شود.

آداب هر بخش زندگی را در مذاکره های روزمره برای رفقای جهادی خود تعلیم می داد (مثلاً آداب نان خوردن، آداب مجلس، آداب تعامل با بزرگان و خوردسـالان و دیگر آداب مسنون). برای تعمیل آن نیز چنان متوجه بود که اگر کسی به دسـت چـپ نان می خورد فی الفور صدا می کرد که طریقه مسنون اینست که باید به دسـت راسـت غذا خورده شود.

قاری صاحب این برنامه اصلاحی خود را به یک طریق منظم، مسلکی و با خوش اخلاقی پیش می برد و برای کسی مشکل تمام نمی شد، بلکـه بسـیار علـما و مدرسـین که از نگاه عمر از او بزرگ می بودند از طرز تعامل قـاری صـاحب مـی آموختنـد و بـه رفاقت او افتخار می کردند. زیرا آن تنها رفاقت جهادی نبود بلکـه کسـیکه بـا او بـود و باش می کرد، بر عـلاه از امـور جهـادی در عرصـه اصـلاح شخصـیت خـود نیـز بسـیار استفاده می کرد.

مولوی حیات الله در مورد زندگی و شخصیت شـهید قـاری فـیض محمـد سـجاد بسیار خاطره های جالب دارد، امـا بـرای اختصـار بـه همـین اکتفـا مـی کنـیم کـه قـاری صاحب می کوشید همه اعمال و عبادات او در اثنای جهاد موافق با سنت رسـول اللـه - صلی الله علیه وسلم – باشد. او هرگاه به بزرگان امارت اسلامی برای مصـارف سـلاح و مهمات جنگی پیشنهاد می داد پول مسواک را نیز در لست مصارف نوشته می کـرد، تـا مجاهدین در جریان جنگ ازین سنت بی بهره نمانند.

باور بکنید مـن هرگـاه بعضـی از خـاطره هـای ایـمان پـرور رفقـای او را در مـورد شخصیت شهید قاری فیض محمد سجاد می شنیدم و سپس هرگـاه ایـن سـوانح را مـی نواشتم چشمهایم بی اختیار اشک می ریخت. این را هم کرامت دیانت قاری صـاحب دانستم. زیرا در جریان نویسندگی هیچگاه با چنین واقعه یی رو برو نشده بودم. سـبحان الله، این قدر دیانتداری که تنهـا یـاد آن قلـب پـر معصـیت را چنـان متـاثر مـی سـازد و چشمها اشک می ریزد. اما باز با خود می گفتم :

این سعادت به زور بازو نیست // تا نه بخشد خدای بخشنده

بیائید، دعاء بکنیم که خداوند متعال از خزانه های بی پایان رحمت خود بـر تمـام مجاهدین ما رحم بکند و اخلاص، اخلاق زیبا، دیانت و صبر را نصیب ما بکنـد، تـا در دنیا و آخرت کامیاب باشیم، آمین

رحمه الله تعالی .

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید ملا عبدالمنان احمد - رحمه الله -

نویسنده : عبدالرؤف حکمت - ترجمه : حبیبی سمنگانی

برگ برگ تاریخ فروزان اسلام از شهکاری های مجاهدین راه حق می درخشد، به ویژه داستان های رشادت و دلاوری سپاهان جوانسال مسلمان ها وجد آفرین و افتخار آور است. اگر در صدر اسلام قهرمانان خوردسال هر یک معاذ و معوذ - رضی الله عنهما - با شهامت و شجاعت بی نظیر شان چشمهای دشمن را خیره و فرماندهان نوسال همچون محمد بن قاسم - رحمه الله - لشکرهای طاغوت را زیر و زبر ساختند، مسلمان ها درین عصر پر آشوب نیز از وجود مسعود چنین نوجوانان سلحشور و مبارز بی بهره نیست. این واقعیت برای همگان مبرهن است که بخش اعظم زحمات و تکالیف در مبارزه با طاغوت جهانی امریکا را جوانان این ملت به ویژه افغان ها به دوش گرفتند و حیات مستعار خود را قربان پاسداری از لوای مقدس اسلام نمودند. ایشان در برابر لشکر دجالی امریکا با جرات کامل مقاومت و ایستادگی نمودند، حملات استشهادی انجام دادند و در رویارویی ها قشون مجهز و مدرن طاغوت را شکست فاش دادند و امروز یورشگران صلیبی از میهن شیردلان افغان پا به فرار گذاشته اند.

این بار می خواهیم در سلسله یادبود از قهرمانانی که در راه مبارزه برای سربلندی اسلام و استقلال میهن جانهای خود را نثار نموده اند، قلب خود را با یاد فرمانده جوانسال امارت اسلامی شهید ملا عبدالمنان احمد طراوت و تازه گی بخشیم. فرمانده که در نوجوانی دست به جهاد مسلحانه بر علیه صلیبی های متجاوز زد و در مدت کوتاه به عنوان فرمانده پیشگام و پر آوازه شناخته شد و این ستاره درخشان آسمان

جهاد و مقاومت هنوز درست نه درخشیده بود که از جهان فانی به عالم جاودانی رحلت نمود.

شناخت اجمالی:

شهید ملا عبدالمنان احمد فرزند محمد واصل و نواسه حاجی محمد دین به قوم حسین خیل در سال ۱۴۰۳ هجری قمری مصادف با ۱۳۶۱ خورشیدی در ولسوالی موسهی ولایت کابل چشم به جهان آب و گِل گشود. زادگاه پدری او قریه حاجی خیل در همین ولسوالی موقعیت دارد، اما اکنون خانواده اش در میاخیل سکونت دارند.

زمانیکه شهید ملا عبدالمنان به دنیا آمد جهاد و مقاومت در برابر قشون سرخ کمونیسم در افغانستان شدت یافته بود و قریه قریه و قطعه قطعه خاک افغانستان شاهد نبردهای خونین و سنگین بود. او در همان سالهای تاریخی مقاومت در فضای روح پرور انقلابی پرورش یافت و شوق بیکران جهاد و مبارزه از خوردسالی در قلب او جا گرفت.

آموزش های دینی:

عبدالمنان احمد شامل مکتب شد و تا صنف ۳ به مکتب رفت. در سن شش سالگی درسهای دینی را آغاز کرد و کتب ابتدایی را نزد پدر کلان و علمای منطقه خواند. شهید ملا عبدالمنان در زمان حاکمیت امارت اسلامی در مدرسه های شهید ملا معاذالله و شهید ملا بورجان - رحمهما الله - در کابل به تحصیلات خود ادامه داد. او چند مدت در دارالعلوم صدیقیه در درونته نیز درس خواند. سپس در مدرسه مظهرالعلوم ولایت خوست، دارالعلوم حنفیه (کمپ تل) و دارالعلوم دار النجاة (کمپ باغوانان، پشاور) نیز مدارج علوم متداول دینی را طی نمود. او برای تفسیر و ترجمه قرآن کریم نزد شیخ القران مولانا نورالهادی شاه منصوری چند مدت در منطقه صوابی نیز ماند.

زندگی جهادی :

شهید ملا عبدالمنان زمانی که در مدرسه جهادی ننگرهار مصروف آموزش علوم دینی بود نخستین بار در عملیات جهادی سهم گرفت. در دوران حاکمیت امارت اسلامی مدارس جهادی در ولایت های زیادی فعال بود و هزاران تن مشتاقان علوم و فنون دین دران مدارس آموزش می دیدند. شاگردان آن مدارس در هنگام عملیات های جهادی به جبهات تشکیل می شدند و رهبری آنان را بیشتر اوقات مجاهد شهیر و مهتمم مدرسه جهادی قندهار شهید قاری فیض محمد سجاد – رحمه الله - به دوش می داشت. شهید ملا عبدالمنان نخستین بار به سن ۱۹ سالگی به فرماندهی شهید سجاد به جبهات جهادی ولایت تخار فرستاده شد.

هرگاه امریکایی ها بر افغانستان عزیز یورش آوردند شهید ملا عبدالمنان نیز همچون بسیاری از مجاهدین به ساحات قبایلی هجرت کرد و از همان جا در پهلوی ادامه آموزش های علوم دینی، دوباره به فعالیت های جهادی نیز آغاز نمود. او این بار عملیات های جهادی را از ولایت خوست آغاز نمود و با تعدادی از مجاهدین برای نخستین بار بر پاتک توپچی شهر خوست و ولسوالی باک حمله نمودند. شهید ملا عبدالمنان که در دوران تعلم در ولایت خوست زندگی کرده بود عملیات های زیادی چریکی و تهاجمی را درین ولایت به راه انداخت. او با استعداد فوق العاده اش یک تشکیل جهادی ساخت که در ابتدا مشتمل بر ۱۱ نفر بود، اما تعداد مجاهدین او به زودی به ده ها بلکه صدها تن رسید و به سرپرستی فرمانده مشهور و نامدار کشور مرحوم مولوی جلال الدین حقانی در چهارچوب امارت اسلامی خدمات جهادی انجام می دادند.

مجاهدین در سال های اول اشغال کشور در ساحات قبایلی جنوب شرق کشور در مرز وزیرستان مراکز مخفی جهادی ساختند و از همان مخفیگاه ها بر گزمه ها و مراکز نیروهای اشغالگر عملیات های تهاجمی انجام می دادند. شهید ملا عبدالمنان از

نخستین کسانی بود که در بتی، منی کندو، لواره، منگریتی، مخی کندو و دیگـر منـاطق کوهستانی و مرزی بر امریکایی ها و مزدوران شان بارها حملات کوبنـده انجـام دادنـد. او بـا مجاهـدین خـود در بسـیاری از عملیـات هـای خوسـت سـهم گرفـت و در فـتح ولسوالی قلندر (خوست) و ولسوالی جانی خیل (پکتیا) نقش مهـم داشـت. شـهید مـلا عبدالمنان در عملیات فتح ولسـوالی علیشـیر ولایـت خوسـت نیـز بـا تعـداد زیـادی از مجاهدین شرکت نمود. فتح ولسوالی علیشیر دران زمان دستآورد بزرگ جهادی شمرده می شد. اما در همان شب و روزها ده ها تن مجاهدین او بـه شـمول مجاهـد ورزیـده و معاون او ملا مصطفی – رحمه الله - در اثر بمباران امریکـایی هـا بـه شـهادت رسـیدند. شهادت ایشان برای شهید ملا عبدالمنان بسیار دردآور بود.

۲۰۰۷ میلادی برای شهید ملا عبدالمنان سال پر از حـوادث بـود. او در اوائـل آن سال در عملیات امریکایی ها در ولایت خوست اسیر شد و به زندان بگرام انتقـال داده شد. هشت شب و روز در زندان بگرام بندی ماند. مستنطقین امریکـایی از او تحقیـق و تفتیش کردند، اما ملا عبدالمنان با همه تعذیب و تکالیف اعتراف نکرد کـه عبـدالمنان احمـد هسـتم. او بـه نصـرت خداونـد متعـال از قیـد صـلیبی هـا آزاد و یکبـار دیگـر بـا مجاهدین یکجا شد. شهید ملا عبدالمنان پس از رهایی از زندان فعالیت هـای جهـادی را به شکل جبهوی در ساحات کوهستانی خواک و ستو کندو ولایت پکتیا آغاز نمـود. این مناطق در زمان جهاد با قشون سرخ شوروی ها سنگرهای محکم مجاهدین مرحـوم حقانی صاحب بود. این بار شهید ملا عبدالمنان به سرپرستی حقانی صاحـب در همـین مناطق به مقاومت و مبارزه بر ضد متجاوزین غربی پرداخت.

شهید ملا عبدالمنان احمد – رحمه الله - در بهار و تابستان سال ۱۳۸۶ خورشیدی – ۲۰۰۷ میلادی - با مجاهدین خود که شمار شان به ۴ صد تن می رسید در سـتو کنـدو و اطراف آن بر امریکایی های اشغالگر حملات مختلف النوع اعم از انفجارهـا، کمـین ها، حملات راکتی و عملیات های استشـهادی انجـام دادنـد و دشـمن را دچـار تلفـات

سنگین جانی و مالی ساختند. شهید ملا عبدالمنان صحنه های ویدیویی این همه عملیات های کامیاب را ثبت و نشر می نمود. او نخستین بار برای مردم به شکل مستند نشان داد که تانک های امریکایی را می توان از بین برد و نیروهای مدرن و مجهز امریکایی ها را می توان زیر و زبر ساخت و شکست داد. این کلیپ های مستند ویدیویی نه تنها مورال مجاهدین را تقویت بخشید و تبلیغات دشمن را نادرست ثابت کرد، بلکه غوغا و سروصدای زیادی را در سطح رسانه ها برپا نمود. الجزیره و دیگر شبکه های جهانی تلویزیونی در مورد این اصدارات مجاهدین بحث کردند. این ابتکار شهید ملا عبدالمنان در کنار پیروزی های نظامی او در جنگ روانی و تبلیغاتی نیز دستآورد مهم و سرنوشت ساز برای مجاهدین بود.

گوشه های از شخصیت شهید ملا عبدالمنان احمد :

آنانی که در زمان تعلم با شهید ملا عبدالمنان احمد رفاقت و آشنای داشتند، در مورد شخصیت او چنین می گویند : «او در نوجوانی شخصیت مخلص و مؤدب بود، با دوستان برخورد زیبا داشت، استادان را بسیار احترام می نمود و از ضیاع وقت خودداری می کرد» . همسنگرانش در مورد زحمات این مرد مجاهد می گویند : او به مزایای ایثار، استقامت و بردباری آراسته بود و با این اوصاف ستودنی توانست تکالیف جهادی را بدون چون و چرا تحمل بکند. یکبار با چند تن مجاهدین در راه های کوهستانی منطقه مرزی لواره برای انجام دهی عملیات روان بود، دید که کفش یک مجاهد پاره شده و او درست راه رفته نمی تواند، شهید عبدالمنان کفش های خود را برای آن مجاهد داد و خودش با آن کفش های پاره به سفر دوام داد.

سالهای آغازین مقاومت بر ضد امریکایی ها از لحاظ تکالیف و آزمون ها سال های بسیار مشکل بود. فقر و درماندگی مالی از مشکلات عمده مجاهدین بود. اما اشخاص اولوالعزم همچون شهید ملا عبدالمنان احمد با این همه سختی ها مبارزه نمودند. یکی از دوستان او می گوید : «یکبار مجاهدین با مشکل مالی دچار شدند،

شهید عبدالمنان مجاهدین را برای خواندن ترجمه قرآن به مدرسه ها روان کرد و خودش در حالیکه تنها چهار هزار روپیه داشت با ٦ تن مجاهدین به منطقه لواره رفت. دران جا مدت زیادی را با همان پول ناچیز سپری نمود و بر علاوه از اعاشه و اباته، دیگر حوائج مجاهدین را نیز برآورده می ساخت.

شهید ملا عبدالمنان احمد همواره توصیه می نمود : مجاهدین هرگاه اسباب جهادی را به حد توان آماده ساختند، دیگر باید بر پروردگار توکل بکنند. امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله - توکل نمود، پروردگار او را پیروز ساخت. چون این تحریک به توکل آغاز شده است، باید توکل را هرگز فراموش نکنیم» .

شهید ملا عبدالمنان احمد به علما و دانشوران دین بسیار احترام داشت و در امور جهادی با آن ها مشاورت می کرد. او علما را به مراکز خود دعوت می نمود تا مجاهدین را توصیه و احکام و مسایل جهاد را بیان بکنند. چند تن علمای کرام که در منطقه مرزی سواره به مرکز جهادی شهید ملا عبدالمنان رفته بودند از اخلاق، اخلاص، تقوی و دیانت فوق العادۀ مجاهدین آن مرکز، بسیار ابراز خورسندی نمودند.

شهادت :

ملا عبدالمنان احمد بالاخره عصر روز شنبه ۵ عقرب ۱۳۸٦ خورشیدی مصادف با ۲۷ اکتوبر ۲۰۰۷ میلادی در لواره، منطقه مرزی پکتیا در یک کمین امریکایی ها به مقام والای شهادت نائل گردید. او در روز شهادت نیز مردانه وار مبارزه و مقاومت نموده عساکر امریکایی را دچار تلفات سنگین جانی ساخت و در اخیر، جام سعادت بخش شهادت را نوش جان نمود. انا لله و انا الیه راجعون.

جنازه شهید ملا عبدالمنان احمد در میرانشاه در محضرـ هزاران تن مجاهدین و مهاجرین ادا شد. مجاهد کبیر و خطیب شهیر استاد محمد یاسر که مدتی پیش تر از زندان رهایی یافته بود با سخنان درد انگیز و دلنشین خود فضیلت جهاد و مجاهدین را

بیان نمود، سپس پیکر پرخون شهید ملا عبدالمنان احمد در دیار هجرت در پهلوی دیگر شهدای گلگون کفن به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش همواره باد .

قابل یادآوری است که دو برادر شهید ملا عبدالمنان هر یک شهید امیر گل و شهید نور محمد – رحمهم الله - نیز پس از شهادت او جان های شیرین شان را در راه مقدس جهاد نثار نمودند.

زندگی و کارنامه های شهید مولوی دستگیر - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

ولایت بادغیس، سنگر داغ جهاد در برابر اشغال امریکایی در شمال غرب کشور است. اگر چه موانع و مشکلات زیادی در برابر حرکت جهادی این ولایت وجود داشت، از جمله، حاکمیت تفنگ سالاران حامی امریکا، فشار دشمن، نبود اسلحه و امکانات جهادی، دوری از مناطق داغ جهادی در جنوب کشور و حالت محاصره مجاهدین قابل یادآوری است.

اما مردم غیور و ایثارگر این ولایت با همه موانع و مشکلات توانستند برای آزادی کشور مبارزه بکنند، حصار موانع و مشکلات را بشکنند و سنگر پایدار حرکت جهادی را در برابر دشمن به وجود بیاورند.

بادغیس در دهه گذشته، سنگر نامدار و دشمن شکن در سطح کشور بوده و دشمن درین جا بارها تلفات سنگین دیده است. اگر چه در فتوحات جهادی بادغیس تمام آن مجاهدین و مردم مجاهدپرور که در چند سال گذشته قربانی ها داده اند نقش داشته اند، اما آنکسی که محرک و مبتکر حرکت جهادی در این ولایت دانسته می شود و مردم بادغیس او را به حیث رهبر جهادی خود می شناسند، شهید مولوی دستگیر – رحمه الله – بود. او کسی بود که با جرات، دیانت، اخلاص و قربانی خود نه تنها جهاد کنونی را در بادغیس علنی ساخت، بلکه جهاد و مقاومت را به فضل و نصرت پروردگار به گوشه گوشه این ولایت رساند و مردم را برای حمایت همه جانبه از جهاد آماده ساخت.

بیائید، لحظاتی را با مطالعه زندگی نامه این مجاهد نامدار سپری بکنیم.

شهید مولوی دستگیر:

مولوی دستگیر فرزند حاجی اصل خان و نواسه حاجی فیض محمد خان در سال ۱۳۹۷ هجری قمری در قریه چلونک در مربوطات ولسوالی بالا مرغاب ولایت بادغیس در دودمان متدین به دنیا آمد.

او درس های ابتدایی را در کودک سالی در روستای خود خواند. سپس نزد عالم نامدار مولوی محمد وزیر در منطقه جهان دوستی ولسوالی بالامرغاب زانوی تلمذ نهاد، و ازان پس در مدارس مختلف بادغیس، هرات، فراه، قندهار و هلمند به فراگیری علوم قرآنی و نبوی ادامه داد. او در زمان حاکمیت امارت اسلامی در نزدیکی چهارراهی مستوفیت شهر هرات نظامت یک مدرسه را به دوش داشت و همزمان درس نیز می خواند.

مولوی دستگیر دوره حدیث را در سال ۱۴۲۷ هجری قمری در مدرسه مشهور شالدره (کویته) تکمیل نمود و اجازه حدیث را از عالم زبده و برجسته آن منطقه شیخ الحدیث مولوی عبدالواحد صاحب گرفت.

آغاز جهاد علنی در بادغیس:

از نوجوانی جذبه جهاد در رگ و خون مولوی دستگیر موج می زد. دوست دیرینه او مولوی حیات الله اکبری می گوید: او در نخستین سال های تهاجم امریکا زمانیکه در هلمند درس می خواند در عملیات های جهادی سهم می گرفت و زندگی جهادی خود را با فعالیت های جهادی در هلمند و قندهار آغاز نمود.

کارهای جهادی در بادغیس اگر چه از پیش آغاز شده بود و هر از گاهی دشمن مورد حملات قرار می گرفت، اما پیش از آمدن مولوی دستگیر فعالیت های جهادی این ولایت بسیار کم و مخفیانه بود، مجاهدین سلاح، امکانات و تشکیلات منظم نداشتند. اما هرگاه مولوی دستگیر در سال ۲۰۰۷ میلادی درس های متداول علوم دینی

را تکمیل نمود، عملیات های جهادی را در منطقه خود آغاز کرد و در اثر تلاش های پیهم خود انقلاب بزرگی را در وضعیت جهادی این ولایت به ارمغان آورد.

مولوی عبدالقدوس، باشنده ولسوالی مقر و از رفقای شهید مولوی دستگیر، که در آغاز حرکت جهادی با مولوی صاحب همسنگر بود، چنین حکایت می کند :

«مولوی دستگیر کارهای جهادی را با تلاش های مقدماتی آغاز کرد. او زمانیکه اقدام به جهاد کرد تهیدست بود و یک میل سلاح هم نداشت، او به شمول من تنها چند تن رفیق داشت، نخست برای پیدا کردن سلاح نزد فرمانده پیشین جهادی ملا گلاب الدین به روستای پنیرک ولسوالی بالا مرغاب رفت، او برایش دو میل کلاشنکوف پیدا کرد، سپس در منطقه غرتوی بالا مرغاب مولوی باز محمد صاحب یک میل راکت داد، همچنان با گذشت زمان چند رفیق دیگر پیدا شد. زمانیکه شمار رفقای ما به دوازده تن رسید با همان سه میل سلاح جهاد را آغاز کردیم. نخست بر محافظان یک مؤسسه دشمن و شب دیگر بر ولسوالی بالا مرغاب حمله نمودیم. سپس پوسته های مختلف را آماج حملات قرار دادیم. در ابتدا کارهای خود را تنها شبانه انجام می دادیم، اما چون با گذشت زمان غنائم زیادی به دست آوردیم و رفقای زیادی پیدا کردیم، در منطقه کوهستانی حوض کبود در نزدیکی بالا مرغاب یک مرکز ساختیم. هرگاه آوازه این مرکز جهادی ما در بادغیس پخش شد مردم از ولسوالی های مختلف با ما رابطه برقرار نمودند. پس از اینکه تعداد مجاهدین بیشتر شد عملیات های خود را به ولسوالی های مقر، دره بوم و......گسترش دادیم وساحات وسیعی در کنترول مجاهدین قرار گرفت ».

مولوی حیات الله اکبری می گوید : مسئولیت فرماندهی مجاهدین در ابتدا به دوش مولوی عبدالرحمن بود و مولوی دستگیر به حیث مسئول نظامی محاذ او وظیفه اجرا می کرد، اما کارهای جهادی با آمدن مولوی دستگیر در بادغیس شدت گرفت. او در ظرف مدت کوتاه بر یک پوسته در منطقه سالوچار، بالا مرغاب و سپس بر

ولسوالی بالامرغاب هجوم برد. بر مرکز ولسوالی مقر نیز عملیات انجام داد و بر کمپاین دشمن در منطقه اچکزی، بالامرغاب نیز یورش برد. دشمن در برابر این عملیات ها واکنش تند نشان داد و قوای بزرگی را از هرات و بادغیس به سوی بالامرغاب سوق داد. مجاهدین به سرکردگی مولوی دستگیر در منطقه تنگی جوی کار با آن قوه درگیر شدند. دشمن شکست خورد و به سوی ولسوالی فرار کرد و مجاهدین در همان منطقه خط دفاعی انداختند. دشمن پس ازان شکست رعب خود را از دست داد و جذبه و روحیه جهادی مردم قوی تر شد و جهاد به شکل علنی آغاز شد.

مولوی حیات الله می افزاید : مولوی دستگیر با مجاهدین انگشت شمار در حالیکه سلاح هم نداشتند فعالیت جهادی را آغاز کرد، اما دو سال بعد زمانیکه به شهادت رسید بنا بر یک احصائیه تنها شمار مجاهدین بالفعل و مسلح که تحت قیادت او جهاد می کردند به سه هزار نفر رسیده بود.

کارنامه های مهم جهادی :

عملیات های جهادی به فرماندهی مولوی دستگیر پس از علنی شدن جهاد در سراسر بادغیس شدت یافت. تنها در سال ۲۰۰۷ میلادی ۵۲ عملیات بزرگ بر ضد دشمن انجام شد و در سال ۲۰۰۸ میلادی شمار عملیات های جهادی دیگر هم افزایش یافت. در سطور ذیل مشت نمونه خروار به عملیات های جهادی که به سرکردگی مولوی دستگیر انجام یافته است اشاره می کنیم :

پس از جنگ در منطقه جوی کار، مجاهدین در منطقه بوکن ولسوالی مرغاب بر قوای عساکر خارجی و داخلی دشمن که به سوی غورماچ روان بود حمله نمودند. اجساد ۱۸ تن عساکر دشمن پس از پایان درگیری در صحنه باقی ماند و مجاهدین ۵ موتر رینجر را نیز به غنیمت گرفتند. امریکایی ها یک تانک خارجی و دو رینجر را که در صحنه باقی مانده بودند بمباردمان کردند. مجاهدین شماری از عساکر داخلی را به اسارت و سلاح های زیادی را به غنیمت گرفتند. امریکایی ها عساکر باقی مانده را

توسط هلیکوپترها از منطقه کشیدند. دران درگیری هفت تن مجاهدین نیز در بمباردمان دشمن به شهادت رسیدند.

دشمن می خواست در منطقه منگان ولسوالی مرغاب پوسته بسازند. مجاهدین به سرکردگی مولوی دستگیر بر دشمن حمله کردند و بر علاوه از رساندن تلفات جانی، دو موتر رینجر و غنائم دیگری نیز به دست آوردند. عساکر دشمن از منطقه فرار کردند و پلان شان ناکام ماند.

عساکر دشمن در نزدیکی مرکز بالا مرغاب محاصره بودند، آن ها خواستند که بر ضد مجاهدین عملیات انجام بدهند و به این هدف از مرکز ولسوالی بیرون شدند. اما مجاهدین مقاومت کردند و درگیری حدود یک هفته دوام کرد و بالاخره دشمن با شکست فاش دچار شد و عقب نشینی کرد.

مولوی دستگیر اگر چه یکبار در قندهار نیز از سوی دشمن گرفتار شده بود و برای مدت کوتاه زندانی مانده بود، اما در اوائل سال ۲۰۰۸ میلادی دوباره در هرات گرفتار شد و به زندان پلچرخی، کابل انتقال داده شد. او این بار هفت ماه را در زندان سپری کرد. او چون در بین مردم بادغیس محبوبیت فوق العاده یی داشت، علمای کرام، بزرگان و متنفذین قومی آن ولایت برای رهایی او تلاش های زیادی انجام دادند و حتی یک گروه بزرگ هفتاد نفری به کابل رفتند و از اداره کابل با قاطعیت خواستند که مولوی صاحب را رها بکنند، چون تمام مردم بادغیس از مولوی دستگیر پشتیبانی کردند اداره کابل مجبور شد او را رها بکند.

هرگاه مولوی دستگیر پس از رهایی به منطقه برگشت، از سوی مردم و مجاهدین استقبال گرم شد. به گفته شاهدان عینی، رهایی مولوی صاحب همچون جشن قومی و مردمی در منطقه تجلیل شد و مردم خیرات و صدقات کردند، زیرا او به حیث مجاهد مخلص در قلب همه مردم جا داشت.

سپس مولوی دستگیر به خواست مردم و مجاهدین منطقه از سوی مقام رهبری امارت اسلامی، مسئول عمومی جهادی/والی ولایت بادغیس مقرر شد. همان بود که مولوی صاحب به هدایت بزرگان امارت اسلامی تشکیلات نظامی و ملکی ولسوالی ها، کمیسیون ها، محاکم و سایر ادارات را در منطقه منظم کرد و اداره منظم جهادی در بادغیس به وجود آمد.

مولوی صدیق الله، باشنده ولسوالی مقر می گوید : در همان شب و روزها دشمن تصمیم گرفت یک پوسته در منطقه سنجیتک ولسوالی مقر که در ده کیلومتری قلعه نو، مرکز ولایت بادغیس موقعیت دارد بسازد. مجاهدین بر ضد این پلان دشمن موقف گرفتند. دشمن با ملیشه های سابق محلی بر مجاهدین هجوم بردند و نه تنها مجاهدین محلی را هدف قرار دادند بلکه اموال مردم را نیز به تاراج بردند، خانه های شان را آتش زدند، مردم را وادار به هجرت کردند و به کوه ها فرار دادند. دران حمله دشمن بست نفر غیر نظامیان به شهادت رسیدند و اموال مردم چور شد. مولوی دستگیر که آن زمان در بالامرغاب بود با مجاهدین برای دفاع مردم مجاهد پرور خود به این منطقه آمد و با ملیشه های دشمن جنگید. درگیری ها یک هفته دوام کرد و در نتیجه به شمول یک قومندان ملیشه های دولتی «عثمان بیگ» تعداد زیادی چپاولگران کشته شدند، منطقه دوباره از حضور ملیشه های سفاک تصفیه شد و مردم به جاهای خود برگشتند. این واقعه اخلاص و محبت مردم را با مجاهدین بیشتر ساخت.

شهید مولوی دستگیر کارنامه های زیادی جهادی دارد. اما کارنامه که بسیار خبرساز شد به اریخ ۷ قوس ۱۳۸۷ خورشیدی مصادف با ۲۷ نومبر ۲۰۰۸ میلادی در ولسوالی بالامرغاب رخ داد.

مولوی حیات الله می گوید: قوای بزرگ دشمن که شامل صد موتر نظامی بود از هرات به مرکز بادغیس آمد و ازان جا به هدف عملیات به سوی بالامرغاب حرکت کرد. مجاهدین آمادگی کامل داشتند. عساکر دشمن هرگاه به منطقه منگان رسید، بار

نخست در همان جا مورد حمله قرار گرفت اما نجات یافت. مجاهدین در منطقه جوی نو در هر دو طرف سرک در کمین نشسته بودند. قوه هرگاه داخل منطقه مجاهدین شد مجاهدین حمله کردند، رویارویی چاشت روز آغاز شد و قوه تا عصر ـ تار و مار شد. موترهای زیادی دشمن از بین رفت و مجاهدین ۲۱ رینجر و ٦ موتر اکمالاتی را که مملو از سلاح و مهمات بود به غنیمت گرفتند. در این عملیات ده ها میل اسلحه سبک، هاوان، هشتاد و دو، دهشکه، پیکا و........نیز برای مجاهدین غنیمت شد.

این عملیات نه تنها در مطبوعات جهانی شور و هیاهوی زیادی برپا کرد، بلکه صدای اعتراضات در داخل ارگان های کابل نیز بلند شد. مطبوعات نوشتند که این بزرگ ترین ضربه بر پیکر قوای دولتی در چند سال گذشته بود. رسانه های جهانی از مولوی دستگیر به عنوان طراح اصلی این عملیات نام بردند، همان بود که دشمنان خارجی و داخلی متوجه شدند تا این قهرمان را به هر گونه که می توانند به شهادت برسانند.

مولوی حیات الله اکبری می گوید : داکتر عبدالله لغمانی، معاون استخبارات رژیم کرزیی پس ازین عملیات با مولوی صاحب تماس تلفونی گرفت و رسما هشدار مرگ داد، مولوی صاحب در پاسخ گفت : هر چه در توان دارید دریغ نکنید، من کسی نیستم که از مرگ بترسم.

شهادت :

مولوی دستگیر تحت تعقیب شدید دشمن قرار داشت وبالاخره به تاریخ ۲۸ دلو ۱۳۸۷ خوشیدی مصادف با ۱٦ فبروری ۲۰۰۹ میلادی در بمباران بی رحمانه به شهادت رسید.

مولوی حیات الله اکبری می گوید : مولوی صاحب پس از شنیدن عرایض و مشکلات مردم و تکمیل کارهای لازم، شامگاه با چند تن مجاهدین به مهمان خانه ما آمد. آن شب طیاره ها بسیار گشت و گذار داشتند. مولوی صاحب چون خسته بود

پس از نماز عشا فی الفور خواب شد، من هم به خانه رفتم، اما ساعت ده و نیم شب ناگهان صدای تند بمباردمان را شنیدیم.

هرگاه بیرون شدیم دیدیم که طیاره ها سه بمب بر مهمان خانه پرتاب کرده بودند، یکی آن به اوطاق و دوی دیگر در نزدیکی اوطاق خورده بود. دران بمباردمان تنها یکتن مجاهد در حالت زخمی زنده مانده بود و به شمول مولوی صاحب هفت تن دیگر به شهادت رسیده بودند.

یکتن مجاهد ورزیده بادغیس معاون باز محمد نیز شامل شهدا بود. مولوی دستگیر در اثر اصابت چره بر جگرش به شهادت رسیده بود. تعداد زیادی مردم و مجاهدین در جنازه او شرکت کردند و سپس پیکر او در روستای پدری اش به خاک سپرده شد. از او یک پسر به دنیا ماند که آن زمان هشت ماهه بود.

خاطره ها و یادها :

مولوی دستگیر بر علاوه از اینکه مجاهد دلیر، مخلص و ورزیده بود در سطح منطقه و درمیان مجاهدین به حیث مسئول جهادی از محبوبیت فوق العاده و خاصی برخوردار بود. ملا راز محمد آخند که از رفقای نزدیکی مولوی صاحب بود، می گوید : مولوی دستگیر در بادغیس بسیار محبوبیت و نفوذ داشت. دلیل محبوبیت او این بود که تعصب، تبعیض قومی، دلگی پروری و دیگر تمایلات منفی نداشت، با هر کسی طبق رهنمود های شریعت برخورد می کرد، به مسیر جهادی بسیار وفادار بود و همواره دوست داشت که در بین مردم خود زندگی بکند، با مردم همیشه در تماس بود، خود را از مردم بالا نمی دانست و این تعامل صمیمانه سبب اعتماد گسترده مردم بر او شده بود. هرگاه او از زندان رها شد مردم بادغیس چنان خوشحال بودند گویا یکنفر از هر خانواده رها شده باشد.

مولوی حیات الله اکبری نیز با اشاره به این مطلب می گوید : دران شب و روزها از یک فرد عادی شنیدم که من برای درگذشتگان عزیز خود آن قدر خیرات و

صدقات نکرده ام، چه قدری که برای رهایی مولوی صاحب کرده ام. مولوی اکبری می افزاید : زمانیکه مولوی دسنگیر زندانی بود، من و مولوی اسماعیل یکبار به یک منطقه دشتی و دوردست که مالداران (رمه داران) دران جا زندگی می کنند رفتیم و در نزدیکی یک مسجد که سقف نداشت درمیان خیمه های کوچی ها نشستیم و با مردم مجلس کردیم. یک زن کهنسال از داخل خیمه صدا کرد که مولوی دستگیر رها نشده است ؟ گفتیم هنوز رها نشده ، آن زن بزرگسال به گریه شروع کرد و برای رهایی مولوی صاحب دعا نمود. ما صدای او را می شنیدیم، او چنان با تضرع دعا می کرد که ما را هم به گریه آورد.

مولوی حیات الله می گوید : خانواده مولوی دستگیر خانواده جهادی است، پدر او که در جهاد بر ضد شوروی ها سهم گرفته بود وفات کرده و مادرش زنده است. مادرش زن بسیار دیندار و دلاور است و اولاد خود را با روحیه جهادی پرورش داده است. پس از مولوی دستگیر یک برادر او نیز شهید شد. هرگاه ما برای فاتحه رفتیم، مادرش آمد و برای ما گفت که : دو پسرم شهیده شده اند، اما من تا هنوز برای شان گریه نکرده ام.

در همان اثنا پسر مولوی دستگیر که طفل خوردسال بود آمد، او سر آن طفل را با دست خود می مالید و می گفت من پسران و نواسه های خود را برای جهاد تربیه و پرورش می کنم و ایشان را در راه خدا وقف کرده ام، اگر ایشان شهید شوند خودم حاضر هستم که در راه خدا بجنگم.

مجاهدین و رفقای که با مولوی دستگیر مدتی زندگی کرده اند اتفاق دارند که او مجاهد مخلص و فرمانده صادق بود و نقش جهادی خود را تا اخیر به خوبی ایفا نمود.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید ملا عبدالسلام مجروح -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شناخت اجمالی :

ملا عبدالسلام پسر حاجی شکور کاکا در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در روستای گلبینه در منطقه تیزنی ولسوالی نوزاد ولایت هلمند در یک خانواده متدین به دنیا آمد.

او آموزش های دینی را به سن ۱۰ سالگی از مدرسه های محلی آغاز کرد. چند مدت در ولسوالی نوزاد درس خواند و سپس به ولسوالی موسی قلعه رفت. هنوز در اوائل زندگی قرار داشت که کمونیست ها قدرت افغانستان را به دست گرفتند، بالمقابل افغان ها به مقاومت جهادی آغاز نمودند و کمونیست ها سلسله حملات و بمباران خود را بر مناطق روستایی کشور آغاز و مردم شروع به هجرت کردند.

هجرت و جهاد در برابر کمونیسم :

شهید ملا عبدالسلام آخند در عنفوان جوانی منطقه را ترک و به جهاد آغاز کرد. او زندگی جهادی خود را در ولسوالی ارغنداب ولایت قندهار از جبهه ملا عبدالغنی شروع کرد. سپس به پاکستان هجرت نمود و چند سال پیهم به جهاد مسلحانه در مناطق مختلف قندهار و هلمند ادامه داد و همزمان درس های دینی را نیز تعقیب می کرد. او بر علاوه از قندهار و هلمند در کویته، چمن، گردی جنگل، پنجپای و مناطق دیگر پاکستان نیز درس خواند و روند آموزشی اش را تا درجه پنجم رساند.

شهید ملا عبدالسلام آخند بارها برای ادای فریضه جهادی به ولایت قندهار سفر کرد و در جنگهای زیادی در ولسوالی های پنجوایی، ژری، دند و ارغنداب سهم گرفت. چند بار در عملیات های چریکی داخل شهر قندهار نیز شرکت کرد.

شهید ملا عبدالسلام بر علاوه از قندهار، در ولایات ارزگان، فراه و غور نیز مدت های کوتاه جهاد کرد. او اعداد جهادی و تربیه نظامی را به پایان رسانده بود و مهارت کامل در استعمال سلاح های سبک و سنگین داشت. در سال های پایانی جهاد مدت زیادی در ولایت هلمند به مبارزه مسلحانه دوام داد و در فتح ولسوالی سنگین و جنگ های قلعه گز و گرشک شریک بود. در هلمند در ابتدا در جبهه مولوی عطا محمد خدمت می کرد و سپس ملا نسیم آخندزاده تشکیل خاصی برای او داد.

جنگهای تنظیمی واقعیت تلخی بود که در هلمند نیز رخ داد. ولسوالی های شمالی هلمند مرکز درگیری ها بین حزب، حرکت، جمعیت و قومندان های مختلف بود. درگیری ها تا آغاز تحریک اسلامی طالبان دوام کرد و هزاران نفر جنگجویان و مردم بی طرف کشته شدند.

ملا عبدالسلام آخند برای خودداری از این جنگ ها، یک مدرسه دینی در منطقه خود تیزنی، ولسوالی نوزاد تاسیس کرد. این مدرسه چهار سال فعال بود و صدها تن طلبای خورد و بزرگ از آن استفاده علمی کردند، سپس از سوی یک قومندان محلی بند شد. ملا عبدالسلام آخند در سال اول دولت مجاهدین برای ادای فریضه حج به حرمین شریفین رفت و پس از برگشت در خانه نشست و تلاش کرد خود و رفقایش را از جنگ های داخلی دور نگه دارد.

پیوستن به تحریک اسلامی طالبان :

هرگاه تحریک اسلامی طالبان از ولسوالی های میوند و ژری ولایت قندهار آغاز شد و سپس در ولسوالی دند این ولایت مرکز گرفت، یکتن از رفقای ملا عبدالسلام آخند به نام ملا عبدالکریم به طالبان پیوسته بود. او با ارسال نامه ای از ملا عبدالسلام آخند خواست که با طالبان یکجا شود. ملا عبدالسلام آخند با طالبان تماس گرفت و هرگاه قطعات طالبان به ولایت هلمند رسید، او با رفقای خود به مرکز هلمند آمد و با

ملا محمد آخند، فرمانده عمومی نظامی طالبان از نزدیک دید و رسما و عملا به طالبان پیوست.

ملا عبدالسلام آخند در کتاب کوچکی از خاطرات خود که در زمان حاکمیت امارت اسلامی در سال ۱۳۷۸ خورشیدی در هرات چاپ شد در مورد فتح هلمند نوشته است : مناطق مهم مرکز هلمند و ولسوالی گرشک در دست قومندان های پیشین (میرولی، عبدالرحمن جان و معلم یوسف) قرار داشت، آن ها پیشنهادهای طالبان را نپذیرفتند، لهذا عملیات در برابر آن ها آغاز شد، تمام مناطق مهم و مرکزی هلمند به زودی فتح شد، بیشتر جنگجویان گرفتار و دوباره رها شدند و فرماندهان مخالفین به سوی مناطق شمالی و یا هم به ولسوالی های سرحدی فرار کردند.

جنگ های هلمند و فتح هرات :

دو واقعه بزرگ پس از تصفیه هلمند رخ داد. نخست یک قومندان فراری به نام یوسف بر نوزاد حمله کرد و این ولسوالی را به تصرف خود درآورد. طالبان با حضور ملا محمد آخند و ملا عبدالسلام آخند دوباره یورش بردند و ولسوالی را دوباره فتح کردند. قومندان های فراری هلمند پس از آن در چوتو، منطقه کوهستانی و سرحدی ولسوالی دیشو یکجا شدند و پایگاه بزرگی ساختند. پایگاه که هر لحظه طالبان را تهدید می کرد. ملا عبدالسلام آخند و شماری از قومندان های برجسته نظامی به فرمان زعیم تحریک اسلامی به سوی چوتو تشکیل شدند و مراکز تفنگسالاران فراری را از بین بردند.

ملا عبدالسلام آخند آن زمان به حیث ولسوال نوزاد و قومندان فرقه گرشک خدمت نمود. او بیشتر در غرب کشور در ولایت فراه و مناطق غربی هلمند می بود. جای که درگیری های پیهم بین افراد تورن اسماعیل خان و طالبان رخ می داد.

در تابستان ۱۳۷۴ خورشیدی تحول بزرگی در غرب کشور رخ داد و ولایت های فراه، نیمروز، هرات و بادغیس از سوی طالبان فتح شد. ملا عبدالسلام آخند نیز

دوشادوش دیگر بزرگان تحریک نقش مهمی درین فتوحات داشت. او جریان مفصل این واقعات را در کتاب خود نوشته است. فشرده آن را با توجه به اهمیت تاریخی آن، در سطور ذیل نقل می کنیم.

نیروهای اسماعیل خان و غفار آخندزاده با صدها تن جنگجویانی که احمد شاه مسعود از کابل روان کرده بود با یک تعرض بزرگ از استقامت ولسوالی گلستان ولایت فراه بر خط های طالبان حمله کردند. گلستان را به کنترول خود درآوردند و سپس طالبان را از ولسوالی دلارام نیز عقب راندند. ملا عبدالسلام آخند که مسئولیت فرقه گرشک را به دوش داشت، می نویسد :

به سوی دلارام حرکت کردم، اما در راه با ملا فاضل آخند رو برو شدم. او گفت : فرمانده عمومی جنگ ملا محمد آخند فرمان داده است که خط شوراب را محکم بسازید، زنجیر بیاندازید و طالبان را نگذارید که عقب بروند. ما پس ازان در شوراب به وضع الجیش مصروف شدیم، ملا محمد آخند نیز رسید و برای من گفت که به گرشک برو، تدابیر دفاعی آن جا را درست بکن و عصر دوباره به شوراب بیا. من به گرشک رفتم و عصر روز دوباره با چند تن رفقا به سوی شوراب حرکت کردم، اما در راه با ملا دادالله آخند و تعداد بزرگی از طالبان رو برو شدم، آن ها بسیار غمگین بودند و گفتند ملا محمد آخند در شوراب شهید شد و طالبان عقب نشینی دارند. طالبان بسیار خسته بودند و حوصله مقاومت را از دست داده بودند. در همان اثنا از قندهار فرمان امیرالمؤمنین رسید که ملا رحمت الله آخند بجای ملا محمد آخند قوماندان عمومی جنگ تعیین شده است. همزمان نیروهای اسماعیل خان و احمد شاه مسعود با یک تهاجم بزرگ و مورال قوی پیشروی داشتند و ساحات زیادی گرشک را هم تصرف کرده بودند. بزرگان طالبان به سرکردگی ملا رحمت الله آخند برنامه عاجل برای حمله جوابی ترتیب دادند. نقشه عملیات جوابی با تشکیل ۳ صد نفری و ۳ استقامت چنین طرح شد که صد نفر به شمول ملا دادالله آخند، ملا سراج الدین و ملا

خان محمد بر استقامت بغرا حمله می کنند، صد نفر به سرکردگی ملا رحمت الله آخند در استقامت چهارراهی نفرسنگی به طرف راست سرک و صد نفر دیگر به قیادت ملا عبدالسلام آخند مستقیما بر سرک حمله بکنند.

ملا عبدالسلام نوشته است : صبحگاه جنگ آغاز شد، ما هشت نفر توسط یک موتر لندکروزر در بین قوای دشمن داخل شدیم، بسیاری ها فکر کردند ملا عبدالسلام آخند رفیق دیرین غفار آخندزاده است و به او تسلیم شد. اما ما عملیات خود را با هماهنگی تمام جهت ها، در تاریکی صبح آغاز کردیم. با آغاز جنگ نخستین تانک در ساحه ما از طرف ملا زرگی زده شد و جنگ در تمام اطراف شدت یافت. دشمن بسیار کوشش کرد و لیکن پیشروی نتوانست و به عقب نشینی مجبور شد. درگیری ها تا عصر روز دوام کرد و لشکر دشمن تا منطقه حوض خشک عقب رانده شد.

طالبان وسایط، وسائل و مواد بی شمار لوژیستکی را به غنیمت و افراد زیادی را به اسارت گرفتند، ۱۵ تانک اسماعیل خان در میدان جنگ باقی ماند، یک موتر تیلر پر از چهل میله و مواد لوژستیکی به غنیمت گرفته شد. امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد آن روز به تنهای به گرشک آمد و در خط اول جنگ با بزرگان طالبان دیدار نمود، اما مجاهدین اصرار کردند که دوباره به قندهار برود، زیرا خطر بمباردمان وجود داشت. پس ازان ملا محمد ربانی، ملا مشر- آخند و حاجی بشر- صاحب با شماری زیادی طالبان آمدند. هرگاه دلارام فتح شد، جلسه ای به سرکردگی مرحوم امیرالمؤمنین زیر یک پل دائر شد و تشکیل های عاجل برای تصرف فراه و هرات صورت گرفت و استقامت های مختلف به قومندان های جنگی سپرده شد. خداوند متعال همه را کامیاب ساخت و پس از فراه شهر تاریخی هرات نیز فتح شد.

به حیث قومندان قول اردوی هرات :

ملا عبدالسلام آخند پس از فتح هرات به حیث قومندان قول اردوی چهارم هرات تعیین شد. اما رفقای جهادی او در بادغیس و خط های جنگی کابل نیز مشغول

خدمت بودند. او شش ماه پس از فتح هرات بـه خـط هـای جنگـی کابـل آمـد. هرگـاه قوای احمد شاه مسعود در منطقه عینک بر خط طالبان حمله کردند و سـاحات بزرگـی را تصرف کردند، ملا عبدالسلام و هزاران تن طالبان برای حمله جوابی به عینـک رفتنـد و تمام ساحات از دست رفته را دوباره به کنترول خود درآوردند و حتی بـه دامنـه هـای کابل رسیدند. اما چون مسعود در تمام منطقه ماین فرش کرده بود، تعداد زیادی طالبـان بر اثر انفجار ماین ها شهید و زخمـی شـدند، مـوتر مـلا عبدالسـلام آخنـد نیـز بـا مـاین تصادم کرد و کمر و هر دو پای او شکست.

استخوان پاهای او ریزه ریـزه شـده بـود و او از پـا معیـوب شـد. اگـر چـه بزرگـان امارت اسلامی برای تداوی او بسیار تلاش کردند، به پاکستان و آلمان روان کردنـد، امـا پاهای او خوب نشد.

زمانیکه او زخمی شد مسئولیت او به معاون او مـلا عبـدالولی زرگـی سـپرده شـد. ملا زرگی در فتح کابل نقش بارز داشت و سپس در فتح اول مزار شریـف در درگیـری شدید با قوای جنرال مالک شهید شد. ملا عبدالسلام پس از برگشت از تـداوی دوبـاره به وظیفه خود دوام داد. آن زمان صفحات شمال یکبار دیگر تصـفیه شـد و در کنـترول امارت اسلامی قرار گرفت. در این فتوحات در پهلوی ملا برادر آخند، ملا فاضل آخند و بزرگان دیگر امارت اسلامی ملا عبدالسلام آخند نیـز بـه حیـث قومنـدان قـول اردوی هرات نقش مهم داشت. او تا زمان تهـاجم امریکـایی هـا بـر افغانسـتان و عقـب نشـینی امارت اسلامی از سائر شهرهای کشور به وظیفه خود ادامه داد.

جهاد در برابر تهاجم امریکایی ها :

ملا عبدالسلام آخند پـس از سـقوط هـرات بـه زادگـاه خـود نـوزاد برگشـت و در منطقه خود علنی زندگی می کرد. اما چون از سوی امریکایی ها خطر احساس می شـد او مخفی شد و ۳ سال و ۳ ماه مخفیانه زندگی کرد. تنهـا شـش تـن رفقـای معتمـد بـا او

رابطه داشتند. ملا عبدالسلام آخند آن زمان نیز رفقای خود را به جهاد تشویق می نمـود و برای عملیات ها رهنمایی می کرد.

سپس او وارد کارزار شد و در بین نـوزاد، کجکـی، موسـی قلعـه و منـاطق دیگـر رفت و آمد می کرد و به مشوره بزرگان امارت اسلامی به تنظیم مجاهدین آغاز کـرد. او در این سلسله یکبار دو صد تن مجاهدین هلمنـد، فـراه و ارزگـان را از طـرف شـب در منطقه تیزنی ولسوالی نوزاد جمع کرد و در همان نشست هدایت داد که جهـاد را علنـی کنید و به مناطق خود پایین شوید. همچنان ٦ صد صـندوق مرمـی هـای ثقیـل و مقـدار بزرگی از سلاح و مهمات را توزیع و فرمـان گسـترش عملیـات هـای جهـادی را صـادر کرد.

شهادت:

به تاریخ ۸ ثور ۱۳۸۸ خورشیدی مصـادف بـا ۲۸ اپریـل ۲۰۰۹ مـیلادی، زمانیکـه ملا عبدالسلام آخند در ساحه سرپلی منطقه تیزنی ولسوالی نـوزاد مخفیانـه زنـدگی مـی کرد، دشمن سیتیلایت او را کشف کرد و چاپه زد، ملا عبدالسلام آخند با امریکـایی هـا در حالیکه آن ها پشتیبانی طیارات و هلیکوپترهای جنگی را با خـود داشـتند بـه مقابلـه پرداخت، چند تن امریکایی ها را کشت و خودش به مقام رفیع شهادت نائل گردید. انـا لله و انا الیه راجعون.

مولوی محمود خان ثاقب، برادر و جانشین شهید ملا عبدالسلام مجروح در مـورد شخصیت او می گوید: او بر علاوه از نبوغ نظامی، با کارهای رفاهی نیز علاقـه داشـت. مدرسه بزرگی در منطقه خود ساخته بود. همچنان با مدارس و مساجد زیادی در بخش اعمار و بازسازی همکاری کرده بود. برای ساختن مسیر نوزاد – غـور نیـز بسـیار تـلاش کرد (که اکنون سهولت بزرگی برای مردم شده است). او شائق منصـب نبـود و گذشـت را بر انتقام ترجیح می داد.

بعضی مردم بر خانه او بار بار چاپه زدند، خانه او را توسط عساکر دولتی چور کردند، برادران و عزیزانش را به زندان انداختند. هرگاه طالبان دوباره منطقه را به کنترول خود درآوردند، آن ها از ترس ملا عبدالسلام آخند از منطقه کوچ می کردند، اما او به آن ها پیام روان کرد که مطمئن باشند، اکنون تنها شریعت اسلامی می تواند آن ها را از طریق محاکم مجازات کند، او شخصاً اراده ندارد که انتقام بگیرد.

ملا عبدالسلام مجروح شهید شد، اما جبهه اش هنوز فعال است و هزاران تن مجاهدین تحت قیادت برادر او در مناطق مختلف در برابر طاغوت امریکایی به عملیات های جهادی شان دوام داده اند.

نگاهی به زندگی شیخ الحدیث مولوی عبدالعلی دیوبندی - رحمه الله -

نویسنده : شاهد غزنیوال - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شیخ التفسیر و الحدیث الحاج مولوی عبدالعلی دیوبندی – رحمه الله - در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در روستای لاکوخیل در مربوطات ولسوالی ژری ولایت قندهار در خانواده علمی مرحوم مولوی شیر محمد چشم به گیتی گشود. پدر او مولوی شیر محمد و پدر کلانش مولوی محمد شریف از عالمان نخبه و زبده عصر خود بودند.

آموزش :

مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی درس های دینی را نزد پدر بزرگوارش آغاز نمود. اما پس از وفات پدر مسئولیت تربیوی او را برادر بزرگش مولوی عبدالله جان به دوش گرفت. دیوبندی صاحب مدت چندی نزد برادر بزرگ خود درس خواند و سپس کتاب های متوسطه را در مدرسه محمدیه در شهر قندهار به پایان رساند. پس ازان برای فراگیری علوم بیشتر به شهر کویته (بلوچستان، پاکستان) سفر کرد و دران جا چند مدت در مدرسه مظهر العلوم، شالدره به تحصیلات دینی خود دوام داد. او آموزش های نهایی شرعی خود را در سال ۱۳۸۳ هجری قمری در جامعه اسلامیه اکوره ختک، خیبر پختونخوا به تکمیل رساند و سند فراغت را از همان مدرسه به دست آورد .

مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی در دوره آموزشی خود از علمای جید عصر- همچون شیخ الحدیث مولانا عبدالرحمن میانوی، شیخ الحدیث مولانا حمدالله جان داجوی، مولوی عبدالله اجمیری، مولوی صاحب چارباغ و........ بهره مند و فیضیاب شد. بیشتر استادان او چون از دیوبند فارغ بودند و یا هم پیوند عمیق علمی و فکری با

دارالعلوم دیوبند داشتند مولوی عبدالعلی تخلص «دیوبندی» را برای خود انتخاب نمود.

تدریس و خدمات اصلاحی :

مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی سلسله تدریس و دعوت را در منطقه خود و در ساحات مختلف قندهار آغاز نمود. او توانست شمار زیادی از شیفتگان علوم اسلامی را برای خدمت دینی جامعه تقدیم بکند.

هرگاه کمونیست ها در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، در نتیجه کودتا در افغانستان به قدرت رسیدند و به تعقیب آن افغان ها به جهاد و مبارزه پرداختند، مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی نیز همچون دیگر علمای حق پرست قندهار مسلمان ها را به جهاد علیه کمونیست ها دعوت می داد. او سپس به پاکستان هجرت کرد و در دیار هجرت در پهلوی دعوت و تدریس در عرصه تربیه دینی و فکری مجاهدین نیز صمیمانه خدمت می نمود.

زمانیکه رژیم کمونیستی در افغانستان سقوط کرد و جنگ های تنظیمی آغاز شد، مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی به تدریس مشغول شد و از دیار هجرت سعی می کرد گروه های مسلح منطقه خود را از جنگهای خانمان سوز باز دارد.

اما هرگاه طالبان در برابر تفنگسالاران و جنایتکاران قیام نموده قندهار را از شر آن ها تصفیه نمودند و زمینه تدریس برای مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی در داخل کشور مساعد شد، او به افغانستان برگشت و درس حدیث را در مدرسه مرکزی قندهار شروع کرد.

اگر چه بیشتر مسئولان و فرماندهان طالبان شاگردان و ارادتمندان مولوی عبدالعلی دیوبندی - رحمه الله - بودند و خود او نیز از حامیان سر سخت امارت اسلامی بود اما هیچ مسئولیت رسمی نداشت، زیرا با وظائف رسمی علاقه نداشت.

مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی در دوران حاکمیت امارت اسلامی از طریق رادیوی صدای شریعت در برنامه خاصی که تحت عنوان د خلاصون لاره/راه نجات به نشر می رسید به سوالات فقهی مردم جواب می گفت. پاسخ های دیوبندی صاحب بر علاوه از اینکه به آیات قرآنی، احادیث نبوی و کتب فقهی آراسته بود بسیار صریح، فصیح و بلیغ نیز بود. از همین بود که مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی و برنامه راه نجات دران زمان بسیار محبوبیت و شهرت یافت.

فتاوای مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی عبادات، معاملات، عقائد، سیاست، اقتصاد و سائر امور و عرصه های زندگی را احاطه می کرد. این ذخیره بیش بهای علمی او که به هفتصد فتاوی می رسد از سوی پسران و ارادتمندان مرحوم مولوی صاحب جمعآوری شده و به گونه سمعی و بصری برای استفاده هموطنان آماده و تقدیم شده است.

ویژگی این مجموعه علمی اینست که بسیار ساده و عام فهم است و لهجه شیرین مرحوم مولوی صاحب توجه شنوندگان را به خوبی جلب می کند. لهذا مرد و زن، عالم و بی علم، با سواد و بی سواد می تواند به آسانی استفاده بکند.

زندگی شخصی:

مرحوم دیوبندی صاحب با وصف اینکه شخصیت مشهور علمی کشور بود زندگی بسیار ساده و بی تکلف داشت، بسیار سخی و مهمان نواز بود، اخلاص، محبت، تواضع و عیادت بیماران از خاصیت های او بود، به کرامت انسانی بسیار ارج می گذاشت، چنان متواضع بود که هرگاه یک عالم اگر شاگرد او هم می بود به مجلس می آمد از روی احترام جای خود را برای او ترک می نمود و هرگاه کسی برای پرسش دینی می آمد، می گفت باید این موضوع را از علمای منطقه نیز بپرسی، زیرا سویه علمی آن ها بسیار بالا است.

تالیفات :

مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی اگر چه بخش اعظم زندگی خود را در تدریس، دعوت و جهاد سپری نمود، اما او چند کتاب نیز نوشته است. تالیفات چاپ شده و چاپ ناشده او در زبان های عربی، فارسی و پشتو قرار ذیل است :

۱ : نصر الاحباب علی رغم المرتاب / فارسی

۲ : نصب الخیام فی رد الاوهام / فارسی

۳ : نصیر الاسلام فی اخبار سید الانام / پشتو

۴ : بلوغ المرام فی تعلیم الاسلام / پشتو

۵ : نصرت الاسلام / پشتو

٦ : ارشاد المسائل بین الحق و الباطل / پشتو

۷ : قرات خلف الامام / فارسی ، غیر مطبوعه

۸ : حاشیه جلالین / غیر مطبوعه

۹ : حاشیه شرح عقائد و خیالی / غیر مطبوعه

۱۰ : الرعایة علی الهدایة / حاشیه دو بخش اول یعنی هدایه صلوة و نکاح طبع شده و لیکن حاشیه دو بخش اخیر (بیع و شفعه) در اثر بیماری مرحوم مولوی صاحب ناتمام ماند.

شخصیت اجتماعی و علمی :

مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی در صحنه علمی و فقهی کشور چراغی بود که سراسر کشور از روشنی آن بهره می گرفت. خدمات گرانبهای علمی او برای مردم و جامعه فراموش ناشدنی است.

مهارت او در علم تفسیر و حدیث و همچنان در فقه، اصول الفقـه، صرف، نحـو، بدیع و بیان نزد همه مسلّم بود. دیوبندی صاحب بسیار پرهیزگار بـود. از تکـبر، تظـاهر، حسد و بدگمانی نفرت می کرد و با کسی رقابت و هم چشمی نداشـت. دیگـران نیـز او را به حیث استاد ارزشمند و گرانقدر احترام می کردند.

شادروان دیوبندی صاحب خود را از خودخـواهی، خـود پرسـتی و خـود سـتایی مصئون نگه داشته بود و هیچکسی آثار این بیماری های اخلاقی را در او ندیده بود.

دیوبندی صاحب در امور دینی بسیار قاطع و جدی بـود و از هـیچ ملامـت گـری هراس نداشت. این صفت را خداوند متعال برای بنده گان خاص خود عطا می کند.

باید اعتراف بکنم کـه همـه ابعـاد زنـدگی علمـی، جهـادی، اخلاقـی و اجتماعـی مرحوم مولوی عبدالعلی دیوبندی را نمی توان درین زندگی نامه کوتاه جا داد.

وفات :

بالاخره این شخصیت نامدار علمی بـه رضـای الهـی روز دو شـنبه ۱۴ ذی القعـده ۱۴۳۰ هجری قمری مصادف با ۱۱ عقرب ۱۳۸۸ خورشیدی ازین جهـان فـانی رحلـت نمود و به رحمت حق پیوست. روحش شاد و راهش پر راهرو باد .

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید قاری ضیاء الدین فاروق - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

ماه های ابتدایی سال ۲۰۱۰ میلادی بود. شدت، حدت و حماسه آفرینی های جهاد در برابر نیروهای اشغالگر در سراسر کشور به اوج رسیده بود. آن خونین و مرگبار ترین سال در دهه اول اشغال برای صلیبی های اشغالگر و مزدوران خود فروخته شان بود.

در سلسله وظیفه ژورنالیستی اراده داشتم با مسئول جهادی ولایت فاریاب مصاحبه بکنم. کاشانه فقیرانه را دق الباب نمودم. یکنفر از خانه بیرون شد و مرا به سوی یک اوطاق کهنه و خامه رهنمایی کرد، جوان میانه قد و خوش رو در اوطاق نشسته بود، بسیار صمیمانه معانقه کرد و چنان معلوم می شد که زخم های خود را تازه پانسمان کرده است، از آنانیکه در اوطاق نشسته بودند در مورد مسئول جهادی ولایت فاریاب پرسیدم، آن ها همان جوان خوش رو و خوش خو را معرفی کردند که قاری صاحب فاروق است.

مجلس طولانی و نشست مطبوعاتی با قاری صاحب ضیاء الدین فاروق داشتم، او از جمله کسانی بود که می توانست با یک صحبت در قلب جا بگیرد، متواضع، خاکسار، مؤدب و فراتر از همه مجاهد صمیمی و واقعی سنگر که جان، مال و همه دارایی خود را برای پاسداری از دین اسلام وقف کرده بود. شهید قاری ضیاء الدین فاروق در همان دیدار در قلبم جا گرفت. اما در واقعیت بعدا پی بردم که خداوند متعال این جوان ۳۰ ساله را برای کارهای بسا بزرگی آفریده است. بلی، شهید فاروق در ولایات شمال به ویژه فاریاب، جوزجان و سرپل از بنیادگذاران جهاد و مقاومت در

برابر صلیبی ها بود. او چراغ جهاد را به همتِ والا، مبارزه پیهم و قربانی هـای مخلصـانه خود دران مناطق روشن کرد، مردم را به فکر و روحیه جهادی مجهز نمـود و جوانـان را تربیه و آماده نموده بالاخره در همین راه به مقام سعادت بخش شهادت نائل گردید.

بیائید در سطور ذیل با زندگی و چندی از کارنامه های این قهرمان پر افتخار آشنا شویم و قلب فگار و رنجور خود را به یاد یک مجاهد حقیقی طراوت بخشیم.

شناخت اجمالی :

شهید قاری ضیاء الدین فاروق پسر حاجی عبدالباقی به قوم ازبک در سال ۱۳۵۸ خورشیدی در روستای توپخانه ولسوالی دولـت آبـاد ولایـت فاریـاب چشـم بـه جهـان گشود.

آموزش :

درسهای ابتدایی را در مدرسه مولوی شمس الدین در منطقه خود خواند و سپس برای حفظ قرآن به ولسوالی شـیرین تگـاب رفـت و قـرآن مجیـد را دران جـا در مـدت کوتاه در سینه خود جا داد.

سپس برای فراگیری علوم دینـی عـازم پاکسـتان شـد. او چنـد مـدت در یکـی از مدارس دینی در کمپ پبو، پشاور درس خواند و پس ازان بـه منطقـه رحـیم یـار خـان، پنجاب رفت و دران جا در مدرسه مشهور و معروف عبدالله ابن مسعود - رضی الله عنه - به تحصیلات خود ادامه داد.

قاری ضیاء الدین فاروق در دوران حاکمیت امارت اسلامی زمانیکه جنگ هـا در شمال کابل جریـان داشـت، اگـر چـه خوردسـال بـود و لـیکن شـوق مبـارزه او را وادار ساخت تا به کابل برود و در فهرست کسانی که به ساحه جنگ تشکیل می شـوند ثبـت نام بکند. او بسیار کوشش نمود امـا بـه دلیـل خوردسـالی اجـازه نیافـت. او از کابـل بـه هرات رفت و دران جا کوشش نمود به واسطه قومندان مشهور جهادی و عضـو کنـونی

شورای رهبری امارت اسلامی مولوی عبدالرحمن صاحب در صف جهادی شامل شود.

مولوی عبدالرحمن می گوید : او بسیار آرزوی جهاد داشت، گفتم هنوز از نگاه اصول امارت خورد هستی، انتظار بکن، اما قاری صاحب می گفت : جهاد به شوق و جرات ضرورت دارد و من هر دوی آن را دارم، اما باز هم اجازه نیافت، لهذا تا تهاجم امریکایی ها بر افغانستان به آموزش های دینی خود در ولایت هرات ادامه داد.

نقش تاسیسی در جهاد بر ضد امریکا :

شهید قاری ضیاء الدین فاروق پس از تهاجم امریکایی ها تا یکسال در منطقه خود بود و سپس با چند تن دوستان خود به نیت جهاد و تربیه نظامی خانه را ترک گفت و به مناطق قبایلی و مرزی بین افغانستان و پاکستان رفت. او در ساحات کوهستانی آنجا در مراکز تربیوی مجاهدین به تمرینات نظامی پرداخت.

شهید قاری صاحب آنجا با بعضی مجاهدین آشنایی پیدا کرد، به ویژه با شهید قاری محمد طاهر جان فاروق نیز معرفی شد. او پس از درس های جهادی در گام نخست به دعوت جهادی پرداخت، تا طلبای مدرسه ها، جوانان و عامه مردم را از فرضیت و اهمیت جهاد آگاه بسازد.

یکتن از رفقای شهید قاری ضیاء الدین می گوید : آن زمان ما در مدرسه درس می خواندیم، قاری صاحب به مدرسه می آمد و طلبای منطقه را به جهاد دعوت می کرد. او یک ماشین دی وی دی نیز داشت و توسط آن ویدیوهای جهادی را در مجالس خصوصی به طالبان و مردم عامه نشان می داد و به این طریق آن ها را به جهاد دعوت می نمود. شهید قاری صاحب سپس در ولسوالی خود دولت آباد نیز جوانان را با نمایش اصدارات جهادی به جهاد ترغیب می داد.

شهید قاری ضیاء الدین فاروق در سال ۲۰۱۰ میلادی در یک مصاحبه خود در مورد آغاز فعالیت های جهادی در فاریاب و ولایات همجوار چنین گفت : ما کارهای

جهاد را نخست با برنامه دعوت آغاز کردیم، ما به مساجد و خانه ها می رفتیم و هر نفر را از هدف و فرضیت جهاد آگاه می ساختیم، حتی چنین هم شده است که مجاهدین در کنار راه ایستاده می شدند، هر رهگذر را پیش خود طلب می کردند و مدعای خود را بیان می نمودند. این کار ذهنیت مردم را روشن ساخت، مردم ما را شناختند و اعتماد پیدا کردند و به چشم خود دیدند که مجاهدین بر خلاف تبلیغات دشمن همه فرزندان همین مردم و همین منطقه هستند.

عملیات های جهادی :

شهید قاری صاحب و دوستان او نخستین عملیات جهادی را در منطقه خود به شکل حمله چریکی انجام دادند. مجاهدین فاریاب، جوزجان و سرپل در اوائل به گونه مشترک عملیات های چریکی انجام می دادند و همواره در حالت سیار می بودند. چون تعداد شان کم بود و با مشکل کمبود اسلحه و امکانات نیز دچار بودند، لهذا بر یک مرکز ضعیف دشمن حمله می کردند، سپس فی الفور آنجا را ترک می کردند و به ولایت دیگری می رفتند، گویا همزمان در سه ولایت عملیات های جهادی انجام می دادند.

بعدا فعالیت ها و عملیات های مجاهدین در فاریاب نیز همچون دیگر بخش های کشور علنی شد و از کمیت و کیفیت عالی برخوردار شد. شهید قاری صاحب در پیشرفت کارهای جهادی فاریاب نقش برازنده داشت و به حیث یک مجاهد نامدار خوب درخشید. او مدت زیادی به حیث مسئول نظامی ولسوالی دولت آباد صادقانه خدمت نمود و سپس در سال ۲۰۰۹ میلادی از سوی مقام رهبری امارت اسلامی به حیث مسئول عمومی جهادی ولایت فاریاب تعیین گردید.

در دوران مسئولیت او مجاهدین حملات مرگبار و عملیات های بزرگی را در ولایت فاریاب بر ضد دشمن انجام دادند و در نتیجه به شمول ولسوال و قومندان امنیه اندخوی و قومندان امنیه شیرین تگاب، مقامات و عساکر زیادی دشمن از بین رفتند.

ساحه جهادی مجاهدین در سال ۲۰۱۰ میلادی به حدی وسیع شد که مجاهدین در ولسوالی های دولت آباد، شیرین تگاب، خواجه ناموسی، المار، قیصار، چهلگزی، گورزوان، بلچراغ و لولاش مناطق زیادی را در کنترول خود درآوردند. همچنان تشکیلات ملکی و محاکم امارت اسلامی نیز در بیشتر ساحات ولایت فاریاب فعال شد و فاریاب به سنگر افتخار آفرین و تسخیر ناشدنی مبدل شد.

شهادت :

قاری ضیاء الدین فاروق پس از مبارزه طولانی و صمیمانه بالاخره روز پنجشنبه ۱۵ میزان ۱۳۸۹ خورشیدی مصادف با ۷ اکتوبر ۲۰۱۰ میلادی در عملیات شبانه نیروهای اشغالگر و مزدوران داخلی شان در منطقه قرغن قدق ولسوالی دولت آباد به شهادت رسید.

قریه قرغن قدق در نزدیکی مرکز ولسوالی موقعیت دارد. شهید قاری صاحب با چند تن مجاهدین دران قریه جا گرفته بودند. مجاهدین ازان جا به سرک عمومی می رفتند و به قوای دشمن کمین می نشستند. اما هرگاه دشمن خبر شد عملیات بزرگ زمینی و هوایی انجام داد. قاری صاحب برای حفاظت مردم ملکی از قریه بیرون شد و به یک دشت برآمد. اما دران جا از سوی دشمن کشف شد. نخست یکتن مجاهد در حمله هوای دشمن به شهادت رسید و سپس قاری صاحب ضیاء الدین با سه تن مجاهد دیگر در اثنای رویارویی جام شهادت را نوش جان نمودند. انا لله و انا الیه راجعون.

پیکر شهید قاری ضیاء الدین فاروق دور از قریه پدری اش در روستای میمنه قشلاق در نزدیکی ولسوالی بلچراغ به خاک سپرده شد.

حرفی چند در مورد شخصیت شهید قاری ضیاء الدین فاروق :

پدر شهید قاری ضیاء الدین فاروق شخص زمیندار و ثروتمند منطقه بود. پول، باغات و دارایی زیادی داشت. اما شهید قاری صاحب با اسباب و متاع دنیوی هیچ

علاقه نداشت، عیش و عشرت دنیوی را فراموش کـرد، زنـدگی آرام و راحـت را پشـت سر گذاشت و عمر خود را برای مشکلات جهاد، هجرت و مبارزه وقف نمود.

شیخ الحـدیث مولـوی عبـدالباری سـعیدی در پهلـوی اینکـه محاسـن و مزایـای زیادی شهید قاری صـاحب را بیـان مـی کنـد، مـی گویـد : هرگـاه در مجـالس علـما و روحانیون می نشست با توجه کامل به مشوره ها و نصایح آن ها گوش مـی داد و شـاید یگانه مسئول ولایتی بود که هیچکسی از او شکایت نداشت.

دوستان او می گویند : قاری صاحب شخصیت پاک و پرهیزگار بود، با پـول بیـت المال بسیار احتیاط می کرد، اگر چه مسئول بود و لیکن با امور مالی کار نداشت، بلکـه یکتن مجاهد را به حیث مالی مقرر کرده بود و همه پول نزد مـالی بـود، بـا جهـاد بسـیار علاقه داشت، از خوردسالی آرمان جهاد را در قلب داشت و پس از تهـاجم امریکـایی ها تا به شهادت به جهاد ادامه داد. رحمه الله تعالی.

ستاره درخشان علم و جهاد شهید مولوی محمد رستم حنفی -رحمه الله-

نویسنده : مجاهد - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید مولوی محمد رستم حنفی – رحمه الله - پسر ملک حبیب الله خان و نواسه ملک عبدالقادر خان به قوم نورستانی و قریشی، باشنده ولسوالی دوآب ولایت نورستان بود. نامبرده در سال ۱۳۸۵ هجری قمری در روستای شهدای منطقه کلم در یک خانواده دیندار و علم دوست چشم به این جهان هست و بود گشود.

آموزش های ابتدایی :

شهید مولوی محمد رستم حنفی درسهای ابتدایی دینی را در خورد سالی نزد مولوی صاحب عبدالقادر خواند و سلسله تعلم را تا سن ۱۳ سالگی در زادگاهش ادامه داد. سپس به خواست و هدایت پدر مهربان و دین دوست خود نزد مولوی صاحب عبدالرزاق زانوی تلمذ نهاد. مولوی صاحب عبدالرزاق به مولوی صاحب گزین شهرت داشت و شخصیت پر آوازه بود.

پدر شهید مولوی محمد رستم اگر چه عالم نبود، اما عشق بیکران با علم و علما داشت. محبت با اهل علم سبب شد تا پسرش را به علوم دین آراسته سازد و مصدر خدمت برای جامعه بگرداند. مولوی صاحب شهید نیز با ارجگذاری به این آرمان والای پدر گرامی اش، تحصیلات دینی خود را با شوق و ذوق فراوان دوام داد.

شرکت در جهاد بر ضد شوروی ها :

زمانی که شوروی های خونخوار و ستمکار به همکاری مزدوران وطن فروش شان (خلقی ها و پرچمی ها) بر کشور عزیز ما هجوم آوردند، علمای حق پرست و

حقشعار افغانستان بی درنگ اعلان جهاد نمودند. مردم به اساس مقتضای زمان مولوی صاحب گزین را که شخصیت نامدار و بزرگوار بود برای رهبری جهاد در منطقه انتخاب نمودند، او به خواست مشروع مردم لبیک گفت و مبارزه جهادی را آغاز نمود. مولوی صاحب گزین که آرزو داشت صحنه های جهاد را وسعت و گسترش بدهد پدر شهید مولوی محمد رستم حنفی را قوماندان عمومی مجاهدین مقرر نمود. ملک حبیب الله خان فعالیت های جهادی را در نورستان غربی آغاز نمود. محمد رستم حنفی که آن زمان ۱۷ ساله بود به رهبری پدر بزرگوارش شامل کاروان جهادی شد و با جرأت کامل در پیکارهای جهادی سهم گرفت.

باید روشن نمود که ملک حبیب الله خان مفکوره و بصیرت عالی داشت و از هیکل مناسب ظاهری نیز برخوردار بود، مرد توانا و دلیر بود، قد رسا داشت و به ملک حبیب الله خان دراز مشهور بود. او سنگرهای جهاد را در مدت کوتاه داغ ساخت. ولسوالی دوآب در اثر مساعی پیهم او به زودی فتح شد و صحنه جهادی تا ولسوالی علینگار، لغمان گسترش یافت.

هجرت:

نورستان غربی چون منطقه دور افتاده و کوه زمین بود و نیز نیروهای رژیم مستبد کمونیستی هیچگاه نتوانستند به آن جا تسلط پیدا بکنند، خانواده شهید مولوی محمد رستم لازم ندانستند که هجرت بکنند، بلکه بعضی مجاهدین لغمان به این منطقه هجرت می کردند.

البته، شهید مولوی صاحب به تنهای برای حصول تعالیم والای شریعت اسلامی به پاکستان سفر نمود و در ایالت سرحد (اکنون خیبر پختونخوا) وارد مدرسه دارالعلوم اسلامیه چارسده شد. یکسال بعد به مدرسه سعادت العلوم طورو (مردان) رفت و تا درجه چهار دران مدرسه درس خواند. سپس به منطقه کوهستان رفت و سلسله درسخوانی را در دارالعلوم اسلامیه امینیه در قریه داسو دوام داد. ازان پس به تهاکوت،

مانسهره سفر نمود و زانوی تلمذ را نزد عالم نامدار مرحوم مولوی شهزاده نهاد. سپس دوباره به دارالعلوم سعادت العلوم مردان برگشت و ما بقی کتب فنون را نزد عالم شهره مولوی غلام محبوب – رحمه الله – خواند. زمانیکه عالم بی بدل ماهر المعقولات مولوی عنایت الله چکیسری – رحمه الله - برای تدریس به دارالعلوم تعلیم القرآن صوابی تشریف آورد، مولوی محمد رستم حنفی برای خواندن کتب تکمله نزد او به صوابی رفت. در صوابی بعضی بزرگان امارت اسلامی به ویژه شهید مولوی اختر محمد عثمانی – رحمه الله – با او هم درس بودند. سپس مولوی صاحب شهید برای دوره صغری نزد مولوی صاحب محمد صدیق به سوات رفت و در رخصتی های آن سال به پشاور آمد و نزد سرتاج علمای نخبه افغانستان شیخ الحدیث محمد نعیم آخندزاده (مشهور به کر آخندزاده صاحب) در جامعه ضیاء العلوم بورد کتب دوره صغری را تکراراً خواند. شهید مولوی صاحب در سال ۱۹۹۵ میلادی از دانشگاه مشهور جهان اسلام، دیوبند ثانی جامعه دارالعلوم حقانیه سند فراغت را بدست آورد و دستار فضیلت را به سر نمود.

مرحله دوم مبارزات جهادی :

سالیکه مولوی صاحب شهید در دارالعلوم حقانیه مصروف دوره حدیث بود، تحریک اسلامی طالبان به سرکردگی امیرالمؤمنین مرحوم ملا محمد عمر مجاهد آغاز شد، مولوی صاحب شهید چون از بنیادگذاران تنظیم اهل سنت و الجماعت در ولایات شرقی کشور بود و ریاست این تنظیم در ولایت های لغمان و نورستان را نیز به عهده داشت، هرگاه از آغاز تحریک اطلاع یافت مجلس شوری را طلب نمود و پس از مشاورت با شماری از مسئولان تنظیم به شکل هیئت به قندهار سفر کردند و با زعیم طالبان ملا محمد عمر مجاهد – رحمه الله - صحبت و ملاقات نمودند. پس از برگشت معلومات دقیق به شوری آوردند و شوری به اتفاق حمایت خود را از تحریک اسلامی طالبان اعلام نمود.

شهید مولوی محمد رستم حنفی پس از دستار بندی به خانه نرفت، بلکه با یک تشکیل عازم قندهار شد و از قندهار به هدایت امیرالمؤمنین با تشکیل دیگر رهسپار ولایت نیمروز شد. او در نیمروز بود که یکروز وقت نماز صبح دشمن دست به عملیات تهاجمی زد. عالم مشهور ننگرهار مولوی عزت الله عارف، مولوی یحیی و شماری زیادی علما در جریان درگیری به شهادت رسیدند و مولوی صاحب محمد رستم زخمی شد. او برای تداوی به شهر کویته، بلوچستان آورده شد. زمانیکه مولوی صاحب شفایاب شد ولایات جنوبی فتح گریده بود. مولوی صاحب به خوست آمد و ازان جا به خط های جنگ بالخصوص به چهار آسیاب برای تربیه و مورال دادن مجاهدین سفر می کرد. مولوی صاحب شهید پس از مدتی دوباره به قندهار رفت و دران جا نمایندگی لغمان و نورستان را رهبری می کرد. مرحوم امیرالمؤمنین نیز او را برای مشاورت می خواست.

هرگاه تلاش ها برای فتح ولایات مشرقی آغاز شد، مولوی صاحب نیز برای این هدف شامل کاروان شهید ملا بورجان شد و تا فتح کابل دوشادوش مجاهدین مصروف مبارزه بود.

وظائف و مسئولیت ها :

هرگاه کابل به نصرت پروردگار فتح شد شهید مولوی صاحب در کابینه امارت اسلامی به عنوان وزیر مسکن و شهرسازی تعیین شد. سپس زمانیکه این وزارت در وزارت فواید عامه مدغم شد، او معاون دوم وزارت فواید عامه مقرر شد و تا اخیر به این سمت باقی ماند.

مولوی صاحب شهید با تمام مصروفیت های وزارت، بارها برای جویایی اوضاع مجاهدین به خط اول جنگ حاضر می شد و با همسنگران و مجاهدین در رابطه به امور جهادی صحبت می نمود. سخنرانی های او در فضایل جهاد توصیه آمیز و بسیار مؤثر بود .

جهاد بر ضد صلیبی ها :

بـه تـاریخ ۵ میـزان ۱۳۸۰ خورشـیدی، کشـورهای اشـغالگر صـلیبی بـه رهـبری امریکایی ها بر افغانستان عزیز یورش آوردند. مولوی محمد رستم حنفـی ایـن بـار نیـز مردانه وار در خط مقدم جهاد ایستاده شد. شهید مولوی صاحب برای رهایی کشـور از پنجه های استعمارگران دوباره به زادگاهش نورستان برگشت و مبارزه جهادی را دوبـاره آغاز نمود، مجاهدین را منسجم و منظم نمـود و دشـمن را چنـدین بـار مـورد عملیـات های تعرضی قرار داد.

این نصرت خداوند متعال و مقاومت مولوی صـاحب شـهید و همسـنگرانش بـود که روند جهادی در نورستان دوباره زنده شـد و در مـدت کوتـاه بسـیار وسـعت یافـت. دشمن بزدل سراسیمه شد و برای اینکه مجاهدین را به شهادت برساند بارها مردم ملکی را هدف بمباردمان های وحشیانه قرار داد، حتی بمباردمـان کورکورانـه بـر قریـه شـوک سبب شهادت ۳۰ تن افراد ملکـی شـد و شـماری زیـادی هـم زخمـی شـدند. خداونـد متعال مولوی صاحب شهید را هر بار حفاظت نمود.

در سـال ۲۰۱۱ مـیلادی، مجاهـدین بـه سرکردگـی مولـوی محمـد رسـتم حنفـی عملیات گستردهٔ را به هدف تصرف کامل ولسوالی دوآب به راه انداختند و للـه الحمـد ولسوالی دوآب را فتح نمودند. دشمن باز هم در بمباردمان خود ده ها تن مـردم ملکـی را شهید و زخمی ساخت. مولوی صاحب نیـز از ناحیـه سر زخمـی شـد. چـون اسـباب تداوی در منطقه میسر نبود و نظر به وضعیت و ساخت جغرافیای نورستان ممکـن نبـود که بجای دیگری انتقال داده شود، آن زخم به سرطان تبدیل شد. مولوی صاحب شهید پس از دو سال بیماری بـالاخره روز دو شـنبه ۱۷ دلـو ۱۳۹۰ خورشـیدی مصـادف بـا ٦ فبروری سال ۲۰۱۲ میلادی دار الفناء را برای همـیش الـوداع گفـت و جـان را بـه جـان آفرین سپرد. انا لله و انا الیه راجعون .

جنازه مولوی صاحب شهید در دیار هجرت در قریه بخشالی، مردان به امامت برادرش شیخ الحدیث مولوی محمد خالد ادا گردید و سپس در همان جا به خاک سپرده شد.

این هم از کرامات شهید مولوی صاحب بود که ساعت ۲ ظهر وفات نمود، ساعت هفت شب برای ادای نماز جنازه تعیین شد، اما علما، طلبا، مجاهدین و عامه مردم چنان به کثرت برای نماز جنازه هجوم آوردند که به مراتب بالاتر از تصور بود.

ویژگی ها و خاطره های خوش :

خداوند متعال شهید مولوی صاحب را به صفات والا و زیبا زینت بخشیده بود. شخصیت باطنی و معنوی او به اوصاف ذیل آراسته بود :

۱ : صبر و استقامت

۲ : تقوی و بردباری

۳ : سخاوت و مهمان نوازی

۴ : شجاعت و بهادری

۵ : پیشانی باز در برابر دوستان و همسنگران

٦ : تلاش همیشگی برای انسجام و اتحاد

۷ : خودداری از نفاق و شقاق (دوستان را نیز به خودداری از تفرقه افگنی توصیه می کرد)

۸ : ایستادگی با حق

۹ : عجز و انکسار

۱۰ : محبوبیت و مقبولیت در بین دوستان و همسنگران

ناگفته نماند که بازماندگان شهید مولوی محمد رستم حنفی – رحمه الله - شامل سه برادر، دو پسر و سه دختر است. خداوند متعال خدمات علمی و جهادی شهید مولوی صاحب را به بارگاه خود قبول بفرماید. روحش شاد ویادش جاویدان باد .

نگاهی کوتاه به زندگی شیخ الحدیث مولوی غلام حیدر -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

اراده داشتم زندگی نامه عالم جید کشور و مقام بلند رتبه امارت اسلامی شیخ الحدیث مولوی غلام حیدر –رحمه الله –را بنویسم. به تلاش خانه او شروع کردم تا از خانواده اش معلومات بگیرم. فکر می کردم مرحوم مولوی غلام حیدر چون از نخبگان علمی کشور و اراکین بلندرتبه امارت اسلامی بود، شاید زندگی دنیوی او نیز مرفه و فوق العاده باشد. خانه اش در کوچه و منطقه مشار الیه بالبنان باشد و حد اقل خانه مناسب و معیاری از او به میراث مانده باشد.

اما نمی دانستم که خادمان دین خدا چه اندازه که زندگی اخروی شان شاد و آباد می باشد، همان اندازه سهم دنیوی شان اندک و ناچیز می باشد. خانه شیخ الحدیث مولوی غلام حیدر –رحمه الله - را پس از تلاش زیادی پیدا کردم. خانه یی که شیخ صاحب آخرین سال های زندگی اش را دران سپری کرده بود. خانه خامه که در پهلوی مسجد جامع موقعیت دارد و علائم فقر و مسکنت دران پدیدار است. پسر- مرحوم شیخ صاحب بنده را صمیمانه استقبال کرد و به مهمانخانه غریبانه شیخ صاحب رهنمایی کرد. اثر معنویت از کاشانه شیخ صاحب احساس می شد. با پسر-شیخ صاحب در مورد زندگی او مفصلا صحبت نمودم و در مورد زندگی تدریسی، علمی و جهادی شیخ صاحب معلومات گرفتم. در پایان، او گفت : شیخ صاحب شخصیت پرهیزگار و عالم زاهد بود، به دنیا میل نداشت، از او تنها همین یک الماری کتاب به میراث مانده است.

هرگاه خدمات بزرگ رئیس محاکم نظامی امارت اسلامی و زندگی غریبانه او را مقایسه کردم، وصایای تاریخی حضرت عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - به ذهنم خطور کرد. او به رفقای خود می گفت : کونوا ینابیع العلم مصابیح الهدی أحلاص البیوت سرج اللیل جدد القلوب خلقان الثیاب. تعرفون فی أهل السماء و تخفون فی أهل الارض.

ترجمه : باشید چشمه های علم، چراغ های هدایت، ملازم با خانه های خود (مانند فرشی که همیشه در خانه هموار می باشد) ، مشعل های شب، قلب های تازه و زنده، شناسا می باشید میان اهل آسمان و گمنام می باشید درمیان مردم زمین.

واقعاً شیخ صاحب مرحوم چنان زندگی داشت. او چشمه علم و چراغ هدایت بود. نه به دنیا دل بست و نه هم تمنای شهرت و عشرت داشت. او کسی بود که تنها محبوبیت و مقبولیت در بارگاه پروردگار را کافی می دانست.

شناخت اجمالی :

شیخ الحدیث مولوی غلام حیدر در سال ۱۳۶۴ هجری قمری مصادف با ۱۹۴۵ میلادی در روستای علیزیی در مربوطات ولسوالی شورابک ولایت قندهار در خانه شخصیت مشهور علمی ملا فقیر محمد آخند چشم به جهان گشود. پدرش شخصیت متدین بود و توجه زیادی به تعلیم و تربیه پسر خود داشت.

در سالهای که افغانستان دچار خشکسالی تاریخی شده بود و رمه داران و باشنده گان بیشتر مناطق - به شمول شورابک - به ترک منطقه مجبور شدند، خانواده مولوی غلام حیدر نیز به منطقه زنگاوات ولسوالی پنجوایی، قندهار کوچید. پدر شیخ صاحب دران جا در ساحه گریندی امام مسجد مقرر شد. مولوی غلام حیدر صاحب آن زمان نزد پدر گرامی اش و هم در مناطق مختلف قندهار نزد علمای کرام درس می خواند.

هرگاه پدر مولوی غلام حیدر صاحب وفات شد، او برای حصول علوم شرعی به عزم بلوچستان، پاکستان رخت سفر بست و در مدارس مختلف آن جا از عالمان جید

عصر اکتساب فیض نمود. بالاخره به تاریخ ۲۵ شوال سال **۱۳۹۵** هجری قمری از مدرسه دارالارشاد، شهر کویته سند فراغت را به دست آورد و دستار فضیلت را بسر نمود.

تدریس:

مولوی غلام حیدر صاحب سلسله درسگویی را از مدرسه قاسم العلوم (شابو کلی، کویته) آغاز کرد. سپس در مدرسه مظهر العلوم، شالدره و در سال های جهاد در مدرسه مشهور حرکت انقلاب اسلامی در کویته درس گفت. او در سالیان جهاد شوروی مشغول امامت و تدریس در کویته، پیشین، گلستان و مناطق دیگری بود و بالاخره در مدرسه مشهور بلوچستان دارالعلوم هاشمیه استاد حدیث مقرر شد.

شیخ الحدیث مولوی غلام حیدر صاحب تا پایان زندگی به تدریس دوام داد. حتی در زمان مسئولیت در تحریک اسلامی طالبان نیز پیش و یا پس از اوقات رسمی به شاگردان خاص خود بعضی کتاب ها را درس می گفت. هرگاه امریکایی ها بر افغانستان هجوم آوردند، دوباره به تدریس رو آورد و تا وفات به این وظیفه مقدس و مهم دینی مشغول بود. مرحوم شیخ صاحب عالم جید و با تجربه بود، بسیاری از بزرگان امارت اسلامی شاگردان او بودند و او درمیان مسئولان نظامی و ملکی امارت اسلامی محبوبیت و اعتبار خاصی داشت.

جهاد و خدمت در امارت اسلامی:

شیخ الحدیث غلام حیدر صاحب در زمان جهاد بر ضد شوروی از داعیان مهم جهاد و از مجاهدین بالفعل بود. او در تشکیلات تنظیم مرحوم مولوی محمد نبی محمدی صاحب در ولسوالی شورابک ولایت قندهار مجاهدین داشت و شخصاً در جهاد مسلحانه سهم می گرفت.

پس از پیروزی جهاد، هرگاه دوره هرج و مرج تفنگسالاران در سراسر کشور به اوج رسید و سپس برای پایان دادن آن، تحریک اسلامی طالبان آغاز شد. شیخ

صاحب در منطقه موسی کالونی، کویته مشغول تدریس دوره صغری بود. یکروز چند تن چهره های برجسته و شناخته شده تحریک (شهید ملا بورجان آخند، شهید مولوی احسان الله احسان و مولوی وکیل احمد متوکل) آمدند و از او خواستند با تحریک اسلامی طالبان یکجا شود و درین صف خدمت بکند.

شیخ صاحب مسند درس را ترک نمود و با طالبان یکجا شد. طالبان ولسوالی های میوند، دند و بولدک را گرفته بودند و لیکن هنوز شهر قندهار را فتح نکرده بودند. شیخ صاحب نخست تحت قیادت شهید ملا محمد آخند، اولین فرمانده عمومی نظامی طالبان به فعالیت های نظامی آغاز کرد و با رفقای خود به کمربندهای جهادی می رفت. اما هرگاه به فرمان مرحوم امیرالمؤمنین محاکم نظامی تاسیس شد، او رئیس عمومی محاکم نظامی مقرر شد.

هدف از ایجاد محاکم نظامی این بود که نظامیان از کارهای خودسرانه جلوگیری شوند. هرگاه بر شخص نظامی دعوی می شد، آن دعوی به محکمه نظامی مراجعه می شد. مرکز محکمه نظامی در قندهار و شاخه ها و دفاتر حلقوی آن در کابل، هرات، مزارشریف، قندوز، ننگرهار و چندین ولایت دیگر بود.

شیخ صاحب که به جدیت و قاطعیت شهرت داشت به حیث رئیس محاکم نظامی خدمات بزرگ و دشواری را دران زمان انجام داد، نظامیان را از تخطی و تعدی منع کرد و به برخورد مناسب با مردم مجبور ساخت. مؤسس امارت اسلامی مرحوم امیر المؤمنین نیز توجه زیادی به محکمه نظامی داشت. شیخ صاحب این محکمه را محکمه امیرالمؤمنین می خواند، زیرا مرحوم ملا صاحب کارهای این محکمه را به دقت مراقبت می نمود، تا خدا نخواسته حقوق غیر نظامیان از سوی مجاهدین تلف نشود و یا مردم به زور سلاح و قدرت تهدید نشوند.

محاکم نظامی اکنون در چوکات ریاست عمومی محاکم امارت اسلامی فعالیت می کند، اما در زمان حاکمیت امارت اسلامی ارگان کاملا مستقل بود و چنان قدرت

داشت که قومندانان قول اردو، والیان، قومندانان امنیه و مسئولان خط های مقدم جنگ را به میز محاکمه احضار می کرد و در مورد موضوعات مرتبط ازان ها تفتیش می کرد.

زمانیکه امریکایی ها بر افغانستان یورش آوردند، شیخ صاحب در شمال کشور بود و دران جا کارهای محاکم نظامی را مراقبت می کرد، او به قندهار آمد و پس از عقب نشینی امارت اسلامی از سائر شهرهای کشور، راه هجرت را انتخاب نمود و به وظیفه درس و امامت برگشت.

شیخ صاحب در سال های پسا اشغال، داعی قوی جهاد بر ضد امریکایی ها و مسئول مهم امارت اسلامی بود و در هر بخش خدمت می کرد.

در سال های اول جهاد بر ضد امریکا، بزرگان امارت اسلامی (شهید ملا عبیدالله آخند، ملا برادر اخند، شهید ملا دادالله اخند، شهید ملا اختر محمد عثمانی و دیگران) همواره با شیخ صاحب ملاقات و مشوره می کردند و در مورد مسائل مهم هدایت می گرفتند. بعدا شیخ صاحب در اداره عالی محاکم عمومی امارت اسلامی به خدمت آغاز کرد و با چند تن از شیوخ کرام اداره عالی محاکم و تمییز را فعال کرد. اداره که اساس قوه قضائیه امارت اسلامی درین دوره جهادی شمرده می شود.

وفات و خاطرات :

شیخ الحدیث مولوی غلام حیدر –رحمه الله - در حالیکه مشغول تدریس بود ناگهان بیمار شد و پس از چند روز بیماری، روز دوشنبه **۲۶** ربیع الاول **۱۴۳۳** هجری قمری مصادف با **۲۹** دلو **۱۳۹۰** خورشیدی به سن **٦٧** سالگی از دنیای فانی رحلت نمود. انا لله و انا الیه راجعون.

پیکر او پس از ادای نماز جنازه، در قبرستان سیدان در منطقه شیخ مانده، کویته به خاک سپرده شد.

ملا برات شاه آغا که مدت زیادی از شیخ صاحب استفاده علمی نموده، در مورد شخصیت استاد خود می گوید : شیخ صاحب عالم متدین و شخصیت مهربان بود، با

هر کسی خصوصا با طلبا بسیار شفقت و مهربانی داشت، علاقه و رغبت به دنیا نداشت و هیچ ثروت دنیوی از او به دنیا نماند، بسیار به تضرع و عاجزی عبادت می کرد، شایق خدمت در راه جهاد بود و مسئولیت و منصب را دوست نداشت، هر بار بزرگان امارت اسلامی به اصرار زیادی او را آماده مسئولیت می ساختند، به بزرگان و مسئولان امارت اسلامی سخنان روشن و واضح می گفت و به وظائف شان متوجه می کرد. خداوند متعال بر او رحم بکند و برکات او را نیز بازماندگانش بکند.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید حافظ بدرالدین حقانی -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید – ترجمه : حبیبی سمنگانی

برگ برگ تاریخ افغانستان حکایت از شاهکاری های شخصیت های افتخار آور و مردهای سلحشور این مرز و بوم می کند. برخی ازین چهره های تابناک نقش های ماندگار و پایدار در میادین علم و عرفان، تصنیف و تالیف و...... در اوراق تواریخ ثبت نمودند و برخی هم شهیدان گلگون کفنی بودند که در کارزار جهاد و مقاومت با کمال رشادت و دلاوری مبارزه نمودند و آثار و کردار آنان تا ابد برای نسل های بعدی شان باعث افتخار است.

سرزمین افغانستان چنانکه در گذشته ها شخصیت ها و خانواده های پر افتخار داشت، در عصر کنونی نیز در هر دو دوره جهاد بر ضد امپراتوری های عصر، از شجاعت و پرکاری های شخصیت ها و خانواده های قابل افتخار بهره ور بوده است. هنوز هم چنان خانواده های جهاد پرور در سراسر این مرز و بوم وجود دارد که تمام فرزندان آنان با مفکوره های جهادی و پاسداری از دین و میهن پرورش یافته اند، موج های بی مهار شهادت در قلب دارند و زندگانی خود را وقف دین اسلام نموده اند.

خانواده مجاهد نامدار و فاتح دو امپراتوری عصر- مرحوم مولوی جلال الدین حقانی نیز در فهرست چنین خانواده های دیندار و کافر ستیز می درخشد. خانواده حقانی (در ولایت پکتیا، جنوب شرق افغانستان) یکی از خانواده های است که مناره شهیدان و سردادگان آن، آسمان خراش است. اعضای این خانواده نه تنها نقش بارز در شکست قشون نیرومند شرق داشتند بلکه در برابر تهاجم نیروهای غرب نیز برای محافظت از دین و میهن خود سینه ها را سپر ساختند، در خط های مقدم مقاومت

صف زدند و جان های شان را پروانه وار نثار نمودند. در سطور پایین نگاهی می کنیم به شخصیت و کارنامه های چشمگیر فرزند غازی و شهید این خانواده حافظ بدرالدین حقانی رحمه الله، تا با خاطره های روح پرور این شهید هر دلعزیز قلب های خود را طراوت بخشیم.

ولادت :

قشون کمونیستی شوروی ها افغانستان عزیز را اشغال کرده بودند و بالمقابل مبارزه و مقاومت مردم غیور این سرزمین تاریخ می آفرید. بلی، افغان ها امپراتوری عصر را به شدت تکان داده بودند، کوه ها و جنگل های این میهن به گورستان نیروهای شرق تبدیل شده بود. یک مرد آزاده افغان به نام جلال الدین حقانی در دره های پکتیا، پکتیکا و خوست با لشکر چهلم شوروی ها مشغول مبارزه بود و این لشکر را نخستین بار با شکست رو برو می ساخت. نام مولوی جلال الدین حقانی در جهان اسلام با لقب های قائد المیدانی و امام شامل ثانی زمزمه می شد. در همان روزگار به تاریخ اول رمضان ۱۴۰۶ هجری قمری در خانه این بزرگ مرد طفلی چشم به جهان گشود و بدرالدین نام گذاشته شد.

آموزش های دینی :

بدرالدین در آغوش پدر مجاهد و مبارزش پرورش یافت. آداب کلیدی زندگی، اخلاق و عقائد را از پدرش آموخت. هنوز بسیار خورد بود که شامل انجمن القرآن شاخۀ منبع العلوم، میرانشاه شد و در کنار آن به مکتب نیز می رفت. او تا صنف ٦ مکتب خواند و در سن ١١ سالکی حفظ قرآن را به پایان رساند و دستار سفید را به افتخار حفظ کلام الله به سر نمود.

بدرالدین پس از حفظ قرآن به فراگیری علوم دینی آغاز نمود. او در جامعه منبع العلوم (میرانشاه) ، تعلیم القرآن (صوابی) ، تعلیم الاسلام (چارسده) و دیگر مراکز علوم

دینی به تحصیلات خود دوام داد. نیز در دوران حاکمیت امارت اسلامی بعضی کتاب ها را نزد پدر بزرگوارش در کابل خواند و بالاخره به درجه موقوف علیه رسید.

بدرالدین در خانواده مرحوم مولوی جلال الدین حقانی دارای استعداد فوق العاده علمی بود و به همین اساس پدر مهربانش آرزو داشت که او علوم متداول دینی را به پایان برساند و به حیث عالم دین برای جامعه خدمت بکند. حقانی صاحب او را در حضر و سفر تشویق به تحصیل علم می نمود و همواره تاکید می کرد که درسهای خود را با مواظبت و توجه کامل ادامه بدهد. حقانی صاحب همواره برای بدرالدین می گفت : در خانواده ام پس از من چراغ علم را تو روشن نگه می داری و این کتابخانه بزرگ را صاحب می شوی، انتظام و اهتمام مدرسه ام را به دوش می گیری و خدمت آن را می کنی.

اما تهاجم امریکایی های متجاوز نه تنها بدرالدین بلکه سفر علمی بسیاری ها را نقطه پایان گذاشت. بلی، مصروفیت های جهادی بدرالدین را فرصت نداد که روند آموزشی خود را ادامه بدهد، سفر درخشان علمی او نا تمام ماند.

جهاد بر ضد امریکا :

زمانیکه افغانستان آماج تهاجم نیروهای متجاوز امریکایی گردید حافظ بدرالدین تازه به جوانی رسیده بود. بدرالدین حقانی چون فرزند یک دودمان مجاهد خیز و مجاهد پرور بود، همه مصروفیت های خود را ترک نمود و با عشق فراوان شامل کاروان جهاد و مقاومت شد و در سنگرهای دفاع از دین و میهن جا گرفت.

حافظ بدرالدین در ابتدا در محاذهای پکتیا، پکتیکا و خوست به حیث یک مجاهد عادی خدمات جهادی انجام داد. چنانکه مولوی جلال الدین حقانی از جمله فرماندهان و رهبران جهادی بود که شخصا وارد صحنه های درگیری می شد، بدرالدین حقانی و دیگر پسران او نیز دوشا دوش مجاهدین در برابر نیروهای وحشی امریکایی مبارزه نمودند.

حافظ بدرالدین حقانی پس از چند مدت خدمت در خط های جنگ، مسئول کندک عملیات های استشهادی مقرر شد و این مسئولیت بزرگ را تا شهادت با دیانتداری و استقامت کامل پیش برد و به دستآوردهای چشمگیر نائل شد. او بر علاوه از انسجام حملات ویژه استشهادی به عنوان معاون ریاست تنظیمه در زون جنوب شرق و نیز معاون مسئول نظامی ولایت خوست وظیفه انجام داد.

حملات کفرشکن استشهادی :

بدرالدین حقانی از چهره های مبتکر، مدبر و سختکوش در صف امارت اسلامی افغانستان بود. او در سال های اخیر، دشمن را بارها با طرح ریزی حملات شهادت طلبانه دچار خسارات سنگین ساخت. این حملات توسط فدائیان سربکف اسلام عملی شد و سیستم های مدرن و مجهز دفاعی دشمن را هر بار ناکام و همگان را مبهوت ساخت. به ویژه حملات منظم بر مراکز حساس و حیاتی امریکایی ها در کابل، پکتیا، میدان وردک و مناطق دیگر بیانگر مهارت فوق العاده بدرالدین حقانی در بخش تعمیل و تکمیل پلان های بزرگ نظامی بر مراکز دشمن است.

دشمن مکار هرگاه از حملات کمرشکن بدرالدین حقانی به ستوه آمد تبلیغات تازه یی را برای چند پارچگی مجاهدین به راه انداخت و چنان جلوه می داد گویا مجاهدین مولوی جلال الدین حقانی که حالا از سوی پسران او سرپرستی می شدند گروه مستقلی هستند و به امارت اسلامی ربطی ندارند. اما این پروپاگند دروغین دشمن از سوی امارت اسلامی با شواهد مستند رد شد.

حافظ بدرالدین حقانی ۷۵ عملیات مختلف النوع استشهادی را به سرپرستی خود برنامه ریزی و عملی نمود. بعضی این عملیات ها بسیار بزرگ و خبرساز بود. مثلا : عملیات بر مرکز امریکایی ها در صحرا باغ، عملیات بر مقر ولایت خوست، حمله بر ولسوالی دومندو، حمله بر مرکز امریکایی ها در صبرو، حمله بر میدان هوایی بگرام،

حمله بر انترکانتینتل کابل و....... دشمن را با تلفات هنگفت جانی و مالی دچار ساخت
.

شهادت :

امریکایی ها نام شهید بدرالدین حقانی را در فهرست مهم ترین و خطرناک ترین دشمنان امریکا (لیست سیاه) جا داده بودند. بدرالدین حقانی از مدت زیادی از سوی امریکایی های اشغالگر تعقیب می شد و بالاخره پس از تلاشهای پیهم دشمن در یک حمله طیارات بی پیلوت با چند تن مجاهدین استشهادی به شهادت رسید. انا لله و انا الیه راجعون.

شورای رهبری امارت اسلامی در اعلامیه که به مناسبت شهادت حافظ بدرالدین حقانی نشر نمود، چنین ابراز تهنیت و تسلیت نمود : امارت اسلامی افغانستان شهادت حافظ القرآن بدرالدین حقانی را به پدر محترم او شخصیت نامدار جهادی وعلمی مولوی جلال الدین حقانی (حفظه الله) ، خانواده، دوستان و همسنگران او مبارک باد می گوید. شهید بدرالدین حقانی مجاهد مبارز و قهرمان فراموش ناشدنی در جهاد کنونی بر ضد صلیبی های متهاجم بود. او در سنگرهای پاسداری از دین و میهن خدمات تاریخی انجام داد. خداوند متعال همه زحمات و خدمات او را به بارگاه خود قبول نماید و برای او درجات و مقامات عالیه در جنت الفردوس نصیب بکند. آمین یا رب العالمین.

ویژگی های شخصیت بدرالدین حقانی رح :

شهید حافظ بدرالدین حقانی – رحمه الله - چهره کم نظیر در جهاد بر ضد امریکایی ها بود. شهادت او دوستان را غمگین و دشمنان را برای چند لحظه شادمان ساخت. آراء و دیدگاه های زیادی در مورد این ستاره درخشان آسمان جهاد بر زبان ها زمزمه شد. رای چند تن شخصیت های نزدیک به او را در سطور ذیل نقل می کنیم

و می کوشیم در مورد کرامت و سیرت او حرف های چندی از زبان بزرگ مـردان نقـل بکنیم.

خلیفه صاحب سراج الدین حقانی - حفظه الله - می گوید : اعضای بـدن حـافظ بدرالدین بر اثر میزایل امریکایی ها پارچه پارچه گردیـده بـود، امـا تنهـا سـینه او سـالم مانده بود و مجاهدین او را از سینه اش شناختند. این کرامت بدرالـدین و اعجـاز قـرآن بود. شهید بدرالدین حقانی قرآن را در سینه جـا داد و خداونـد متعـال سـینه او را سـالم نگه داشت.

شهید مولوی محمد جان، مسئول پیشـین جهـادی ولایـت خوسـت، مـی گویـد : حافظ بدرالدین بر صحبت و تعبیر مـا فـی الضـمیر بسـیار حـاکم بـود و همـواره توجـه حاضرین را در مجلس جلـب مـی نمـود. بسـیار صـبر و تحمـل داشـت و مشـوره هـا و پیشنهادهای مردم را با سینه باز می پذیرفت. خداوند متعال بدرالدین را به اخـلاق زیبـا، تواضع، ایثار، تعامل شفقت آمیز با دوستان، خوشطبعی و دیگر مزایـای زیـادی آراسـته بود.

او با تمام مهارت در صف دشمن نفوذ می کرد. افراد دشمن را با مفکوره جهادی مجهز می نمود و سپس از داخل صف دشمن بر دشمن یورش می برد. دشـمن نیـز بـر فعالیت های جهادی و استعداد فوق العاده بدر الدین حقانی اعتراف داشت. بدر الدین از بزرگان خود اطاعت می کرد و فرامین مقام رهبری امارت اسـلامی را بـا دقـت کامـل تطبیق می نمود. او مجاهدین خود را نیز با روحیه وفاداری کامل با امارت اسلامی تربیه می نمود.

شهید مولوی سنگین فاتح، مسئول پیشین جهادی ولایت پکتیکـا در مـورد شـهید بدرالدین چنین می گوید : بدرالدین استراتیژیست با استعداد جنگـی بـود. مـا در سـال های اخیر مشاهده نمودیم که نیروهای پیشرفته و مجهز جهان با جنرالان با تجربه خـود بر افغانستان یـورش آوردنـد، آنـان بـرای دفـاع خـود مراکـز مصئون سـاختند، امـا ایـن

بدرالدین حقانی بود که با تکتیک های کامیاب و کارگر خود توانست کمربندهای دفاعی آنان را بشکند و قلب دشمن را آماج حملات قرار بدهد. بدر الدین در جاهای عملیات انجام داد که کسی گمان هم نمی کرد.

مطبوعات امریکایی بدرالدین حقانی را پس از شهادت او دشمن خطرناک امریکا خواندند. یک وبسایت امریکایی به نام Long War Journal از شهادت بدرالدین حقانی چنین خبر داد : طیارات کشفی امریکا یک فرمانده مهم طالبان بدرالدین حقانی را کشتند، بدر الدین حقانی بزرگترین و خونین ترین حملات را در افغانستان به راه انداخته بود. روزنامه مهم امریکایی واشنگتن پوست در مورد شهادت بدرالدین حقانی چنین تبصره کرد : بدر الدین تهدید و حائل بزرگ در راه پیروزی امریکا در افغانستان بود. او در سالهای اخیر چندین حملات مرگبار و خونین را بر ضد امریکایی ها طرح ریزی کرده بود.

بدر الدین حقانی از آنعده مجاهدین بود که انتقام خود را پس از شهادت، از امریکایی های اشغالگر گرفت. زیرا او پیش از شهادت، پلان حمله بر دفتر مرکزی سی آی ای در هوتل آریانا (کابل) را نهایی کرده بود. این طرح پس از شهادت او با موفقیت عملی شد و تعداد زیادی مقامات استخباراتی دشمن درین حمله کشته شدند .

خداوند متعال شهادت حافظ بدرالدین حقانی –رحمه الله - را به بارگاه خود قبول نماید و راهش را پر راهرو داشته باشد، آمین یا رب العالمین .

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید شیخ دوست محمد - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

اگر جهاد کفرشکن افغان ها در برابر شوروی های متجاوز حماسه قرن بست میلادی خوانده شد، جهاد کنونی ملت مسلمان ما در برابر امریکایی های مستبد که با وسایل اندک و روحیه بلند آغاز گردید و با قربانی های فراوان به آستانه پیروزی رسید، اعجوبه قرن ۲۱ میلادی است.

امریکایی های اشغالگر به همکاری نیروهایی جابر جهان کفری با اوج کبر و غرور بر خاک پاک ما یورش آوردند، ملت مجاهد ما در حالی به مبارزه و مقاومت پرداختند که ظاهرا چیزی را در اختیار نداشتند و حتی دوستان هم رو گردانیده بودند، اما مسلمان های افغانستان با نیت صاف، ایمان قوی و عزم متین توانستند با همه نبود و کمبودهای مادی امریکایی ها را از پا درآورند.

معرکه کنونی کفر و اسلام که در اوائل قرن بست و یک میلادی در کوه ها و دشت های افغانستان به وقوع پیوست، از حماسه های کم نظیر تاریخ است. افغان ها قربانی ها، فداکاری ها و حماسه های باورنکردنی را درین نبرد فراموش ناشدنی تاریخ به نمایش گذاشتند. پیروزی درین معرکه هرگز کار آسان نبود، فرزندان غیور و دلیر این مرز و بوم جان های شان را قربان نمودند و غازیان این معرکه اگر چه در قرن پانزدهم هجری زندگی می کردند و لیکن با توکل، عزم و قوت ایمانی شان یاد کارنامه ها و شهکاری های صدر اسلام را زنده کردند. بیائید با زندگی و کارنامه های یکتن از فرماندهان نامدار این معرکه آشنا شویم، این مرد غازی و شهید شیخ دوست محمد –

رحمه الله - نـام داشـت. او از آغـاز جهـاد در برابـر امریکـا تـا شـهادت در سـال ۲۰۱۳ میلادی مسئول عمومی جهادی ولایت نورستان بـود و فرمانـدهی مجاهـدین را دریـن ولایت مجاهد پرور به دوش داشت.

شناخت اجمالی :

شیخ دوست محمد پسرـ شیخ سـفر محمـد و نواسـه لعـل محمـد در سـال ۱۳۷۷ هجری قمری در منطقه کانتوا در مربوطات ولایت نورستان به دنیا آمد.

شیخ دوست محمد که در خانواده دیندار به دنیا آمده بود آموزشهای دینـی را در هفت سالگی نزد پدر بزرگوارش آغاز نمود. شیخ دوست محمد از خورد سالی زیـرک و ذهین بود و پدرش که آرزو داشت پسرش به علوم دینی آراسته گـردد، شـیخ دوسـت محمد را با یک عالم منطقه مولوی اختر محمـد بـه پاکسـتان روان کـرد. شـیخ دوسـت محمد تقریبا چهار سال با مولوی اختر محمد در باجور، منطقه قبـایلی پاکسـتان مانـد و کتاب های ابتدایی فقه و علوم عصری را دران جا خواند. سپس کتاب هـای متوسـط و نهایی را در مدارس مختلـف دینـی خوانـد. کتـب احادیـث (صـحاح سـته) را در سـال ۱۴۰۱ هجری قمری نزد محدث بزرگ مولانا سمیع الحـق – رحمـه اللـه - در دارالعلـوم نعمانیه، چارسـده خوانـد. او در امتحـان نهـایی سـند ممتـاز را بـه دسـت آورد و دسـتار فضیلت را به سر نمود.

شیخ صاحب چون با احادیث نبوی صلی الله علیه و سـلم علاقـه فـراوان داشـت، کتب احادیث را بار دیگر در دارالقرآن صوابی نـزد عـالم بـزرگ شـیخ القـرآن مولـوی محمد طاهر و شیخ الحـدیث مولـوی محمـد یـار بادشـاه – رحمهـما اللـه - بـه تکمیـل رساند. او تفسیر قرآن را نیز نزد این عالم نامدار خواند و بار دیگر نزد شیخ القرآن مولانا عبدالسلام – رحمه الله - زانوی تلمذ نهاد.

مرتبت علمی و مشغولیت درسی :

خداوند متعال برای شهید شیخ دوست محمد – رحمه الله - مقام بزرگ علمی داده بود، نه تنها شاگردان بلکه همدرسان و علمای معاصر نیز بر نبوغ و برتری علمی او اعتراف داشتند.

شیخ صاحب تمام علوم مروجه را در مدت هفت سال به پایان رساند. زمانی که فارغ می شد از لحاظ سن و سال بسیار خورد بود و حتی ریش هم نداشت، اما با استعداد عالی خود بخاری شریف را قرات می کرد.

شیخ صاحب سریع الذهن بود و حافظه قوی داشت. مسئله یی را که مطالعه می کرد سال ها در آرشیف حافظه اش محفوظ می ماند. این نیز دلالت بر قوت و متانت علمی شیخ صاحب می کرد که به سوال ناراحت نمی شد و نه هم سوالی را نادیده می گرفت. مردم از او در مورد تفسیر قرآن سوال می کردند و جواب آن را دریافت می کردند.

شیخ صاحب با مطالعه بسیار شوق داشت. او کتاب های نا آشنا را می خرید و مطالعه می نمود. عبارات و لغات مشکل کتاب ها را به یاد داشت. برای مطالعه از همه بیشتر کتب احادیث و در مرتبه دوم تفاسیر را دوست داشت. با مطالعه عجائب و غرائب بسیار شوق داشت و قصه های نادر را به یاد داشت. هرگاه واقعه عجیبی را مطالعه می کرد، آن را برای شاگردان و رفقای خود نیز حکایت می کرد.

شیخ صاحب پس از فراغت به تدریس آغاز نمود و حدود بست و دو سال در مدرسه مولانا عبدالجبار صاحب دارالعلوم تعلیم القرآن در روستای ترخو در منطقه قبائلی باجور مشغول خدمت به احادیث نبوی و دیگر علوم اسلامی بود. زمانیکه به منطقه دیر، خیبر پختونخوا رفت و در روستای گوریال اقامت گزید، دران جا نیز مشغولیت او درسگویی و مطالعه بود.

شیخ صاحب درین مدت طولانی در پهلوی دوره احادیث هر گونه کتاب های خورد و بزرگ فنون را درس گفت. او در رخصتی های چند ماهه مؤطا امام مالک،

مؤطا امام محمد، معانی الاثار للطحاوی، سنن ابن ماجه، سنن نسائی - رحمهم الله - و دیگر کتاب های را که عموما در مدارس به گونه کامل خوانده نمی شد بالاستیعاب درس می گفت.

شیخ صاحب چند کتاب نیز تصنیف نموده است که نام های شان قرار ذیل است :

۱ : العقد الفرید فی اثبات الفرد الشرعی من التقلید
۲ : الدرر السنیة
۳ : الترجمان لعقائد الشبان
۴ : البرهان الساطع علی عدم اعتبار اختلاف المطالع
۵ : تنبیه الانام عن حقیقة الدین و الاسلام
٦ : هدیة الکتوری فی مقدم الترمذی
۷ : نداء البر اءة و الجهاد
۸ : المسدسات فی مباحث الجهاد
۹ : خطبات مجاهد
۱۰ : نداء الفرسان لاهل البصیرة و الایمان
۱۱ : دروس الجهاد
۱۲ : تحفة الاحرار

دعوت دینی و تلاش برای حاکمیت شریعت :

شیخ دوست محمد – رحمه الله - اگرچه باشنده ولایت نورستان افغانستان بود و لیکن در هر دو طرف خط دیورند اعتبار، شهرت و نفوذ گسترده مردمی داشت. او به حیث عالم مقتدر و معتمد در منطقه باجور شناخته می شد، شغل اصلی او تدریس و امامت بود، اما برای اصلاح جامعه و حاکمیت شریعت نیز همواره سعی می نمود.

او می گفت عامل وضعیت کنونی مسلمان ها نظام های غربی مانند و غیر شرعی جهان اسلام است، تا نظام اسلامی در کشور های مسلمان نشین حاکم نگردد مسلمان ها هرگز سربلند و بالادست نمی شوند. مسلمان ها باید تنها زیر چتر قوانین اسلامی زندگی بکنند و شریعت اسلامی را که همه ابعاد زندگی دنیوی را احاطه می کند در عرصه عمل پیاده بکنند.

شیخ صاحب همواره به آرمان امارت و خلافت اسلامی بود. هرگاه طالبان در افغانستان قیام کردند و سعی نمودند نظام اسلامی را به نهج خلافت راشده درین کشور حاکم بسازند، شیخ صاحب با آن ها همکاری صمیمانه و همه جانبه نمود. او با امیر المؤمنین ملا محد عمر مجاهد بیعت نموده با همه رفقای خود شامل تشکیلات تحریک اسلامی طالبان شد و تا شهادت به این بیعت متعهد ماند. هرگاه تحریک طالبان به شرق افغانستان رسید شیخ صاحب هر چند مشغول تدریس بود، اما با استفاده از نفوذ خود خدمات بزرگی انجام داد. در ابتدا بعضی تبلیغات منفی در بعضی مناطق کنر و نورستان به راه انداخته شد تا مردم در برابر امارت اسلامی بدگمان شوند. اما شیخ صاحب مردم این مناطق را رهنمایی درست نموده منافع و اهمیت نظام اسلامی را برای آن ها تشریح کرد. همان بود که مردم از امارت اسلامی صادقانه حمایت نمودند. شیخ صاحب بارها به مناطق مختلف کنر و نورستان سفر کرد و بزرگان آن مناطق را از طریق دعوت آماده نمود تا به صف امارت اسلامی بپیوندند. ولسوالی کامدیش ولایت نورستان در نتیجه مساعی شیخ صاحب در کنترول امارت اسلامی درآمد.

تهاجم امریکا و جهاد بر ضد امریکایی ها :

هرگاه امریکایی های متجاوز بر افغانستان یورش آوردند و جهاد و مقاومت مسلحانه افغان ها در برابر آن ها آغاز گردید، شهید شیخ دوست محمد از جمله کسانی بود که بسیار با جرات و متانت به مقاومت پرداخت. او صدها تن را در منطقه قبائلی

باجور و دیگر مناطق مرزی کشور در هنگام یورش امریکایی ها آماده جهاد نمود و همچنان پول زیادی را برای همکاری با مجاهدین جمعآوری کرد.

شیخ صاحب پس از اشغال کشور آرام ننشست. او در سال های اول اشغال همواره تلاش می نمود روحیه جهادی مردم را زنده نگه دارد و برای این هدف تقاریر صوتی و نامه های کتبی خود را درمیان مردم توزیع می کرد، تا مردم از فرضیت جهاد آگاه شوند و بر ضد امریکایی ها قیام بکنند.

شیخ دوست محمد – رحمه الله - با رفقای خود جبهه جهادی نیز تشکیل داد و عملیات های جهادی را در ولایت نورستان آغاز نمود. این ابتکار و سرپرستی شیخ صاحب بود که ولایت نورستان به حیث سنگر قوی و تاریخی جهاد بر ضد امریکا شناخته می شود. او که در تشکیلات امارت اسلامی به حیث والی یا مسئول جهادی ولایت نورستان وظیفه انجام می داد حیثیت استاد و پیشوای مجاهدین آن ولایت را داشت، زیرا تقریباً تمام سرگروپ ها و دلگی مشرهای نورستان شاگردان او بودند و جهاد را نیز به هدایت و سرپرستی او آغاز کرده بودند. لهذا کامیابی ها و دستآوردهای جهادی نورستان در حقیقت کارنامه های شیخ صاحب بود.

فتوحات مهم مجاهدین در نورستان به سرپرستی شیخ دوست محمد (رح) :

در سطور ذیل اشاره می کنیم به چندی از فتوحات مجاهدین نورستان به سرپرستی شیخ صاحب :

به تاریخ ۲۰۰۲/۷/۲۴ میلادی : هرگاه امریکایی ها به نورستان آمدند مجاهدین منطقه کوتیا در ساحه مارکونده بر یک مرکز آن ها حمله نموده ۱۴ عسکر امریکایی را کشتند و چند تن شان را زخمی ساختند. متباقی عساکر امریکایی از ساحه فرار کردند.

به تاریخ ۲۰۰۴/٦/۲ میلادی : مجاهدین در منطقه کوتیای ولسوالی کامدیش یک عملیات کامیاب در برابر دشمن انجام دادند. این نخستین عملیات مهم مجاهدین

در نورستان بود. در این عملیات یکتن صاحب منصب نظامی امریکا به نام «براون» کشته شد و جسد و سلاح او هم بدست مجاهدین آمد.

در ماه اگست ۲۰۰۷ میلادی، یکتن فرمانده دلیر جهادی ولسوالی وانت ویگل «مولوی حضرت عمر فاروقی» با حدود ۱۵۰ تن مجاهدین بر بیس بزرگ امریکایی ها در روستای ارنس حمله کردند. مجاهدین از همه کمربندهای خاردار گذشته داخل بیس شدند و بر عساکر خارجی و داخلی یورش بردند. این بیس پس از دو ساعت درگیری از سوی طالبان فتح شد و به گفته جوانان محلی که دران بیس کار می کردند ۱۶ تن امریکایی و ۱۴ تن عساکر اردو کشته شدند. مولوی فاروقی و ۵ تن رفقای او نیز درین عملیات به شهادت رسیدند.

به تاریخ ۵ رجب ۱۴۲۹ ه ق، اشغالگران یک بیس بزرگ را که دارای اهمیت استراتژیک بود در منطقه جمچگل ولسوالی وانت ویگل پس از حملات پیهم مجاهدین تخلیه کردند. مجاهدین ازان بیس غنائم زیادی به دست آوردند.

به تاریخ ۱۳ جولایی ۲۰۰۸ میلادی : در یک عملیات بزرگ مجاهدین بر بیس مرکزی وانت ده ها تن عسکر امریکایی کشته شدند.

در سال ۲۰۰۸ میلادی مجاهدین بر بیس منطقه دبه در ساحه گوهردیش عملیات بسیار موفق انجام دادند. درین عملیات ۱۶ تن عساکر خارجی و داخلی از بین رفتند و اشغالگران ازین بیس فرار کردند.

به تاریخ ۵ ذوالقعده ۱۴۳۰ ه ق، حدود ۵۰۰ تن مجاهدین بر سه بیس بزرگ ولسوالی کامدیش (اورمر، کمو و شرپیت) عملیات تهاجمی انجام دادند. ۶۷ تن عساکر خارجی و ۹ تن مزدوران داخلی در این عملیات ها کشته شدند، ۴۳ تن عساکر اردو و پولیس به اسارت مجاهدین درآمدند و در اخیر ساختمان ولسوالی، قومندانی امنیه، بیس مرکزی و تمام پوسته های دفاعی دشمن به گونه کامل در کنترول مجاهدین امارت اسلامی قرار گرفتند. این عملیات پر دستآورد نقش عمیقی بر وضعیت عمومی

کشور داشت و تبلیغات دروغین رسانه های غربی را که لاف از کامیابی ها و پیشروی های امریکایی ها می زدند نقش بر آب ساخت. حتی فرمانده آن وقت نیروهای امریکایی جنرال مک کرستل به رسانه ها گفت : اگر ۴۰ هزار عساکر اضافی هر چه عاجل به افغانستان فرستاده نشود واقعه نورستان در سائر مناطق این کشور تکرار می شود.

به تاریخ ۲۰۰۹/۱۱/۱۳ میلادی، نیروهای خارجی و داخلی در منطقه بدین شاه ولسوالی برگمتال شب هنگام هجوم آوردند، اما با مقاومت شدید مجاهدین رو برو شدند و در نتیجه درگیری ٦ ساعته حدود ۸۰ تن عساکر خارجی و مزدوران داخلی شان کشته و زخمی شدند.

به تاریخ ۲۰۱۰/۵/۲۹ میلادی، مجاهدین در نتیجه یک عملیات کامیاب، ولسوالی برگمتال را فتح نمودند.

به تاریخ ٦ اپریل ۲۰۰۸ میلادی، عساکر خارجی بر روستای شوک ولسوالی دوآب یورش آوردند، اما با مقاومت شدید مجاهدین رو برو شدند، دو هلیکوپتر آنان سرنگون گردید و بالاخره مجبور به عقب نشینی شدند. مجاهدین امکانات زیادی جنگی دشمن را به غنیمت گرفتند.

در سال ۲۰۱۱ میلادی، مجاهدین بر ولسوالی دوآب عملیات تهاجمی انجام دادند و پس از درگیری چند ساعته این ولسوالی را به گونه کامل فتح نمودند و غنائم زیادی را به دست آوردند.

به تاریخ ۲۰۱۲/۱۱/۷ میلادی، عساکر اشغالگر دفتر بزرگ پی آر تی را که اهمیت زیادی استراتژیک داشت در منطقه کله گوش ولسوالی نورگرام به سبب حملات پیهم مجاهدین تخلیه کردند.

به تاریخ ۲۰۰۸/۷/۱۸ میلادی، مجاهدین غازی آباد در منطقه دب بروره بر نیروهای خارجی عملیات انجام دادند. ۸ تانک دشمن در این عملیات به گونه کامل

تخریب شد و همه سرنشینان آن از بین رفتند. دو صاحب منصب بلند رتبه امریکایی نیز درین عملیات کشته شدند.

به تاریخ ۲۱ می ۲۰۰۹ میلادی، مجاهدین در نیشگام (ولسوالی فعلی غازی آباد) بر مرکز و یک پوسته مهم نیروهای خارجی و داخلی یورش برده ۱۲ تن خارجی ها و ۷ تن عساکر اردو را کشتند و به شمول یک ترجمان ۱۲ تن سربازان اردو را به اسارت گرفتند. مرکز و پوسته مذکور نیز به گونه کامل از بین رفت.

همچنان مجاهدین در سال ۲۰۱۱ میلادی بر پنج پوسته های منطقه گوهردیش ولسوالی کامدیش حملات تهاجمی انجام دادند. این حملات صبح هنگام آغاز شد و تا ساعت یازده روز ادامه یافت و در نتیجه ۳۷ تن عساکر سرحدی کشته شدند و شماری آن ها به اسارت مجاهدین درآمدند. نیز مجاهدین هر پنج پوسته را فتح نمودند.

این عملیات ها، عملیات های مهم و تکتیکی در تاریخ جهاد معاصر افغانستان خوانده می شود. این عملیات ها با حضور مستقیم شهید شیخ دوست محمد انجام یافت و یا هم ثمره ابتکار، مشوره و فرماندهی او بود. این عملیات های کمرشکن رعب نظامی اشغالگران را شکست و نورستان اولین ولایتی بود که اشغالگران ازان فرار کردند و یا روند عقب نشینی خود را ازان جا آغاز کردند.

شهادت :

شیخ صاحب عادت داشت که بیشتر اوقات در ساحه مسئولیت جهادی خود زندگی می کرد، قریه به قریه و جبهه به جبهه به احوال پرسی مجاهدین می رفت و برای آن ها وعظ و نصیحت می نمود. گاهی ترجمه و تفسیر قرآن درس می گفت و همچنان به استفتاء و پرسشهای دینی مردم نیز جواب می گفت.

شیخ صاحب پیش از شهادت خوابی دیده بود که آن را مژده شهادت می دانست. او چند روز پس ازان خواب در یک حمله دشمن به شهادت رسید. یکتن از

دوستان شیخ صاحب داستان خواب را چنین حکایت می کند، شیخ صاحب چند روز پیش از شهادت برای من گفت : «یک شهید و یک شاگردم مولوی سلیمان (باشنده قریه واما که یکسال پیش از شهادت شیخ به شهادت رسیده بود) بر اسپ سوار هستند و اسپ دیگری را برای من زین کرده با خود آورده اند و می گویند : شیخ صاحب ! بیا، این اسپ را برای شما آورده ایم، شیخ صاحب می گوید : من بر اسپ سوار شدم و با آن ها رفتم ».

شیخ صاحب همواره و به گونه پیهم تحت تعقیب دشمن قرار داشت. دشمن بارها برای گرفتاری یا شهادت او چاپه زدند، در اواخر ۲۰۱۱ میلادی دو بار طیارات بی پیلوت حمله کردند و چندین بار ادعاهای دروغین شهادت شیخ صاحب نیز پخش شد. اما این تلاشهای دشمن نتوانست شیخ صاحب را از فعالیت های جهادی باز دارد. شیخ صاحب فعالیت های خود را با دلاوری کامل در نورستان دوام داد.

بالاخره به تاریخ ۲ شعبان المعظم ۱۴۳۴ هجری قمری مصادف با ۲۱ جوزا ۱۳۹۲ خورشیدی و موافق با ۱۱ جون ۲۰۱۳ میلادی در حالیکه در منطقه شملی گل ولایت نورستان زیر بام یک خانه با دوستان خود نشسته بود و برای حل یک مسئله شرعی کتابی را در لیپ تاپ خود مطالعه می کرد هدف طیاره بی پیلوت دشمن قرار گرفت و با دو تن مجاهد (مولوی محمد طاهر و یک مجاهد جوانسال) به شهادت رسیدند. انا لله و انا الیه راجعون.

زندگی نامه شهید مولوی سنگین فاتح -رحمه الله-

نویسنده : نصیب زدران – ترجمه : حبیبی سمنگانی

ولایت پکتیکا در جنوب شرق افغانستان موقعیت دارد. این ولایت که بیشتر ساحات آن کوهستانی است همچون سائر مناطق کشور سنگر مهم جهاد بر ضد امریکایی ها شمرده می شود.

پکتیکا در جهاد بر ضد کمونیسم این افتخار را داشت که پس از کودتای کمونیستی هفت ثور، نخستین موج جهاد مسلحانه از همین ولایت به خروش آمد. مردم ولسوالی زیروک این ولایت چند روز پس از کودتای هفت ثور، به تاریخ ۱۳ ثور بر مراکز کمونیست ها حمله نمودند و همان بود که جهاد مسلحانه بر ضد کمونیست ها آغاز شد.

در جهاد بر ضد امریکا نیز ولایت پکتیکا به ویژه مناطق جنوبی آن، از سنگرهای ابتدایی و مهم جهاد شمرده می شود. در سال های اول اشغال زمانیکه فشار اشغالگران زیاد بود، بیشتر مجاهدین به وزیرستان (که در جوار این ولایت قرار دارد) رفتند. اما به زودی حملات خود را در برابر اشغالگران آغاز نمودند. مجاهدین در مناطق هم مرز با وزیرستان، مثلا : برمل، لواره، منی کندو، منگریتی و دیگر ساحات درگیری های شدید با امریکایی ها انجام دادند و هر بار اشغالگران را دچار تلفات ساختند. مجاهدین جبهات مختلف حقانی صاحب (مثلا : شهید مولوی کلام نافذ، شهید مولوی سنگین،

مولـوی عبدالله حسـینی، شـهید مولـوی احمـد جـان، شـهید مـلا عبـدالمنان احمـد و دیگران) درین مناطق مرزی به شمول مربوطات برمل، نقـش عمـده داشـتند. مجاهـدی که درین منطقه بسیار مدت خدمات جهادی انجام داد و تـا شـهادت بـه حیـث مسئول جهادی ولایت پکتیکا وظیفه اجرا می نمود مولوی سنگین فاتح –رحمه الله –بود.

می خواهیم زندگی نامه او را به گونه مختصر خدمت خوانندگان تقدیم بکنیم :

شناخت اجمالی :

شهید نامدار و پر آوازه مولوی سنگین فاتح فرزند حاجی مرسلین، به قـوم زدران و اهـل قریه تنگی ولسوالی زیروک ولایت پکتیکا بود. شهید فـاتح در سـال ۱۹۷۴ مـیلادی در دیار هجرت در منطقه دته خیل، وزیرستان شمالی چشم به جهان هست و بود گشود.

روند آموزشی :

مولوی سنگین فاتح سلسله درسخوانی را در قریه همزونی، وزیرستان شـمالی نـزد مولوی حبیب الرحمن صاحب آغاز نمـود. سـپس بـرای تحصـیلات بیشـتر بـه مدرسـه مجاهد کبیر مرحوم مولوی جلال الدین حقانی جامعه منبع العلـوم رفـت. او بـه جـوانی رسیده بود و عشق فراوان با جهاد و کشور داشت. از همین بـود کـه در زمـان حاکمیـت امارت اسلامی با استفاده از ایام رخصتی، در مبارزه بر ضد اشرار و مفسـدین سـهم مـی گرفت.

او دوره هـای خـورد و بـزرگ را در جامعـة العلـوم الاسـلامیه زرگـری نـزد شـیخ الحدیث مولـوی عبدالسـتار جـان - رحمـه اللـه - و شـیخ الحـدیث مولـوی سـیف الله صاحب به پایان رساند و در سال ۲۰۰۵ میلادی سند فراغت را به دست آورد.

مبارزه با صلیبی ها :

زمانیکه نیروهای وحشی صلیبی ها بر کشور عزیز ما هجوم آوردند و افغانسـتان را اشغال کردند، مردم از تیکنالوژی، توانایی و زندان های صـلیبی هـای غربـی بـه شـدت

مرعوب و هراسان بودند، مولوی سنگین فاتح در آن زمان حساس و پر خطر از سوی امارت اسلامی به حیث مسئول نظامی جبهات مولوی جلال الدین حقانی –رحمه الله - در پکتیکا انتخاب گردید. مولوی صاحب از نخستین کسانی بود که با اسباب و وسایل ضعیف بارها حملات کوبنده و مرگبار بر کاروان های اکمالاتی و مراکز نظامی اشغالگران در ولایات خوست و پکتیکا انجام داد.

زعیم قوم و قومندان محبوب مردم :

مولوی سنگین فاتح در کنار چیره دستی و توانایی نظامی در حل و فصل منازعات و قضایای مردمی نیز مهارت داشت. او در صحنه های درگیری فرمانده دلیر و با شهامت بود، اما با مردم ملکی و همسنگرانش همانند دوست راستین و برادر همدل و غمخوار برخورد می نمود. نیز در بخش اعداد نظامی و تربیه اخلاقی مجاهدین بسیار می کوشید و در هنگام عملیات های نظامی در مورد حفاظت جان و مال مردم بسیار محتاط بود.

صفات و ویژگی ها :

تقوی، دیانت و تمسک به سنت نبوی - صلی الله علیه و سلم - در طبعیت و فطرت او جا گرفته بود. از ریا کاری، خودستای و خودنمای نفرت داشت و نه تنها همسنگران او بلکه عساکر دشمن نیز به شخصیت وزین و ستودنی مولوی سنگین احترام قائل بودند.

گرفتاری نخستین عسکر امریکایی :

شهید مولوی سنگین فاتح فرمانده توانا و سالار پر دستآورد بود. او زمانیکه مسئول مجاهدین در ولایت پکتیکا بود مجاهدین دلگی قاری اسماعیل به فرماندهی او یک افسر-امریکایی بوبریگدال را به همرای سلاح او در چند متری قرارگاه امریکایی ها در ولایت پکتیکا به اسارت گرفتند. گرفتاری و نگه داری بوبریگدال (که بالاخره منجر به یک تبادله تاریخی زندانیان بین امارت اسلامی و امریکا شد) واقعه

افتخار آفرین و فراموش ناشدنی در تاریخ پکتیکا است. نویسنده و تحلیلگر مشهور امور سیاسی وحید مژده در یکی از مقاله های خود داستان اسارت این افسر امریکایی را چنین می نویسد :

«برگدال به تاریخ ۳۰ جون ۲۰۰۹ میلادی هرگاه در ولسوالی یوسف خیل ولایت پکتیکا از قرارگاه خود بیرون شد از سوی طالبان گرفتار شد، او در اثنای گرفتاری یک تفنگ m ۱٦ نیز با خود داشت (اما اگر ازان کار می گرفت حتماً کشته می شد)، امریکایی ها برای بازیابی و رهایی برگدال عملیات های وسیعی را در ولایات پکتیا، پکتیکا و ولسوالی اندر غزنی انجام دادند. نیز برای کسانی که در مورد محل نگه داری بریگدال خبر بدهند جائزه اعلان کردند. اما طالبان او را در جای نگه داشته بودند که از دسترسی امریکایی ها دور بود.

به روایت طالبان : مولوی سنگین زدران دران زمان مسئول نظامی پکتیکا بود، او بریگدال را به خانه یک مرد موسفید برد و به آن موسفید گفت : کاکا ! متوجه باش که این شخص فرار نکند، من برای خیلی وقت مصروف هستم، تا آن زمان این شخص را برای تو می سپارم.

موسفید با خود فکر کرد که این شخص راه فرار ندارد، اگر از خانه فرار کند کجا خواهد رفت ؟ لهذا نه دستان او را زولانه زد و نه هم پاهایش را بست. از سوی دیگر بریگدال در هراس بود که طالبان او را به زودی تعذیب و اذیت خواهند کرد و یا سرش را می برند و ویدیو اش را نشر می کنند. در حالیکه طالبان ارزش این اسیر را می دانستند و هرگز چنین تصمیم نداشتند، به هر حال بریگدال در جستجوی راه فرار بود. هرگاه موسفید غذا می آورد بریگدال یک اندازه آن را ذخیره می کرد، یکروز موسفید برای وضوء از خانه بیرون رفت، بریگدال نیز از خانه بیرون شد و فرار کرد، بریگدال که لباس نظامی خود را دور انداخته بود و لباس محلی را بر تن داشت بدون اینکه از سوی مردم شناسای و متوقف شود به زودی از بازار قریه بیرون شد و دور تر از قریه به

یک جنگل و کوه پناه برد، آن موسفید هرگاه از فرار بریگدال خبر شد طالبان را آگاه ساخت، طالبان پس از تلاش های سه روزه بالاخره بریگدال را در نزدیکی قریه پیدا کردند.

حالا بریگدال دانسته بود که راهی برای فرار وجود ندارد. بالاخره در تبادله با این افسر-امریکایی ۵ تن فرماندهان طالبان پس از ده و دوازده سال حبس از زندان گوانتانامو رهایی یافتند».

عملیات های کوبنده بر ضد دشمن:

در سال ۲۰۰۶م میلادی، مجاهدین به فرماندهی مولوی سنگین فاتح بر ولسوالی نکی ولایت پکتیکا یورش بردند و ولسوالی را فتح نمودند. امریکایی ها و مزدوران آن ها بارها کوشیدند ولسوالی را دوباره به تصرف خود بیاورند، اما هربار با واکنش شدید و تند همسنگران مولوی سنگین مواجه شدند و شکست خوردند. این ولسوالی تا امروز در کنترول مجاهدین امارت اسلامی قرار دارد.

بار دیگر، مجاهدین به قیادت مولوی سنگین بر ساختمان ولسوالی گیان و کمپاین مشترک امریکایی ها و نیروهای ویژه تعرض نمودند و هر دو مرکز مهم دشمن را پس از درگیری شدید فتح نمودند. مدتی پس تر، مجاهدین کمپاین امریکایی ها را در منطقه لواره در مربوطات ولسوالی گیان مورد حملات پیهم و کاروان های اکمالاتی آنان را آماج کمین های متواتر قرار دادند، بالاخره امریکایی ها وادار شدند تا کمپاین لواره را ترک کنند. لله الحمد، ولسوالی گیان نیز تا اکنون در سلطه مجاهدین قرار دارد.

مولوی سنگین و مجاهدین آرام ننشستند و این بار بر ولسوالی چاربران ولایت پکتیکا هجوم بردند و ولسوالی را فتح نمودند. پرچم سفید امارت اسلامی تا امروز درین ولسوالی حاکم است.

چندی پس تر، ساختمان ولسوالی زیروک ولایت پکتیکا از روی یک پلان منظم به رهبری مولوی سنگین نخست مورد حمله موتر بمب و سپس هدف یورش

گسترده مجاهدین قرار گرفت و شماری زیادی عساکر امریکایی به قتل رسیدند. مولوی سنگین عملیات های زیادی کوبنده و کاری را بر ضد نیروهای خارجی انجام داد. اما نمی توان هر یکی آن را درین مقاله کوتاه جا داد.

جراحت در سیر جهادی :

شهید مولوی سنگین فاتح در جریان مبارزه های جهادی دو بار زخمی شد. بار نخست زمانی که امریکای ها منطقه کندو، ولسوالی اورگون ولایت پکتیکا را بمباردمان کردند، چهل تن از مجاهدین مولوی صاحب به شهادت رسیدند و خود مولوی صاحب به شدت جراحت برداشت (این کندو اکنون به نام کندو شهدا یاد می شود) ، آن سانحه دلخراش و بزرگی بود، اما نتوانست عزم آهنین و پولادین مولوی صاحب را بشکند، مولوی صاحب شفایاب شد و مبارزه های جهادی خود را در برابر اشغالگران از سر گرفت. بار دوم زمانی که عملیاتی را در بازار میرانشاه بر ضد دزدان و جنایتکاران رهبری می کرد و طبق معمول در خط مقدم جنگ می جنگید هدف مرمی قرار گرفت، اما خداوند متعال او را برای خدمت دین زنده نگه داشت.

شهادت :

نیروهای امریکایی از عملیات های مرگبار مولوی سنگین فاتح به ستوه آمده بودند. آن ها نام مولوی صاحب را در سال ۲۰۱۱ میلادی در لیست سیاه شامل کردند. این مجاهد سر بکف و رهرو بزرگ راه استقلال بالاخره به تاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۹۲ خورشیدی مصادف با ۹ ستمبر ۲۰۱۳ میلادی در مهمان خانه یکی از دوستان خود در وزیرستان شمالی هدف حمله طیاره بی پیلوت امریکایی قرار گرفت و این قاتل صلیبی ها، شیرمرد کوه های پکتیکا، فرمانده محبوب مجاهدین و مردم، جوان دلیر و مبارز به شهادت رسید. انا لله و انا الیه راجعون.

شهید مولوی سنگین فاتح نه نخستین فرزند شهید پدرش بود و نه هم آخرین، یک برادر او به نام عبدالوارث حیدری پیش از شهادت مولوی سنگین در ولسوالی

زیروک ولایت پکتیکا در رویارویی با امریکایی ها جام حیات بخش شهادت را نـوش جان نمود و برادر دیگر او به نام محمد فاروق پس از شهادت مولوی سنگین به دسـت نظامیان پاکستانی در وزیرستان جنوبی به مقام شهادت نائل گردید – رحمهم الله –

ارواح شان شاد و یاد شان گرامی باد.

نگاهی به زندگی شهید داکتر نصیرالدین حقانی -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید – ترجمه : حبیبی سمنگانی

قربانی زندگی در راه خدا را شهادت گفته می شود، چیزی که آن را پروردگار مرگ نه بلکه زندگی بزرگی می خواند که عقل های ضعیف انسانی از درک آن عاجز است. این زندگیست که بهترین انسان ها محمد مصطفی – صلی الله علیه وسلم – بار بار آرزوی آن را کرده بود - والذي نفس محمد بيده لوددت أني أغزو في سبيل الله فأقتل ، ثم أغزو فأقتل ، ثم أغزو فأقتل، رواه البخاری و مسلم - این زندگی است که محبوب ترین بنده گان پروردگارِ انبیاء کرام، اصحاب کرام، تابعین، صدیقین، مجتهدین، مجاهدین و علما به رسیدن به آن افتخار دارند.

اگر بر فلسفه شهادت و یا حیثیت دنیوی و اخروی آن بحث بکنیم، یقینا وقت زیادی می خواهد. اما بیایید، در مورد زندگی و کارنامه های شخصیت که به این افتخار و سعادت بزرگ نائل آمده است، صحبت بکنیم.

شهیدی را بشناسیم که نه تنها خود او به درجه شهادت فائز گردیده، بلکه ده ها اعضای خانواده او در چند سال گذشته به سعادت شهادت سرفراز شده اند. بلی، شهید داکتر نصیرالدین حقانی، نور چشمی مرحوم مولوی جلال الدین حقانی، شکست دهنده استعمار شرق و غرب.

شناخت اجمالی :

شهید داکتر نصیرالدین حقانی – تقبله الله – پسر بزرگ مجاهد کبیر مولوی جلال الدین حقانی – رحمه الله – در سال ۱۳۵٦ خورشیدی در منطقه کندو در مربوطات ولسوالی وزی زدران ولایت پکتیا چشم به جهان گشود.

نصیرالدین حقانی یک ساله بود که کمونیست ها در نتیجه کودتا زمام افغانستان را به دست گرفتند. مولوی جلال الدین حقانی که پیش از کودتا، در برابر افکار کمونیستی مبارزه می کرد به تحرکات علنی جهادی آغاز کرد و عملیات های نظامی را در برابر رژیم کمونیستی در مناطق دور افتاده پکتیا و پکتیکا به راه انداخت.

خانوادهٔ مرحوم حقانی صاحب نیز در جریان هجرت سراسری افغان ها برای نجات از ظلم و ستم کمونیست ها، به آن سوی مرز دیورند هجرت کرد و در منطقه میرانشاه، وزیرستان شمالی سکونت گزید. نصیرالدین حقانی تعلیمات دینی را در جامعه دارالعلوم منبع الجهاد فرا گرفت و دوره حدیث را نیز دران جا خواند، تعلیمات عصری را تا صنف دوازده در لیسه عالی انجمن القرآن خواند و در نتیجه امتحان کانکور به دانشکده طب راه یافت. اما روند آموزشی او بر اثر تهاجم امریکایی ها ناتمام ماند.

نصیر الدین حقانی خورد سال بود که با پدر مجاهد خود به سنگرهای جهاد در برابر کمونیست ها می رفت، او در فضای جهادی بزرگ شد و به تربیه و رهنمایی پدر مجاهدش رشد کرد. همان بود که تا پایان زندگی به حیث مجاهد شکست ناپذیر و سربلند بر موقف خود استوار ماند.

داکتر نصیر الدین حقانی علوم دینی و عصری را به شکل مساوی دنبال کرده بود، استعداد فوق العاده علمی داشت و بر علاوه از زبان مادری اش پشتو به چهار زبان دیگر – عربی، فارسی، اردو و انگلیسی – نیز به روانی صحبت می کرد.

داکتر نصیر الدین حقانی با آغاز جهاد مردم افغانستان در برابر امریکا به حیث فرمانده فعال، مؤثر و متحرک جهادی، مبارزه خود را در برابر امریکایی های اشغالگر دوام داد. او به نیابت از حقانی صاحب بزرگ – رحمه الله – در شورای رهبری امارت اسلامی حضور داشت و در بخش های مختلف تشکیلات نظامی و ملکی خدمت

نمود. تا اینکه به تاریخ ۱۱ نومبر ۲۰۱۳ میلادی در یک حمله تروریستی دشمن بزدل به مقام عالی شهادت سرفراز شد. انا لله و انا الیه راجعون.

واکنش ها در برابر شهادت داکتر نصیر الدین :

پس از شهادت داکتر نصیر الدین حقانی، عکس العمل ها در مورد شهادت او متفاوت بود، اگر از یکسو پیام های غمشریکی مسلمان ها بیان گر محبت و الفت آن ها با داکتر صاحب شهید بود، از سوی دیگر اظهارات و تبصره های دشمن نشان داد که او چه اندازه خار چشم دشمنان و مبارز اثر گذار در برابر کفر جهانی بود.

شورای رهبری امارت اسلامی از همه اولتر در مورد شهادت داکتر نصیر الدین حقانی بیانیه داد و در پیام تسلیتی خود چنین گفت :

«با تاسف فراوان خبر شدیم که داکتر نصیر الدین حقانی، پسر-بزرگ عضو شورای رهبری امارت اسلامی و شخصیت نامدار علمی و جهادی محترم مولوی جلال الدین حقانی (حفظه الله) در یک حمله ناجوانمردانه و تروریستی دشمن به شهادت رسید، انا لله و انا الیه راجعون.

امارت اسلامی مراتب تسلیت و غمشریکی خود را با پدر گرامی شهید – محترم مولوی جلال الدین حقانی حفظه الله، برادرانش، خانواده محترم او و تمام مجاهدین امارت اسلامی عرض می دارد، چون شهید داکتر نصیرالدین حقانی روح خود را در راستای جهاد به ذات یکتا سپرده است از بارگاه متعال برایش جنت الفردوس و برای نزدیکانش صبر جمیل و اجر عظیم مسئلت داریم.

مساعی و تلاش های او در راه جهاد بسیار قابل قدر است، شهید داکتر نصیر الدین حقانی تا پایان زندگی در میدان مبارزه در برابر اشغال ثابت قدم ماند، دشمن نتوانست دلاوری و فعالیت او در راستای جهاد را تحمل بکند، شهادت او واقعا برای امارت اسلامی و مردم افغانستان ضایعه بزرگی است».

دشمن نیز شهادت داکتر نصیرالدین حقانی را در مطبوعات به شکل گسترده انعکاس داد و دستآورد بزرگ خود خواند. رادیوی استعماری امریکا -اروپای آزاد - که در زبان پشتو به نام رادیوی آزادی فعالیت می کند و نظر رسمی دولت امریکا را انعکاس می دهد، گفت : نصیرالدین حقانی ستون فقرات و مغز مبتکر تشکیلات جهادی حقانی بود و امور مختلف نظامی و مالی را به پیش می برد.

دشمن شهادت او را دستآورد بزرگ خواند، اما بالمقابل مجاهدین گفتند که جای او خالی نیست بلکه راهش دنبال می شود.

مجاهد نامدار و پدر شهید داکتر صاحب، مولوی جلال الدین حقانی -رحمه الله - توسط مطبوعات پیام خود را به نشر رساند، پیامی که دل های دردمند را مرهم گذاشت، این اعلامیه که از هر جمله و کلمه آن ایمان و توکل بر خدا می درخشد، قرار ذیل است.

پیام ویژۀ مولوی جلال الدین حقانی - رحمه الله - در مورد شهادت پسر بزرگش

مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً -[الاحزاب : ۲۳]-

مردم مؤمن و مجاهد افغانستان و مجاهدین مبارز در برابر متهاجمان صلیبی !

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته !

نخست از همه، شهادت مجاهد فداکار شهید نصیرالدین حقانی را به عالیقدر امیرالمؤمنین حفظه الله، مجاهدین فداکار و برای خود مبارکباد می گویم. خداوند متعال او را در بارگاه خود در زمره شهدا، صدیقین و صالحین جا دهد.

برادران!

شهادت در راه پروردگار افتخار بزرگی است که رسول اکرم – صلی الله علیه وسلم – با همه افضلیت و مرتبت بلند خود خواهش آن را کرده است و جایگاه عالی شهید را در احادیث مبارکه ستوده است.

شهادت افتخار و سعادت ویژه ایست که تنها بندگان مخلص خداوند به آن سرفراز می شوند، شهادت شرف و برتری است که نصیب بهترین مجاهدین راه خدا می گردد و بالاخره شهادت از لحاظ معنوی موفقیت مجاهد است که به وسیله آن به رضای پروردگار می رسد و به نعمت های جاودانی جنت الفردوس نائل می گردد.

ملت مسلمان و مجاهد !

امروز مجاهدین غیور ما در سنگرهای دفاع از کشور خود در برابر اشغالگران می رزمند، خداوند متعال در نتیجه شهادت ها و قربانی های آن ها فتوحات بزرگی را درین نبرد تاریخی نصیب مجاهدین نموده است، فتوحاتی که دشمن مغرور را با همه نیروی نظامی و تخنیکی اش به شدت سراسیمه ساخته، راه فرار را گم کرده و وجاهت جهانی آن لگدمال شده است.

برادران !

راه جهاد مسیر قربانی ها و فداکاری ها است، روند قربانی های جهادی از شهادت حضرت حمزه رضی الله عنه در غزوه تاریخی احد آغاز گردیده و با گذشت چهارده قرن هنوز هم جریان دارد، شهید داکتر نصیر نیز یکتن از رهروان راه پر افتخار مبارزه برای حاکمیت نظام اسلامی و استقلال کشور عزیز بود که بالاخره به آرمان خود رسید. خداوند متعال شهادت او را قبول بکند.

شهید داکتر نصیر نه اولین شهید خانواده ما بود و نه هم آخرین، بلکه تمام خانواده حقانی خانواده جهاد و شهادت است، شهادت در راستای تحکیم نظام الهی و دفاع از حریم کشور بزرگ ترین آرمان این خانواده است، خودم به شهادت هر شهید کشور رشک می کنم که کاش این افتخار تاریخی شهادت نصیب من می شد، من

بخش اعظم عمر فانی خود را به این آرمان سپری کرده ام که چه زمان افتخار شهادت نصیب ام می گردد. الحمدلله، ما و شما همه مسلمان هستیم و مسلمان ها شهادت در راه خدا را دوست دارند، چنانکه کافران زندگی، لذت ها و نعمت های دنیا را دوست دارند.

افغان های مؤمن و مجاهدین عزیز !

ملت غیور ما از سه و نیم دهه به این سو برای تحکیم نظام اسلامی قربانی می دهند، فداکاری ها و قطرات خون آن ها که در راه جهاد ریخته است بسیار گرانبها است، ما و شما باید به خون آن ها ارج بگذاریم و ارج گذاری به خون شهدا اینست که برای تنفیذ نظام خداوندی بکوشیم و از احکام مقدس اسلام پیروی بکنیم. صف جهادی خود را متحد نگه داریم، از بزرگان خود اطاعت بکنیم و برای آرامی و خوشحالی ملت آزرده خود دست به کار شویم.

برادران !

شهادت مجاهدین ما در معرکه حق و باطل عامل کامیابی ما است، نه سبب ناکامی ما. سبب ناکامی ما انحراف، خیانت در برابر خون شهدا و چند پارچگی ما است. خداوند متعال ما را و در مجموع تمام امت اسلامی را ازین خطر مهلک نجات بدهد.

والسلام

مولوی جلال الدین حقانی

۱۴۳۵/۱/۱۰ ه ق

۱۳۹۲/۸/۲۲ هـ ش – ۲۰۱۳/۱۱/۱۳م

شخصیت شهید داکتر نصیرالدین حقانی :

مقوله عربی است «الولد سر ابیه» ، نصیرالدین حقانی نیز از نگاه هویت ظاهری، شخصیت و فکر و عمل مثال زنده پدر مجاهد خود مولوی جلال الدین حقانی بود. خداوند متعال قیافه زیبا، جذاب و با حشمت بخشیده بود، متواضع و خاکسار بود و هر کسی می توانست خاکساری او را در اولین دیدار درک بکند.

یکتن از اعضای شورای رهبری امارت اسلامی که شهید داکتر صاحب را از نزدیک می شناخت، می گوید : «داکتر صاحب موقف خود را همواره با حوصله و استدلال قوی بیان می کرد، با کسانیکه از او از نگاه سن و سال بزرگ تر بودند مؤدبانه برخورد می کرد، بسیار مؤدب بود، در پهلوی زیبایی سیرت حسن صورت نیز داشت، همواره به ذکر پروردگار رطب اللسان بود، سخاوت و کمک با مردم بی بضاعت عادت همیشگی او بود، بر علاوه از عبادات فرضی به عبادات نفلی نیز مشغول می بود، خوشطبعی داشت اما در مورد مسائل مهم جدی بود و سطحی نگاه نمی کرد.

خانواده حقانی، خانواده قابل رشک مجاهد و شهید پرور:

شهید داکتر نصیرالدین حقانی، نخستین فرد خانواده حقانی نبود که آماج حمله کفر جهانی قرار گرفت و به مقام عالی شهادت نائل شد، اگرچه شهادت او برای صف جهادی ضائعه بزرگی بود، اما برای خانواده حقانی واقعه ای چندان فوق العاده و غیر مترقبه نبود. زیرا با توجه به نقش این خانواده در عرصه جهاد و مقاومت، خانواده حقانی در سطح افغانستان و جهان اسلام به خانواده شهیدان و غازیان یاد می شود.

تنها در ۱۲ سال اول اشغال امریکایی، شمار شهدای خانواده حقانی به شمول مردان و زنان، کودکان و بزرگان به ۵۸ تن رسیده است.

این خانواده نه تنها در برابر طاغوت امریکایی، بلکه در جهاد بر ضد فرعونیت شوروی نیز اعضای زیادی خود را قربان دین و میهن کرده و ازین لحاظ نیز قابل رشک است که نام پنج عضو این خانواده در لیست سیاه استعمار کفری جا گرفت.

مولوی جلال الدین حقانی – رحمه الله – به تاریخ ۳۱ جنوری ۲۰۰۱ میلادی به جرم وفاداری به امارت اسلامی و سر ننهادن به کفر جهانی شامل لیست سیاه کفار شد، نام سراج الدین حقانی به تاریخ ۱۳ سبتمبر ۲۰۰۷ میلادی و نام داکتر نصیرالدین حقانی به تاریخ ۲۰ جون ۲۰۱۰ میلادی در لیست سیاه درج گردید. نام حاجی خلیل حقانی، برادر حقانی صاحب مرحوم به تاریخ ۹ فبروری ۲۰۱۱ میلادی و نام شهید بدرالدین حقانی به تاریخ ۱۱ می ۲۰۱۱ میلادی در لیست سیاه افزوده شد.

زندگی و شخصیت شهید مولوی محمد جان - رحمه الله -

نویسنده : قاری سعید – ترجمه : حبیبی سمنگانی

ولادت و مراحل ابتدایی زندگی :

شهید مولوی محمد جان مخلص که به مولوی احمد جان نیز شهرت داشت پسر- حاجی عبدالرؤف در سال ۱۳۹۲ هجری قمری مصادف با ۱۳۴۹ هجری شمسی در روستای برله در مربوطات ولسوالی قره باغ ولایت غزنی در یک خانواده متدین و مجاهد پرور چشم به گیتی گشود.

شهید مولوی محمد جان چون در خانواده دیندار چشم گشوده بود از خوردسالی به تعلیمات دینی سوق داده شد. او درسهای ابتدایی را در قریه خود نزد امام مسجد خواند. سپس کتب ابتدایی دینی را نزد مولوی عبدالحی یزدانی خواند و به سن پانزده سالگی برای فراگیری علوم اسلامی به منطقه قبایلی پاکستان رفت و روند آموزشی خود را چند مدت در مدرسه تعلیم القرآن در منطقه کریکوت، وزیرستان جنوبی ادامه داد. سپس در مدرسه شهید قاری آقا محمد غزنوی «دارالعلوم المجاهد» در اعظم ورسک، وزیرستان جنوبی شامل شد. در سال ۱۳٦٦ شمسی شامل مدرسه مظهرالعلوم، دیره اسماعیل خان شد و ازان جا وارد مدرسه تعلیم القرآن (توره وره، هنگو) شد. او در سال ۱۳٦٧ شمسی به مدرسه فرمانده نامدار جهاد و مقاومت مولوی صاحب جلال الدین حقانی جامعه منبع العلوم، وزیرستان شمالی رفت و زندگی جهادی خود را نیز از همان جا آغاز نمود.

جهاد بر ضد کمونیسم :

شهید مولوی محمد جان –رحمه الله - که در دوران جهاد بر ضد شوروی تازه به جوانی رسیده بود بار نخست در تعرضات جهادی ولایت خوست سهم گرفت. او با گروهی از مجاهدین و طلبا از مدرسه حقانی صاحب به جبهات مختلف ولایت خوست می رفت و در عملیات های جهادی آن ولایت سهم می گرفت و پس از پایان عملیات در غند مشهور جهادی حقانی صاحب در منطقه بری، خوست مستقر می شد.

شهید مولوی محمدجان در نبرد هفده روزه فتح ولایت خوست که به سرکردگی حقانی صاحب انجام یافت و از معرکه های مهم جهادی بر ضد شوروی ها شمرده می شود نیز سهم گرفت. هرگاه شهر خوست فتح شد و حقانی صاحب گردیز، مرکز پکتیا را آماج عملیات های تهاجمی قرار داد، شهید مولوی صاحب در منطقه میلن در نزدیکی شهر گردیز در قرارگاه جهادی حقانی صاحب جا بجا شد. او تا زمانی شکست کمونیسم و فروپاشی رژیم کمونیستی در تشکیلات جهادی حقانی صاحب به جهاد دوام داد.

دوره هرج و مرج تنظیم ها و دفاع از بیت المال :

قاری ضعیف، یکتن از دوستان نزدیکی شهید مولوی محمد جان می گوید : شهید مولوی صاحب پس از فتح گردیز در ریاست اداره برق شهر گردیز مقیم شد. دزدان مسلح غیر مسئول و چپاولگران تنظیم ها بر تاسیسات عام المنفعه یورش برده امکانات دولتی را به یغما بردند. افراد مسلح خودسر چنان جرات گرفته بودند که هیچکسی جرات نداشت جلو آن ها را بگیرد. اما شهید مولوی صاحب با جرات و دلاوری کامل توانست امنیت ساحات و ساختمان های را که در کنترول داشت تامین بکند و از چور و چپاول مصئون نگه دارد.

قاری ضعیف می گوید : ریاست فوائد عامه در نزدیکی ریاست ما بود. شماری زیادی وسایط دولتی دران ریاست ایستاده بود و هنوز به دست چپاولگران نخورده

بود. یکروز یکنفر از گروه های مسلح غیر مسئول به آن ریاست آمد و خواست که ساختمان ریاست را تصرف کرده وسایط دولتی را به تاراج ببرد. شهید مولوی محمد جان آن شخص را دید و او را تعقیب کرد، اما او فرار کرد.

چند لحظه پس، شماری زیادی تفنگداران که در دزدی و چپاولگری شهرت داشتند پیش روی ریاست برق آمدند و خواستند مدعای خود را بیان بکنند. من هرگاه از ریاست بیرون شدم دیدم که شهید مولوی محمد جان در حالیکه راکت انداز را بر شانه دارد با گروه تفنگداران نزاع دارد و می گوید : اگر شما پس نروید با خطر مواجه می شوید. قومندان آن گروه گفت : مردم برای ما گفتند که درین ریاست طالبان جا گرفته اند، طالبان بسیار مردم خوب اند و بروید و با نرمی با آن ها حرف بزنید، اما مولوی محمدجان به درشتی گفت : هر کسی گفته است که طالبان مردم خوب اند بد کرده است، ما در موضوع پاسداری از بیت المال بسیار بی لحاظ هستیم و برای هیچکسی اجازه نمی دهیم که دارایی ملی را به تاراج ببرند.

گروه تفنگداران که از هویت ظاهری شان دزدان و چپاولگران معلوم می شدند، گفتند : ما به تنظیم محاذ ملی وابسته هستیم و می خواهیم در ریاست فوائد عامه پوسته بياندازیم. شهید مولوی صاحب گفت : از هر راهی که آمده اید از همان راه پس بروید، برای شما اجازه نمی دهیم که در این جا نیز چور و چپاول بکنید، آن ها هرگاه جدیت و قاطعیت شهید مولوی صاحب را دیدند، از تصمیم خود منصرف شدند و برگشتند.

مصاحبت دائمی با مقتدای جهادی اش مولوی جلال الدین حقانی صاحب :

خداوند متعال به شهید مولوی محمد جان افتخار بخشیده بود که مدت زیادی با رهبر جهادی خود مولوی جلال الدین حقانی مصاحبت و رفاقت داشت. او پس از فتح خوست و گردیز با حقانی صاحب یکجا بود و در مجالس حقانی صاحب به حیث امین السر حضور می داشت.

او در همه تلاش های که حقانی صاحب در دوران جنگ های تنظیم ها برای آشتی رهبران جهادی (ربانی، سیاف، حکمتیار و مزاری) انجام می داد با حقانی صاحب همراه بود. همچنان در جلسات با رهبران بعضی کشورهای عربی، در کنار حقانی صاحب حضور می داشت.

شهید مولوی محمد جان رفیق معتمد حقانی صاحب بود. حقانی صاحب به تربیه سیاسی شهید مولوی صاحب نیز می کوشید و از همین سبب او را در همه مجالس مهم با خود می داشت، تا در آینده با استفاده از همنشینی حقانی صاحب نقش مؤثر و مفید در قضایای مهم کشور داشته باشد. همان بود که شهید مولوی صاحب از برکت تربیه حقانی صاحب بسیار منازعات لا ینحل مردمی و قومی را در اثر مساعی مصلحانه خود در جنوب کشور حل نمود و مردم و اقوامی که با هم درگیر بودند در اثر تلاشهای او متحد شدند و دست برادری دادند.

شهید مولوی محمدجان واقعه ای را در مورد مصاحبت حقانی صاحب و نشست ویژه ای که حقانی صاحب با یک هیئت عربی داشت چنین بیان کرده است :

هیئت عالی رتبه امارات متحده عربی در اوائل سال ۲۰۰۱ میلادی برای ملاقات نزد حقانی صاحب آمده بود. یک مقام بلند پایه آن کشور که عضو خانواده شاهی نیز بود رهبری هیئت را به دوش داشت. هیئت وظیفه داشت تا به نمایندگی غیر مستقیم از امریکا بعضی مطالبات امریکا را با حقانی صاحب شریک بکنند و از حقانی صاحب بخواهد تا آن مطالبات را به مقام رهبری امارت اسلامی برساند.

حقانی صاحب با شنیدن حرف های هیئت، در پاسخ به آن ها گفت : موقف امارت اسلامی درین موضوع مبنی بر یک اصل شرعی است و آن حدیثی است که صحابی جلیل القدر حضرت ابن عمر - رضی الله عنهما - از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - روایت نموده است : عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال : المسلم اخو المسلم، لا یظلمه و لا یسلمه، من کان فی حاجة اخیه کان الله

فی حاجته و من فرج عن مسلم کربة فرج الله عنه بها کربة من کرب یوم القیامة، و من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة، متفق علیه.

شما به حیث اعضای کشور اسلامی و با توجه به این حدیث چه نظر دارید که ما در مورد او چه موقف داشته باشیم ؟ ، اعضای هیئت بی جواب ماندند و به مجلس خود پایان دادند.

خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

شهید مولوی محمد جان پس از پایان جهاد بر ضد کمونیست ها روند تعلیمات دینی خود را از سر گرفت و زمانیکه طالبان به اطراف کابل رسیدند او در جامعه اسلامیه زرگری، هنگو مشغول دوره حدیث بود. او دران سال سند اجازه حدیث را از تلمیذ مولانا حسین احمد مدنی مرحوم شیخ الحدیث بهره مند –رحمهما الله - به دست آورد.

مولوی محمد جان پس از فراغت چند مدتی نظامت یک مدرسه مشهور را در منطقه مته چینه ولایت خوست به دوش داشت و سپس به صف جهادی تحریک اسلامی طالبان پیوست و در فتوحات کابل و شمال سهم گرفت. پس از فتح ولایت بلخ چند مدت به حیث ولسوال ولسوالی بلخ وظیفه انجام داد و سپس به حیث کفیل ولایت لغمان ایفای وظیفه نمود. در اثنای کفالت لغمان، مدت زیادی در ولسوالی دولت شاه آن ولایت خدمات جهادی نیز انجام داد. او با مقاومت تاریخی خود درین منطقه حملات زیادی دشمن را عقب راند.

شهید مولوی محمد جان چند مدت مجاهدین حقانی صاحب را در خط های شمال کابل سرپرستی نمود. او تا تهاجم امریکایی ها همواره در عملیات های جهادی سهم می گرفت.

جهاد بر ضد امریکا :

هرگاه حاکمیت طالبان در نتیجه تهاجم امریکایی در پایتخت کشور پایان یافت، شهید مولوی محمد جان به منطقه آبایی خود قره باغ، غزنی رفت. شهید مولوی صاحب در حالیکه چندان مدتی از اشغال کشور نگذشته بود چندین بار به پکتیا و قندهار سفر کرد. او با رهبر بزرگ جهادی مولوی جلال الدین حقانی صاحب در تماس بود و از او هدایت می گرفت. یکبار پیام مهم حقانی صاحب را به مقامات رهبری امارت اسلامی در قندهار رساند.

ولسوالی قره باغ نیز پس از عقب نشینی طالبان در کنترول تفنگسالاران قرار گرفته بود. شهید مولوی محمد جان در همان سال اول دوستان نزدیکی خود را طلب کرد و با آن ها در مورد ترتیب و طراحی عملیات های جهادی مشوره نمود. فردای آنروز یکی از دوستان او به نام حقمل از سوی تفنگسالاران محلی گرفتار شد. اما شهید مولوی محمد جان جراتمندانه به قرارگاه تفنگسالاران رفت و حقمل را از چنگال آن ها رها نمود.

سپس مولوی صاحب منطقه خود را ترک گفت و در تشکیلات جهادی حقانی صاحب مشغول خدمت شد. او در عملیات های زیادی در مناطق مرزی پکتیا، پکتیکا و خوست که از نخستین فعالیت های جهاد کنونی به شمار می رود، سهم گرفت. مجاهدین دران عملیات ها پایگاه های مرزی امریکایی ها را مکررا آماج حملات سنگین قرار دادند و دشمن را با تلفات سنگین مواجه ساختند.

مولوی طلحه و مولوی نوید که در همان مراحل ابتدایی با شهید مولوی محمد جان همراه بودند، می گویند : «در سالهای اول اشغال ما ۲۵ نفر مجاهدین بودیم و به سرکردگی مولوی محمدجان در منطقه مرزی پین و سپس در ببره خوله ولایت خوست مراکز مخفی داشتیم و ازان جا بر قرارگاه های امریکایی ها در مناطق مختلف ولایت خوست عملیات انجام می دادیم. عملیات سکر بیست از عملیات های قابل ذکر است

که وقتا فوقتاً بر مرکز هوایی صحرا باغ صورت می گرفت. همچنان مجاهدین به رهبری مولوی محمد جان پایگاه های امریکایی ها را در ترخوبی، کاریزگی، لواره و دیگر مناطق مورد حملات قرار می داند.

شهید مولوی محمدجان خدمات جهادی خود را تا هنگام شهادت به حیث مجاهد متعهد و خستگی ناپذیر در زون جنوب شرقی کشور دوام داد. او از مجاهدین معتبر و اعتمادی حقانی صاحب بود و نه تنها کارهای نظامی بلکه در امور اداری، دعوت و ارشاد و حل و فصل مشکلات مردم نیز نقش فعال داشت و بارها به نمایندگی از حقانی صاحب در مجالس و ملاقات ها سهم گرفته بود. شهید مولوی صاحب در سال ۲۰۱۱ میلادی فریضه حج را نیز ادا نمود.

شهید مولوی محمد جان اگر از یکسو در جبهات جهادی حقانی صاحب وظیفه انجام می داد از سوی دیگر در منطقه خود قره باغ نیز یک دلگی فعال جهادی داشت. این دلگی هنوز هم با متانت کامل به خدمات جهادی خود ادامه می دهد.

شهید مولوی صاحب در جریان زندگی جهادی خود سه بار از سوی دشمن گرفتار شد. بار نخست شش ماه، بار دوم دو ماه و بار اخیر هژده ماه را در زندان سپری نمود.

شهادت :

شهید مولوی محمد جان درین اواخر به حیث مسئول جهادی ولایت خوست مقرر شده بود. او به تاریخ بست نومبر ۲۰۱۳ میلادی مصادف با هفده محرم ۱۴۳۵ هجری قمری در اثنای که در روستای مرزی به نام تندوری در کنار دریای کُرم در یک مدرسه استراحت بود هدف حمله طیاره بی پیلوت قرار گرفت و به مقام شهادت نائل گردید. جسد شهید مولوی صاحب در قبرستان مجاهدین استشهادی در میرانشاه، وزیرستان شمالی به خاک سپرده شد.

شهید مولوی صاحب چون درمیان مردم منطقه خود از محبویت خاصی برخوردار بود مردم ملکی قره باغ مراسم بزرگ دعاخوانی را برای ایصال ثواب به روح شهید بزرگوار برگزار نمودند.

از شهید مولوی محمد جان به شمول چهار پسر شش اولاد به جا مانده است. فرزندان او محمد رفیق، محمد، احمد و محمد عمر نام دارند.

حرفی چند در مورد شخصیت شهید مولوی محمدجان رح :

پیش از اینکه تاثرات دیگران را در مورد شخصیت شهید مولوی صاحب نقل بکنم، می خواهم خاطره نخستین و آخرین دیدار خود با شهید مولوی صاحب را درج بکنم.

چهار پنج سال پیش زمانی که چند تن اعضای خانواده حقانی صاحب در یک بمباردمان وحشیانه امریکایی ها به شهادت رسیدند، من با چند تن مجاهدین برای فاتحه خوانی به میرانشاه که دران زمان مرکز مجاهدین بود رفتم. هرگاه به مرکز حقانی صاحب رسیدیم هیچ فردی از اعضای خانواده حقانی صاحب در مجلس فاتحه خوانی حضور نداشت. اما یک جوان قوی هیکل نشسته بود و میزبانی می کرد. دوستانم معرفی کردند که این مولوی صاحب محمد جان است و از دوستان و فرماندهان مهم حقانی صاحب است.

مردم حاضر در مجلس به شهادت اعضای فامیل حقانی صاحب بسیار حزین و غمگین بودند، اما چند لحظه پس به سخنان طمانینت بخش مولوی صاحب محمد جان کاملا مطمئن شدند و از موج های اندوه و غم نجات یافتند. شهید مولوی صاحب در حرفهای کوتاه خود که توجه حضار مجلس را جلب کرد فلسفه شهادت را بیان نمود و گفت : «باید به این شهادت ها از خداوند متعال سپاسگذاری بکنیم، زیرا ما مجاهدین داریم که برای پاسداری از دین خدا آماده چنین قربانی هستند، در نخستین شب و روزهای جهاد بر ضد امریکا ما آن تعداد مجاهدین نداشتیم چه

تعدادی که امروز شهید داریم. روشن است که خداوند متعال خون شهدا را ضایع نکرده است و شمار مجاهدین بیشتر گردیده است».

آنانی که با شهید مولوی صاحب مصاحبت داشته اند می گویند خداوند متعال شهید مولوی محمد جان را بر علاوه از تقوی به دیانت، دلاوری و جرات نیز آراسته بود. او عزم و حوصله خود را در هیچ حال از دست نمی داد.

مرحوم مولوی سید محمد حقانی، معاون پیشین کمیسیون امور فرهنگی امارت اسلامی در مورد شخصیت او می گوید : شهید مولوی محمدجان را تنها چند بار در مجالس دیده بودم، آثار و علائم زیرکی، تدبر، عزم راسخ و اخلاص به صراحت در او مشاهده می شد. او نقش بارزی در فتوحات صف جهاد و مقاومت داشت. خداوند متعال شهادتش را قبول بکند.

شخصیت مجاهد و ترانه خوان نامدار امارت اسلامی ملا فقیر محمد درویش می گوید : من با مولوی صاحب از نزدیک معرفی بودم، فرمانده مشفق و مخلص جهادی بود، مزاج خوشطبعی نیز داشت، حتی در اثنای توصیه و یا قهر نیز آثار خوشطبعی در او دیده می شد. او مدت زیادی با حقانی صاحب رفاقت داشت و از فرماندهان نزدیکی و معتمد حقانی صاحب بود.

دوستان شهید مولوی صاحب محمد جان حکایت می کنند : شهید مولوی صاحب همواره آرمان شهادت را در قلب داشت. مدتی پیش تر، یکتن از فرماندهان نامدار جهادی و دوست دیرین او مولوی محمد سنگین فاتح شهید شده بود. شهید مولوی محمد جان می گفت : نوبت از من بود، اما مولوی سنگین نوبت را گرفت.

شهید مولوی محمد جان چنانکه در حل و فصل منازعات مردمی و قومی نقش بارز داشت، درمیان مجاهدین نیز به خیرخواهی مشهور بود و از اختلاف و نفاق نفرت داشت. او به تربیه مجاهدین نیز همواره متوجه می بود.

حاجی محمد رحیم، برادر شهید مولوی صاحب می گوید : مولوی محمد جان بر علاوه از شوق جهاد با علوم دینی نیز بسیار علاقه داشت و مدرسه ای را به نام نصرت العلوم در منطقه خود روستای برله، قره باغ بنیاد گذاشته بود. همین اکنون ۵۵ تن شاگردان لیلیه و صدها تن شاگردان نهاری درین مدرسه مصروف آموزش علوم دینی هستند.

شهید مولوی محمد جان اگر چه جسماً درمیان ما وجود ندارد، اما تذکره ها، خاطره ها و کارنامه های او دائما در قلب مجاهدین و اوراق تواریخ ثبت می ماند. رحمه الله تعالی.

نگاهی به زندگی شهید شیخ الحدیث مولوی عبدالسلام رحمه الله

نویسنده : قاری سعید // ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید شیخ الحدیث مولوی عبدالسلام - تقبله الله - پسر حاجی خان گل در سال ۱۹۴۷ میلادی در یک خانواده متدین به دنیا آمد. پدرش او را از چهار سالگی به درس های دینی تشویق نمود.

وطن آبا و اجداد شهید شیخ صاحب منطقه گومل ولایت پکتیکا بود، اما از ایامی که شیخ صاحب خورد بود خانواده اش تابستان را در منطقه دایچوپان ولایت زابل و زمستان را در منطقه سبی (بلوچستان، پاکستان) و یا در نزدیکی های آن سپری می کرد، برادر شیخ صاحب می گوید : شیخ صاحب هنوز چهار سال عمر داشت که از سوی پدر گرامی اش برای علوم دینی وقف شد، او درس های خود را نزد یک عالم مشهور در خاکران، دایچوپان آغاز نمود. هرگاه خانواده ما به سبی می رفت، او در مدرسه محلی خاکران باقی می ماند و به درس هایش دوام می داد.

اقارب شیخ صاحب می گویند : او جز تعلم و تعلیم دیگر شغلی نداشت. زیرا در ۴ سالگی به تعلم آغاز کرد و تا ۱۳ ساله گی در خاکران درس خواند، سپس در مناطق دیگری زابل نزد علمای مشهور، مثلا ؛ عالم نامدار ولسوالی شاجوی مولوی سردار صاحب که به پاسنو آخند صاحب شهرت داشت، عالم بزرگ قلات مولوی عنایت الله آخندزاده که به غبرگی آخند زاده صاحب مشهور بود زانوی تلمذ نهاد. همچنان در قندهار، میدان وردک، غزنی و دیگر مناطق کشور با اکتساب فیض از علمای جید عصر، کتب متداول فنون را به پایان رساند.

شیخ صاحب در زمان تعلم، با حضرت شیخ المشائخ محمد ابراهیم مجددی (قلعه جواد، کابل) در رشته تصوف بیعت نمود و تا اخیر راه تصوف و تزکیه را دنبال نمود. او چون درسخوانی را در بسیار خوردسالی آغاز کرده بود، کتب متداول دینی را در نوجوانی به پایان رساند. دوره احادیث را نزد شیخ الحدیث مولانا عبدالحق – رحمه الله - در مرکز مشهور علمی دارالعلوم حقانیه، اکوره ختک تکمیل نمود و به سن ۲۵ سالگی سند فراغت را بدست آورد.

تدریس:

شهید شیخ الحدیث مولوی عبدالسلام صاحب پس از فراغت، به تدریس علوم دینی آغاز کرد. سه سال اول کتاب های فنون را درس گفت و سپس به تدریس کتب احادیث پرداخت و تا شهادت به حیث استاد نامدار احادیث به تدریس صحاح سته دوام داد.

شیخ صاحب سلسله تدریس را از مدرسه مفتاح العلوم در منطقه سبی، بلوچستان آغاز نمود. سپس در مدرسه بحرالعلوم، کویته مدرس مقرر شد و پس از مدتی به دار العلوم قاسمیه، کویته رفت و پس ازان تا سال ۱۹۹۴میلادی در مدرسه خیرالمدارس (روستای حاجی محمد ایوب، کویته) به تدریس دوام داد.

شیخ صاحب در سال ۱۹۹۴ میلادی به منطقه دیره اسماعیل خان، خیبر پختونخوا رفت و دران جا در مدرسه مولوی عبدالجبار صاحب در منطقه پهارپور درس احادیث را آغاز نمود. مدت ۳ سال دران مدرسه ماند و سپس در مرکز نامدار علمی دارالعلوم وزیرستان جنوبی در منطقه وانا به حیث استاد حدیث مقرر شد. شیخ صاحب مدت ٦ سال در دارالعلوم وزیرستان جنوبی درس گفت و سپس دوباره به مدرسه مولوی عبدالجبار صاحب به دیره اسماعیل خان رفت و ازان جا در سال ۲۰۰٦ میلادی بار دیگر به کویته رفت و دوره حدیث را در روستای حاجی محمد ایوب در خیر المدارس آغاز نمود. همان جا تا هنگام شهادت یعنی سال ۲۰۱۴ میلادی مشغول

خدمت به احادیث نبوی - صلی الله علیه و سلم - بود. هر سال صدها تن طلبای دوره حدیث از فیوضات او مستفید می شدند و در پایان سال سند فراغت را به دست می آوردند.

شهید شیخ صاحب – رحمه الله – در سالهای ۱۹۹۹، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ میلادی برای حج بیت الله به حرمین شریفین سفر کرد.

شهادت :

شهید شیخ الحدیث مولوی عبدالسلام صاحب در پهلوی درس احادیث، به کارهای خیریه، مصلحانه و حل مشکلات مردم نیز می پرداخت، در بین مردم محبوبیت زیادی داشت، هر کسی به حرفهای او گوش می داد و جنجال های بزرگ از برکت ثالث گری او به آسانی حل می شد.

به تاریخ ۲۷ ماه محرم سال ۱۴۳۵ هجری قمری، شیخ صاحب پس از فراغت از ضیافت با یکتن از رفقای خود به طرف خانه روان بود که ساعت ۹ شب ناگهان از سوی دو تن موتر سایکل سوار هدف دو گلوله قرار گرفت و به شدت زخمی شد.

شیخ صاحب به شفاخانه انتقال داده شد، اما سه روز پس به تاریخ ۳۰ محرم الحرام ساعت ۱۱ شب بر اثر زخم های عمیق جان را به جان آفرین تسلیم نمود، انا لله و انا الیه راجعون.

شهادت شیخ صاحب خبر غمبار و المناک برای صاحبان علم و دانش بود. علما، طلبا و عامه مسلمان ها اشک ریختند. شاگردان احادیث بر هجرانش گریستند و شورای رهبری امارت اسلامی اعلامیه غمشریکی صادر نمود.

نماز جنازه شهید شیخ صاحب - تقبله الله - به امامت دوست صمیمی اش، عالم نامدار کشور شیخ الحدیث هبة الله آخندزاده ادا گردید و جسد خاکی او در کویته به خاک سپرده شد.

از شهید شیخ صاحب - تقبله الله - سه پسر به دنیا ماند، دو پسرش درسهای دینی را تکمیل نموده اند و پسر خوردی اش مشغول تعلم است.

پیام تسلیت شورای رهبری امارت اسلامی در مورد شهادت شیخ صاحب

اعوذ بالله من الشیطن الرجیم - بسم الله الرحمن الرحیم

مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا – الاحزاب : ۲۳.

با تاسف فراوان اطلاع یافتیم که عالم زبده و شهره کشور، شخصیت جهادی، شیخ التفسیر و الحدیث مولوی عبدالسلام صاحب که سه روز پیش در یک حمله ناجوانمردانه دشمنان دین به شدت زخمی شده بود، ناوقت شب گذشته در یک شفاخانه شهر کویته در دیار هجرت در اثر زخمهای وارده جان داد و به سن ٦٧ سالگی به شهادت رسید، انا لله و انا الیه راجعون.

شهید شیخ صاحب تقبله الله از نخبگان علمی افغانستان و از شخصیت های ورزیده علمی و جهادی امارت اسلامی بود. استاد کل بود و هزاران تن طلبای علوم دینی از فیوضات علمی او بهره گرفتند. شهادت او برای حرکت های علمی و جهادی کشور و منطقه، ضائعه بزرگ و جبران ناشدنی است.

شهید شیخ صاحب رحمه الله پسر حاجی خان گل و باشنده ولایت پکتیکا بود، او تمام عمر خود را در خدمت دین سپری نمود، در سن ۲۵ سالگی از تحصیل علوم دین فارغ شد و سه سال پس از فراغت به تدریس احادیث نبوی (دوره کبری) آغاز کرد و از ۳۴ سال به اینسو در مدارس مختلف مشغول این خدمت بزرگ دینی بود. او در دارالعلوم وزیرستان جنوبی (وانا)، مدرسه بزرگ دیره اسماعیل خان و جامعه خیرالمدارس (کویته) و....... به حیث استاد و شیخ الحدیث خدمت نمود.

شهید شیخ صاحب عالم برجسته بود. با دانش، تقوی، اخلاص و صمیمیت خود در قلب مردم جایگاه خاصی داشت. او نه تنها استاد نامدار حدیث، بلکه مبلغ و داعی

بزرگ جهاد نیز بود. همواره در گردهمایی های بزرگ و مجالس جهادی در سخنرانی های جراتمندانه اش از مجاهدین حمایت می کرد و در پهلوی مفکوره دادن به مجاهدین، مردم را به جهاد جانی و مالی در برابر اشغالگران تشویق می کرد.

شهید شیخ صاحب از سال ها دوره بزرگ احادیث و تفسیر قرآن کریم را درس می گفت، هر سال بیش از یک و نیم صد طلبا از درس های او فیضیاب می شدند.

دشمنان اسلام، این خدمات ارزنده شهید شیخ صاحب را تحمل نتوانسته، این بزرگ مرد اسلام را در یک حمله بزدلانه هدف قرار دادند. اما این عمل شوم دشمن سبب سربلندی شیخ صاحب در دنیا و آخرت و سبب روسیاهی قاتلان او در دارین گردید.

امارت اسلامی افغانستان به خانواده و شاگردان شهید شیخ صاحب، مبارزین راه حق و هموطنان گرامی مراتب غمشریکی و تسلیت عرض می دارد، خداوند متعال شهادت شیخ صاحب را قبول و برای خانواده، پسران، اقارب و شاگردان شیخ صاحب در برابر این سانحه بزرگ صبر جمیل نصیب بکند.

شورای رهبری امارت اسلامی افغانستان

حرفی چند در مورد شخصیت شهید شیخ صاحب:

شهید شیخ الحدیث مولوی عبدالسلام – تقبله الله - علاوه بر اینکه عالم متبحر، استاد حدیث و ماهر تفسیر قرآن و فقه حنفی بود، حامی سرسخت جهاد بر ضد شوروی ها و امریکایی ها نیز بود. همواره با مجاهدین ملاقات می نمود، آن ها را توصیه و به حد توان همکاری می کرد.

شهید شیخ صاحب در پهلوی درسگویی، به امور عامه مسلمان ها را نیز متوجه بود. منازعات مردم را حل می نمود و از خشونت های بزرگ به سطح اقوام جلوگیری می کرد. با عرف مردم کاملا آشنا بود. در غم و درد مسلمان ها شریک بود و می کوشید مسلمان ها از جنجال ها نجات یابند و خوشحال باشند.

دوست صمیمی شهید شیخ صاحب و عالم جید کشور شیخ الحدیث هبة الله آخندزاده (که هنوز به حیث امیرالمؤمنین تعیین نشده بود) می گوید: من با جناب شیخ صاحب بسیار علاقه و رفاقت داشتم و در بسیاری سفرهای کوتاه و دراز با هم همسفر بودیم، در مجالس و جلسات مختلف یکجا شرکت می کردیم، ویژگی جناب شیخ صاحب این بود که می کوشید تا قلب یک مسلمان را خوشحال بسازد و برای وحدت مسلمان ها به ویژه اتفاق و یکپارچگی علما بسیار تلاش می کرد. لهذا هرگاه به جلسه، فاتحه و یا کدام پروگرام اجتماعی مسلمان ها حاضر می شدیم، شیخ صاحب در برگشت می گفت: چه خوب کاری شد، مسلمان ها خوشحال شدند. در تقاریر خود به علما می گفت: شما چرا اختلاف می کنید، از اختلاف خودداری بکنید.

شخصیت نامدار جهادی و علمی مولوی فرید صاحب که شیخ صاحب را از نزدیک می شناخت، می گوید: زندگی شهید شیخ مولوی عبدالسلام - رحمه الله - درین عصر پر فتن واقعاً قابل فخر و تقلید بود، او نمونه اسلاف بود، صورت و سیرت او موافق با شریعت بود، باطنش زیبا تر از ظاهرش معلوم می شد، انسان بی ریا و مخلص بود، در بخش اخیر شب بیدار می شد و مخفیانه نماز تهجد می خواند. اما برای مردم چنان جلوه می داد گویا اصلا برای تهجد بیدار نشده است، من این وضعیت او را به چشم خود مشاهده کرده ام.

اگر خاطره های خود را مختصر بکنم، باید بگویم اگر شخصیت های زیادی همچون شهید شیخ صاحب می داشتیم، می توانستیم همچون اصحاب کرام - رضی الله عنهم اجمعین - به صراحت اعلان بکنیم «کونوا مثلنا»، یعنی همچون ما باشید، صحابه کرام این را برای اهل دنیا می فرمودند.

عالم زبده کشور شیخ التفسیر و الحدیث مولوی عبدالحکیم صاحب در مورد شهید شیخ عبدالسلام - تقبله الله - می گوید: حضرت شیخ الحدیث شهید عبدالسلام

صاحب بسیار عابد و پرهیزگار بود، در سفرهای زیادی همـراه بـودیم، یکـی از ویژگـی هایش این بود که در خسته حالی هم نماز تهجد را ترک نمی کرد.

استعداد علمی او به حدی قوی بود که هرگاه مسئله ای ذکر می شد و یا در مـورد حدیثی پرسیده می شد، فی الفور کتاب را حواله می داد. در مسائل فقهی بسیار محتاط بود و همواره به کتب معتبر استناد می کرد. بـه حـدی متواضع بـود کـه یکبـار در سـفر بودیم، رفقا غذا آماده می کردند، خود شیخ صاحب آتش را داغ مـی کـرد و مصرـوف خدمت بود.

اخلاق او نمونه اخلاق واقعی اسلامی بود، چنان مزاج خـاص خوشـبطعی داشـت که طبیعت کسی با او ملول نمی شد، با رفقا مجلس شـیرین مـی داشـت، بـا خـوردان و بزرگان به مرتبه شان حرف می زد.

شیخ صاحب شخصیت دلاور و جراتمند بود، هیچگاه از وی حرفهـای موهـوم و ترسناک را نشنیده ام، با مجاهدین محبت خاصی داشـت، همـواره بـا مجاهـدین دیـد و بازدید می نمود، توصیه های خوبی می کرد و به پرسش های شان با سینه باز پاسخ مـی گفت.

تاثرات چند تن علما را در مورد شخصیت شهید شیخ صـاحب بطـور نمونـه نقـل کردیم، هر کسی که شیخ صاحب را دیده است چنین تاثر خوبی گرفته اسـت، خداونـد متعال برای او اخلاق زیبا و استعداد بزرگ علمـی داده بـود. از خداونـد متعـال مسـئلت داریم برکات او را بر پسران و شاگردانش جاری نگـه دارد و صـدقه علمـی او را مـداوم داشته باشد. آمین یا رب العالمین.

زندگی و کارنامه های شهید مولوی نور قاسم حیدری - تقبله الله -

نویسنده : قاری سعید // ترجمه : حبیبی سمنگانی

به تاریخ ۱۸ حمل ۱۳۹۳ خورشیدی، رسانه ها خبر دادند که مسئول نظامی /والی طالبان برای ولایت کنر در ولسوالی شیگل این ولایت در حمله طیاره بی پیلوت امریکا به شهادت رسیده است.

خبر شهادت مولوی نور قاسم حیدری - تقبله الله - همچون خبرهای عادی و روزمره در رسانه ها جا گرفت. اما در واقعیت، شهادت این مجاهد نامدار خبر عادی نبود. افغان ها دران روز فرزند دلیر و کم نظیر خود را در مقابله با جهان کفر از دست دادند.

بلی، مولوی نور قاسم مجاهدی بود که درین زمان قحط الرجال نه تنها مجاهد شکست ناپذیر، دلاور و مجسم اخلاص بود بلکه در بین مجاهدین خود در سطح منطقه به حیث رهبر جهادی شهرت داشت. خبر شهادت او قلب های زیادی را دردمند ساخت.

بیائید، لحظاتی را با مطالعه سوانح، کارنامه ها و ویژگی های شخصیت این مجاهد نامدار سپری بکنیم.

ولادت و آموزش :

شهید مولوی نور قاسم حیدری –تقبله الله - فرزند حاجی محسن در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در روستای نیکنام ولسوالی صبری ولایت خوست در یک خانواده دیندار به دنیا آمد.

مولوی نور قاسم حیدری درس های ابتدایی را نزد امام مسجد روستای خود خواند و روند فراگیری علوم دینی را پس از کودتای کمونیست ها در دوران هجرت در ایالت خیبر پختونخوا، پاکستان آغاز نمود.

او آموزش های دینی را در منطقه کوهات آغاز کرد، سپس در مدرسه رحمانیه (درسمند، هنگو) ، منبع العلوم (میرانشاه) ، منبع الجهاد (خوست) ریاض العلوم (شوه، وزیرستان) سراج الاسلام (کاهی، هنگو) و مدارس دیگری افغانستان و پاکستان دوام داد. شهید حیدری دوره حدیث را در سال ۱۳۷۶ خورشیدی در مدرسه سراج الاسلام (کاهی، هنگو) به پایان رساند و سند فراغت را از شخصت نامدار علمی شیخ الحدیث بهره مند صاحب به دست آورد.

شهید حیدری تقبله الله در اوان تحصیل، فعالیت های جهادی نیز داشت. او بخشی از سال را در سنگر و بخش دیگر را در مدرسه سپری می نمود. او پس از فراغت چند مدت به حیث مهتمم و مدرس در مدرسه شمس العلوم در منطقه مچی ولسوالی صبری ولایت خوست خدمت نمود، شهید حیدری تقبله الله سنگ بنیاد مدرسه مذکور را در سال ۱۳۷۱ خورشیدی گذاشته بود. این مدرسه تا اکنون فعال است و شاگردان علوم قرآنی به عنوان صدقه جاریه برای روح شهید حیدری درین مدرسه درس می خوانند.

جهاد در برابر کمونیسم :

مولوی نور قاسم حیدری صورتا و سیرتاً تصویر مجسم زندگی جهادی بود. همه صفات شایسته یک مجاهد سر بکف در او دیده می شد. گمان می شد خداوند متعال این بنده اش را برای پاسداری از دین و مبارزه در برابر کفار آفریده است. زیرا همه زندگی خود را برای جهاد وقف کرده بود. گفتگو، فکر و همه عملکرد او در مورد جهاد بود. در خوردسالی در برابر شوروی های اشغالگر و کمونیست های مزدور جنگید، در عنفوان جوانی در مقابل شر و فساد سنگر گرفت و در پخته سالی

سنگرهای جهاد در مقابل امریکای طاغوت را داغ نگه داشت و بالاخره در همین راستا به شهادت رسید.

داستان زندگی جهادی، قهرمانی ها و کارنامه های شهید حیدری بسیار دراز است، اما به چندی از خدمات جهادی او مختصراً اشاره می کنیم.

زمانیکه قشون سرخ اتحاد جماهیر شوروی بر افغانستان یورش آورده بودند و هزاران نفر نیروهای مسلح را در ولایت خوست جا بجا کرده بودند، خوست به کارزار معرکه اسلام و کمونیسم تبدیل شده بود و به دلیل کثرت نیروهای کمونیستی به «مسکو دوم» شهرت یافته بود. شهید نور قاسم حیدری با اینکه دران زمان خوردسال بود در مناطق باک، علیشیر، زازی میدان، یعقوبی، ژوره و توره غاره در تعرضات جهادی بر ضد کمونیست ها سهم گرفت. او از خوردسالی با باران گلوله ها، انفجار میزایل های سکد و بمباران طیارات میگ آشنا شده بود. در آتش جنگ ها و انفجار ماین ها بزرگ شد. بار اول در منطقه بری خوست زخمی شد و لذت قربانی خون در راه خدا را چشید، رویارویی ها و تعرضات مستقیم بر پوسته های دشمن را عملا تجربه کرد و به سرکردگی مجاهد کبیر حقانی صاحب در فتح عظیم خوست به حیث یک مجاهد سربکف شریک بود. پس از فتح خوست با مجاهدین برای برچیدن گلیم کمونیسم به سوی گردیز، مرکز پکتیا رفت و در ستو کندو، مچلغو و شهر گردیز در جنگهای شدید در برابر کمونیست ها سهم گرفت، قصه مختصر تا سقوط رژیم کمونیستی به جهاد دوام داد.

در اواخر دوره هرج و مرج تنظیم ها، زمانیکه تشکیلات ویژه به سرکردگی مولوی عبدالحکیم شرعی برای ایجاد نظم و جلوگیری از فساد در ولایت خوست ساخته شد، مولوی حیدری صاحب دران نیز سهم داشت و برای مصئونیت جان و مال مردم خدمات بزرگی انجام داد.

خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

زمانیکه تحریک اسلامی طالبان در سال ۱۳۷۳ خورشیدی از قندهار آغاز شد، مولوی نور قاسم حیدری در پاکستان درس می خواند. او با چند تن طلبای ولایت خوست از راه بلوچستان به قندهار رفت و در همان شب و روزهای آغازین به طالبان پیوست. او به همراهی شهید ملا بورجان، شهید ملا مشر آخند و دیگر بزرگان تحریک در تصفیه ولایت غزنی و میدان وردک سهم گرفت. زمانی که خط جنگی طالبان در چهار آسیاب کابل بود مولوی نورقاسم حیدری با ۷۰ تن طلبای خوست در حالی به چهارآسیاب رسیدند که در همان روزها طالبان مناطق دهمزنگ و کارته سه را که حزب وحدت تخلیه کرده بود به کنترول خود می آوردند. مولوی نور قاسم صاحب نیز با رفقای خود به این مناطق جنوب شرقی شهر کابل داخل شدند. سپس هرگاه مسعود ناگهان حمله کرد، مولوی نور قاسم نیز در جریان درگیری زخمی شد.

یکتن از رفقای او که شاهد صحنه بود می گوید : طالبان و افراد مسعود که پیش ازین با هم نجنگیده بودند در فاصله بسیار کم مستقر بودند. افراد مسعود چاشت روز حمله کردند و درگیری آغاز شد. ما در یکطرف سرک بودیم و در طرف دیگر سرک در فاصله پنج یا شش میتری افراد مسلح مسعود بودند. من اندکی پس تر از آغاز جنگ زخمی شدم و به مولوی حیدری گفتم که ازین جا باید برویم، او به اطمینان جواب داد که در یکجای مخفی بنشین، من بر دشمن فشار می آورم تا راه بیرون رفت پیدا شود. او راکت لانچر داشت و به گونه پیهم مرمی فیر می کرد و چندین نفر دشمن را از بین برد، یکتن از رفقا به مولوی صاحب صدا کرد که دران خانه نزدیکی افراد دشمن جا بجا هستند و هشتاد و دو هم دارند، شما سر بالا نکنید تا زیان نبینید، مولوی حیدری مرمی را در راکت انداز انداخت و گفت حمله اول را من می کنم، اما هرگاه سرش را برای فیر بالا کرد، از طرف جانب مقابل هشتاد و دو فیر شد و پارچه های آن به سر مولوی صاحب اصابت کرد و مولوی صاحب بی هوش شد.

هرگاه به هوش آمد با اینکه بسیار زخمی بود به همرای ما به سوی چهار آسیاب حرکت کرد، همزمان طالبان در حال عقب نشینی از غرب کابل بودند، ما به چهار آسیاب رسیدیم، اما مولوی صاحب چونکه به شدت زخمی بود او را شب هنگام به خوست رساندیم، داکتران شفاخانه خوست پس ازینکه ایکسرا (X-ray) گرفتند و زخم سر او را دیدند حیران ماندند که چطور تا هنوز زنده مانده است. زیرا استخوان سرش شکسته بود و نوک های آن داخل مغز سر شده بود. طبیبان گفتند تداوی این زخمی از توان ما نیست و احتمال زنده ماندنش هم کم است. مولوی صاحب را به پشاور رساندیم. اما آنجا نیز هرگاه داکتران زخم مغز را معاینه کردند از عملیات انکار کردند. آن ها گفتند این زخم بسیار حساس است و در صورت عملیات زندگی اش را از دست می دهد، بهتر اینست که به خانه برسانید، تا لحظات اخیر زندگی را با خانواده و عزیزانش سپری بکند. آن ها گفتند ما حیران هستیم که چگونه تا هنوز زنده مانده و به پاهای خود حرکت می کند، این تنها می تواند کرامت یک مجاهد باشد.

هرگاه مولوی حیدری صاحب از پاسخ داکتران خبر شد، این آیت را خواند : فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ -الاعراف : ۳۴ .

مولوی صاحب پس از دریافت پاسخ منفی طبیبان از پشاور به خوست آورده شد. اما پیش ازی انکه به خانه برده شود نزد یک داکتر محلی به نام بادشاه زار برده شد تا به حد توان علاج بکند. آن داکتر گفت زخم مولوی صاحب بسیار عمیق و حساس است و عملیاتش خطرناک است، در صورت عملیات تنها ده در صد احتمال است که زنده بماند، من به شرطی عملیات می کنم که اجازه یا امضای خانواده و رفقایش را بیاورید. رفقا پس از مشوره به داکتر اجازه دادند که عملیات بکند. رفقا همزمان با آغاز عملیات به ختم سوره یس و دعاهای ماثوره شروع کردند. لحظاتی پس تر داکتر مژده داد که عملیات مولوی صاحب کامیاب شد و استخوان از مغز سر بیرون کرده شد.

زخم سر مولوی صاحب در نتیجه آن عملیات خوب شد و لیکن داکتر مشوره داد که تا چند مدت در جنگ سهم نگیرد و راکت انداز فیر نکند. اما چون جذبه جهادی مولوی صاحب غالب بود، او پس از صحتیابی دوباره به خط های نظامی امارت اسلامی برگشت و تا زمان تهاجم امریکا در تعرضات جهادی شرکت کرد. او در جنگ چاریکار یکبار دیگر زخمی شد. اما تا زمانی یورش امریکایی ها بر افغانستان به مبارزه علیه شر و فساد دوام داد.

جهاد در برابر امریکایی ها :

مولوی نور قاسم حیدری پس از تهاجم امریکا بر افغانستان، از نخستین کسانی بود که جهاد مسلحانه را بر ضد امریکایی ها در ولایت خوست آغاز کردند. ولسوالی صبری ولایت خوست از برکت رهبری مدبرانه او در سطح منطقه به سنگر شکست ناپذیر تبدیل شد و امریکایی ها درین ولسوالی با تلفات زیادی مواجه شدند. امریکایی ها با اینکه مظالم و جنایات زیادی را درین منطقه انجام دادند و هزاران تن مردم صبری و خوست را شهید و زندانی ساختند، نتوانستند جذبه جهادی مردم را از بین ببرند.

شهید مولوی حیدری برای چند مدت مسئول جهادی ولسوالی صبری و سپس مدت زیادی مسئول عمومی جهادی ولایت خوست بود و خدمات بزرگ جهادی درین ولایت انجام داد.

او که خودش در عملیات های جهادی سهم می گرفت و فرماندهی عملیات را به دوش می داشت، چهار ولسوالی خوست «باک، علیشیر، صبری و قلندر» ، همچنان ولسوالی جانی خیل ولایت پکتیا و پوسته های زیادی دشمن را در سراسر خوست مکرراً فتح نمود و نه تنها دشمن را با تلفات و خسارات سنگین دچار ساخت، بلکه غنائم زیادی نیز بدست آورد.

عملیات بر ولسوالی علیشیر جنگ شدیدی بود که مولوی صاحب دران زخمی شد. پوسته های زیادی دشمن در نتیجه آن عملیات فتح شد و مجاهدین به مرکز ولسوالی رسیدند. اما هرگاه بر مرکز ولسوالی حمله کردند مهمات مجاهدین تمام شد و در همان اثنا مجاهد ورزیده و همسنگر مولوی صاحب «ملا مصطفی» نیز به شهادت رسید. مولوی حیدری صاحب به رفقایش فرمان داد که باید عقب نشینی بکنیم و جسد شهید را نیز با خود انتقال بدهیم. هلیکوپترهای امریکایی مجاهدین را در اثنای عقب نشینی بمباردمان کردند، که در نتیجه چند تن مجاهدین برجسته شهید و خود مولوی حیدری زخمی شد. این بار نیز زخم های بدن او عمیق بود و داکتران گفتند شاید بدنش فلج شود. اما خدواند متعال مولوی حیدری را بر خلاف باور داکتران باز هم شفا داد. مولوی صاحب پس از شفایابی یکبار دیگر در محاصره دشمن قرار گرفت و تمام شب جنگید، او این بار دو مرمی بر سر خورد و لیکن باز هم زنده ماند.

دو عملیات بزرگ و اخیر که به سرکردگی او در خوست انجام یافت، یکی آن نخستن عملیات فدایی بر قرارگاه بزرگ امریکایی ها در منطقه خلبیسات بود که پلان و طراحی آن ابتکار مولوی صاحب بود. آن عملیاتی بود که نخستین بار استشهادی ها داخل پایگاه امریکایی ها شدند و نظامیان امریکایی را به شدت سرکوب نمودند. با استناد به منابع موثق دران عملیات بیش از ۱۰۰ تن عساکر امریکایی کشته و زخمی شدند.

سپس در سال ۲۰۰٦ میلادی مجاهدین بر سه ولسوالی خوست «صبری، باک و علیشیر» به سرکردگی مولوی نور قاسم حیدری همزمان عملیات انجام دادند و دشمن را با تلفات سنگین مواجه ساختند. حیدری صاحب که در منطقه خلبیسات در عملیات بر پوسته های دشمن سهیم بود، برای ششمین بار در زندگی جهادی اش زخمی شد. اما این بار نیز خداوند متعال شفای کامل داد.

به حیث مسئول ولایت کنر:

شهید مولوی نور قاسم حیدری تقبله الله در اوائل سال ۲۰۱۲ میلادی به فرمان مقام رهبری امارت اسلامی به حیث مسئول جهادی ولایت کنر مقرر شد. او از خوست به کنر رفت و عملا به تنظیم صفوف جهادی و تعمیل برنامه های ابتکاری آغاز نمود. مشکل بزرگ مجاهدین در کنر کثرت جواسیس دشمن بود. مولوی صاحب با گماشتن گروپ های ویژه و مخفی در سطح همه ولسوالی ها توانست بسیاری از جواسیس دشمن را تشخیص بدهد و از بین ببرد. بر علاوه ازین، او نقشه های جدید عملیات های تهاجمی را به راه انداخت که در بسیاری از مناطق دستآوردهای خوبی داشت و چهارده پوسته های دشمن در ولسوالی های مروره، دانگام، اسمار، غازی آباد، مانوگی و ناری در نتیجه عملیات های مجاهدین فتح شد.

یک مرکز مهم دشمن در ولسوالی ناری به نام دانچه گل که ۴۰ تن از عساکر دشمن دران مستقر بودند در نتیجه پلان جهادی مولوی صاحب فتح شد. دشمن در ولسوالی دانگام ولایت کنر اراده داشت یک بیس قوی و مرکزی بسازد، اما هرگاه مولوی صاحب خبر شد با انجام دادن عملیات و حملات متقابل پلان دشمن را خنثی نمود.

مجاهدین به تاریخ چهار ماه حوت سال ۱۳۹۲ خورشیدی، به پیروزی مهم در ولسوالی غازی آباد ولایت کنر نائل شدند. مجاهدین طبق یک پلان دقیق بر قرارگاه اردوی اجیر حمله کردند و در نتیجه ۲۵ تن عسکر را کشتند و ٦ تن دیگر را به اسارت گرفتند. مجاهدین نفوذی که با مجاهدین تماس داشتند، درین پیروزی نقش اساسی داشتند.

کارنامه دیگری مولوی نور قاسم در کنر، از بین بردن خودسری ها و ایجاد هماهنگی در صفوف مجاهدین بود. او درین راستا بسیار تلاش نمود و جلو بدبختی های زیادی را گرفت.

مولوی نور قاسم حیدری افغان های را که فریب خورده بودند و در ادارات ملکی و نظامی دشمن وظیفه انجام می دادند دعوت می داد و به آن ها نامه روان می کرد، تا صفوف دشمن را ترک بکنند. صدها نفر پس از اطمینان دادن مولوی صاحب از صف دشمن جدا شدند و به زندگی عادی شان برگشتند.

پروسه دعوت و ارشاد/جلب و جذب در زمان مسئولیت شهید مولوی صاحب بسیار موفقانه پیش می رفت و تنها در ولسوالی شیگل ۱۲۶ تن کارمندان و نظامیان رژیم به مجاهدین تسلیم شدند.

مولوی نور قاسم حیدری - تقبله الله - در دوره اول انتخابات سوم ریاست جمهوری، برای خنثی نمودن پروسه انتخابات شخصا دست بکار شد. او ده روز پیش از انتخابات به مناطق مختلف کنر سفر کرد و برای جلوگیری از روند انتخابات برنامه مؤثری را به راه انداخت. او به تمام مجاهدین فرمان داد که در روز انتخابات از ساعت ۵ صبح حملات خود را بر مراکز، پوسته ها، مراکز ولسوالی ها و دیگر اماکن دولتی آغاز بکنند. مجاهدین دران روز ۷۰ عملیات خورد و بزرگ انجام دادند و ۸۸ تن عساکر، اربکی ها و منسوبین دولتی کشته و تعداد زیادی هم زخمی شدند و پروسه پلید غربی ها در کنر کاملا ناکام ماند.

شهادت:

مولوی نور قاسم حیدری به تاریخ ۱۸ حمل ۱۳۹۳ خورشیدی مصادف با ۷ اپریل ۲۰۱۴ میلادی با چند تن از رفقای خود در مربوطات ولسوالی شیگل ولایت کنر روان بود تا جبهات جهادی را از نزدیک ببیند. اما ناگهان هدف حمله طیاره بی پیلوت امریکایی قرار گرفت و با سه تن رفقای خود مولوی عبدالکریم جانباز، منصور و حمیدالله - تقبلهم الله - به شهادت رسید. انا لله و انا الیه راجعون.

مولوی نور قاسم حیدری به آرمان همیشگی اش رسید و دنیای فانی را وداع گفت. از او شش اولاد (سه پسر و سه دختر) به دنیا ماند.

شخصیت و خاطره ها :

مولوی عبدالکبیر، معاون ریاست الوزراء و رییس تنظیمه زون شرق در زمان حاکمیت امارت اسلامی، می گوید:

«مولوی نور قاسم حیدری شخصیت دلاور و متواضع بود و از نخستین مجاهدین خوست به شمار می رفت. او نه تنها در منطقه خود «صبری» خدمات بزرگی انجام داد بلکه در گسترش روند جهادی در سراسر خواست نقش عمده ای داشت. مجاهدین در زمان مسئولیت کنر نیز از او خوشحال بودند. او در برابر کفار، مسلمانِ شکست نا پذیر و در برابر مسلمان ها، متواضع بود. قائد یا رهبر باید در مراحل دشوار شخصا برای مقاومت پیش شود، چنانکه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در مرحله دشوار غزوه حنین استوار ماند. صحابه کرام - رضی الله عنهم اجمعین - عقب نشینی کردند اما رسول الله - صلی الله علیه وسلم - برای قربانی پیش شد و ثابت قدم ماند. مولوی نور قاسم حیدری تقبله الله نیز چنین ایثار و فداکاری داشت».

شیخ الحدیث مولوی افضل حسین، باشنده ولایت خوست دو خوابی را که در مورد شهید حیدری دیده است، چنین بیان می کند : در خواب دیدم که پلنگ های زیادی در اطراف مولوی صاحب چرخ می زنند و پهره می دهند، مولوی صاحب با پلنگی پنجه آزمایی می کند و لیکن پنجه های پلنگ پائین است و چنان معلوم می شود که پلنگ تسلیم شده است.

دوم اینکه یک صندوق را دیدم، یکتن از دشمنان مولوی صاحب کوشش می کند آن را باز بکند، اما کسی می گوید که این از طرف رسول الله - صلی الله علیه وسلم - برای مولوی صاحب تحفه روان شده است، کسی دیگری اجازه ندارد که باز بکند.

مولوی صاحب ظاهراً زندگی فقیرانه و غریبانه داشت و لیکن به ثروت ایمانی غنی بود و با پول بیت المال بسیار احتیاط می کرد. مولوی احرار می گوید : پس از

تهاجم امریکایی ها در زندگانی مهاجرت، در خانه ای زندگی می کرد که اصلا قابل سکونت نبود. دران زمان برای پخت و پز به پشت خود از کوه هیزم می آورد و هرگاه مجاهدین در خانه اش مهمان می شدند در خانه تنها یک چای جوش داشت، دران چای را جوش می داد و پیش مهمان ها می آورد، هرگاه چای ختم می شد آن را پس می برد و هرگاه چای جوش می کرد دوباره پیش مهمان ها می آورد. مولوی صاحب در زمان مسئولیت ولایت خوست نیز از کوه هیزم می آورد.

مولوی احرار می گوید : یکبار برای یک موتر بمب به چهار تُن مواد انفجاری ضرورت بود. تعداد مجاهدین زیاد بودند و آن ها مشغول آماده سازی مواد بودند. اما خود مولوی صاحب نیز کار می کرد. رفقا اصرار کردند که شما کار نکنید، ما کافی هستیم. یکی از سرگروپ ها گفت چه تعداد رفقای که بکار باشد من طلب می کنم. شهید حیدری در جواب گفت : من نیز برای حصول ثواب آمده ام، بالاخره همان سرگروپ نیز با مولوی صاحب دست بکار شد.

مولوی احرار در مورد تکتیک های جهادی شهید حیدری تقبله الله می گوید : یکبار مجاهدین به سرکردگی مولوی صاحب یک خانه را در ولسوالی صبری برای چند روز چنان معرفی کردند گویا مرکز مجاهدین باشد. یک موتر بمب را ساختند و در وسط خانه ایستاده کردند. پیش دروازه اوطاق ها کفش های زیادی را گذاشتند و یک رفیق استشهادی داخل اوطاق نشسته بود و لاین شارتی موتر بمب در دست او بود. یک شب امریکایی ها در دو هلیکوپتر آمدند و داخل خانه شدند، فریاد زدند که تسلیم شوید و سلاح را بر زمین بگذارید، مجاهد استشهادی موتر بمب را انفجار داد و در نتیجه ده ها تن عساکر امریکایی کشته و زخمی شدند. سپس هرگاه تعداد دیگری امریکایی ها برای انتقال اجساد کشته شده گان و زخمیان آمدند، مجاهدین پیش از پیش چهار طرف خانه را توسط ماین ها حلقه زده بودند و ماین ها را چنان به ترتیب جا بجا کرده بودند که باید همزمان انفجار بکند. هرگاه امریکایی ها مصروف انتقال

اجساد شدند ماین ها انفجار داده شد و شماری زیادی امریکایی ها رکشته و زخمی شدند. گفته می شود که درین عملیات بیش از صد تن امریکایی ها کشته و زخمی شدند.

خاطره ها و کارنامه های زندگی جهادی شهید مولوی نور قاسم حیدری تقبله الله بسیار است، اما نمی توان درین زندگی نامه مختصر گنجانید. به بارگاه خداوند متعال مسئلت داریم که خدمات و قربانی های این مجاهد راستین و پاسدار سنگر حق را به دربار خود قبول نماید و از برکات او، خانواده و رفقایش را بهره یاب سازد. آمین یا رب العالمین.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید داکتر عبدالواسع عزام تقبله الله

نویسنده : قاری محمد یونس راشد - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید قهرمان داکتر عبدالواسع عـزام – تقبلـه اللـه - بـه تـاریخ ۱۵ جـمادی الثـانی ۱۳۸٦ هجری قکری در منطقه سپیروان ولسوالی پنجـوایی ولایـت قنـدهار در خـانواده دیندار حاجی عبدالباقی به دنیا آمد.

آموزش :

شهید داکتر عزام تعلیمات دینی را به سن ۷ سالگی در مسجد روستای خود آغـاز کرد. تازه به جوانی رسیده بود که قشون سرخ شوروی بر کشور عزیز ما هجـوم آوردنـد و خانواده شهید داکتر عزام نیز همچون مليون ها افغـان هـا هجـرت نمـود. شـهيد عـزام درسهای دینی را در دیار هجرت دوام داد. او چند مـدت در مدرسـه افضـليه در كمـپ پنجپای، بلوچستان درس خوانـد. امـا ولولـه جهـادی او را وا داشـت تـا رونـد درسـی را ناتمام گذاشته به سنگرهای داغ جهاد برود.

دران زمان شمار زیادی مجاهدین زخمی می شـدند و بـر عـلاوه از امكانـات، بـه کسی هم نیاز بود که زخمیان را درمان بکند، مجاهدین شهید عزام را به دلیل استعداد و ذکاوت ویژهٔ که خداوند متعال بـرای او لطـف نمـوده بـود بـرای ایـن خـدمت انتخـاب نموده، به آموزش طب تشویق نمودند. همان بود که شهید عزام تعلـیمات لازم طبـی را فراگرفته به حیث معالج ابتدایی به خدمت زخمیان مجاهدین آغاز کرد و ایـن وظیفـه را با کمال صداقت به پیش برد.

جهاد و مبارزه :

شهید عزام - تقبله الله - هنوز در آغاز جوانی قرار داشت که در برابر قشون سرخ شوروی وارد کارزار شد. فعالیت های جهادی را در منطقه سنگ حصار، قندهار از جبهه مرحوم فیض الله آخندزاده آغاز نمود. تربیه جهادی او در چنان جبهه ای صورت گرفت که غازیان نامدار و بزرگان پاکباز امت اسلامی اعضای آن بودند، مثلا امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رحمه الله، الحاج ملا برادر آخند حفظه الله و...

پس از چند مدت خدمت نظامی، از سوی بزرگان جبهه به مرکز آموزشهای طبی معرفی شد. پس از فراغت از آنجا به سنگرهای جهاد برگشت و به خدمت زخمیان آغاز کرد. او در اوقات فارغ بدون احساس خستگی مشغول خدمت مردم منطقه می شد. او این وظیفه مقدس خود را تا زمان آغاز تحریک اسلامی طالبان برای محو شر و فساد و نجات ملت از اوضاع ناگوار، دوام داد.

یکجا شدن با تحریک اسلامی طالبان :

شهید حاجی داکتر صاحب در همان اوائل آغاز تحریک اسلامی با طالبان یکجا شد و به سرکردگی شهید ملا محمد آخند، فرمانده عمومی نظامی طالبان به مبارزات خود دوام داد. شهید داکتر صاحب آن زمان یک کلینک سیار ساخته بود و زخمیان جنگ را درمان می کرد. هنگام فتح ولایت هرات در بخش تداوی زخمیان طالبان خدمات مخلصانه و خستگی ناپذیر انجام داد. او نخست رئیس صحت و سپس رئیس انحصارات ولایت هرات مقرر شد.

شهید داکتر عزام پس از فتح کابل معاون عمومی اداره سره میاشت مقرر شد و با آوردن اصلاحات مهم و تغییرات مثبت در اداره مذکور، استعداد و مدیریت قوی خود را به نمایش گذاشت.

شهید داکتر صاحب تا زمان تهاجم صلیبی ها بحیث معاون عمومی ادارۀ سره میاشت خدمت نمود و هنگام تهاجم وحشیانه صلیبی ها با کمال دلاوری و فداکاری

به کمک زخمیان شتافت. به زخمی های مجاهدین توسط کلینـک هـای سـیار کمـک های عاجل و اولیه صحی فراهم نمود، تـیم هـای طبـی نـزد هـر زخمـی مـی رسـیدند و تداوی می کردند .

نگه داری خانواده های مجاهدین عرب و انتقال دادن آن ها به جاهـای مصـئون، کارنامه دیگری شهید داکتر صاحب دران شـب و روزهـای دشـوار بـود. سرپرسـتان آن خانواده ها شهید و یا هم در خط های جنگ محصور مانده بودند.

خدمات جهادی پس از اشغال کشور :

شهید حاجی داکتر صاحب پس از اشغال کشـور دسـت بـه جهـاد مسـلحانه زد و نخست در ولسوالی های مختلف قندهار به عملیات های محاربوی و اکمال مجاهـدین پرداخت. یکبار در ولسوالی ارغستان، قندهار برای مدت کوتاه بندی هم شـد. شـماری از عملیات های بزرگ استشهادی را در ولایـت هـای کابـل، قنـدهار، هـرات و بلـخ در مقابل اشغالگران صلیبی طراحی و انجام داد. خودش فدایی هـا و لـوازم عملیـات هـای استشهادی را به شهرهای مختلف می رساند و عملیات ها را تحت نظارت مستقیم خود انجام می داد.

شهید حاجی داکتر صاحب یکبار در سلسله انجام دهـی عملیـات استشـهادی در مزارشریف گرفتار شد و به نصرت پروردگار به زودی رها شد. اما برای تطبیق یـک پـلان مهم به کابل رسیده بود که از سـوی جاسوسـان صـلیبی کشـف، گرفتـار و بـرای مـدت زیادی زندانی شد.

شهید داکتر صاحب و زندان ها :

شهید داکتر عزام پس از گرفتاری، نخست به ریاسـت خـاد و پـس از شـناخت بـه ریاست هفده انتقال داده شد. از سوی گلالـی، رئـیس ریاسـت هفـده چنـان تعـذیب و شکنجه شد که به گفته معاون این ریاست تا هنوز هیچکسی چنین شـکنجه نشـده بـود. اما به فضل پروردگار هیچ حرف اقراری از زبان او گرفته نتوانستند.

اما قاضیان اجیر باز هم در محکمه اول و دوم به ده ده سال قید محکوم کردند. او پس از ۸ ماه از ریاست هفده به بلاک چهارم زندان پلچرخی انتقال داده شد.

قیادت مجاهدین اسیر در بلاک چهارم زندان پلچرخی بدوش او بود. او بـلاک را به همکاری رفقای مستعد خود به مدرسه تبـدیل کـرد و خـدمات فرامـوش ناشـدنی را برای زندانیان انجام داد. مقامات رژیم شهید داکتر صاحب را از تـرس فعالیـت هـای او چند بار به زندان های دیگر مثلا محبس قندهار، بلاک نظامی یا گوانتاناموی پلچرخـی و بگرام انتقال دادند.

رهایی از زندان و خدمات اخیر جهادی :

شهید حاجی داکـتر صـاحب در مجمـوع مـدت ۵ سـال و ۸ مـاه را در زنـدان هـا سپری کرد و بالاخره به تلاش های خاصی بزرگان امارت اسلامی از زندان رها شـد و از سوی مقام رهبری امارت اسلامی به حیث مسئول کمیسیون نظامی ولایت قندهار مقـرر شـد. او اصـلاحات و خـدمات زیـادی دریـن اداره انجـام داد. سـپس مسـئول عمـومی جهادی قندهار مقرر شد. این بار اداره ولایـت را مـنظم نمـود و نـوآوری هـای زیـادی داشت.

برای مجاهدین معسکر ساخت و سه دسته مجاهدین ازان معسکر فارغ شدند. هر بار ۶۰ الی ۸۰ تن مجاهدین به فن حربی مجهز شـدند. ادارات ملکـی و نظـامی در هـر ماه مجالس جداگانه می داشتند و پس از هر دو ماه مجلس مشـترک دائـر مـی گردیـد. برای تمام ادارات ولایت قندهار، کمیسیون ولایتی و معسـکر طـرز العمـل ترتیـب داده شد و هر اداره به ترتیب دادن راپورهای ماهوار مکلف گردید.

اداره ولایت به مناطق مختلف قندهار هیئت روان می کرد، تـا امـور جهـادی را از نزدیک نظارت نموده و شکایات مردم را بشنود و مشکلات مجاهدین را رفع بکند.

شهادت :

پیش از آغاز عملیات های جهادی سال **۱۳۹۳** خورشیدی، شهید داکتر صاحب پس از پایان درس های پنج روزه مجاهدین قندهار به تنظیم عملیات های جهادی آغاز نمود. او به حیث فرمانده مجاهدین قندهار از سوی دشمن به شدت تعقیب می شد، دشمن حتی عکس های او را در هر جا نصب کرده و از مردم خواسته بود که در بدل جائزه هنگفت در مورد او معلومات بدهند. اما داکتر صاحب ترس و هراسی نداشت و با کمال شهامت به ولسوالی های مختلف قندهار سفر می کرد و به سنگرهای جهاد حاضر می شد.

شهید حاجی داکتر صاحب برای وظیفه جهادی در یک داتسن کرایی به همراهی راننده از منطقه صفار ولسوالی گرمسیر، هلمند می گذشت که پولیس اشارۀ توقف دادند، حاجی صاحب چون تفنگ کیوبایی اش را با خود داشت نخواست که با سلاح زنده دستگیر شود، راننده را گفت که توقف نکند، پولیس ایشان را با موتر رینجر تعقیب کردند و هرگاه رینجر به موتر ایشان رسید افراد پولیس حاجی صاحب را با تفنگ های شان تهدید کردند و گفتند موتر را متوقف بساز، حاجی صاحب رخ تفنگ خود را به سوی آن ها کرد و پولیس های را که در سیت نشسته بودند شلیک باران کرد، اما دو تن پولیس در عقب رینجر مانده بودند، آن ها شلیک کردند، حاجی صاحب در اثر اصابت گلوله ها از ناحیه دست، پا و شکم زخم برداشت و موتر نیز تقریباً از حرکت ماند. اما دشمن نیز از پا درآمد و از تعقیب ماند. کمی پیش تر موتر ایستاده شد. راننده و حاجی صاحب کمی پیاده رفتند. سپس حاجی صاحب به راننده گفت تو برو، من رفته نمی توانم. لحظاتی که راننده برای انتقال حاجی صاحب در تلاش موتر دیگری بود، حاجی صاحب در اثر زخمهای عمیق شهید شد و به آرمان نهایی خود رسید. انا لله و انا الیه راجعون.

مردم منطقه سفیدروان ولسوالی پنجوایی جسد شهید داکتر عبدالواسع عزام – تقبله الله - را انتقال دادند و در قبرستان آبایی اش با کمال عزت و احترام به خاک سپردند.

اتفاق عجیب : تاریخ ولادت و شهادت داکتر عزام یک است، او بتاریخ ۱۵ جمادی الثانی به دنیا آمد و به همین تاریخ از دنیا رحلت نمود.

شهادت آرمان دیرین شهید حاجی داکتر صاحب بود. شیخ مولوی حبیب الله صاحب می گوید : داکتر صاحب یکبار در حالیکه تنها هر دوی ما در اوطاق نشسته بودیم، گفت : شهادت آرمان بزرگ من است، مردم چنانکه به شب عروسی خوشحال می شوند، من بیشتر ازان شهادت را آرزو دارم.

چندی از خاطره های رفقا :

زندگی جهادی شهید داکتر عبدالواسع عزام - تقبله الله - مجموعه ای از خاطرات جالب است. خاطره های شیرین او در قلب هر رفیق او نقش شده است. ذکر همه خاطره ها به کتاب بزرگی نیاز دارد. اینجا بعضی خاطره ها را مشت نمونه خروار نقل می کنیم.

حافظ حاجی بسم الله، رفیق دیرین شهید داکتر صاحب که در زندان نیز چند سال با او رفیق بود، بعضی از خاطره های زندان را چنین بیان می کند :

مدرسه : هرگاه شهید داکتر صاحب به بلاک چهارم زندان پلچرخی آورده شد بر علاوه از دیگر خدمات یک مدرسه منظم برای زندانیان ساخت و این بلاک را کاملا به مدرسه تبدیل نمود. بیش از ده تن استادان درس می گفتند و بر علاوه از صدها جلد کتاب، همه لوازم مدرسه را نیز مهیا ساخت. ده ها تن حافظان قرآن از این مدرسه فارغ و تعداد زیادی طلبای کرام ازین چشمه علم و هدایت فیضیاب شده اند. خود شهید داکتر صاحب نیز در ردیف طلبای کرام ازین مدرسه استفاده بزرگ نمود، قرآن کریم را با قرآت و تجوید آموخت و در پهلوی مطالعه آزاد یکعده کتاب های درسی را نیز

خواند. این مدرسه اکنون هم فعال است و از کتاب های آن، زندانیان دیگر بلاک ها نیز استفاده می کنند.

تقوی : شهید حاجی داکتر صاحب شخصیت پرهیزگار و عابد بود، بیاد ندارم که هیچگاهی نماز تهجد را در زندان ترک کرده باشد، صلوة تسبیح را هر هفته و حتی گاهی هر روز می خواند، به تلاوت قرآن کریم التزام نموده بود، درمیان رفقا مشهور بود که اگر کسی در عبادت ضعیف می بود، می گفت می روم به اوطاق داکتر صاحب، تا از صحبت او متاثر شوم .

ایثار و سخاوت : شهید حاجی داکتر صاحب بسیار سخی بود، مردم زیادی به دیدن او می آمدند و تحائف می آوردند، او همه اش را توزیع می کرد. زمانیکه از بگرام دوباره به پلچرخی انتقال داده شدیم، رفقا نه پول داشتند و نه هم دیگر اسباب ضروری. زندانیان حیران بودند که به حوائج شان را چگونه برسند. شهید داکتر صاحب، صاحبِ کانتین را طلب کرد و گفت برو به اوطاق های زندانیانی که از بگرام آورده شده اند و برای شان بگو هر چه ضرورت داشته باشید برای من بگوئید، من برای تان می آورم و پول را حاجی داکتر صاحب می دهد، صاحب کانتین چنین کرد و همه پول را حاجی داکتر صاحب پرداخت نمود.

جرات و سرشاری : او با مقامات بلند رتبه زندان و رژیم کابل برای دفاع از حقوق زندانیان بسیار به جرات حرف می زد و در حرفهای خود هیچگونه تنزل و انعطاف نشان نمی داد، از همین بود که بیشتر اوقات جزایی بود و در اوطاقِ مقفل انداخته می شد.

خاطره ویژه : یکبار از شهید حاجی داکتر صاحب خواستم تا در کتابچه یادگاری رفقای من چیزی یادگاری بنویسد. او آدرس خود را چنین نوشت : آدرس کنونی : بلاک چهارم زندان پلچرخی، آدرس دائمی : منزل های بلند جنت الفردوس.

مولوی احمدالله مطیع، والی هرات و سپس وزیر فوائد عامه در زمان حاکمیت امارت اسلامی می گوید :

شهید داکتر صاحب را از خوردسالی می شناسم، در یک مدرسه درس خوانده ایم، داکتر صاحب از همان زمان اخلاق زیبا داشت، زحمت کش بود، با جهاد بسیار علاقه داشت، در تحکیم روابط مهارت ویژه ای داشت، به نمایندگی از امارت اسلامی با جهت های بسیار خطرناک تماس می گرفت، سپس برای ملاقات ها زمینه سازی می نمود و از سفر های پر خطر حذر نداشت، بسیار دلیر بود، حتی در جهاد کنونی کسانیکه از فعالیت های شهید داکتر صاحب خبر داشتند جرات نداشتند با او در یک موتر سفر بکنند، زیرا داکتر صاحب مواد انفجاری و سلاح های خورد را در موتر خود انتقال می داد و به مراکز مجاهدین می رساند، هرگاه از شهادت او خبر شدم بسیار غمگین شدم، خداوند متعال جنت ها را برایش نصیب بکند.

آغا جان، یکتن از رفقای جهادی شهید داکتر صاحب می گوید:

شهید داکتر صاحب در کارهای جهادی از تکتیک های بسیار مؤثر استفاده می کرد، یکبار موتری را که برای حمله استشهادی آماده شده بود و مملو از مواد منفجره بود برای من سپرد تا در شهر قندهار نگه کنم، موتر را در یک فابریکه خشت سازی ایستاده کردم، دران جا کارگران بیشتر اوقات قطعه بازی (پر بازی) می کردند، داکتر صاحب برای من می گفت : با آن ها شریک شو، تا شک نکنند. من اگر چه یاد نداشتم و لیکن با آن ها یکجا شدم و ۳ روز را دران جا سپری کردم. آن زمان مقامات رژیم بیشتر از موتر سرف استفاده می کردند، شهید داکتر صاحب نیز موتر سرف خرید تا در هر جا از طرف پولیس متوقف نشود و توجه کسی را جلب نکند، نیز برای ما می گفت که لباس زیبا و تازه بپوشید، تا کسی نداند که ما مجاهدین هستیم، داکتر صاحب ما را همراهی می کرد و وقت خوبی را در شهر سپری می کردیم.

حاجی خلیل در مورد جرات و تدبیر شهید داکتر صاحب می گوید :

شهید حاجی داکتر صاحب موتری مملو از مهمات را برای من سپرد و خودش کمی پیشتر در موتر تونس سوار شد، هرگاه به بازار شکارپور، قندهار رسیدیم، تلاشی جریان داشت، پیش روی من یک کرولا و پیش ازان موتر تونس حاجی صاحب بود، موتر حاجی صاحب تلاشی شد و اجازه یافت، هرگاه نوبت به کرولا رسید، فکر کردم تلاشی هم سخت است و حاجی داکتر صاحب هم رفت، برای اینکه داکتر صاحب را متوجه بکنم هارن بزرگ موتر مزدا را زدم، عسکر بسیار به خشم نزدم آمد و گفت خود را با هارن خلاص می کنی ؟ او هنوز بد و رد خود را ختم نکرده بود که داکتر صاحب آمد و از عسکر پرسید چه گپ است، عسکر گفت : این راننده خود را با هارن خلاص می کند، داکتر صاحب گفت : بلی، ایشان موترهای بزرگ را به بازار می آورند و هارن های بزرگی را هم فشار می دهند، از دست ایشان مردم در خانه های شان خواب ندارند، داکتر صاحب مرا بسیار بد و رد گفت و از گریبانم گرفته از موتر پایین کرد و چند شلاق زد، سپس دوباره به موتر انداخت و گفت : برو ! حرکت کن، عسکر حیران ماند که چه شد. همان بود که موتر را از تلاشی نجات داد، هرگاه کمی پیشتر رفتیم شهید داکتر صاحب از شیشه نگاه کرد و خندید، خداوند متعال از او راضی باشد، رهبر جراتمند و دلیر بود.

قاری سعید می گوید، داکتر صاحب نظر خود را در مورد زندانی شدن و شب و روزهای زندان چنین بیان نمود :

«از بسیار مدتی آرزو داشتم خداوند متعال محل آرام برای فراگیری علوم دینی و یا خدمت دین میسر بکند، تا با رفقای خوب به تحصیل علوم دین می پرداختم.

هرگاه در پلچرخی زندانی شدم، اگرچه ظاهراً زندانی بودیم، اما رفقا به همت و مساعی شان فضای زندان را طوری ساخته بودند که می توانستیم استفادۀ بزرگی بکنیم. یقیناً اگر کسی بخواهد از هر گونه وضعیت می تواند به فایده دین و دنیای خود

استفاده بکند. زندانیان مسلمان و مجاهد اگر بکوشند زندان را نیز به صحنه خدمت دین تبدیل می توانند.

ما در بلاک چهارم پلچرخی به همت، اتفاق و تفاهم رفقای خود یک مدرسه منظم ساختیم، این مدرسه در ابتدا در اثر تلاش های ملا جنت گل –باشنده ولایت بغلان – آغاز گردیده بود، بعدا رفقا به تلاشهای خود فرش و ظرف (مثلا : میز، الماری و پرده) ، کتاب های درسی و مطالعوی برای ۱۵ تن استادان، ۱۲۰ تن طلاب و ۳۰ تن حافظان قرآن آماده نمودند. این مدرسه مانند مدارس رسمی فعالیت می کرد، نخست مولوی محب الله باشنده ننگرهار، سپس مولوی محمد عثمان باشنده غزنی و سپس مولوی روح الامین باشنده ننگرهار مهتمم آن مدرسه مقرر شدند.

همچنان کتابخانه بزرگی هم ساختیم و تقریبا به ارزش سه لک افغانی کتاب جمع آوری کردیم، حتی به زندانیان بلاک های دو، سه و هفت نیز کتاب می دادیم.

تعدادی از زندانیان کافر نیز در بلاک چهارم زندان پلچرخی بودند، بیشتر آنان افریقایی ها بودند، یکتن انگلیس نیز درمیان آن ها بود، برای اینکه به آن ها نیز فایده برسانیم به دعوت دادن آن ها به اسلام توجه خاصی نمودیم، کتاب های انگلیسی و فیته های ثبت شده پیدا کردیم تا دربارۀ اسلام معلومات پیدا بکنند، چند تن آنان به دین مقدس اسلام مشرف شدند، این دستآورد دیگری برای ما بود، به مناسبت مسلمان شدن آن ها مراسم گرفتیم، رفقا مبارکباد گفتند و چیزی پول نقدی و اشیای تشویقی به آن ها تحفه دادند.

پلچرخی اگرچه زندان بود، اما رفقا ازان به حیث مدرسه استفاده می کردند. خودم بیشتر کتاب های نحو، ادب، اصول و دیگر علوم دینی را در زندان پلچرخی خواندم».

قابل یادآوری است که خاطرات زندان شهید حاجی داکتر صاحب به شکل کتابی بنام «د زندان خاطری او تجربی» یعنی خاطره ها و تجربه های زندان چاپ شده است.

خداوند متعال بر شهید حاجی داکتر صاحب رحم بکند و خانواده اش را صبر جمیل، نعم البدیل و اجر عظیم نصیب بکند. رحمه الله

زندگی نامه شهید ملا عبدالرحمن آخند ـ رحمه الله ـ

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید ملا عبدالرحمن آخند، مسئول عمومی جهادی امارت اسلامی ولایت هرات به تاریخ ۲۸ ذی القعده ۱۴۳۵ هجری قمری در ولسوالی بکوای ولایت فراه در حمله هوایی دشمن با شش تن رفقای خود یکجا به شهادت رسید.

این سومین مسئول ولایتی امارت اسلامی در ظرف یک سال بود که در سنگرهای داغ جهادی به مقام عالی شهادت نائل گردیدند. پیش از او، مولوی نور قاسم حیدری مسئول جهادی ولایت کنر و داکتر عبدالواسع عزام مسئول جهادی ولایت قندهار در صحنه های جهادی به شهادت رسیدند. درین نوشته نگاهی مختصر کرده ایم به زندگی شهید ملا عبدالرحمان آخند.

شناخت اجمالی :

الحاج شهید ملا عبدالرحمن آخند مشهور به نیکه (بابا) پسر ملا محمد هاشم و نواسه ملا محمد رسول آخند در سال ۱۳۹۷ هجری قمری در منطقه چیچه در مربوطات ولسوالی بکوای ولایت فراه در یک خانواده دیندار و علم پرور چشم به جهان گشود.

پدر شهید ملا عبدالرحمن آخند چونکه عالم دین بود پسرش را از خورد سالی برای تحصیل علوم دینی آماده نمود. شهید ملا عبدالرحمن پس از اینکه درسهای ابتدایی را نزد پدر گرامی اش خواند، به منطقه غازی آباد ولسوالی بکوا رفت و در مدرسه عالم مشهور مولوی محمد حسین صاحب به تحصیل علوم متداول دینی آغاز

نمود. او مدت زیادی دران مدرسه ماند و سپس به ولایت هلمند رفت و روند آموزشی اش را در ولسوالی نوزاد، هلمند و منطقه پنجپای ایالت بلوچستان، پاکستان ادامه داد. شهید ملا عبدالرحمن هنوز درسهای خود را به درجه پنج رسانده بود که تحریک اسلامی طالبان برای نابودی شر و فساد در افغانستان آغاز گردید، طالبان هنوز تنها شهر قندهار را در کنترول خود درآورده بودند که شهید ملا عبدالرحمن تحت قیادت فرمانده مشهور جهادی فراه «شهید ملا محمد صادق آخند» با طالبان یکجا شد.

خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

خط های جنگی طالبان در استقامت های کابل و هرات جبهات عمده جنگی پس از فتح قندهار بود. این خط ها همواره شاهد درگیری های شدید بود. ملا عبدالرحمن آخند دران زمان مدتی در خط میدان شهر خدمت نمود و سپس در استقامت هرات به خط های گرشک و فراه رفت. او در همه جنگهای که در بین گرشک و هرات رخ داد و طالبان چند بار پیشروی و چند بار عقب نشینی کردند شریک بود و در فتح تاریخی ولایت هرات نیز سهیم بود.

شهید ملا محمد صادق آغا پس از فتح هرات مسئول قطعه نظامی در خط های دفاعی بادغیس و فاریاب بود و ملا عبدالرحمن آخند به حیث رفیق عمده به همرای او وظیفه انجام می داد. هرگاه شهید ملا محمد صادق آغا پس از فتح صفحات شمال به حیث والی فاریاب مقرر شد ملا عبدالرحمن آخند به حیث رفیق مهم نظامی او در ولایت فاریاب خدمت می نمود. ملا عبدالرحمن آخند پس از شهادت ملا محمد صادق آغا برای چند مدت سرپرست ولایت فاریاب ماند. او در تمام این مدت به دیگر خط های جنگی نیز رفت و به ویژه در تخار، دره صوف (سمنگان) و غور خدمات نظامی انجام داد.

ملا عبدالرحمن آخند پیش از تهاجم امریکایی ها به حیث ولسوال غوریان ولایت هرات ایفای وظیفه می نمود.

جهاد در برابر امریکایی ها :

هرگاه مجاهدین امارت اسلامی پس از تهاجم امریکایی ها از شهرهای بزرگ کشور عقب نشینی نمودند، ملا عبدالرحمن آخند به منطقه خود برگشت و پس از چند مدت، مشغول آمادگی برای جهاد و مقاومت شد. دران اوائل چون عملیات جبهوی بسیار مشکل بود و انفجارات راه آسان و مؤثر برای از بین بردن دشمن بود، ملا عبدالرحمن آخند نخست طریقه ایجاد و تخنیک استعمال بمب های ریموتی را از ماهرین این فن آموخت. سپس در سال دوم اشغال، حملات خود را که نخستین تحرکات جهادی در ولایت فراه بود بر ضد نیروهای اشغالگر آغاز نمود. برادر او می گوید : شهید ملا عبدالرحمن آخند نخستین بار در شاهراه قندهار - هرات در مربوطات ولسوالی بکوا یک موتر کروزین خارجی ها را هدف ماین قرار داد، سپس ۲ موتر عساکر داخلی را در همین شاهراه در طی یک کمین از بین برد و پس ازان یک موتر نیروهای ایتالیای را توسط بمب ریموت کنترول از بین برد. همان بود که روند حملات مجاهدین بر نیروهای متجاوز در فراه آغاز شد و این ولایت به زودی به میدان داغ جهاد و مقاومت تبدیل شد.

در سال های اول اشغال، هرگاه مقام رهبری امارت اسلامی برای تمام ولایات تشکیلات جهادی ساخت، در ولایت فراه نیز ۵ محاذ جهادی ایجاد شد. مسئولیت محاذ جهادی بکوا به شهید ملا عبدالرحمن آخند سپرده شد. سپس هرگاه تشکیلات محاذها به تشکیلات ولسوالی ها تبدیل شد، ملا عبدالرحمن آخند مسئول جهادی ولسوالی بکوای ولایت فراه مقرر شد و این وظیفه را مدت شش سال به نحو احسن انجام داد.

سپس شهید ملا عبدالرحمن آخند مدت یکسال به حیث مسئول جهادی ولسوالی بالابلوک وظیفه انجام داد، پس ازان دوباره مسئول جهادی ولسوالی بکوا مقرر شد. سپس از سوی مقام رهبری به حیث مسئول جهادی ولایت نیمروز تعیین گردید.

او مدت ۸ ماه مسئول جهادی نیمروز ماند و پس ازان مسئول جهادی ولایت هرات مقرر شد و مدت ۱۹ ماه به حیث مسئول جهادی این ولایت خدمت نمود و بالاخره در جریان ایفای این وظیفه به شهادت رسید.

او بر علاوه از وظائف مذکور، مسئولیت کمیسیون ولایتی فراه را نیز مدت زیادی به دوش داشت و همچنان چند مدت عضو کمیسیون مرکزی نظامی امارت اسلامی نیز بود.

ملا عبدالرحمن آخند یک دلگی بسیار فعال در ولایت فراه داشت. بعضی مجاهدین دلگی او در ولایات نیمروز و هرات نیز به حیث مسئولین محلی خدمت می کردند. مجاهدین به سرکردگی او عملیات های بسیار زیادی در فراه انجام دادند. مشت نمونه خروار به چندی ازان اشاره می کنیم :

در تابستان سال ۲۰۰۴ میلادی، مجاهدین در منطقه کاریز بالبالک ولسوالی بکوا بر یک قطار بزرگ دشمن حمله کردند، در نتیجه ۱۸ تن عساکر دشمن جا بجا کشته شدند، مجاهدین ٦ موتر، اسلحه و امکانات زیادی را به غنیمت گرفتند.

در سال عملیات الفتح، ۱۴ موتر دشمن در یک حمله مجاهدین در منطقه اسحاق زیی ولسوالی بکوا از بین رفت و تعداد زیادی عساکر کشته و زخمی شدند.

در جریان عملیات الفتح، مجاهدین به سرکردگی او تنها در ولسوالی بکوای ولایت فراه ۱۸۰ تانک دشمن را توسط انفجارات از بین بردند و صدها تن عساکر اشغالگر و اجیر را کشتند.

در اوائل عملیات البدر، مجاهدین در منطقه سیاو آغای ولسوالی بکوا بر کاروان سیکورتی های امریکایی ها حمله کردند و در نتیجه ۵ موتر و ۱۵ عسکر را از بین بردند. فرمانده سیکورتی ها زنده دستگیر شد و در اثنای زد و خورد یک طیاره دشمن هم سقوط کرد.

کارنامه دیگر مجاهدین در جریـان عملیـات البـدر از بـین بـردن قطـار اکمالاتـی دشمن در منطقه پیتاوک ولسوالی گلستان بود. در نتیجـه ایـن عملیـات ۲ مـوتر سرف و ۲۲ کانتینر اکمالاتی از بین رفت. مجاهدین در همان سال، موترهای اکمالاتی دشمن را در اثنای توقف در چهارراهی ولسوالی گلستان توسط دوازده انفجار پیهم از بین بردند.

در اواخر عملیات البدر، در حمله بر محافظین امریکایی ها ۱۲ موتر و ۱۸ عسـکر از بین رفتند و مجاهدین ۱۲ ماشیندار، ۴ ثقیل و وسائل و مهمات دیگری را به غنیمـت گرفتند.

در جریان عملیات الفاروق، مجاهدین به سرکردگی ملا عبـدالرحمن آخنـد قطـار بزرگ عساکر مزدور را در مابین منطقه توت و چهارراهی ولسوالی گلستان هـدف قـرار دادند و بیش از ٦٠ تن عساکر دشـمن را کشـته و زخمـی سـاختند و غنـائم زیـادی نیـز بدست آوردند. اما در حال برگشت از نبرد، طیارات دشمن بمبـاران کردنـد و در نتیجـه ۲۲ تن رفقای ملا عبدالرحمن آخند یکجا به شهادت رسیدند.

شهادت:

خانواده شهید ملا عبدالرحمن آخند خانواده مجاهد و شهید پـرور اسـت. ۱۱ تـن اعضای خانواده او به شمول دو برادرش هر یک شهید عبدالسلام و شهید عبدالغفار در جهاد بر ضد امریکا به شهادت رسیده اند.

مـلا عبـدالرحمن آخنـد در زنـدگی جهـادی اش دو بـار زخمـی شـد. در اواخـر، دشمن بارها برای شهادت او تلاش کرد و چندین بـار چاپـه زد. زمـانی کـه او مصرـوف دید و بازدید با مردم و مجاهدین هرات بود، امریکایی ها نخسـت در شـیندند و سـپس در ولسوالی غوریان چاپه زدند، در چاپه غوریان ۳ تن مجاهدین بـه شـهادت رسـیدند، اما ملا عبدالرحمن آخند را خداوند متعال نجات داد. سپس هرگاه به منطقه خـود بکـوا آمد، در منطقه دوشنبه این ولسوالی هدف حمله طیاره بی پیلوت دشمن قـرار گرفـت و با ٦ تن مجاهدین به مقام عالی شهادت نائل گردید. انا لله و انا الیه راجعون.

واقعه شهادت ملا عبدالرحمن آخند برای مجاهدین بسیار دردناک بود، سخنگوی امارت اسلامی قاری محمد یوسف احمدی در اعلامیه که به مناسبت شهادت او نشر نمود، چنین گفت :

«با تاسف فراوان، خبر شدیم که فرمانده برجسته و نامدار امارت اسلامی و مسئول امور جهادی ولایت هرات الحاج ملا عبدالرحمن آخند مشهور به «نیکه» در حمله هوای اشغالگران با چند تن از رفقایش به شهادت رسیده است. شهید ملا عبدالرحمن آخند از چند سال به اینسو در فراه و هرات بر ضد نیروهای اشغالگر و مزدوران شان مشغول جهاد و مبارزه بود.

او توسط فعالیت ها و عملیات های تند جهادی خود زندگی اشغالگران و مزدوران شان را در منطقه نا آرام ساخته بود. از همین سبب از مدت زیادی تحت تعقیب و مراقبت دشمن قرار گرفته بود.

قهرمان شهید الحاج ملا عبدالرحمن آخند مبارز خستگی ناپذیر راه جهاد بود. او شخصیت مطرح و با نفوذ جهادی در منطقه خود بود، خدمات بسیار بزرگی در راستای جهاد و مقاومت انجام داد و قربانی های زیادی را متقبل شد.

شهید الحاج ملا عبدالرحمن آخند در زمان حاکمیت امارت اسلامی و همچنان در جهاد کنونی بر ضد نیروهای اشغالگر، در شرایط بسیار دشوار خدمات و فعالیت های قابل قدر جهادی انجام داد».

چنانکه از اظهارات سخنگوی امارت اسلامی دانسته می شود، شهید ملا عبدالرحمن آخند از شخصیت های مطرح جهادی در غرب کشور بود. او با تلاشهای خستگی ناپذیر خود یک صف قوی جهادی را به وجود آورد. شمار مجاهدین بالفعل دلگی او بیش از ۹ صد نفر است.

او نه تنها فرماندهی صدها تن مجاهدین را در ولایت فراه به دوش داشت، بلکه هرگاه مسئول جهادی هرات مقرر شد دران جا نیز کارنامه های بزرگ جهادی انجام

داد. او بیشتر اوقات در جبهات جهادی حضور می داشت و شخصاً در جنگ ها سهم می گرفت.

با استناد به رفقای نزدیکی او، شهید ملا عبدالرحمن آخند برای پیشبرد امور جهادی همواره با علمای کرام مشوره می نمود و کارهای جهادی را بسیار به تدبر و جرات پیش می برد. همان بود که در شرایط بسیار بغرنج و پیچیده، موفقانه و پیروزمندانه مبارزه نمود و بالاخره به آرمان نهایی خود که شهادت بود رسید. روحش یاد و یادش جاویدان باد.

نگاهی به زندگی و خدمات مرحوم مولوی عبدالهادی آخندزاده -رحمه الله-

نویسنده : بشیر همدرد – ترجمه : حبیبی سمنگانی

مرحوم مولوی عبدالهادی آخندزاده در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در قریه سیاه سنگ که به قریه ملایان مشهور است در مربوطات ولسوالی کوه صافی ولایت پروان در دودمان شخصیت معروف علمی و روحانی شادروان ملا حبیب الرحمن آخندزاده چشم به جهان گشود.

آموزش :

چون فضای علمی و دینی در خانه مولوی عبدالهادی آخندزاده حاکم بود، زندگی آموزشی او از بسیار خوردسالی آغاز شد. اما سفر علمی او بیرون از خانه زمانی آغاز شد که به جوانی نزدیک شده بود. کتاب های ابتدایی را نزد پدر بزرگوار، کاکاها و برادر بزرگش خواند. سپس در منطقه شمالی از مولوی صاحب باغ عالم استفاده علمی نمود. پس ازان در همان جا نزد مولوی صاحب نصرالله و مولوی صاحب اسدالله درس خواند. سپس در منطقه شیوه کوه، کابل در درسگاه مولوی صاحب محمود که به مولوی صاحب صوفی شهرت داشت زانوی تلمذ نهاد. بعضی کتاب ها به شمول کافیه را نزد مولوی صاحب صوفی خواند. سپس به پاکستان رفت و دران جا در مدرسه قیامیه، مردان شامل شد. ازان جا به منطقه رستم، مردان رفت و مدت دو سال از اساتید نامدار علوم اسلامی هر یک علامه سید قریش بابا و شیخ الحدیث مولانا قاضی محمد امین - رحمهما الله - اکتساب فیض نمود. سپس نزد مدرس مشهور مولانا غلام محبوب صاحب به منطقه طورو (مردان رفت) و کتاب های فنون را آن جا به تکمیل رساند .

دوره خورد را نزد مفتی محمد نعیم رحمه الله در مدرسه قاضی حسام الدین، کوهات خواند و برای دوره حدیث به جامعه امدادالعلوم، پشاور رفت و کتب احادیث را نزد شیخ الحدیث مولانا محمد حسن جان مدنی و شیخ الحدیث مولانا امان الله مروت – رحمهما الله - خواند و در سال ۱۳٦٦ خورشیدی سند فراغت را به دست آورد.

مبارزه جهادی در برابر تهاجم شوروی :

زمانیکه مولوی صاحب برای تحصیل علوم دینی اراده سفر به پاکستان داشت، شب و روزهای آغازین جهاد بر ضد کودتای شوم کمونیستی در کشور بود. فعالیت های جهادی تازه آغاز شده بود، اما فعالیت های مجاهدین به زودی در سراسر کشور منظم شد، تعداد بزرگی از طلبای مدارس دینی به جهاد رفتند، مولوی صاحب نیز از جمله طلبای بود که به جهاد رفت. او نخست برای آموزشهای نظامی به میرانشاه، وزیرستان شمالی رفت و سپس با طلبای منطقه خود به نیت جهاد به کوه صافی رفت و در تنظیم امور جهادی آن منطقه نقش بارز ایفا نمود.

قابل یادآوری است که مرحوم مولوی صاحب و برادر بزرگ او شهید مولوی عبدالصبور آخندزاده در بنیادگذاری روند جهادی در کوه صافی نقش کلیدی و رهبری داشتند. شهید مولوی عبدالصبور آخندزاده در سال ۱۳٦۵ خورشیدی در یک تهاجم ناگهانی هلیکوپترهای شوروی با شماری از مجاهدین در کوه صافی به شهادت رسید. پس ازشهادت آخندزاده صاحب، قومندان ها و رفقای جهادی او پیهم کوشش نمودند مولوی صاحب عبدالهادی را جانشین او مقرر بکنند، تا خلای که به شهادت آخندزاده صاحب به میان آمده بود جبران شود، اما چون میلان و رجحان مولوی صاحب به درس و تدریس بیشتر بود، با تشکری از آنان عذر خود را پیش نمود و برادر بزرگش ملا عبدالغفار آخندزاده را به نمایندگی از خانواده خود برای خدمات

جهادی انتخاب کرد. او وظایف جهادی اش را تا پیروزی انقلاب اسلامی به خوبی انجام داد.

خانواده مولوی عبدالهادی آخندزاده در سال ۱۳٦۱ خورشیدی به پاکستان هجرت کرد و نخست در کمپ خواجه علی (کرم ایجنسی) سکونت گزید و سپس به کمپ صوابی رفت و آنجا مدت یک یا یک و نیم سال ماند و ازان جا به کمپ صافیان در منطقه غلام باندی، کوهات رفت و تا اکنون دران جا زندگی می کند.

تدریس:

در سال ۱۳٦٦ خورشیدی، پس از فراغت از جامعه امدادالعلوم، پشاور در یک مسجد انصار در منطقه کوهات آغاز به تدریس نمود. او حدود ۲۰ تن طلبا با خود داشت. سال بعدی در مدرسه شمس العلوم (بلی تنگ، کوهات) مدرس مقرر شد. یکسال پس به مدرسه منبع العلوم (کمپ غلام باندی، کوهات) دعوت شد، دران جا شماری زیادی طلبا از هر درس او استفاده می کردند، طرز درسگویی او بسیار جالب بود. مولوی مطیع الله شاکر، شاگرد و عم زاد مرحوم مولوی صاحب در مورد صلاحیت علمی و تدریسی او چنین می گوید :

تربیه ابتدایی بنده و مولوی روح الله روحانی را مرحوم مولوی صاحب انجام داد. کتاب های زیادی را نزد مولوی صاحب خوانده ام، طرز درسگویی مولوی صاحب بسیار ساده و سهل بود، نخست اجمال و یا خلاصه سبق را بیان و سپس متن کتاب را حل می نمود و به تفصیل می پرداخت. همچنان درس او پر از فیض و برکت بود. کوشش می کرد طلبا را به شکل آسان بفهماند. از تعبیرات مغلق و پیچیده خودداری می کرد. نیز در هر ماه رمضان المبارک، درس تفسیر قرآن عظیم الشان می گفت. مولوی صاحب واعظ و مبلغ بلیغ بود. مواعظ او بسیار مؤثر بود. بنا بر این بر علاوه از خواص، درمیان عامه مردم نیز محبوبیت خاصی داشت.

مولوی محمد علی خان زاهد، شاگرد دیگر مولوی صاحب و رئیس بانک کنر در زمان حاکمیت امارت اسلامی نیز در مورد خاصیت های درسی مولوی صاحب می گوید : مولوی صاحب مدرس موفق بود، هیچگاه احساس نمی شد که مولوی صاحب کتابی را درس بگوید و بر او سنگین تمام شده باشد. او شاگردان خود را بر علاوه از تربیه دینی، پرورش اخلاقی و سیاسی نیز می نمود. طلبا را از نزاکت های زمان آگاه می ساخت، خود را نیز در پهلوی درس و تدریس از اوضاع و جریانات کشور با خبر نگه می داشت.

به گفته او : مولوی صاحب چنان حریص درس و تدریس بود که در پهلوی منصب دولتی، همواره آرزو داشت که افاده علمی نیز داشته باشد. او همواره چند کتاب درس می گفت.

به حیث مسئول طلبای پروان و کاپیسا :

در زمان جهاد بر ضد شوروی و کمونیست ها، طلبای افغانی که در مدارس پاکستان درس می خواندند اتحادیه های جداگانه در سطح هر ولایت به نام تنظیم اهل سنت و الجماعت ساخته بودند، تا همدیگر را بشناسند، از درد و غم همدیگر آگاه باشند و نیز به فتنه های نو پیدای مذهبی گرفتار و دچار تفرقه و چند پارچگی مذهبی نشوند. طلبای هر ولایت از خود شورای مستقلی داشتند که همه امور طلبای ولایت خود را بررسی می کرد، لیست و کوائف طلبا را با خود داشت و در پایان سال تعلیمی نشست های در کمپ های مهاجرین برگزار می کردند.

مولوی صاحب در سطح کاپیسا و پروان از بنیادگذاران اتحادیه اهل سنت و الجماعت بود. زمانیکه اتحادیه تشکیل شد مولوی صاحب به حیث معاون آن انتخاب شد و در سال بعدی به اصرار و خواست رفقا به حیث مسئول عمومی (صدر) تعیین شد و تا آغاز تحریک اسلامی طالبان به آن مقام باقی ماند. با آغاز تحریک اسلامی طالبان، اتحادیه های تمام ولایات منحل و علما و طلبای کشور در صف طالبان منظم

و منسجم شدند. مولوی صاحب نیز با تمام رفقای خـود بـه طالبـان پیوسـت و تـا پایـان زندگی شامل این کاروان بود.

خدمات در تحریک اسلامی طالبان :

هرگاه طالبان به سرکردگی امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهـد - رحمـه اللـه - در قندهار، جنوب کشور بر ضد شر و فساد قیام نمودند، مولوی عبدالهادی آخنـدزاده نیـز به حیث عالم جید و شخصیت با نفوذ سیاسی و اجتماعی از تحریـک اسـلامی طالبـان اعلان حمایت نود.. جلسات بزرگی را در مناطق جنوبی ایالت خیـبر پختونخـوا برگـزار نموده، اهمیت و ضرورت تحریک را بیان می نمود و مردم را به یکجا شـدن بـا طالبـان توصیه می کرد. سپس با علما و طلبای پروان و کاپیسا از راه خوست به لوگر و ازان جـا به قندهار سفر کرد. او پس از برگشت از قندهار، بار دوم با دو صد تـن طالبـان پـروان و کاپیسا از راه خوست به چهار آسیاب و ازان جا به خط اول کارته سـه رفـت و بـا شـهید ملا بورجان آخند و شهید ملا یار محمد آخند – رحمهما اللـه - یکجـا شـد. طالبـان در نتیجه فریب و نیرنگ مسعود از کارته سه مجبور به عقب نشینی شدند و شماری زیادی شان شهید، زخمی و اسیر شدند. تعداد زیادی طلبای پروان و کاپیسا نیز شامل زخمیـان و اسیران بودند، بعضی زخمی ها بدست دشمن اسیر شدند و سـپس در تبادلـه عمـومی هرات رها شدند.

همچنان هرگاه ۱۵۰۰ علمای جید کشور بـا مرحـوم مـلا محمـد عمـر مجاهـد بـه حیث امیرالمؤمنین در قندهار بیعت کردند، مولـوی صـاحب نیـز بـا شـماری از علـمای عمده پروان و کاپیسا دران جلسه بیعت حضور داشتند.

مرحوم مولوی صاحب در جریان فتح ولایات شرقی کشـور بـه سرکردگـی قـاری صاحب احسان الله بریال خدمات زیـادی انجـام داد و در دل فرمانـدهان جهـادی جـا گرفت. زمانیکه ولایت کنر فتح شد امیرالمؤمنین مـلا محمـد عمـر مجاهـد بـه پیشـنهاد شهید ملا بورجان و مرحوم ملا محمد ربـانی – رحمهـم اللـه – امـور کـنر را بـه طالبـان

پروان و کاپیسا سپرد و به تاریخ ۴ میزان ۱۳۷۵ خورشیدی مولوی عبدالهادی صاحب به حیث والی کنر و قاری احسان الله بریال به حیث قومندان امنیه این ولایت تعیین شدند. زمانیکه شهید ملا بورجان آخند پس از فتح کنر به سوی ولایت ننگرهار می رفت به مولوی صاحب وظیفه داد که مسئولین تمام ارگان های ملکی و نظامی را معرفی بکند. مولوی صاحب در مدت کوتاه به شمول ریاست های ولایت، ادارات تماما ۱۸ ولسوالی ها را فعال نمود. بازار شهر و امور شهرداری، مکاتب، لیسه ها و مدارس را فعال نمود. امور ترانسپورت را تنظیم و طرز العمل جمع‌آوری عوائد دولتی را نافذ کرد، از سرقت جنگلات جلوگیری و انتقال چوب از راه های غیر قانونی به پاکستان را ممنوع کرد.

دستآوردهای سیاسی و جهادی در کنر:

کنترول ولایت کنر و حکومتداری در آنجا آزمون بزرگی برای امارت اسلامی بود. زیرا موقعیت این ولایت بسیار خطرناک، پر از کوه های بلند و جنگل های بی سروپا است. خوشبختانه، خداوند متعال برای مولوی صاحب توانایی فوق العاده حل مشکلات، رهبری امور حکومتداری و افهام و تفهیم را داده بود، او در مدت کوتاه توانست ۱۸ ولسوالی های کنر و نورستان (مرکزی و شرقی) را زیر چتر امارت اسلامی آورده، سلطه خود را تا اخیر نگه دارد. تصرف بعضی ولسوالی ها از راه جنگ ممکن نبود، اما او همه ولسوالی ها را بدون جنگ، تنها با حکمت عملی، گفتگو و قناعت دادن مردم فتح نمود و حاکمیت امارت اسلامی را مستحکم ساخت. حتی سلطه امارت اسلامی از طریق نورستان مرکزی تا پنجشیر و از طریق نورستان شرقی تا حدود ولایت بدخشان گسترش یافت.

الحاج مولوی امیر خان متقی، وزیر اطلاعات و کلتور و سپس وزیر معارف دوران حاکمیت امارت اسلامی، می گوید : مولوی صاحب عبدالهادی مسئول موفق و کامیاب در صحنه عمل بود. سه دلیل برای این واقعیت کفایت می کند. یکی، تا زمان

وفات حیثیت رهبری خود را درمیان مجاهدین و طالبان پروان و کاپیسا چنان نگه داشت که اگر مسئولیت رسمی هم نداشت، در این بست سال همه او را به حیث کلان خود می شناختند.

دوم، مولوی صاحب مدت پنج سال ولایت کوهستانی و سرحدی کنر را در حالیکه از لحاظ نظامی اهمیت زیادی داشت در زمان حاکمیت امارت اسلامی به خوبی رهبری کرد. او مردم این ولایت را گردهم آورد و ولایت را در حالی از حملات مخالفین نگه داشت که آن ها در مناطق کوهستانی حضور فعال داشتند و قومندان های مشهور مخالفان از یکسو و دیگر سو اکمال می شدند. اما دشمن بر اثر رهبری مدبرانه مولوی صاحب نتوانست به اغراض شوم خود برسد و مشکل جدی برای امارت اسلامی در منطقه ایجاد بکند. مولوی صاحب اعتماد مردم منطقه را بدست آورده بود و مردم آماده دفاع از امارت اسلامی بودند.

خاصیت دیگر مولوی صاحب این بود که به دیدن بزرگان امارت اسلامی زیاد نمی رفت و نه خودنمایی را دوست داشت، اما عالیقدر امیرالمؤمنین بر او چنان باور داشت که شاید کم بار حرف او پذیرفته نشده باشد، این اعتماد کامل زعیم امارت اسلامی بر آخندزاده صاحب بود.

مسعود بارها کوشش کرد طالبان را در کنر مشغول جنگ نگه دارد، تا از راه بدخشان با مشکلی مواجه نشود. او در گام اول، فرماندهان پیشین و رانده شده شرق کشور (حضرت علی، حاجی قدیر، کشمیرخان و.......) را با پول و امکانات فراوان به کنر روان کرد، تا مردم را به زور پول در برابر مجاهدین قرار بدهند. حاجی زرین و حاجی روح الله نیز از راه پاکستان تلاش کردند جنگ را در برابر طالبان آغاز بکنند، ملک زرین چند بار برای گرفتن ولسوالی اسمار کوشش کرد اما هربار ناکام شد. همچنان کشمیر خان برای گرفتن ولسوالی شیگل تلاش کرد اما موفق نشد. همچنان بعضی قومندان ها از راه پیچ دره بارها کوشش کردند بعضی ولسوالی ها را بگیرند، اما

پیشرفتی نتوانستند. زیرا مولوی صاحب با اقوام مختلف روابط نزدیکی داشت و به همکاری مردم در برابر مخالفین دست بالا داشت.

هرگاه این قومندان ها ناکام شدند، مسعود تمام شان را برکنار و سیاف را به حیث مسئول عمومی مؤظف ساخته از پنجشیر به کنر و نورستان روان کرد. سیاف تمام توانایی خود را به خرج داد تا نیروهای متلاشی مخالفین را متحد ساخته، محاذ قوی بر ضد امارت اسلامی در کنر بسازد. قرار شنیده ها، سیاف به مردم کنر می گفت : نیاکان من از مزار دره ولسوالی نورگل این ولایت به پغمان رفتند، من اصلا کنری هستم. با من ایستاد شوید و ننگ بکنید. اما کسی به فریاد او گوش نداد. بالاخره سیاف نیز ناکام به پنجشیر برگشت و این آرمان مسعود که با گسترش جنگ در کنر برای امارت اسلامی مشکلی ایجاد بکند، برآورده نشد.

مولوی محمد علی خان، رفیق رازدار و معتمد مولوی صاحب می گوید : راز موفقیت مولوی صاحب این بود که بسیار مهربان و دلسوز بود. خداوند متعال حوصله بزرگی داده بود، تا ناوقت شب بیدار می بود، تا مبادا کسی کاری داشته باشد، بیاید و من خوابیده باشم و او نا امید برگردد. او پس از پایان اوقات رسمی نیز بر عرائض مردم احکام می نوشت و هیچ عارضی را به دلیل اینکه رسمیات پایان رفته است، جواب منفی نمی داد.

او می افزاید : مزاج مولوی صاحب از تعصب و کینه پاک بود، اختلافات مذهبی در ولایت کنر نسبت به متباقی ولایات بیشتر بود. مولوی صاحب بر مسلک خود محکم ایستاده بود، اما به علمای مسالک دیگر نیز احترام قائل بود. با آن ها روابط حسنه و رفت و آمد بی تکلفانه داشت و تا اخیر کسی درین مورد شکایت نکرد.

یکبار یک قومندان مخالفین از باجور برای جنگ در برابر طالبان به کنر می آمد و در ولسوالی مرزی «مروری» در یک خانه پنهان شده بود. صاحب خانه که رفیق صمیمی او بود برایش مشوره داد که پیش از جنگ اگر یکبار با والی صاحب طالبان

ببینید خوب می شود. او گفت : چطور با او ببینم ؟ میزبان گفت : من ضامن هستم، بیا همین اکنون تو را نزد والی صاحب می برم. قومندان با آن شخص نزد والی صاحب آمد، هرگاه او حرف های مولوی صاحب را شنید و اخلاق نیکوی او را مشاهده کرد، از همان جا برای جنگ در برابر مخالفین حرکت کرد و تا اخیر با امارت اسلامی ماند. حتی هرگاه امریکایی ها بر افغانستان یورش آوردند و امارت اسلامی از کنر و دیگر بخشهای کشور مجبور به عقب نشینی شد، باز هم راه خود را از امارت اسلامی جدا نکرد.

نمونه ای از استقامت و جرات در اثنای مشکلات :

یکبار مخالفین در شب عید بر ولسوالی ننگلام ولایت کنر حمله کردند. بیشتر طالبان به رخصتی های عید به خانه های شان رفته بودند. شماری اندک طالبان باقی مانده بودند. مخالفین ولسوالی را گرفتند و حتی به سوی ولایت هم پیشروی کردند. مولوی علی خان زاهد می گوید : مولوی صاحب دو شب خواب نکرد و تمام شب به پوسته های مختلف می رفت و طالبان را روحیه می داد. دران اثنا حتی محافظین هم نداشت، زیرا محافظین خود را به خط اول جنگ روان کرده بود. تنها من، مولوی نورجلال (معین وزارت امور داخله) و اینجینر گل آغا (برادر مولوی صاحب نجیب الله) با او همراه بودیم، پوسته های دفاعی ولایت را معاینه می کردیم و مجاهدین را بیدار نگه می داشتیم. من در روز دوم تا ساعت دوی شب تاب آوردم، اما دیگر بی حوصله شدم و خواب رفتم. اما آن ها تمام شب بیدار بودند و نزد مجاهدین می رفتند. فردای آنروز طالبان مخالفین را دوباره از حدود ولایت بیرون راندند و ولسوالی ننگلام را هم تصرف کردند.

جذبه اطاعت :

مولوی صاحب از شریعت آگاهی کامل داشت، همواره می کوشید به احکام شریعت عمل بکند و رفقای خود را نیز به التزام بر احکام شرعی توصیه می نود. در

مورد خود می گفت : این جا به اراده مقدس خدمت و اعلای کلمة الله آمده ام، دیگر اراده ای ندارم و نه هم کرسی ولایت برای من اهمیتی دارد. اگر امیرالمؤمنین از کرسی ولایت عزل می کند و وظیفه کوچکی می دهد، بی تردد می پذیرم. زیرا کرسی ولایت مهم نیست بلکه حاکمیت شرعی امارت و خدمت در امارت مهم است، اعم از اینکه وظیفه بزرگ باشد یا خورد.

وفات :

مرحوم مولوی عبدالهادی آخندزاده در اواخر عمر به مرض شکر و فشار خون گرفتار شده بود و وضعیت صحی اش خوب نبود، اما از بیماری خود شکایت نمی کرد. مدتی پس تر بینایی چشم اش ضعیف شد و دیگر اعضای بدنش نیز به تدریج متاثر شد. وضع صحی و بینایی اش پیش از وفات کمی خوب شده بود. اما چون وقت مقرره مرگ تغییر ناپذیر است، بالاخره روز چهارشنبه ۳۰ اکتوبر ۲۰۱۴ میلادی پس از نماز اشراق از جهان فانی برای همیش چشم بست. بر علاوه از اولاد صدها تن شاگردان و رفقا را که بیشتر شان علما، مدرسین و مجاهدین اند به حیث صدقه جاریه در دنیا گذاشت. تعداد زیادی از مردم و مسئولین و مجاهدین امارت اسلامی در جنازه او شرکت کردند و سپس پیکر خاکی اش در قبرستان مهاجرین در غلام باندی، کوهات به خاک سپرده شد، انا لله وانا الیه راجعون.

نگاهی به زندگی شهید مولوی میر احمد گل هاشمی -رحمه الله-

نویسنده : خبیر احمد مجاهد - ترجمه : حبیبی سمنگانی

شهید مولوی میر احمد گل هاشمی آن سپر پولادین اسلام، جهاد و سرزمین با شهامت افغانستان بود که بنده جملات و واژه های در ذهن ندارم که زندگی پر افتخار، خدمات فراوان دینی و جهادی و قربانی های درخشان او را کما حقه تمثیل نمایم.

زیرا اگر کتاب زندگی، دوران تعلم، جهاد، فهم و تدبیر و بالاخره شهادت او را مطالعه بکنیم، برگ برگ آن بیان گر وفا، دیانت، اطاعت، متانت و تشخص اسلامی اوست. اینجا چند برگ زندگی و کارنامه های او را خدمت خوانندگان گرامی قرار می دهیم.

شناخت اجمالی :

شهید مولوی میر احمد گل هاشمی فرزند مرحوم میر عبدالله، نسلاً سید در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در روستای پادخواب شانه در مربوطات مرکز ولایت لوگر چشم به جهان فانی گشود. پدر گرامی و نیاکان او شخصیت های روحانی بودند و درمیان عوام و خواص جایگاه خاصی داشتند.

درس و تعلم :

دوره آموزشی شهید میر صاحب به خاکساری، ادب و الفت گذشت، در حالیکه شاگرد ممتاز و زیرک بود و کتاب های را که نزد استادان خوانده بود، بالفعل درس می گفت.

شهید میر صاحب در سوانح و خاطرات خود نوشته است که درسهای ابتدایی را نزد برادر بزرگ خود و سپس کتب متداول دینی را در مدارس مختلف پاکستان خوانده و دستار فضیلت را در دارالعلوم حقانیه، اکوره ختک به سر نمود.

این مجاهد نامدار راه خدا عضو خانواده بزرگ روحانی بود، اما شاید هیچگاه کسی از او نشنیده و یا احساس نکرده است که «من سید، هاشمی یا صاحب مرتبت بلند علمی و روحانی هستم، یعنی مرا احترام بکنید» .

دستان هر استاد را می بوسید، استادان می گفتند، تو سید هستی، دست ما را بوسه نکن، اما این شرافت و کمال هاشمی صاحب بود که خداوند متعال تا پایان زندگی به این ادب و عقیدت سیراب نگه داشت.

شیخ القرآن و الحدیث مولوی محمد اسماعیل رحمانی، یکتن از استادان مشفق شهید هاشمی صاحب می گوید که مولوی میر احمد هاشمی که بیشتر کتاب ها را نزد او خوانده است، بر علاوه از اینکه بسیار ذهین بود، بسیار مطالعه می کرد، وقت خود را هیچگاه ضایع نمی کرد، با کتاب، مدرسه و استادان خود بسیار الفت و محبت داشت و به هر کدام شان ارج می گذاشت.

گاهی رفقایش می گفتند که میر صاحب ! سید هستید، یک تعویذ بدهید و یا سر ما را بخوانید. تبسم کنان می گفت، همه چیز را یاد دارم، اجازه هم دارم و به فضل پروردگار اثر هم دارد، اما درین میدان مردمان زیادی اند، آن ها کافی هستند، زیرا این کار ریاضت زیادی می خواهد و خواهشات را می افزاید، مثلا امیدوار می باشی که مردم احترام بکنند و دست های تو را ببوسند، من ازین کار شرم دارم !!

زندگی جهادی و سیاسی میر صاحب :

شهید میر صاحب از زمان درسخوانی، با جهاد و مبارزه نیز علاقه زیادی داشت. رخصتی های سه ماهی سالانه را با رفقای خود در سنگرهای جهاد بر ضد شوروی و کمونیست ها سپری می نمود. عضو مهم تنظیم ولایتی اهل سنت و الجماعت بود و

بر بنیاد آن، برای اصلاح و وحدت مسلمان ها و جلوگیری از منکرات تلاش های جدی می نمود.

در سال ۱۹۹۴ میلادی، هرگاه تحریک اسلامی طالبان به سرکردگی عالی قدر امیرالمؤمنین مرحوم ملا محمد عمر مجاهد برای نجات کشور عزیز و قیام نظام اسلامی در کشور آغاز شد. میر صاحب به حیث مجاهد مخلص شامل کاروان طالبان شد.

مولوی نذیر احمد آخندزاده، از رفقای صمیمی شهید میر صاحب در مورد شب و روزهای آغازین تحریک طالبان و صمیمیت میر صاحب می گوید : غالباً روز پنجشنبه و اولین شب و روزهای آغاز تحریک بود، میر صاحب عصر روز به مدرسه ما آمد. آن زمان در مدرسه ضیاء الاسلام (شیرداد گری، ورسک رود پشاور) درس می خواندیم.

به مجرد اینکه در مدرسه داخل شد، برای من گفت که طلبای پیشگام مدرسه را در مسجد طلب بکن، خبر بسیار مهم و جالب آورده ام، خودش مشغول وضو شد، هرگاه طالبان در مسجد گردهم آمدند، میر صاحب سه حرف مهم به آن ها داشت.

اول : تبصره های رسانه ها و خبرنگاران را اهمیت ندهید، رسانه های امروزی حیثیت بلندگوی جهان غرب را دارند، به حرف من گوش بدهید، به یقین می گویم حرکتی که از قندهار آغاز شده، حرکت طالبان واقعی است. ما کاملا تحقیق کرده ایم، آن ها شاگردان مدارس دینی هستند، کشور را از چند پارچگی نجات می دهند، وضعیت افغانستان بسیار خراب است، کشور از دست جنگهای داخلی ویران شده، شرایع و احکام اسلامی پامال شده و جان و مال مردم در خطر است، لازم است که هر چه عاجل کمر همت را بسته به جهاد برویم.

دوم : طلبای هر ولایت برای خود یک مسئول نظامی مقرر بکنند و از فردا به سرکردگی آن مسئول به سوی افغانستان حرکت بکنند.

سوم : رفقای که پول راه ندارند اندکی انتظار بکشند، از اهل خیر به نام جهاد پول بگیرند و بروند.

این قهرمان راه جهاد، با ده ها تن رفقای فداکار خود به جبهات مختلف و خط های مقدم جنگ می رفت و در رویارویی ها سهم می گرفت. بیشتر در نگه داری خط های مهم جنگ که دشمن تدبیر زیادی برای آن گرفته بود، نقش کلیدی می داشت.

بطور نمونه، جنگ تاریخی فتح کابل را به یاد می آوریم که به سرکردگی شهید ملا بورجان – رحمه الله - با تصفیه بعضی مناطق پکتیکا آغاز و تا فتح ولایات شرقی و بالاخره تصفیه کابل دوام کرد. میر صاحب دران همه فتوحات زحمات زیادی را متقبل شد و داستان های شگفتآور دلاوری را ثبت تاریخ نمود، در روز شهادت ملا بورجان، میر صاحب نیز در جریان درگیری شدید با دشمن به شدت زخمی شد.

همچنان میر صاحب در خط های مقدم بنگی (تخار)، دولت شاه (لغمان)، پل قندهاری (لوگر)، ولسوالی های تگاب، نجراب و اله سای (کاپیسا) ، گلدره، شکردره، چاریکار، پل متک و دو راهی بگرام (شمالی) ، حاجی گک (بامیان) و مناطق مختلف ننگرهار و کنر به حیث یک فرمانده توانای امارت اسلامی حضور داشت و حماسه های زیادی جهادی را یادگار های تاریخ ساخت.

زمان تهاجم امریکایی ها :

شهید مولوی میر احمد گل هاشمی در یک مصاحبه، آغاز و چگونگی جهاد و مبارزه خود در برابر تهاجم صلیبی ها را چنین بیان نمود : «هرگاه امارت اسلامی در سال ۱۳۸۰ خورشیدی در نتیجه تهاجم صلیبی ها از شهرها به مناطق دور افتاده و قبایلی کشور عقب نشینی کرد، رفقا پراگنده شدند، تا اینکه رفقا دوباره آهسته آهسته منظم می شدند و رابطه ها استوار می شد چند ماه گذشت. پس از وقفه کوتاه دوباره به جهاد عملی آغاز کردیم، وضعیت بسیار پیچیده و حساس بود، اما به همت رفقا و

همکاری مردم سلسله حملات بر اشغالگران در همه ساحات لوگر به تدریج آغاز گردید.

مجاهدین در شرایطی حملات خود را بر دشمن مکار در لوگر آغاز کردند که رسانه های شیطانی به گونه پیهم تبلیغات می کردند که هیچ سلاحی در برابر وسایط و تانک های امریکایی کار نمی کند، بلکه خود بخود خنثی می گردد. این تبلیغات نیز به شدت جریان داشت که هر کسی به پایگاه های امریکایی نزدیک شود و ارادۀ حمله بکند، دشمن او را از چند کیلومتری می بیند و طیاره بی۵۲ امریکایی که کوچک ترین چیزها را در روی زمین تشخیص می دهد، او را هدف قرار می دهد. اما باور بکنید که هر کدام این تبلیغات دشمن برای ما دروغ ثابت شد».

مولوی محمد قاسم صمیم، یکتن مجاهد مشهور ولایت لوگر که اکنون در تشکیلات امارت اسلامی مسئول جهادی ولایت غزنی است می گوید : در سال ۱۳۸۰ خورشیدی، شش ماه از تهاجم صلیبی ها گذشته بود. میر صاحب در لوگر به خانه ما آمد، احمدی صاحب (چرخی) نیز با او بود. میر صاحب گفت باید جهاد در برابر صلیبی های اشغالگر را آغاز بکنیم، گفتم : کمی انتظار بکنیم، تا وضعیت روشن گردد. اما میر صاحب گفت که انتظار ازین پس گناه است، جهاد فرض عین است و باید نظم جهادی را به حد توان عیار بسازیم. همان بود که به همکاری احمدی صاحب و شهید مولوی محمد صاحب (چرخی) یک میل راکت و دو کلاشنکوف پیدا کردیم. بار اول ساعت یک شب در سرک عمومی ولسوالی چرخ به کمین نشستیم، هرگاه موتر گزمه دشمن آمد میر صاحب با صدای تکبیر راکت فیر کرد و موتر اشغالگران را نابود ساخت. پس ازان در ولسوالی برکی برک و در مربوطات پل علم، مرکز ولایت لوگر نیز عملیات های انفجاری و حملات هاوان انجام دادیم. همان بود که به تلاشهای دلیرانه میر صاحب فعالیت های جهادی در ولایت لوگر آغاز شد.

میر صاحب در یـک مصـاحبه در مـورد بعضـی عملیـات هـای ابتـدایی در برابـر صلیبی ها می گوید : در ماه ثور ۱۳۸۱ خورشیدی، نخستین بار یک انفجار قـوی مـاین بر قطار خارجی ها در منطقه تنگی واغجان ولایت لوگر انجـام دادیـم، در نتیجـه چنـد عراده موتر دشمن از بین رفت و چندین نفر اشغالگران کشته و زخمی شدند. آن بمـب را خود مجاهدین ساخته بودند و ریموت آن را من از تلفـون «کـارتلس» سـاخته بـودم. آنجا به رفقا گفتم : دیدید دروغ شاخدار امریکا را، چطور طعمه ماین و ریموت طالب شدند و همه تدابیر شان بی فایده ماند. همچنان یکبار دیگر با چند تـن رفقـا در دشـت پادخواب شـانه و آبچکـان بـرای نصـب و شـارت میزایـل بـه نزدیکـی کمپـاین بـزرگ امریکایی ها رفتیم، ساعت یک شب بود، ما مصروف کـار خـود بـودیم کـه هلیکـوپتر امریکایی بالای سر مـا گذشـت و در اطـراف کمپـاین چـرخ زد، شـهید خـان محمـد و شهید طالب گفت که میر صاحب ! هلیکوپتر ما را دید و دوباره به طـرف مـا مـی آیـد، گفتم هلیکوپتر اطراف کمپاین چرخ می زنـد و گزمـه مـی کنـد، شـما پریشـان نشـوید، آنچنان شد، هلیکوپتر چند بار اطراف کمپاین چرخ زد و سپس به طـرف گردیـز رفـت، ما چند میزایل به طرف کمپاین شارت کردیم و دشمن را با تلفات مواجه ساختیم.

میر صاحب می گوید : همزمان بـه رفقـا گفـتم ؛ بـه فضـل پروردگـار دروغ دیگـر امریکایی ها برای مـا ثابـت شـد و دیـدیم کـه در چنـد مـتری کمپـاین مـا را تشـخیص نتوانستند.

میر صاحب نوشته است : سپس ما مجاهدین با گذشـت هـر روز مطـئمن تـر مـی شدیم و مورال ما بلند می شد.

مسئولیت ها :

شهید میر صاحب بر عـلاوه ازینکـه فرمانـده نامـدار طالبـان و مجاهـدین ولایـت لوگر بود و صدها تن مجاهدین سر بکف داشت، باکی نداشت که در صـفوف امـارت اسلامی برای او وظائف بلند داده می شود و یا پایین. جذبه اطاعـت و خـدمت همـواره

در رگ های او موج می زد. هرگاه تحریک اسلامی طالبان به لوی پکتیا رسید، ولسوالی سید کرم منطقه نا امن بود و حتی گردیز، مرکز پکتیا را با تهدیدهای امنیتی مواجه می ساخت. میر صاحب با رفقایش به آنجا روان کرده شد و بزرگان به هدف اینکه میر صاحب رفقای زیادی دارد و خودش نیز تجربه و نیروی نظامی دارد، او را به حیث قومندان امنیه ولسوالی سید کرم مقرر کردند. کسی برایش گفت که ده ها تن مجاهدین و رفقای ورزیده داری، نام و نشان زیادی داری، پس چطور قومندانی امنیه ولسوالی سیدکرم را می پذیری، باید ولایت پکتیا را برای تو می دادند. میر صاحب گفت : چیزی را که بزرگان لازم ببینند، شاید همین قدر توانایی در من دیده باشند، دیگر اینکه تحریک خانه خود ماست و این همه منصب ها اعم از اینکه بزرگ است یا کوچک، از خود ماست.

همچنان در دوران حاکمیت امارت اسلامی زمانیکه شهید قهرمان مولوی خوشحال ملنگ والی کاپیسا و شهید مولوی محمد شریف سعید معاون او بود، میر صاحب بر علاوه از فعالیت های نظامی وظیفه مستوفیت ولایت را نیز پیش می برد. میر صاحب به حیث معاون فرقه غزنی، مسئول چند صد تن رفقا در قطعه منتظره ننگرهار و ولسوال چپرهار نیز با کمال صداقت خدمات زیادی انجام داد.

پس از تهاجم صلیبی ها، شهید میر صاحب مدت ۵ سال به حیث والی لوگر وظیفه جهادی را به پیش برد و فعالیت های جهادی را با زیرکی و توانایی زیادی دران ولایت رهبری کرد. در پهلوی مسئولیت ولایتی، عضو کمیسیون عمومی نظامی نیز بود. برای مدتی مسئول عمومی کمیسیون امور مؤسسات و شرکت ها نیز ماند. پس ازان دو بار به حیث والی ولایت ننگرهار وظیفه اجرا نمود. میر صاحب در اثنای که بار اول مسئول جهادی ننگرهار بود گرفتار شد و مدت چند سال را در زندان سپری کرد. پس از رهایی بار دوم والی ننگرهار مقرر شد و در جریان پیشبرد این وظیفه به شهادت رسید.

واقعه جالب دلاوری میر صاحب :

مولوی محمد قاسم که رفیق دوران درسخوانی و جهاد میر صاحب بود، می گوید : در زمان تعلم، من و میر صاحب یکجا نزد شیخ الحدیث مرحوم محمد نعیم آخندزاده در مدرسه ضیاء المدارس (بورد، پشاور) درس می خواندیم. در پهلوی مدرسه یک میدان هموار بود، یک متنفذ قومی ولایت ننگرهار نیز دران منطقه زندگی می کرد، او در شب عروسی پسرـ خود رقاصه ها و سازنده ها را آورده بود، طلبا از طرف شب کتاب مطالعه می کردند، اما صدای ساز و سرود چنان بلند بود که نمی توانستیم کتاب مطالعه بکنیم.

هرگاه میر صاحب آمد، من و دیگر طلبا برایش گفتیم که این نهایت ضعف ما خواهد بود که در پهلوی ما محفل ساز و سرود جریان داشته باشد و ما چیزی هم گفته نتوانیم، بیائد این مردم بدکار را ازین جا برانیم.

من گفتم این کار چطور امکان دارد، چون آن ها امنیت مجلس خود را گرفته اند و دستان ما خالی است. میر صاحب گفت : خشت های پخته در مدرسه است، آن را می گیریم و حمله می کنیم.

میر صاحب طلبای زیادی را جمع کرد و ساعت یک شب بر آن محفل رقص و سرود که امنیت آن را افراد مسلح گرفته بودند یورش برد. میر صاحب به نصرت پروردگار دران کار مخلصانه خود موفق شد و آن مجلس ناروا تار و مار شد و عاملان آن از منطقه فرار کردند.

تحمل و استقامت میر صاحب :

میر صاحب تنها در اوضاع عادی دارای حوصله بلند، تدبیر و تحمل نبود بلکه در هر گونه اوضاع مشکل از حوصله، صبر و استقامت کار می گرفت و موقف او متزتزل و متغیر نمی شد. همواره حرف های مورال بخش می زد و حرفهای ترس و وهم را هیچگاه به زبان نمی آورد.

شب و روزهای اول تهاجم امریکایی ها بود، یعنی سه یا چهار ماه گذشته بود. بیشتر رفقا پراگنده و از همدیگر بی خبر بودند. تبلیغات دشمن نیز به اوج رسیده بود. من (نویسنده) هم در خانه خود خاموش نشسته بودم و بسیار بیرون نمی برآمدم، باور بکنید یک گونه تکلیف روانی پیدا کرده بودم که چه خواهد شد. عصرِ یکروز یکتن مجاهد به خانه ما آمد و گفت میر صاحب آمده است و شام اینجا می آید، ما در انتظار این بودیم که میر صاحب از کدام راه می آید، مبادا کسی ببیند، شب هرگاه تاریک شد میر صاحب بر تپه ای که رو به روی خانه ما بود بلند شد و پیاده طرف ما می آمد. با دیدن او از یکسو از خوشحالی در جامه خود جا نمی شدم و از سوی دیگر تشویش داشتم که تعقیب نشده باشد، زیرا هلیکوپترهای امریکایی به گونه پیهم چرخ می زدند. من برایش گفتم : در یک کیلومتری عقب تپه، کمپاین امریکایی ها قرار دارد. چگونه ازان جا گذشتی ؟ خندید و گفت که همین طور از پهلویش گذشتم، هدفم این بود که منطقه را بررسی بکنم، تا از طرف شب گاهی به طرف آن میزایل شارت بکنیم. سپس میر صاحب داستان طولانی شب و روزهای سقوط را بیان کرد، همچنان در مورد ارتباط با بعضی بزرگان حرف زد و عزم خود را در مورد جهاد مسلحانه ابراز نمود و این را هدف آمدن خود خواند. سپس من چند سوالی کردم که میر صاحب این کار چگونه ممکن است، در حالیکه به گفته کسی «پر زده نمی شود» و سراسر کشور را امریکایی ها و جاسوسان شان در سلطه خود گرفته اند، امکانات امریکایی ها را ببین و دستان خالی ما را !!!؟

آن شخصیت توانا و مزاج آشنا چند قصه های کرد که خون تازه ای در رگ هایم دمید و ذهنم را آماده ساخت که دوباره به مبارزه عملی آغاز بکنم. خلاصه حرف های میر صاحب این بود که : «ما و شما داعیه ای داریم که ملت ما آن را می پذیرد، امتحان غیرت را به مردم خود داده ایم، تنها رعب و وهم دشمن باقی است و آن چنین رفع می گردد که مجاهدین چند عملیات انجام بدهند و خون پلید امریکایی ها بریزد. خداوند متعال مهربان است، سپس کارها درست می شود.

به فکرم، میر صاحب پس ازان همان شب سلسله حملات بر خدر، کمپاین بزرگ امریکایی ها در لوگر را با رفقای خود آغاز نمود. آن ها کمپاین را هر شب میزایل می زدند، آن عملیات ها مجاهدین و مردم را روحیه داد که می توان با امریکایی ها مقابله کرد.

میر صاحب دو بار زندانی شد. یکبار از سوی امریکایی ها در خوست و بار دیگر در پاکستان. حدود دو سال تکالیف زیادی را در زندان پاکستان دید، موسی فرهاد، از رفقای زندان میر صاحب می گوید : میر صاحب دران جا بسیار شکنجه شده بود، زمانیکه تازه گرفتار شده بود در جای بسیار دشوار انداخته شده بود. او مدتی را دران جا سپری نمود. وزن او از صد به شصت کیلو پایین آمده بود. هرگاه نزد ما انتقال داده شد، بدنش بسیار ضعیف شده بود. رفقای که او را پیش دیده بودند اکنون نمی شناختند و تصور هم نمی توانستند که این همان میر صاحب است. اما در گفتگو، خوشبطعی و حوصله همان میر صاحب پیشین بود. هر یکی را تسل می داد. هرگاه یک مقام و یا مسئول زندان می آمد از گفتن حقایق دریغ نمی ورزید. اما از بی نزاکتی و لهجه تند نه تنها خود را نگه می کرد بلکه به رفقا هم می گفت چنین کاری نمی کنیم که به ایشان سبک و یا پریشان معلوم شویم. تا آن ها بی نزاکتی نکرده اند، با نزاکت و لهجه سنگین حرف می زنیم و حقایق را بیان می کنیم.

به گفته فرهاد صاحب : شهید میر صاحب شخص منطقی، هوشیار و با تقوی بود. بسیار عبادت می کرد، ۲۰ الی ۲۵ پاره قرآن کریم را در مدت کوتاهی در زندان حفظ نمود. خداوند متعال همه تکالیف و قربانی های او را قبول بکند.

شهادت :

کارنامه های جهادی و پلان های قهرمانانه مجاهد کبیر و فرمانده نامدار امارت اسلامی شهید مولوی میراحمد گل هاشمی خار چشم دشمنان اسلام و افغانستان گردیده بود. میر صاحب بالاخره به دستان پلید آن ها روز جمعه ۲۵ شعبان المعظم

۱۴۳۶ هجری قمری مصادف با **۲۱** جوزا **۱۳۹۴** خورشیدی در دیار هجرت در یک حمله بزدلانه به مقام بلند شهادت نائل گردید. انا لله و انا الیه راجعون.

جنازه شهید میر صاحب در منطقه پدری اش لوگر در حالیکه هزاران تن مسلمان ها با کمال اخلاص و عقیدت دران اشتراک کردند ادا شد و سپس در دامن مسجد جامع قریه پادخواب شانه در پهلوی بزرگ نامدار این منطقه «میر سید محمد ولی» دفن خاک شد.

روح پاک او شاد و کارنامه های جهادی او مشعل راه مجاهدین باد، آمین.

نگاهی به زندگی مرحوم مولوی سید محمد حقانی رحمه الله

قاری سعید

بتاریخ ۲۲ ماه ربیع الاول ۱۴۳۷ هجری قمری مصادف با دوم جنوری ۲۰۱٦ میلادی، مولوی سید محمد حقانی شخصیت محبوب و نیکنام داعیه اجل را لبیک گفت.

مولوی سید محمد حقانی فرزند حاجی ملا لعل محمد آخند به قوم پشتون / اچکزی در سال ۱۹۷۲ میلادی در یک خانواده متدین و علمی در کلاچهء اچکزو در منطقه محله جات در مربوطات ولسوالی دند ولایت قندهار دیده به جهان گشود.

نامبرده فرزند بزرگ خانواده بود و از کودکی به فراگیری علوم دینی آغاز نمود. درس های ابتدایی را در خانه خواند و سپس مولوی لال محمد آخند که از طرف مادرش، پدر کلان او بود، به فراگیری علوم دینی آغاز کرد و کتاب های اولیه را نزد او خواند.

او بعد از انقلاب کمونیست ها پیش از اینکه برای آموزش علوم اسلامی رخت سفر بر بندد، نزد علمای زیادی در مساجد شهر قندهار زانوی تلمذ نهاد. او در مدرسه احمدیه در منطقهء گنج چوب شهر قندهار و نزد آخندزاده حمیدالله جان در منطقه شرکت میوه، مولوی عبیدالله جان صاحب ثانی و مولوی عبدالعلی صاحب به تحصیل علوم دینی دوام داد و سپس برای تعلیمات بیشتر از کشور هجرت نموده به شهر کراچی، پاکستان سفر رفت و در آنجا به تحصیلات بیشتر پرداخت.

محبت و عشق بی مثال به علم:

اقرار زبانی خود حقانی صاحب است که در زمان تعلم به غیر از کتاب و درس به هیچ چیزی خود را مشغول نکرده است،. اقربا و رفقای هم درس او نیز می گویند که

او در هنگام تعلم یک شاگرد جدی و زحمت کشی بود که حتی بین عصر و مغرب نیز بسیاری اوقات به مطالعه مشغول می بود.

حقاني صاحب بعد از مدتی تحصیل در شهر کراچی به شهر کویته، بلوچستان رفت و در مدرسه مشهور مظهر العلوم در شالدره داخله گرفت. دو سال بعد به مدرسه مشهور الجامعة اسلامیه الاشرفیه رفت و تا زمان فراغت مدت هفت سال پیهم دران مرکز علمی درس خواند.

ملا محمد حسین آخند مامای مرحوم حقانی صاحب می گوید که حقانی صاحب محبت و عشق فراوان با درسخوانی داشت. خانه اش در قندهار بود که با کویته چندان فاصله ای ندارد، اما او بیشتر از یکسال را در سفر علمی می گذراند و ۱۳ ماه بعد به خانه بر می گشت و در خانه نیز همیشه به تعلم و تعلیم مشغول می بود.

در سال ۱۹۹۴ میلادی هنگامیکه یک حرکت جهادی بنام تحریک طالبان از سرزمین ابایی او قندهار شروع گردید، حقانی صاحب مشغول سمع آخرین احادیث صحاح سته در مدرسه اشرفیه بود و خود را برای مرحله پس از فراغت آماده می نمود.

بتاریخ سوم نومبر ۱۹۹۴ میلادی مصادف با سیزدهم عقرب ۱۳۷۳ هجری شمسی روزی بود که در جریان مراسم شاندار و بزرگی حقانی صاحب دستار فراغت از علوم دینی را بر سر نهاد. همزمان طالبان بعد از تصرف ولسوالی پنجوایی، دند و بولدک به سمت شهر قندهار سوقیات را آغاز کرده بودند و بعد از دو روز این شهر از شر تفنگسالاران و قومندانان آزاد گردید.

مولوی سید محمد حقانی صاحب اجازه نامه احادیث را از عالم بزرگ و نامدار شیخ الحدیث ابوعبدالله نور حبیب سواتی صاحب بدست آورد و بشمول شیخ الحدیث عبدالبصیر صاحب تعداد کثیری از علمای کرام دستار فضیلت را بر سر ایشان بستند.

استراحت سه روزه :

ملا محمد حسین مامای حقانی صاحب می گوید : بعد از فراغت وقتیکه می خواستیم همراه حقانی صاحب به شهر قندهار بازگردیم، زمانیکه به بولدک رسیدیم راه بند بود، زیرا طالبان در شهر قندهار جنگ را شروع کرده بودند، طالبان شهر قندهار را تصرف کردند و ما به خانه برگشتیم، حقانی صاحب سه روز در خانه بود و روز چهارم از خانه رفت و در صف طالبان شروع به خدمت و جهاد نمود و تا آخرین لحظه زندگی به خدمات خود در چوکات امارت اسلامی دوام داد.

ملا محمد حسین آخند می گوید: آرمان همیشگی مادر حقانی صاحب این بود که من هیچگاهی از دیدن و بودن با فرزند بزرگ، صالح و شریف خود حقانی سیراب نشدم، از کودکی به دنبال فراگیری علم همیشه مسافر بود و بعد از فراغت و برگشت به خانه، در روز سوم به تحریک طالبان پیوست و همیشه بیرون از خانه و دور از من بود و بالاخره در این راه وفات نمود.

خدمات و مسئولیت ها در امارت اسلامی :

همانگونه که پیشتر متذکر شدیم مولوی سید محمد حقانی صاحب بعد از تصرف قندهار به دست طالبان از نخستین کسانی بود که خدمت در تحریک اسلامی را آغاز کرد. او وظیفه اش را از ریاست اطلاعات و کلتور قندهار آغاز نمود. ریاست اطلاعات و کلتور که در دوران جنگ های تنظیمی، مرکز تفنگسالاران بود و محیط آن را بوی چرس و سیگار گرفته بود، از سوی جوانان فرهنگی تحریک به شمول حقانی صاحب یکبار دیگر به مرکز علم و فرهنگ تبدیل شد.

طالبان در نیمه ماه عقرب وارد شهر قندهار شدند و بعد از مدت کوتاهی یعنی در ماه جدی همان سال نه تنها روزنامه مشهور قندهار «طلوع افغان» را دوباره فعال کردند بلکه رادیو را نیز فعال ساخته و پس از آن سلسله چاپ مجلات خلافت و قندهار را نیز

آغاز کردند. چندین مضامین مرحوم حقانی صاحب نیز در شماره های همان سال روزنامه طلوع افغان محفوظ است.

مرحوم حقاني صاحب پس از آن معاون ریاست اطلاعات و کلتور ولایت قندهار و بعد از مدتی رئیس آن ریاست تعیین گردید و در دوران مسئولیت خود خدمات شایان فرهنگی انجام داد.

بعد از فتح کابل توسط طالبان، نامبرده معاون اداری وزارت امور خارجه تعیین گردید، اما پس از مدت کوتاهی رئیس ریاست امور اداری مقرر شد.

چون پیش از طالبان سیستم اداری حکومتی در کابل و سائر ولایات کاملاً فلج بود، فعالیت مجدد ادارات دولتی یکی از کارنامه های بزرگ طالبان بود. جناب حقانی صاحب نیز خدمات قابل قدری درین عرصه انجام دادند.

مرحوم حقاني صاحب در یکی از یاد داشت های خود نوشته است : زمانیکه سلسله فتوحات ولایات مشرقی آغاز گردید، کمیسیون خاصی تحت ریاست ملا نورالدین ترابی صاحب تعیین گردید تا ادارات مناطق مفتوحه را فعال نمایدو آنها با رفتن به هر ولایت تشکیل اداری آن ولایت را مشخص کرده و نظام اداری را فعال می نمودند، بطور مثال با رفتن به ولایت ننگرهار شهید مولوی احسان الله احسان به حیث والی آن ولایت تعیین گردید، و بدین ترتیب رؤسای دیگر نیز مقرر شدند. چند روز بعد هرگاه مجاهدین کابل را فتح کردند، برای کنترول کارها شورای بلندرتبه شش نفری از جانب عالیقدر امیر المومنین تعیین گردید. پس از آن برای فعالیت فوری ادارات دولتی در کابل، تمام رؤسای ولایت قندهار را به حیث وزرای سرپرست در وزارتخانه های کابل تعیین کرد، و بدین ترتیب همزمان با فتح کابل، ادارات نیز بدون هیچگونه موانع و تاخیر فعال شدند و به امور اصلاحی و انکشافی خود ادامه دادند.

او در مورد کار ریاست امور اداری می نویسد : مطابق به اصول حکومتداری در زمان حاکمیت امارت اسلامی، ریاست امور بحیث مرکز کنترول و بررسی امور اداری

دولت فعالیت می نمود، عرایض، پیشنهادات و راپورهای تمام وزارتخانه ها، ریاست ها و ولایات از این طریق به ریاست الوزراء و دفتر امیر المومنین می رسید. همچنین فرامین، هدایات و احکام رهبری نیز از طریق اداره امور به تمام وزارتخانه ها و مراجع مربوطه رسانده می شد.

رئیس اداره امور عضو کابینه بود و مسئولیت منشی شوری را نیز به دوش داشت، بناءً این کار در هماهنگی و شفافیت امور دولتی بیشتر مفید واقع می شد. شورای وزیران امارت اسلامی هر چهارشنبه مجلس داشت، پیش از مجلس از جانب هیئت خاصی اجندای مجلس ترتیب می گردید. فیصله های مجلس گاهی به زبان پشتو و گاهی به زبان دری نوشته می شد و از سوی اداره امور به تمام مراجع مربوطه برای اجرا فرستاده میشد.

حقانی صاحب بعد از ریاست اداره امور به حیث سفیر افغانستان در اسلام آباد تعیین گردید. اما پس از حدود یکسال دوباره به ریاست اداره امور گماشته شد. او که دارای استعداد قابل توجهی در اداره امور بود تا زمان تجاوز آمریکا بر افغانستان در همین اداره وظیفه انجام داد و در کنار آن بحیث منشی شورای وزرای امارت اسلامی نیز اجرای وظیفه می نمود.

بعد از تجاوز آمریکا بر افغانستان هرگاه پایتخت و شهرهای بزرگ کشور از سوی تجاوزگران اشغال گردید و مجاهدین به مناطق دور دست رفته و دست به جهاد مسلحانه زدند، مرحوم حقانی صاحب نیز در کنار مجاهدین در میدان جهاد از هیچ نوع خدمت دریغ نورزید و بالاخره در سال ۲۰۰۷ میلادی به حیث معاون کمیسیون فرهنگی امارت اسلامی آغاز به خدمت نمود.

او در این مرحله با اخلاص، جدیت و تدبر کامل زندگی خود را وقف جهاد فرهنگی و نشراتی بر علیه تجاوز کفری نمود و در کنار متقی صاحب، رئیس کمیسیون فرهنگی به حیث دوست و همکار مخلص، فداکار و پُرکار برای دفع امواج تبلیغاتی غرب و آبادی سنگر مبارزه نشراتی خدمت نمود.

تجاوز آمریکا بر افغانستان همانگونه که ائتلاف وسیع نظامی را با خود داشت، بُعد تبلیغاتی آن نیز به همان اندازه وسیع بودف اما بالمقابل حجم و موثریت فعالیت نشراتی مجاهدین نیز چنان دقیق و تاثیرگذار بود که حتی دشمن نیز بر توانایی آن اعتراف کرد و فعالیت رسانه ای مجاهدین را سریع و موثر خواند. در کنار دیگر مجاهدین قلم به دست، حقانی صاحب نیز یکی از غازیان خستگی ناپذیر و شخصیت پُرکار بود که از الله متعال استدعای قبولیت تمام خدمات او را داریم.

مرحوم حقاني صاحب در خاطرات دوستان :

مولوی امیر خان متقی صاحب، از دوستان دیرینه حقاني صاحب، می گوید : «حقانی صاحب عالم هوشیار و دانا بود، با جهاد و امارت اسلامی از ته دل محبت و خلوص داشت، لیاقت خاص در کارها و امور اداری داشت، وفاداری و محبت او با دوستان و همکارانش راستین و حقیقی بود، در کارهای عملی ابتکار خوبی داشت به غم و درد مردم غمگین و در خوشی آنها خوشحال بود».

ذبیح الله مجاهد سخنگوی امارت اسلامی می گوید : «حقانی صاحب مناره بلند حق گویی، حق بینی و حق پذیری بود. هرگاه یقین می نمود که این راه حق است آن را در بدل هیچ چیزی ترک نمی کرد. در اثنای فیصله در مورد منازعات و مشاجرات به حق می نگریست و به سبب خشم و خستگی از حق نمی گذشت، تا پایان عمر بر حق باقی ماند و با دوستان حقیقی در راه حق به حق پیوست.

قاری محمد یوسف احمد سخنگوی امارت اسلامی : «مرحوم حقانی صاحب بار بار برایم می گفت که با دوستان همکار خود باید به حد امکان نزدیک و صمیمی باشید، زیرا دوری چیزی است که بر کارها تاثیر منفی می گذارد. او هرگاه فضای دوستانه و صمیمی بین همکاران را مشاهده می کرد بسیار خوشحال می شد. از شهرت و خودنمایی دوری می گزید و انسان مخلص و نزدیک به پروردگار بود.

از نگاه نویسنده و تحلیلگر مولوی عبدالرحیم ثاقب : «اگر چه مرحوم حقانی صاحب تمام مدت به حیث یک کارشناس خوب اداری و دیپلومات با تجربه و دانا ایفای مسئولیت نمود، اما هیچگاهی خود را از دیگران برتر نمی دانست، بلکه کوشش می کرد از تجارب و درک کاری دوستان خود استفاده کند.

ملا عتیق الله عزیزی نویسنده مشهور کشور می گوید : هر باری که با او روبرو شده ام از زبان و دهان آن مناره بلند اخلاق و دیانت چنان توصیه و نکات مجرب بیان می شد که باور کنید برای من بسیار ارزشمند ثابت می گردید و باعث سرعت در خدمت می گردید. هیچگاهی نشنیدم که گفته باشد فلان کار یا کارنامه را من انجام داده ام، بلکه هر چیز را نتیجه خدمات دوستان می دانست.

برادران مرحوم حقانی صاحب در مورد زندگی شخصی و خانوادگی او می گویند : مرحوم حقانی صاحب در زندگی شخصی خود نیز عادات بسیار جالب داشت، هیچگاهی با کسی حسد نمی ورزید، بارها کرات شده است که کسی از او ناراحت بود و حسد می ورزید مگر او شخصاً به خانه اش می رفت، حتی اگر آن شخص خود را پنهان می کرد، او به اعضای خانواده اش می گفت که بروید فلانی را بیاورید که من با او کار دارم و بدین ترتیب هر کسی را مجبور می نمود با او دوستی و روابط نیک داشته باشد.

به برادران خود همیشه توصیه می نمود که صله رحمی و روابط خویشاوندی را با هیچکسی قطع نکنید، اگر کسی هرچه در مقابل شما انجام می دهد، شما باید تنها به حیث اصل دینی به صله رحمی و روابط خویشاوندی پایبند باشید، به خانواده های شهدا و ایتام بسیار توجه می نمود و به حد توان خود به آنان کمک می کرد.

بنده (راقم السطور) نیز با مرحوم حقانی صاحب رفاقت هفت ساله داشتم، او را همواره انسان مستعد یافتم، ویژگی بزرگ حقانی صاحب شرافت و تعامل زیبای اخلاقی او بود. او از لحاظ منصب و رتبه از ما بزرگ بود، اما در رفاقت چند ساله

هیچگاهی چنان قول، فعل و یا تعاملی را از او حس نکردم که خود را نسبت به او حقیر یا تحت امر فکر بکنم.

او در برابر همکاران زیردست خود بر تعامل افقی باور داشت. تجربه ها ثابت کرده است که در کارهای اداری تعامل افقی به مراتب خوب تر از تعامل عمودی است. در برخورد افقی، آمر کارمندان زیردست خود را ماموران خود نه بلکه رفقای خود می داند و فرمان او آمرانه نه، بلکه به لهجه التماس می باشد و در مجموع فضای اداره رفیقانه می باشد. در حقیقت این طریق تعامل رسول الله – صلی الله علیه وسلم – است که افراد زیردست خود را اصحاب می خواند و با آن ها کاملا تعامل طبعی داشت و از صمیمیت و اخلاق والای انسانی برخوردار بود.

وفات:

حقاني صاحب در اثنای سفر برای انجام دهی وظایف جهادی خود بروز شنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۴۳۷ هجری قمری بر اثر بیماری که عاید حالش گردید، روحش را به مالک حقیقی تسلیم نمود. انا لله و انا الیه راجعون

مرحوم مولوی سید محمد حقانی پنج برادر و هشت فرزند صالح دارد، که لله الحمد در تمام آن ها آثار او پدیدار است. پسرانش مشغول آموزش های دینی هستند.

خبر وفات حقانی صاحب در رسانه ها و شبکه های اجتماعی به شکل بی بازتاب گسترده یافت و بسیاری مردم مراتب حسرت و تسلیت خود را ابراز نمودند. از سوی رهبری امارت اسلامی در مورد وفات او تعزیت رسمی نشر گردید که در بخشی از آن آمده بود: «مقام رهبری امارت اسلامی افغانستان، شورای رهبری امارت اسلامی و کمیسیون فرهنگی امارت اسلامی به نمایندگی از تمام مسئولین ومنسوبین امارت اسلامی مراتب تعزیت و تسلیت را در مورد وفات ایشان به خانواده محترم شان تقدیم می دارد.

خداوند متعال خدمات جناب حقانی صاحب را در دربار خود قبول نموده، در بدل عبادات دنیوی و زحماتی که در راستای نظام اسلامی متحمل شد اجر بیکران و بی پایان عطا کند، الله متعال به خانواده او صبر جمیل و نعم البدل نصیب بگرداند. آمین.



نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید مولوی محمد عالم کلیم

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

به تاریخ ۶ جنوری ۲۰۱۶ میلادی، امارت اسلامی افغانستان از میان کدرهای جهادی/نظامی خود یک مجاهد ورزیده و پر ابتکار را از دست داد.

بلی، مولوی محمد عالم کلیم مجاهدی بود که اگر از یکسو درمیان مجاهدین به مجاهد مخلص و پر افتخار شهرت داشت، از سوی دیگر قلب کفار و مزدوران شان را وحشت زده ساخته بود. اینکه مولوی محمد عالم کلیم که بود ؟ چگونه زندگی کرد ؟ و در راستای نظام اسلامی چه خدماتی انجام داد ؟ در سطور پائین می خوانیم.

شهید مولوی محمد عالم کلیم :

مولوی محمد عالم کلیم در تابستان سال **۱۳۴۳** خورشیدی در روستای لندی در مربوطات ولسوالی میزان ولایت زابل در یک خانواده کوچی به دنیا آمد. پدرش محمد اصغر از قبیله اندر پشتون ها بود.

محمد عالم کلیم در خوردسالی برای فراگیری علوم دینی کمر بست. درس های ابتدایی را در منطقه پشین، ایالت بلوچستان پاکستان خواند. سپس به مناطق قبایلی آن کشور رفت و در وزیرستان شمالی شامل دارالعلوم منبع العلوم، مدرسه فرمانده نامدار جهادی مرحوم مولوی جلال الدین حقانی شد و به روند آموزشی خود دوام داد.

چونکه طلبای مدرسه مرحوم مولوی جلال الدین حقانی در پهلوی تعلیمات شرعی به فکر جهادی نیز مجهز می شدند، مولوی محمد عالم کلیم دران مدرسه به اندیشه جهادی آراسته شد و تحت قیادت مرحوم حقانی صاحب در خوست و پکتیا (جنوب شرق افغانستان) عملاً در جهاد و مقاومت سهم گرفت.

او پس از چند مدت خدمت جهادی در خوست، به زابل آمد و در منطقه خود ولسوالی میزان تحت فرماندهی آمر ملا ظریف به جهاد در برابر قشون شوروی و رژیم کمونیستی ادامه داد.

مولوی محمد عالم کلیم در پهلوی جهاد و مبارزه، روند آموزشی خود را نیز تعقیب می نمود. او در مدارس لورالایی، کویته و دیگر مناطق بلوچستان، پاکستان درس خواند و نیز تا شکست نظام کمونیستی به سنگرهای جهاد می رفت. اما در دوران خانه جنگی ها توجه خود را تنها به آموزش های دینی منحصر ساخت.

شهید کلیم درس های خود را در زمان حاکمیت امارت اسلامی به پایان رساند و در منطقه مردان، پاکستان از شخصیت معروف علمی مرحوم شیخ الحدیث مولانا حمدالله جان داجوی سند احادیث و فراغت را بدست آورد.

خدمت در تحریک اسلامی طالبان :

زمانیکه تحریک اسلامی طالبان تازه در قندهار ظهور کرده بود و هنوز کنترول شهر قندهار را بدست نگرفته بود، مولوی محمد عالم کلیم با طالبان یکجا شد. او به فرماندهی مولوی عبدالخالق (دلگی مشر ولسوالی دایچوپان ولایت زابل) در صف طالبان به خدمت آغاز کرد و در جنگهای زیادی سهم گرفت. پیش از فتح کابل در منطقه میدان ولایت میدان وردک زخمی شد، اما خداوند متعال شفا داد. پس از فتح کابل نیز در پروان، کاپیسا و ولایات شمال کشور در درگیری های زیادی به حیث مجاهد مخلص و مطیع جنگید.

در سال ۱۹۹۷میلادی، لشکر بزرگ طالبان از راه تونل سالنگ به شمال افغانستان داخل شد، اما مولوی محمد عالم در منطقه جبل السراج از سوی شورای نظار گرفتار شد و چند ماه بندی ماند.

مولوی محمد عالم نزد قومندانی که بندی بود برادر او در اسارت امارت اسلامی قرار داشت. آن قومندان به مولوی محمد عالم گفت اگر برادرم را از نزد طالبان آزاد

بسازی، من تو را رها می کنم. مولوی محمد عالم با فرد ثالث به کابل آمد و به قومندان خط جهادی گفت که به گونه مشروط از نزد دشمن آمده، و وعده کرده است که برادر فلان قومندان را در بدل خود رها می سازد، اگر مناسب می دانید برادر آن قومندان را رها بکنید، وگرنه من نزد آن قومندان پس بر می گردم.

در ابتدا به رهایی برادر آن قومندان توافق نشد، مولوی محمد عالم تصمیم گرفت دوباره نزد دشمن برود. اما پس از روان شدن او بزرگان مجاهدین برادر آن قومندان را رها کردند و مولوی محمد عالم از نیمه راه برگشت. وفاداری او به عهد خود کارنامه بزرگ و امتثال به این آیت قرآن عظیم الشان بود : وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ۖ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا – الاسراء : ۳۴ . و وفا کنید به عهد، هر آئینه از عهد سوال کرده می شود.

جهاد در برابر امریکا :

مولوی محمد عالم کلیم پس از عقب نشینی طالبان از کابل و اشغال کشور از سوی امریکا، از نخستین کسانی بود که با چند تن رفقای خود در ولایت زابل به جهاد و مقاومت آغاز نمود، به ویژه از اولین مجاهدین ولسوالی شاجوی ولایت زابل شمرده می شود.

مولوی محمد انور، رفیق خاص شهید مولوی محمد عالم می گوید : روزهای آغازین مقاومت در برابر امریکا، زمان فقر و بیچارگی بود. نیروهای رژیم مزدور خانه مولوی صاحب و دیگر مجاهدین را تلاشی کرده، تمام اسلحه را با خود برده بودند، حتی یک میل سلاح هم پیدا نمی شد. مولوی محمد عالم مرا نزد یک قومندان محلی روان کرد تا یک میل سلاح بخواهم. آن قومندان گفت : تمام امارت از بین رفت، حالا با یک کلاشنکوف چه ساخته می شود ؟ من حرف های او را به مولوی صاحب رساندم، او سوگند یاد کرد که اگر تمام مجاهدین تسلیم شوند، بازهم آرام نمی نشینم و اگر با دست خالی هم باشد به جهاد ادامه می دهم.

مولوی عبدالحلیم منصور که دران زمان اولین دلگی مشر بود، می گوید : در ابتدا ما سه نفر یعنی شهید مولوی عالم، شهید اسدالله جمشید و بنده به کارهای مخفی جهادی آغاز کردیم و تنها در شاجوی فعالیت می کردیم، سپس فعالیت های خود را تا دایچوپان، خاکران و ارغنداب گسترش دادیم، ۵۴ میل سلاح توزیع کردیم و جوانان را آماده جهاد نمودیم. بعدا مولوی محمد عالم دلگی مشر تمام مجاهدین منطقه مقرر شد و تشکیلات گسترش یافت.

مولوی عبدالحلیم منصور در مورد آن شب های دشوار چنین بیان می کند : «آن روزگار دشوار بود. کسی از ترس به مجاهد شب جا داده نمی توانست، ما نان زیادی را از نانبایی می گرفتیم، به کوه می بردیم و تا یک هفته از آن استفاده می کردیم. شب های زمستان و تابستان را در کوه های تاریک زیر آسمان سیاه سپری می کردیم، حتی اگر گاهی بسیار سرد می شد در ریگ ها به مانند قبر تپه ها می ساختیم و ریگ را بر خود می انداختیم، تا از شدت سردی بکاهیم، رنگ بعضی دوستان ما از شدت سردی چنان سیاه شده بود که آشنایان هم نمی شناختند و بعضی ها از گرسنگی و تشنگی بی هوش می شدند».

مولوی محمد عالم کلیم در چنین روزهای دشوار به جهاد علیه کفار پرداخت، نصرت خداوندی شامل حال مجاهدین بود، تعداد رفقا بسیار به زودی افزایش یافت، غنائم بدست آمد، ساحه کاری گسترش یافت، مجاهدین بر علاوه از چند ولسوالی های زابل، در غزنی و قندهار نیز به فعالیت های جهادی آغاز کردند و حتی در اواخر، شمار مجاهدین دلگی او به هزار نفر مسلح رسیده بود.

در سال های ابتدایی جهاد، یکی از دستآوردهای مشهور مولوی محمد عالم کلیم کشتن یک مقام ایتالیایی بود که می خواست با موترسایکل از قندهار به کابل برود، او در منطقه بازرگان ولسوالی شاجوی توسط مجاهدین از بین رفت. این حمله سر و صدای حضور مجاهدین را یکبار دیگر در رسانه ها داغ ساخت.

سپس مجاهدین به سرکردگی او، قومندان امنیه ارغنداب عبدالمحمد را با چند تن رفقایش در منطقه بند سیاه گز در طی کمین از بین بردند. پس ازان، درگیری یکروزه در منطقه تازی رخ داد و عملیات های مجاهدین علنی شد.

مولوی محمد عالم صاحب و رفقایش پس از علنی شدن جهاد در چندین عملیات های بزرگ سهیم بودند، مثلا : از بین بردن پوسته باغ (ارغنداب)، تصرف مرکز ولسوالی خاکران، فتح مقرو پوسته های زیادی ولسوالی ارغنداب، درگیری شدید با امریکایی ها در ارغنداب که در نتیجه آن برای نخستین بار اجساد ده عسکر امریکایی بجا ماند و ۴ تانک شان از بین رفت، و عقب راندن قوای که از غزنی آمده بود، قومندان آن قوه به نام جاوید بود که در منطقه خرنی از سوی مولوی محمد عالم در داخل موتر هدف قرار گرفت و کشته شد.

مولوی محمد عالم عملیات ها و کارنامه های دیگر جهادی نیز انجام داده است که یادآوری همه آن بالاتر از حوصله این مقاله است. در مجموع می توان گفت که او یکی از مجاهدین بزرگ و پرکار ولایت زابل بود و بیشتر وقت خود را در سنگرها سپری می نمود. در طی سیزده یا چهارده سال، ۲۰۳ نفر از مجاهدین دلگی هزار نفری او در درگیری های شدید با اشغالگران به شهادت رسیدند. خود مولوی محمد عالم صاحب در دوره جهاد بر ضد امریکا سه بار زخمی شد. او در تشکیلات امارت اسلامی مسئولیت های نظامی ولسوالی های ارغنداب، شهرصفا، شملزو، نوبهار، شینکی، میزان و چوپان ولایت زابل را به عهده داشت و نیز عضو کمیسیون ولایتی زابل و مدتی هم رئیس این کمیسیون بود.

شخصیت شهید مولوی محمد عالم کلیم :

شهید مولوی محمد عالم کلیم به تمام معنی مجاهد صادق، فداکار و سربکف، خادم دین اسلام و عالم برجسته بود. دو مدرسه در نزدیکی خانه اش، یکی برای پسران

و یکی برای دختران تاسیس کرده بود. صدها تن اطفال و نوجوان در مدرسه های او آموزش می بینند.

او همانگونه که دشمن سرسخت اشغالگران بود، در برابر مزدوران و جواسیس داخلی نیز موقف تند داشت. ملا احمدالله وثیق می گوید : مولوی صاحب ازین آیت بسیار استدلال می نمود که صفت اصحاب رسول الله –صلی الله علیه وسلم –این بود که أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. بنابرین او در برابر کفار و مزدوران شان با کمال جدیت مبارزه می کرد و نتیجه قاطعیت او، طرفداران و جواسیس دشمن در بیشتر مناطق ولایت زابل از بین رفتند و بعضی شان فرار کردند.

وثیق صاحب می گوید : زمانیکه در زندان بگرام بندی بودم، یکروز تمام تحقیق در مورد مولوی محمد عالم صاحب بود، که او چگونه شخص است، کجا می باشد، چگونه امکانات و رفقا دارد و چگونه عملیات انجام می دهد ؟

یحیی، یکتن از رفقای نزدیکی شهید مولوی صاحب می گوید : تلاوت قرآن کریم معمول همیشگی شهید مولوی صاحب بود. اگر ده دقیقه هم فرصت می یافت قرآن را می گرفت و به تلاوت شروع می کرد. مجاهد دیگری به نام جنید می گوید : به سبب کثرت تلاوت، زبان مولوی صاحب بارها در خواب هم به تلاوت قرآن جاری می شد. نماز تهجد را نیز حتی در اوضاع بسیار دشوار قضا نمی کرد.

نقیب الله مقیم، معاون و رفیق دیرینه شهید مولوی محمد عالم صاحب می گوید : تمام اوصاف یک مسلمان خوب در مولوی صاحب دیده می شد، اما چهار وصف او چنان روشن و نمایان بود که حتی دشمن هم از آن انکار نمی توانست.

مولوی صاحب بسیار غیور بود و پروردگار قلب قوی و توفیق ثبات در میدان جنگ به او داده بود. دوم اینکه با تقوی بود، در رفاقت دوازده ساله خود شب های زیادی را یکجا سپری کردیم، اما به یاد ندارم که او نماز تهجد را ترک کرده باشد. سوم اینکه در اطاعت امرا بسیار جدی بود و به هیچ صورت از اطاعت امیر شرعی سرپیچی

نمی کرد و چهارم اینکه متواضع بود. از کبر و شهرت نفـرت داشـت، مـی خواسـت بـه دین خدا خدمت بکند، اما بی نام و نشان باشد.

مجاهد دیگری به نام فاروق می گوید : زمانیکه مولوی صاحب زخمی بود، با من در موترسایکل رفت و آمد می کرد. یکبار شب های اول بهار بود و هوا بسیار سرد بود. من و مولوی صاحب شبی را در منطقه کرتو در یـک کـوه سـپری مـی کـردیم، نصـف شب صدای را شنیدم، پریشان شدم مبادا امریکایی ها آمده باشند، اما دیدم که مولـوی صاحب در حالیکه زخمی هم بود در هوای سرد و بارانی بیدار شده، بـا آب سرد وضـو کرده و به نماز تهجد ایستاده است.

شهید مولوی صاحب به نماز با جماعت مداومت داشـت و اگـر دو نفـر هـم مـی شدند نماز را با جماعت می خواندند. او به رفقا می گفت : یک مجاهد طالـب و یـک امی (ناخوان) در موترسایکل همراه باشید و نماز با جماعت را هیچگاه ترک نکنید.

شهادت :

مولوی محمد عالم کلیم بارها از چاپه ها و حملات دشمن نجـات یافتـه بـود. امـا بالاخره در یک حمله ناجوانمردانه و بزدلانه دشمن به تـاریخ ٦ جنـوری ٢٠١٦ مـیلادی به مقام عالی شهادت نائل گردید.

بر علاوه از منسوبین امارت اسلامی، ده ها هزار مهـاجرین، مجاهـدین و مـردم در جنازه او شرکت نمودند.

نگاهی به زندگی و کارنامه های شهید ملا عبدالسلام بریالی -رحمه الله-

نویسنده : قاری سعید - ترجمه : حبیبی سمنگانی

به تاریخ هشتم ماه حوت ۱۳۹۵ هجری شمسی شخصیت بلندرتبه و فرمانده مهم جهادی امارت اسلامی و والی ولایت قندوز ملا عبدالسلام بریالی در حمله طیاره بی پیلوت امریکایی ها به مقام عالی شهادت نائل گردید.

ملا عبدالسلام آخند از شخصیت های بزرگ جهادی این عصر بود. او بخش زیادی از عمر خود را نخست در برابر فساد و سپس در جهاد در برابر اشغال امریکایی سپری نمود. نه تنها امارت اسلامی به مناسبت شهادت او اعلامیه ویژه ای صادر کرد، بلکه در رسانه های اجتماعی نیز مقاله ها و نوشته های زیادی در مورد شخصیت و شهادت او به نشر رسید. دشمن شهادت او را جشن گرفت، اشرف غنی در فردای شهادت او، طی تجلیل روز سربازان از او نام برد و فرمانده مهم طالبان خواند. جنرال نیکلسون، فرمانده پیشین نیروهای اشغالگر در افغانستان نیز شهادت ملا عبدالسلام را دستآورد بزرگ خود خواند.

در سطور ذیل، نگاهی می کنیم به شخصیت و کارنامه های این غازی قهرمان و خستگی ناپذیر.

شناخت اجمالی :

شهید ملا عبدالسلام پسر محمد سرور در سال ۱۳۵۵ خورشیدی در روستای سرفراز تپه در مربوطات ولسوالی دشت ارچی ولایت قندوز در خانواده فقیر و متدین

به دنیا آمد. او هنوز خوردسال بود که شوروی ها بر افغانستان یـورش آوردنـد و آتـش جنگ در کشور داغ گردید.

خانواده ملا عبدالسلام آخند نیز همچون ملیون ها هموطنـان خـود راه هجـرت را اختیار کردند و از قندوز تا مرزهای پاکستان مراحل دشوار سفر را طی نموده در منطقـه جنگل پیر علیزیی، ایالت بلوچستان در یک کمپ مهاجرین جاگزین شدند.

ملا عبدالسلام آخند همان جا در فضای هجرت بـزرگ شـد، درس هـای ابتـدایی عصری و دینی را خواند و سپس به حیث یـک طالـب ممتـاز کمـر بـرای سـفر علمـی بست. اما هنوز آرمان علمی او تکمیل نشده بود که تحریک اسلامی طالبان برای پایـان دادن دوره خونین هرج و مرج در کشور آغـاز شـد. مـلا عبدالسـلام آخنـد درس هـای خود را ناتمام گذاشت و در عنفوان جوانی که تازه چند تار ریـش در چهـره او نمـودار شده بود، با تحریک اسلامی طالبان یکجا شد.

به حیث فرد در تحریک اسلامی طالبان :

مولوی محمد رحیم می گوید : زمانی که طالبان قندهار و مرکز هلمنـد را تصـرف کرده بودند و برای ولسوالی های موسی قلعه و کجکی (شـمال هلمنـد) تشـکیلات مـی کردند، نخستین بار ملا عبدالسلام را در قندهار در آن تشکیل طالبان دیدم که به موسی قلعهء هلمند رفت. ملا عبدالسلام در نخستین سال های جـوانی شـوق فـراوان بـا جهـاد داشت. او در تشکیلات جهادی تحریک اسلامی در دلگی مولوی عبـدالعلی صـاحب بود و پس از تصفیه هلمند، به میدان شهر و ازان جا به عینک ولایت لوگر رفت. سـپس چند مدت در جنوب کابل در خط های جهادی ریشخور وظیفه اجرا کـرد و پـس ازان تا فتح کابل به دست مجاهدین امارت اسلامی، در منطقه کوه قرغ میدان شـهر مشـغول خدمت جهادی بود.

پس از فتح کابل، دلگی آن ها نخست در فرقه شانزده در نزدیکی کوتل خیرخانـه جا بجا شد و سپس به خط های شمالی رفت. ملا عبدالسلام نیز با رفقای خود در خـط

های دفاعی قره باغ و کلکان خدمت کرد. هرگاه جبل السراج و گلبهار پس از فتح دوم شمالی در کنترل طالبان درآمد و خط طالبان در دهن پنجشیر در منطقه دالان سنگ قرار داشت، ملا عبدالسلام آخند در یک منطقه کوهستانی در جریان درگیری زخم برداشت و از منطقه انتقال داده شد.

ملا عبدالسلام آخند پس از شفایابی دوباره به خط شمالی برگشت و پس از فتح صفحات شمال به دست طالبان، او با رفقای خود به سمنگان رفت. هشت ماه پیش از تهاجم امریکایی ها آن ها از سمنگان به پلخمری، بغلان تبدیل شدند و تا آخر در همان جا ماندند. اما از روی نوبت جهادی به خط های جنگی تخار نیز می رفت. او در پلخمری چند مدت به حیث آمر کشف نیز اجرای وظیفه نمود و تا زمان تهاجم امریکایی ها در شمال کشور ماند.

محاصرهء قندوز و زندان شبرغان :

ملا عبدالسلام آخند نیز همچون هزاران مجاهد دیگر در اثنای تهاجم امریکایی ها در قندوز محاصره ماند. مجاهدین از هر طرف محاصره بودند و از بالای سر بمباران می شد، شب و روزهای دشوار بود، بعضی رفقای او از طریق روابط شخصی تلاش کردند خود را از محاصره نجات دهند و او را نیز به این کار توصیه کردند. اما او گفت ؛ چگونه می توانم این رفقای دیرین و مجاهدین نابلد و مهاجر را تنها بگذارم و برای نجات خود بکوشم. در حالیکه قندوز وطن پدری او بود و او می توانست به آسانی خود را از کانتینرها و زندان دوستم نجات بدهد، اما دران لحظات آزمونی به رفقای خود وفا کرد و راهی را انتخاب کرد که مجاهدین به آن مشوره و توافق کرده بودند.

شهید ملا عبدالسلام با هزاران مجاهدین از روی یک توافق به سوی مزار حرکت کرد. اما دوستم با آن ها غدر کرد و بجای که راه بدهد همه شان را در کانتینرها انداخت. ملا عبدالسلام آخند در حالیکه بسیاری رفقای او در داخل کانتینرها به شهادت رسیده بودند، زنده اما بی هوش از کانتینر کشیده شد.

سپس او مدت هشت ماه را در زندان بدنام و وحشتناک دوستم در شبرغان سپری کرد. ملا محمد رحیم آخند که برای رهایی او تلاش های زیادی کرد می گوید : بالاخره ملا عبدالسلام آخند را در بدل پول از زندان دوستم نجات دادیم. اما هرگاه از زندان بیرون شد نخستین حرف او این بود که تو درین جا بلد شده یی و طریقه رهایی زندانیان را می دانی. اینجا بسیار زندانی های بی چاره هستند، مشوره من اینست که تو اینجا باش، من می روم و به هر قسمیکه باشد پول پیدا می کنم و روان می کنم، تا متباقی مجاهدین نیز رها شوند.

آغاز مجدد جهاد در برابر امریکایی ها :

ملا عبدالسلام آخند پس از رهایی از زندان شبرغان به جنوب کشور رفت. آن جا چند مدت در دلگی سابقه خود فعالیت کرد و سپس در تشکیل امارت اسلامی دلگی مستقل برای او داده شد.

زمانیکه شهید حافظ عبدالرحیم عملیات های جهادی خود را در سپین بولدک، معروف و دیگر ساحات قندهار آغاز کرد، ملا عبدالسلام آخند نیز با او به عملیات های جهادی می رفت و در عملیات های ابتدایی معروف، ارغسان و مربوطات زابل شرکت کرد. هرگاه عملیات های مجاهدین در پنجوایی و ژری آغاز شد او چند بار به پاشمول رفت و در حملات جهادی سهم گرفت. هر جا عملیات جهادی داغ می شد او خود را آنجا می رساند و در آن مرحله جهاد و مقاومت با شهید قاری فیض محمد سجاد، شهید ملا شهزاده آخند و دیگر قومندان های جهادی در عملیات های نظامی ولایات جنوبی شرکت کرد.

در اواخر سال ۲۰۰۴ میلادی، ملا عبدالسلام آخند از سوی مقام رهبری امارت اسلامی به حیث معاون مسئول جهادی ولایت قندوز تعیین شد. او با رفیق خود شهید ملا جانان آخند به قندوز رفت. هنوز اثری از تحرکات جهادی در قندوز دیده نمی شد. ایشان در علی آباد به خانه ملا غازی رفتند و او را با خود همراه کردند. نخست به

دید و بازدید با امامان مساجد پرداختند و مردم را به جهاد دعوت کردند. مدتی پس تر، ملا عبدالسلام آخند مسئول جهادی ولایت قندوز مقرر شد.

نخست کارهای مخفی جهادی به سرکردگی ملا عبدالسلام آخند در قندوز آغاز شد. سپس فعالیت ها به تدریج علنی شد و تا اخیر سال ۲۰۰٦ میلادی به تمام ولسوالی های قندوز گسترش یافت. وضعیت جهادی قندوز از لحاظ کم و کیف رو به خوبی بود. اگرچه سال های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ میلادی از لحاظ پیروزی های جهادی بی سابقه بود، اما عملیات های روزمره مجاهدین در سال ۲۰۰۹ میلادی پیشرفت های مهمی داشت. مجاهدین در آن سال به اساس راپورهای که رسما نشر-شده بود ۱۹٦ عملیات در قندوز انجام دادند و در نتیجه بر علاوه از مزدوران داخلی، عساکر آلمانی نیز با تلفات سنگین جانی دچار شدند. از جمله، در حمله مجاهدین بر آنگلا مرکل (صدر اعظم آلمان) و وزیر دفاع آلمان در حالیکه برای دیدن سربازان خود به قندوز آمده بودند، تلفات بزرگ جانی به عساکر آلمانی وارد شد. اگرچه هر دو مقام بلند رتبه آلمانی جان سالم به در بردند، اما سربازان آلمانی از لحاظ روانی به شدت آسیب دیدند .

عساکر اشغالگر آلمانی عملیاتی را در بهار سال ۲۰۰۹ میلادی در ولسوالی چهاردره به راه انداختند. ملا عبدالسلام آخند که فرماندهی مجاهدین را بدوش داشت در مصاحبه با ویب سایت الاماره، وضعیت جهادی آن وقت را چنین بیان کرد : ما یازده گروپ در چهاردره داریم، هر گروپ ۱۵ الی ۲۰ نفر مجاهد دارد و شمار تمام مجاهدین این ولسوالی بالاتر از ۲ صد نفر است. ایشان تنها کسانی اند که هر لحظه آماده مقابله با دشمن هستند. حال اینست که از حمایت گسترده مردمی برخوردار هستیم و در صورت ضرورت می توانیم ازان ها کمک بخواهیم. چند روز پیش، نیروهای آلمانی با همراهی پولیس و اردوی اجیر با حدود ۱۰۰ تانک و وسایط نظامی برای عملیات به ولسوالی چهاردره آمدند و در یک دشت بزرگ جا گرفتند. مجاهدین

برای جلوگیری از داخل شدن آن ها به قریه جات، در مواضع مختلف کمین نشستند و ماین ها را جا بجا کردند. آلمانی ها نخست در روستای عین المجر داخل شدند و با حمله مجاهدین مواجه شدند. در جریان چند ساعت درگیری، ۳ تانک آلمانی توسط فیرهای راکت از بین رفت و سرنشینان آن کشته شدند. در همان روز، عساکر پیاده آلمانی به طرف باسوس حرکت کردند و پیش از رسیدن به آن قریه، در داخل باغیچه ها با کمین مجاهدین رو به رو شدند. رفقا می گویند که ۸ تن عساکر آلمانی در حمله اول کشته شدند. در پایان روز، تانک های آلمانی به طرف سجانی رو کردند. دران جا نیز مجاهدین در حال آماده باش بودند و ۴ تانک دشمن در طی درگیری و انفجار ماین ها از بین رفت و تلفات سنگین جانی نیز رخ داد.

آلمانی ها در روز دوم عملیات به سوی سرک بالای چهاردره حرکت کردند و یک تانک آن ها در منطقه میر شیخ شکار ماین شد و سرنشینان آن کشته شدند. چند لحظه بعد، آن ها در قریه فتاح با کمین مجاهدین مواجه شدند و ۲ تانک شان در درگیری شدید از بین رفت. سپس تانک دیگری آن ها در منطقه میر شیخ تخریب شد. مختصر اینکه در ظرف دو روز به گونه پیهم آماج حملات مجاهدین قرار گرفتند و با تلفات بزرگ جانی مواجه شدند. اجساد کشته شدگان و زخمی های آن ها توسط هلیکوپترها انتقال داده شد. بالاخره آن ها مجبور شدند که عملیات خود را پایان دهند و دوباره به طرف شهر قندوز به سوی قرارگاه های خود فرار کنند.

در اواخر همان سال، ملا عبدالسلام آخند در اثنای سفر به پاکستان در منطقه اکوره ختک از سوی سازمان استخباراتی آن کشور گرفتار شد و مدت چهار سال در پشاور، کراچی و اسلام آباد زندانی ماند. آن در حقیقت، مرحله طلایی صبر، استقامت و ریاضت برای او بود. او می گفت که در جریان اسارت در پاکستان، صحیح البخاری، صحیح المسلم، سنن ترمذی، تفسیر ابن کثیر و البدایه و النهایه را حرف به

حرف مطالعه کرد. ملا عبدالسلام آخند اگرچه درس های رسمی را کم خوانده بود، اما با ذکاوت فوق العاده و مطالعه وسیع، استعداد خوب علمی داشت.

دوره دوم مسئولیت در قندوز :

ملا عبدالسلام آخد هرگاه از زندان رها شد نخست والی بلخ و مسئول یک معسکر مقرر شد، اما سپس دوباره به حیث مسئول جهادی قندوز تعیین شد.

قندوز آن زمان در تسلط عساکر دولتی و به ویژه اربکی ها قرار داشت. مجاهدین در بیشتر جاها مخفیانه حضور داشتند. اربکی ها و ملیشه های محلی در روستاها و تمام مناطق اطرافی پوسته ها ساخته بودند. ملا عبدالسلام آخند با آغاز دوره دوم مسئولیت خود، از بین بردن اربکی ها را مهم ترین هدف خود قرار داد. او بار دیگر مردم را به اعتماد گرفت. مردم که از مظالم اربکی ها به ستوه آمده بودند آغوش خود را برای مجاهدین باز کردند. مجاهدین در طی عملیات های پیهم در چهاردره، دشت ارچی، گورتپه، امام صاحب و دیگر مناطق قندوز صدها پوسته اربکی ها را از بین بردند و گلیم این طرح شیطانی دشمن را برچیدند. وضعیت نظامی قندوز با گذشت یکسال دوباره به همان حالتی برگشت که در اثنای گرفتاری ملا عبدالسلام آخند بود. روستاهای اطرافی و مضافات شهر از وجود اربکی ها تصفیه شد.

در دوره دوم مسئولیت ملا عبدالسلام آخند، مجاهدین شاهد فتوحات زیادی در قندوز بودند. دو بار مرکز ولسوالی چهاردره، دو بار مرکز ولسوالی قلعه زال، یک یک بار مراکز خان آباد، دشت ارچی و امام صاحب و دو بار شهر مرکز قندوز بدست مجاهدین فتح گردید.

فاتح قندوز:

در اواخر ماه سبتمبر ۲۰۱۵ میلادی در حالیکه چندان مدتی از اعلان وفات مؤسس امارت اسلامی امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد و تعیین امیر جدید شهید امیرالمؤمنین ملا اختر محمد منصور - رحمهما الله – نگذشته بود و مجاهدین در

حالت غیر نورمال قرار داشتند، از یکسو خبر وفات مرحوم ملا صاحب و از سوی دیگر بروز بعضی اختلافات و نا رضایتی ها اذهان مجاهدین را آشفته ساخته بود، همزمان ملا عبدالسلام آخند برای فتح شهر قندوز تصمیم گرفت.

ملا حمزه، یکی از رفقای نزدیکی او می گوید : ملا عبدالسلام آخند اهداف خاصی داشت. نخست اینکه مجاهدین از وضعیت نا امیدی نجات یابند و با مژده فتح روحیه بگیرند. اختلافات را ترک نموده سخن از پیروزی بزنند. نیز رخ تبلیغاتی دشمن تغییر بخورد، زندانی های محبس قندوز آزاد شوند و به عساکر دولتی نشان داده شود که نه تنها مراکز ولسوالی ها، بلکه مراکز ولایات را نیز تصرف می توانیم. تا مورال عساکر دشمن کوبیده شود و دشمن مجبور شود که عساکر خود را از اطراف به مراکز ولایات انتقال بدهد.

او پلان فتح قندوز را چند بار به کمیسیون نظامی پیش کرد و بعدا با تائید زعیم امارت اسلامی شهید ملا اختر محمد منصور - رحمه الله - نهایی شد. ملا عبدالسلام آخند این موضوع را با کمال رازداری پیش خود حفظ نمود و بالاخره به تاریخ مقرره از چند جهت بر مرکز قندوز یورش برد.

ملا همایون می گوید : ملا عبدالسلام آخند در شب آغاز عملیات تا صبح مشغول نوافل و دعاها بود. هرگاه عملیات آغاز شد، او از مرکز ویژه خود توسط دو تلفون و یک مخابره به فرماندهی مجاهدین آغاز کرد و تا لحظات فتح به گونه مسلسل با مجاهدین در تماس بود و لحظه به لحظه فرمان می داد. این فرماندهی مستقیم او، مجاهدین را بسیار روحیه می بخشید و تمام کارها طبق پلان پیش می رفت.

هرگاه توسط مخابره خبر رسید که مجاهدین به قلب شهر رسیدند و محبس قندوز را شکستند. ملا عبدالسلام آخند بی اختیار سر به سجده گذاشت و ۷ الی ۸ دقیقه سجده شکر ادا کرد. سپس از طریق مخابره و تلفون ها رابطه خود را با مجاهدین

ادامه داد و خودش نیز به شهر قندوز رفت. مجاهدین تا پانزده روز در شهر قندوز بودند. ملا عبدالسلام آخند نیز با مجاهدین در شهر و اطراف شهر بود.

ملا عبدالسلام آخند و مجاهدین تا زمان صدور اعلامیه امارت اسلامی در مورد تخلیه شهر قندوز برای جلوگیری از تلفات ملکی در بمباردمان های دشمن، در شهر قندوز مستقر و حاکم بودند .

مجاهدین در نتیجه فتح قندوز غنائم زیادی بدست آوردند. اسلحه گوناگون و موترهای لوکس را به غنیمت گرفتند. با وصف اینکه مجاهدین عادی صاحب موترهای لوکس شدند، اما ملا عبدالسلام آخند پس از فتح نیز در همان موتر کهنه داتسن خود که شیشه پیش روی آن هم شکسته بود، سوار بود.

فتح اول قندوز در رسانه های جهان انعکاس گسترده یافت و مجاهدین را روحیه تازه ای بخشید. دشمن که با این شکست بزرگ بسیار سراسیمه شده بود، در سال بعدی از راه اندازی عملیات بزرگ در قندوز خبر داد. صدها تانک دشمن به ولسوالی دشت ارچی رفت تا آن ولسوالی را در کنترول خود بیاورند.

اما مجاهدین قندوز به سرکردگی ملا عبدالسلام آخند این بار از چنان تاکتیکی استفاده کردند که دشمن هم حیران ماند. در اثنای که دشمن مصروف عملیات در دشت ارچی بود، ملا عبدالسلام آخند فی الفور چهارده صد مجاهدین را آماده کرد و بر شهر قندوز یورش برد. فتح دوم قندوز نه تنها عملیات دشمن را در دشت ارچی ناکام ساخت، بلکه روحیه تهاجمی دشمن را در تمام ولایت از بین برد و دشمن جرات عملیات را از دست داد.

شهادت :

دشمن بسیار کوشش کرد که این غازی پر افتخار اسلام را از بین ببرد، چند بار برای شهادت او اقدام کردند و چند بار دیگر آوازه شهادت او را پخش کردند. یکبار در منطقه گورتپه هدف دو حمله طیارات درون امریکایی قرار گرفت، اما خداوند

متعال نجات داد. او همواره آرزوی شهادت می کرد و حتی در مصاحبه های خود نیز می گفت که شهادت آرمان اوست و به شهادت او زیانی به اسلام و جهاد نمی رسد.

موسی فرهاد، رفیق شهید ملا عبدالسلام آخند می گوید : یکبار در سال ۲۰۱۲ میلادی خبرها را از رادیو شنیدیم، سپس در یک بحث رادیویی روی این صحبت شد که امریکایی ها از افغانستان می روند. ملا عبدالسلام آخند این بحث را کمی شنید و رادیو را بند کرد و برای من گفت : خداوند متعال این کافران ظالم را نابود و با قدرت خود پارچه پارچه بکند، کشور ما را از ایشان نجات بدهد و مرا به دست ایشان به شهادت برساند. این آرمان خاص من است.

خداوند متعال آرمان شهادت او را به تاریخ ۸ ماه حوت ۱۳۹۵ خورشیدی برآورده ساخت. ملا عبدالسلام آخند صبح آن روز در چهاردره بود، سپس برای دیدن مادر خود به دشت ارچی رفت، چاشت روز با مادر خود مجلس کرد و در نزدیکی روستای خود در قریه امیرملوک به خانه یک مجاهد رفت. او دران روز مجلس مشاورتی با مجاهدین داشت، ساعت ۳ بعد از ظهر بر همان خانه از سوی طیاره درون سه میزایل پرتاب شد که یکی به موتر و دوی آن به خانه اصابت کرد و ملا عبدالسلام آخند با سه تن رفقای خود به مقام عالی شهادت نائل گردیدند. انا لله و انا الیه راجعون .

پیکر شهید ملا عبدالسلام آخند در شام همان روز به خاک سپرده شد و فاتحه او چند روز پس در تمام قندوز و مناطق زیادی کشور گرفته شد. از شهید ملا عبدالسلام آخند دو طفل به دنیا ماند .

در اعلامیه امارت اسلامی به مناسبت شهادت او آمده است که : فاتح قندوز شهید ملا عبدالسلام آخند شهادت را بزرگ ترین آرمان خود می دانست. صف امارت اسلامی با شهادت او نه تنها ضعیف نمی شود، بلکه صدها جوان دیگر آماده قربانی و فداکاری برای اسلام می شوند. الحاج ملا عبدالسلام آخند با رهبری مدبرانه خود

هزاران مجاهدی را تربیه نموده است که هر یکی شان راه او را تعقیب می کنند و همچون او در برابر دشمن به حیث سپر قوی از دین، کشور و استقلال خود دفاع می کنند.

خاطرات و یادها :

دوستان نزدیکی شهید ملا عبدالسلام آخند در مورد خاصیت ها و اخلاق او چنین می گویند :

شهید ملا عبدالسلام آخند با تصوف بسیار علاقه داشت و مرید پیر سباق صاحب بود، تلاوت و اذکار از معمولات همیشگی او بود، اذکار الصباح و المساء و دعاهای مسنونه را به یاد داشت و همواره ورد می نمود، بروت های خود را همواره به طریق مسنون خورد می کرد. یک رفیق او می گوید : به ملا عبدالسلام آخند گفتم : با مجاهد بروت کلان می زیبد، او در جواب گفت که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بروت هایش را خورد می کرد، حال اینست که مجاهدی بزرگ تر از او نه بود و نه پیدا می شود.

این رفیق او می افزاید : شهید ملا عبدالسلام آخند در هر کار تیامن را دوست داشت و من به این کار او بسیار متوجه بودم، حتی اینکه ساعت را نیز به دست راست می بست، من گفتم که قانون ساعت اینست که باید بر دست چپ ببندی، او گفت : این در کدام کتاب آمده است، نشان بده. من گفتم که پس در کدام کتاب آمده است که به دست راست بسته شود ؟ او این حدیث را خواند که پروردگار تیامن را دوست دارد، حتی در پوشیدن کفش و شانه کردن سر.

شهید ملا عبدالسلام آخند نظم و نظافت را بسیار دوست داشت. مسئول معسکر قندوز می گوید، زمانیکه به معسکر می آمد، در اوطاقی که شب می خوابید، نصف شب برای تهجد بیدار می شد و پس ازان به صفایی و جاروب کردن اوطاق شروع می کرد. همچنان به هر مرکز مجاهدین که می رفت برای مجاهدین می گفت که امروز

روز نظافت است و خودش نیز مصروف جاروب کردن می شد و ظرف ها را می شست.

او در برابر مردم ملکی بسیار مهربان بود، یکبار از طرف مجاهدین یک ولسوال، معاون ولسوال و مسئول کمیسیون ولسوالی یکنفر موسفید را زده بودند، هرگاه ملا عبدالسلام خبر شد آن هر سه تن مسئولین را بندی نمود و سپس هرگاه آن ها اقرار کردند که ما این موسفید را لت و کوب کرده ایم، ملا عبدالسلام بی اختیار گریه کرد، حتی به ناله و فریاد شروع کرد و گریه کنان می گفت که : الها ! اگر کسی در ساحه مسئولیت من چنین کاری می کند من از او بیزار هستم، من این کار او را تائید نمی کنم و چنین ظلم را دوست ندارم، الها ! مرا در گناه ایشان شریک مساز.

او در میدان جنگ بسیار دلاور بود و طبعیت مطمئن داشت. هیچگاه دیده نشده است که سراسیمه باشد و یا در جریان درگیری صدای او تغییر خورده باشد، حتی اگر گاهی مجاهدین شکست می خوردند و عقب نشینی می کردند باز هم وضعیت او نورمال می بود. شخصا در جنگ اشتراک می ورزید و شوق جهاد در قلب داشت. هیچگاه برای فرار از جنگ بهانه جویی نمی کرد، بلکه تعرض را اولویت می داد.

شهید ملا عبدالسلام آخند به امارت اسلامی بسیار وفادار بود و امارت اسلامی را در عصر کنونی به حیث معتبر ترین صف حقانی می شناخت. زمانیکه شهید ملا اختر محمد منصور به حیث زعیم امارت اسلامی تعیین شد، ملا عبدالسلام آخند از نخستین کسانی بود که فی الفور با او اعلان بیعت نمود، سپس هرگاه بعضی مردم از امارت اسلامی بغاوت کردند، او به رفقای خود همواره توصیه می نمود که انسان عاقبت و انجام خود را نمی داند، اما اگر خدا نخواسته من از امارت اسلامی منحرف می شدم شما از من پیروی نکنید، اگر من در امارت بودم یا نبودم، از همین اکنون برای تان می گویم که امارت صف حقانی است و هیچگاه ازین کاروان جدا نشوید.

(رحمهم الله و رضی عنهم)